



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

مقدمات بنیادین

علم التفسیر

مؤلف

مرتب علیہ الشیخ

حضرت آیت اللہ العظمیٰ شیخ محمد باقر عجمی

مترجم

عبد رزاق دریابی

پراکٹر

پبلسٹیٹیو سوسائٹی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمات بنیادین علم تفسیر

نویسنده:

محمد فاضل لنکرانی

ناشر چاپی:

بنیاد قرآن و عترت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۱	مقدمات بنیادین علم تفسیر
۲۱	مشخصات کتاب
۲۱	اشاره
۲۵	تقدیم
۲۷	فهرست مطالب
۴۱	سخنی از بنیاد و مترجم
۴۱	کلام حکیم در بیان امیر
۴۸	و اما این کتاب...
۵۳	چکیده ای از زندگینامه مرجع عالیقدر شیعه
۵۳	اشاره
۵۳	ولادت:
۵۳	تحصیلات:
۵۳	اساتید:
۵۴	تدریس:
۵۴	مبارزات سیاسی علیه رژیم طاغوت:
۵۵	مقام مرجعیت
۵۵	تألیفات:
۵۹	تقدیم...
۶۰	دبایچه مؤلف
۶۴	به عنوان مقدمه
۶۸	۱- حقیقت معجزه
۶۸	اشاره
۷۰	(معجزه چیست؟)

- ۷۰ اشاره
- ۷۶ واکنش ماتریالیست ها در قبال معجزه
- ۷۶ پاسخ:
- ۷۷ پاسخ:
- ۷۸ معجزه نشانگر صحت ادعا
- ۸۰ (حاشیه ای بر مباحث معجزه)
- ۸۰ اشاره
- ۸۴ فرق میان پیامبران و نوابغ و مرتاضان
- ۹۲ ۲- اعجاز قرآن
- ۹۲ اشاره
- ۹۴ (اعجاز قرآن)
- ۹۴ اشاره
- ۹۸ قرآن پاسخگوی تمام نیازهای بشری
- ۱۰۳ (حاشیه ای بر مفهوم تحدی)
- ۱۰۵ (اعجاز قرآن)
- ۱۱۰ (قرآن معجزه جاودانه)
- ۱۱۲ ۳- وجوه اعجاز قرآن (ابعاد و نمادهای اعجازی قرآن)
- ۱۱۲ اشاره
- ۱۱۴ (مبارزه طلبی و چالش های قرآنی)
- ۱۱۷ (مبارزه طلبی در مورد پیامبر بزرگوار اسلام)
- ۱۱۹ (مبارزه طلبی قرآن در زمینه هم آوایی و
- ۱۱۹ اشاره
- ۱۲۱ اشکال اول
- ۱۲۱ اشاره
- ۱۲۱ پاسخ:
- ۱۲۱ اشکال دوم

- ۱۲۱ اشاره
- ۱۲۲ پاسخ
- ۱۲۳ (مبارزه طلبی در زمینه تبیین نیازهای بشر)
- ۱۲۳ اشاره
- ۱۲۴ پاسخ
- ۱۲۶ (مبارزه طلبی قرآن در زمینه تبیین اخبار غیبی)
- ۱۲۶ اشاره
- ۱۳۱ پاسخ
- ۱۳۲ (مبارزه طلبی در زمینه بلاغت)
- ۱۳۲ اشاره
- ۱۳۷ پاسخ
- ۱۳۹ (حاشیه ای بر مباحث و مفاهیم بلاغت)
- ۱۴۴ (بحثی پیرامون معجزات پیامبران)
- ۱۴۴ اشاره
- ۱۴۴ معجزه صالح علیه السلام:
- ۱۴۴ معجزات نه گانه حضرت موسی علیه السلام:
- ۱۴۸ معجزه های حضرت عیسی:
- ۱۵۰ (قرآن و اصول اعتقادی آن)
- ۱۵۵ (قرآن و قوانین شرعی)
- ۱۶۰ (قرآن و اسرار آفرینش)
- ۱۶۹ (حاشیه ای بر مباحث اعجاز علمی)
- ۱۶۹ اشاره
- ۱۶۹ معجزات علمی قرآن
- ۱۷۰ وحدت جهان آفرینش و رمز حیات
- ۱۷۲ گسترش فزاینده حجم کیهانی
- ۱۷۶ گوشه هایی از عظمت خورشید و کهکشان راه شیری

- ۱۸۰ پژوهشی در انبساط کیهانی و تخمین عمر جهان -
- ۱۸۰ اشاره
- ۱۸۱ *عمر ۱۰ میلیارد ساله
- ۱۸۱ *اندازه گیری ۱۰۰ هزار ستاره
- ۱۸۲ حرکت خورشید، ماه و زمین
- ۱۸۳ و الشمس و القمر بحسبان...
- ۱۸۴ نگرشی به مفهوم کرسی و عرش در آفرینش
- ۱۸۵ موجود زنده در سیارات و کواکب
- ۱۸۸ کمبود اکسیژن در ارتفاعات
- ۱۸۹ قرآن و شکافت و تجزیه اتم
- ۱۹۰ قرآن و زوج بودن همه چیز در عالم
- ۱۹۱ تلقیح ابر (آبستن کردن ابر بوسیله باد) از نظر قرآن
- ۱۹۴ معجزه احیاء و طراوت زمین بوسیله باران در قرآن
- ۱۹۵ اشاره به تعادل عنصر جهان آفرینش در قرآن
- ۱۹۷ شرح موجهای عمقی و سطحی دریاها در قرآن
- ۱۹۸ شباهت دنیای حیوانات به دنیای انسانها در قرآن
- ۲۰۰ بیان مراحل رشد جنین در قرآن
- ۲۰۲ شرح پوشش های اطراف جنین در قرآن
- ۲۰۴ منشاء پیدایش انسان در قرآن
- ۲۰۵ تبیین چگونگی پیدایش نر و ماده در قرآن
- ۲۰۶ شباهت اسپرماتوزوئید در انسان؟
- ۲۰۷ اختلاف نقش و نگارها و خطوط سرانگشت انسانها
- ۲۱۰ ۴- شبیهات پیرامون اعجاز قرآن
- ۲۱۰ اشاره
- ۲۱۲ (شبیهات و اشکالات در خصوص)
- ۲۱۲ اشاره

شبهه اول ----- ۲۱۲

اشاره ----- ۲۱۲

پاسخ: ----- ۲۱۲

شبهه دوم: ----- ۲۱۳

اشاره ----- ۲۱۳

پاسخ: ----- ۲۱۴

شبهه سوم: ----- ۲۱۵

اشاره ----- ۲۱۵

پاسخ: ----- ۲۱۵

شبهه چهارم: ----- ۲۲۱

اشاره ----- ۲۲۱

پاسخ: ----- ۲۲۱

شبهه پنجم: ----- ۲۲۲

اشاره ----- ۲۲۲

پاسخ: ----- ۲۲۲

پاسخ: ----- ۲۲۴

شبهه ششم: ----- ۲۲۶

اشاره ----- ۲۲۶

پاسخ: ----- ۲۲۶

شبهه هفتم: ----- ۲۲۷

اشاره ----- ۲۲۷

پاسخ: ----- ۲۲۷

شبهه هشتم: ----- ۲۲۸

اشاره ----- ۲۲۸

پاسخ: ----- ۲۲۸

مدعیان دروغین نبوت و کسانیکه برای قرآن مشابه ای آوردند ----- ۲۳۰

- ۲۳۰ (۱-مسيلمه بن حبيب معروف به مسيلمه كذاب)
- ۲۳۹ (۲-سجاح دختر حارث بن سويد)
- ۲۴۲ (۳-عبله بن كعب معروف به اسود)
- ۲۴۵ (۴-طلحه بن خويلد الاسدي)
- ۲۴۸ (۵-نضر بن حارث بن كلده)
- ۲۴۹ (۶-ابو الحسن عبد الله بن مقفع فارسي)
- ۲۵۲ (۷-ابو الحسين احمد بن يحيى (معروف به ابن راوندي))
- ۲۵۶ (۸-نويسنده رساله «حسن الايجاز»)
- ۲۶۳ (حاشيه اي بر مباحث و مفاهيم)
- ۲۶۳ متنتيان - پيامبران دروغين
- ۲۶۴ مسيلمه كذاب
- ۲۶۵ ابن مقفع
- ۲۶۶ ابن راوندي:
- ۲۶۸ ۵- قاريان بزرگ و قرائت ها
- ۲۶۸ اشاره
- ۲۷۰ فصل اول: موضوع متواتر بودن قرائت ها
- ۲۷۰ اشاره
- ۲۷۶ (قاريان چه كساني هستند؟)
- ۲۸۰ (اظهارات منكرين تواتر)
- ۲۸۰ اشاره
- ۲۸۰ ۱-ابن جزري:
- ۲۸۰ ۲-ابو شامه:
- ۲۸۱ ۳-زرکشي:
- ۲۸۲ دلايل معتقدين به تواتر
- ۲۸۲ اشاره
- ۲۸۲ اولاً:

۲۸۳ اشاره

۲۸۳ پاسخ:

۲۸۳ ثانيا:

۲۸۳ اشاره

۲۸۴ پاسخ:

۲۸۶ ثالثا:

۲۸۶ اشاره

۲۸۶ پاسخ:

۲۸۷ رابعا:

۲۸۷ اشاره

۲۸۷ پاسخ:

۲۸۹ فصل دوم: حجت بودن قرائت ها

۲۸۹ اشاره

۲۹۰ پاسخ:

۲۹۲ فصل سوم: جواز تلاوت قرآن براساس قرائت های هفتگانه

۲۹۲ اشاره

۲۹۴ (حاشیه ای بر مباحث قرائت)

۲۹۴ اشاره

۲۹۴ قرائت های هفتگانه و ده گانه

۲۹۴ طبقات قراء

۲۹۶ قراء سبعة

۲۹۹ خط و اعراب قرآن مجید

۳۰۰ ۶- اصول علم تفسیر

۳۰۰ اشاره

۳۰۲ (نگرشی به ارکان تفسیر قرآن)

۳۰۴ (اصل اول : متن کتاب)

ظواهر متن قرآن مجید ۳۰۴

دلایل حجّت بودن ظواهر قرآن ۳۰۴

دلایل مخالفان حجّیت ظاهر قرآن ۳۰۸

اشاره ۳۰۸

اول: ۳۰۸

اشاره ۳۰۸

پاسخ: ۳۱۰

مورد دوم ۳۱۱

اشاره ۳۱۱

پاسخ: ۳۱۲

ثالثا: ۳۱۳

اشاره ۳۱۳

پاسخ: ۳۱۴

رابعا: ۳۱۴

اشاره ۳۱۴

پاسخ: ۳۱۴

پنجم: ۳۱۵

اشاره ۳۱۵

پاسخ: ۳۱۵

اشکال ششم: ۳۱۶

اشاره ۳۱۶

پاسخ: ۳۱۷

(حاشیه ای بر مباحث متن کتاب) ۳۱۸

اشاره ۳۱۸

حقیقت تأویل و تفسیر ۳۱۸

(رکن دوم: بیان معصوم) ۳۲۵

۳۲۸ (رکن سوم: حکم عقل)

۳۳۱ ۷- تحریف ناپذیری قرآن

۳۳۱ اشاره

۳۵۰ دلایل تحریف ناپذیری قرآن

۳۵۰ (دلیل اول)

۳۵۰ اشاره

۳۵۲ اشکال اول:

۳۵۲ اشاره

۳۵۳ پاسخ:

۳۵۴ اشکال دوم:

۳۵۴ اشاره

۳۵۴ پاسخ:

۳۵۴ اشکال سوم:

۳۵۴ اشاره

۳۵۴ پاسخ:

۳۵۵ اشکال چهارم:

۳۵۵ اشاره

۳۵۵ پاسخ:

۳۵۷ (دلیل دوم)

۳۵۷ اشاره

۳۵۸ اشکال اول:

۳۵۸ اشاره

۳۵۸ پاسخ:

۳۵۸ اشکال دوم:

۳۵۸ اشاره

۳۵۸ پاسخ:

۳۵۹ اشکال سوم:

۳۵۹ اشاره

۳۶۰ پاسخ:

۳۶۰ اشکال چهارم:

۳۶۰ اشاره

۳۶۰ پاسخ:

۳۶۱ (دلیل سوم)

۳۶۴ (دلیل چهارم)

۳۶۴ اشاره

۳۶۴ بعد اول:

۳۶۴ اشاره

۳۶۶ شبهه اول:

۳۶۶ اشاره

۳۶۷ پاسخ:

۳۶۷ شبهه دوم:

۳۶۷ اشاره

۳۶۷ پاسخ:

۳۶۸ شبهه سوم:

۳۶۸ اشاره

۳۶۸ پاسخ:

۳۶۸ بعد دوم:

۳۶۸ اشاره

۳۷۰ پاسخ:

۳۷۲ (دلیل پنجم)

۳۷۷ (دلیل ششم)

۳۷۷ اشاره

۳۷۹ پاسخ:

۳۸۰ پاسخ:

۳۸۱ پاسخ:

۳۸۳ (دلیل هفتم)

۳۸۹ ۸- شبهات قائلین به تحریف

۳۸۹ اشاره

۳۹۱ (شبهه اول)

۳۹۱ اشاره

۳۹۳ پاسخ:

۳۹۶ (شبهه دوم)

۳۹۶ اشاره

۳۹۹ پاسخ این شبهه:

۳۹۹ اشاره

۴۰۰ برخی از روایات که دلالت بر اینکه قرآن پس از درگذشت پیامبر جمع آوری گردید

۴۰۰ اشاره

۴۰۹ (نقد و بررسی روایات قرآنی)

۴۰۹ اشاره

۴۰۹ اولاً: تضاد روایات با یکدیگر و عدم اعتماد به آنها

۴۱۳ ثانیاً با دیگر روایات در تضاد هستند:

۴۱۶ ثالثاً: روایات پیشین با قرآن و عقل در تضادند:

۴۲۲ رابعاً: روایات یاد شده لزوماً با متواتر بودن قرآن در تضاد هستند:

۴۲۲ خامساً: همخوانی آنها با ادعای تحریف قرآن:

۴۲۸ (شبهه سوم)

۴۲۸ اشاره

۴۲۹ پاسخ

۴۳۵ (شبهه چهارم)

- ۴۳۵ اشاره
- ۴۳۵ گروه اول:
- ۴۳۵ اشاره
- ۴۳۹ نقد و بررسی گروه اول
- ۴۴۱ (گروه دوم)
- ۴۴۱ اشاره
- ۴۴۲ نقد و بررسی گروه دوم
- ۴۴۶ (گروه سوم)
- ۴۴۶ اشاره
- ۴۴۷ نقد و بررسی گروه سوم:
- ۴۴۸ (گروه چهارم)
- ۴۴۸ اشاره
- ۴۴۹ نقد و بررسی گروه چهارم:
- ۴۵۱ (گروه پنجم)
- ۴۵۱ اشاره
- ۴۵۳ نقد و بررسی گروه پنجم
- ۴۵۷ شبهه پنجم
- ۴۵۷ اشاره
- ۴۵۸ پاسخ:
- ۴۶۳ «مستدرک» حاشیه ای بر مفاهیم:
- ۴۶۳ اشاره
- ۴۸۴ دلایل قائلان به عدم تحریف
- ۴۸۸ آراء و نظرات بزرگان شیعه در تحریف ناپذیرفتن قرآن
- ۴۸۹ فتوای مجتهدان بزرگ معاصر
- ۴۹۲ فرهنگنامه اصطلاحات و مفاهیم قرآنی
- ۴۹۲ قرآن - قرآن مجید/قرآن کریم

- ۴۹۲ (۱) تعریف قرآن؛
- ۴۹۲ (۲) درباره کلمه قرآن:
- ۴۹۳ (۳) اسامی و اوصاف قرآن:
- ۴۹۳ (۴) اندازه و حجم و تقسیمات قرآن:
- ۴۹۴ (۵) محتوای قرآن:
- ۴۹۴ (۶) آیه و سوره:
- ۴۹۶ (۷) حروف مقطعه یا فواتح سور:
- ۴۹۶ (۸) وحی و کیفیت نزول قرآن:
- ۴۹۷ (۹) جمع و تدوین قرآن:
- ۵۰۰ (۱۰) قرائت و قراء بزرگ:
- ۵۰۱ (۱۱) مکی و مدنی:
- ۵۰۲ (۱۲) ناسخ و منسوخ:
- ۵۰۲ (۱۳) شأن نزول (-اسباب نزول):
- ۵۰۲ (۱۴) محکم و متشابه:
- ۵۰۳ (۱۵) تحدی و اعجاز قرآن:
- ۵۰۵ (۱۶) حدوث و قدم قرآن:
- ۵۰۵ (۱۷) حجیت ظواهر قرآن:
- ۵۰۶ (۱۸) تفسیر و تأویل:
- ۵۰۷ (۱۹) تجوید و ترتیل:
- ۵۰۸ (۲۰) قصص قرآن:
- ۵۰۹ (۲۱) فقه یا احکام قرآن:
- ۵۰۹ (۲۲) ترجمه قرآن:
- ۵۱۱ (۲۳) علوم قرآنی:
- ۵۱۲ (۲۴) چاپ قرآن:
- ۵۱۳ (۲۵) منابع قرآن پژوهشی:
- ۵۱۵ قرآن، (تقسیم و تحزب آن)

٥١٧	قرآن: نامها و صفات آن
٥١٧	اشاره
٥١٧	قرآن:
٥١٧	کتاب:
٥١٧	فرقان:
٥١٧	ذکر:
٥١٩	مبین:
٥١٩	کلام:
٥١٩	نور:
٥١٩	هدی:
٥٢٠	رحمت:
٥٢١	بشری:
٥٢١	شفاء:
٥٢١	موعظه:
٥٢١	حکمه:
٥٢٣	حکیم:
٥٢٣	مهیمن:
٥٢٣	حیل:
٥٢٣	صراط مستقیم:
٥٢٣	مثنائی:
٥٢٥	متشابه:
٥٢٥	روح:
٥٢٥	مجید:
٥٢٥	عزیز:
٥٢٥	بلاغ:
٥٢٧	برهان:

- ٥٢٧ بشير:
- ٥٢٧ نذير:
- ٥٢٧ تنزيل:
- ٥٢٧ كريم:
- ٥٢٧ مبارك:
- ٥٢٨ علي:
- ٥٢٩ قيم:
- ٥٢٩ قول:
- ٥٢٩ نبأ:
- ٥٢٩ عظيم:
- ٥٢٩ وحى:
- ٥٣٠ بصائر:
- ٥٣٠ بيان:
- ٥٣١ علم:
- ٥٣١ حق:
- ٥٣١ هادي:
- ٥٣١ عجب:
- ٥٣١ تذكرة:
- ٥٣١ عروه الوثقى:
- ٥٣٢ صدق:
- ٥٣٢ عدل:
- ٥٣٢ أمر:
- ٥٣٢ مناد:
- ٥٣٢ عربى:
- ٥٣٢ صحف مكرمه:
- ٥٣٤ مرفوعه مطهره:

- ۵۳۴ ----- زبور:
- ۵۳۵ ----- مصحف:
- ۵۳۶ ----- قرأ/قرآن: وجوه و نظایر
- ۵۳۶ ----- اشاره
- ۵۳۶ ----- معانی ساختارهای «قرأ» در قرآن:
- ۵۳۷ ----- قرائت
- ۵۴۲ ----- ضرورت بازنگری بیشتر در تفسیر قرآن
- ۵۴۲ ----- اشاره
- ۵۴۵ ----- گامهائی لرزان به سوی جهان ناشناخته مفاهیم قرآن
- ۵۵۰ ----- قرآن حکیم الفی
- ۵۵۶ ----- فهرست کتاب های منتشر شده بنیاد قرآن:
- ۵۶۰ ----- درباره مرکز

سرشناسه:فاضل موحدی لنکرانی، محمد، - ۱۳۱۰

عنوان و نام پدیدآور:مقدمات بنیادین علم تفسیر/ مولف محمد فاضل لنکرانی؛ مترجم محمدرسول دریایی؛ ویراستار مهدی حسینی زاده

مشخصات نشر:تهران: بنیاد قرآن، ۱۳۸۱.

مشخصات ظاهری:ص ۴۹۸

فروست:(بنیاد قرآن ۴۱)

شابک:۹۶۴-۹۳۱۷۵-۱-۱۲۵۰۰۰ریال؛ ۹۶۴-۹۳۱۷۵-۱-۱۲۵۰۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی:فهرست نویسی قبلی

یادداشت:پشت جلد به انگلیسی:....Mohammad Fazel Lankarani. Basic premises of exegesis.

یادداشت:عنوان اصلی: مدخل التفسیر: ابحاث حول اعجاز القرآن و الدفاع....

موضوع:قرآن -- علوم قرآنی

موضوع:تفسیر

شناسه افزوده:دریایی، محمدرسول، ۱۳۳۰ - ، مترجم

رده بندی کنگره:BP۶۹/۵/ف ۲ م ۴۰۴۱ ۱۳۸۱

رده بندی دیویی:۲۹۷/۱۵

شماره کتابشناسی ملی:م ۸۰-۱۸۵۰۲

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٣

مقدمات بنیادین علم تفسیر

مؤلف محمد فاضل لنکرانی

مترجم محمدرسول دریایی

ویراستار مهدی حسینی زاده

ص: ۴

تقدیم اثر به اسوۀ عظمای عفاف و تقوی الگوی عصمت و حکمت و فضیلت معیار درایت، معرفت و امامت ملائک خرد، علم و عبادت مظهر صفا و پاکی، مجلای نبوت دخت امامت اخت ولایت فاطمہ معصومه علیها السلام مترجم

فهرست مطالب

سخنی از بنیاد و مترجم ۱۴

کلام حکیم در بیان امیر ۱۵

و اما این کتاب ۲۲

چکیده ای از زندگینامه مرجع عالیقدر شیعه ۲۷

دیباچه مؤلف ۳۳

تقریظ حضرت آیت الله العظمی فاضل لنکرانی (دام ظلّه) ۳۷

بخش ۱:

حقیقت معجزه ۴۱

معجزه چیست؟ ۴۳

واکنش ماتریالیست ها در قبال معجزه ۴۸

معجزه نشانگر صحت ادعا ۵۱

حاشیه ای بر مباحث معجزه ۵۳

فرق میان پیامبران و نوابغ و مرتاضان ۵۶

بخش ۲:

اعجاز قرآن ۶۳

اعجاز قرآن ۶۵

ص: ۷

قرآن پاسخگوی تمام نیازهای بشری ۶۹

حاشیه ای بر مفهوم تحدی ۷۴

اعجاز قرآن ۷۶

قرآن معجزه جاودانه ۸۱

بخش ۳:

وجوه اعجاز قرآن ۸۳

مبارزه طلبی و چالش های قرآنی ۸۵

مبارزه طلبی در مورد پیامبر بزرگوار اسلام ۸۸

مبارزه طلبی قرآن در زمینه هم آوایی و عدم اختلاف، نبود ایراد و انحراف ۹۰

مبارزه طلبی در زمینه تبیین نیازهای بشر ۹۴

مبارزه طلبی قرآن در زمینه تبیین اخبار غیبی ۹۷

مبارزه طلبی در زمینه بلاغت ۱۰۳

حاشیه ای بر مباحث و مفاهیم بلاغت ۱۱۰

بحثی پیرامون معجزات پیامبران ۱۱۵

قرآن و اصول اعتقادی آن ۱۲۱

قرآن و قوانین شرعی ۱۲۶

قرآن و اسرار آفرینش ۱۳۱

حاشیه ای بر مباحث اعجاز علمی ۱۴۰

معجزات علمی قرآن ۱۴۰

وحدت جهان آفرینش و رمز حیات ۱۴۱

گسترش فزاینده حجم کیهانی ۱۴۳

گوشه هایی از عظمت خورشید و کهکشان راه شیری ۱۴۷

پژوهشی در انبساط کیهانی و تخمین عمر جهان ۱۵۱

ص: ۸

حرکت خورشید، ماه و زمین ۱۵۳

و الشمس و القمر بحسبان ۱۵۴

نگرشی به مفهوم کرسی و عرش در آفرینش ۱۵۵

موجود زنده در سیارات و کواکب ۱۵۶

کمبود اکسیژن در ارتفاعات ۱۵۸

قرآن و شکافت و تجزیه اتم ۱۵۹

قرآن و زوج بودن همه چیز در عالم ۱۶۰

تلقیح ابر (آبستن کردن ابر بوسیله باد) از نظر قرآن ۱۶۱

معجزه احیاء و طراوت زمین بوسیله باران در قرآن ۱۶۳

اشاره به تعادل عنصر جهان آفرینش در قرآن ۱۶۴

شرح موجهای عمقی و سطحی دریاها در قرآن ۱۶۶

شباهت دنیای حیوانات به دنیای انسانها در قرآن ۱۶۷

بیان مراحل رشد جنین در قرآن ۱۶۹

شرح پوشش های اطراف جنین در قرآن ۱۷۱

منشاء پیدایش انسان در قرآن ۱۷۳

تبیین چگونگی پیدایش نر و ماده در قرآن ۱۷۴

شباهت اسپرماتوزئید در انسان؟ ۱۷۵

اختلاف نقش و نگارها و خطوط سر انگشت انسانها ۱۷۶

بخش ۴:

شباهت پیرامون اعجاز قرآن ۱۷۹

شبهات و اشکالات در خصوص ۱۸۱

شبهه اول ۱۸۱

شبهه دوم: ۱۸۲

ص: ۹

شبهه سوم: ۱۸۴

شبهه چهارم: ۱۹۰

شبهه پنجم: ۱۹۱

شبهه ششم: ۱۹۵

شبهه هفتم: ۱۹۶

شبهه هشتم: ۱۹۷

۱- مسیلمه بن حبيب معروف به مسیلمه كذاب ۱۹۹

۲- سجاح دختر حارث بن سويد ۲۰۸

۳- عبهله بن كعب معروف به اسود (دروغگوی تیره دل روپوش دار) ۲۱۱

۴- طليحه بن خويلد الاسدی ۲۱۴

۵- نضر بن حارث بن كلدۀ ۲۱۷

۶- ابو الحسن عبد الله بن مقفع فارسی ۲۱۸

۷- ابو الحسين احمد بن يحيى (معروف به ابن راوندی) ۲۲۱

۸- نویسنده رساله «حسن الايجاز» ۲۲۵

حاشیه ای بر مباحث و مفاهیم متبیین [- پیامبران دروغین] ۲۳۲

بخش ۵:

قاریان بزرگ و قرائت ها ۲۳۷

موضوع متواتر بودن قرائت ها ۲۳۹

قاریان چه کسانی هستند؟ ۲۴۵

اظهارات منکرین تواتر ۲۴۹

دلایل معتقدین به تواتر ۲۵۲

حجت بودن قرائتها ۲۵۷

جواز تلاوت قرآن براساس ۲۶۰

ص: ۱۰

قرائت‌های هفتگانه ۲۶۰

حاشیه ای بر مباحث قراآت ۲۶۲

قراآت های هفتگانه و ده گانه ۲۶۲

طبقات قراء ۲۶۲

قراء سبعة ۲۶۴

خط و اعراب قرآن مجید ۲۶۶

نگرشی به ارکان تفسیر قرآن ۲۶۹

اصل اول ۲۷۱

ظواهر متن قرآن مجید ۲۷۱

دلایل حجّت بودن ظواهر قرآن ۲۷۱

دلایل مخالفان حجّیت ظاهر قرآن ۲۷۵

حاشیه ای بر مباحث متن کتاب ۲۸۴

حقیقت تأویل و تفسیر ۲۸۴

رکن دوم: بیان معصوم ۲۹۱

رکن سوم: حکم عقل ۲۹۴

بخش ۶:

تحریف ناپذیری قرآن ۲۹۷

تحریف ناپذیری قرآن ۲۹۹

خدایا تو خود به آنچه در این بحث مطرح شده آگاه تری ۳۱۱

دلیل اول ۳۱۶

اشكال اول: ۳۱۸

اشكال دوم: ۳۲۰

اشكال سوم: ۳۲۰

ص: ۱۱

اشکال چهارم: ۳۲۱

دلیل دوم ۳۲۳

اشکال اول: ۳۲۴

اشکال دوم: ۳۲۴

اشکال سوم: ۳۲۵

اشکال چهارم: ۳۲۶

دلیل سوم ۳۲۷

دلیل چهارم ۳۳۰

شبهه اول: ۳۳۲

شبهه دوم: ۳۳۳

شبهه سوم: ۳۳۴

دلیل پنجم ۳۳۸

دلیل ششم ۳۴۳

دلیل هفتم ۳۴۹

بخش ۷:

شبهات قائلین به تحریف ۳۵۵

شبهه اول ۳۵۷

شبهه دوم ۳۶۲

پاسخ این شبهه: ۳۶۵

نقد و بررسی روایات قرآنی ۳۷۵

ثانیا با دیگر روایات در تضاد هستند: ۳۷۹

ثالثا: روایات پیشین با قرآن و عقل در تضادند: ۳۸۲

رابعا: روایات یاد شده لزوما با متواتر بودن قرآن در تضاد هستند: ۳۸۸

خامسا: همخوانی آنها با ادعای تحریف قرآن: ۳۸۸

ص: ۱۲

شبهه سوم ۳۹۴

شبهه چهارم ۴۰۱

گروه اول: ۴۰۱

نقد و بررسی گروه اول ۴۰۵

گروه دوم ۴۰۷

نقد و بررسی گروه دوم ۴۰۸

گروه سوم ۴۱۲

نقد بررسی گروه سوم: ۴۱۳

گروه چهارم: ۴۱۴

نقد و بررسی گروه چهارم: ۴۱۵

گروه پنجم: ۴۱۷

نقد بررسی گروه پنجم ۴۱۹

شبهه پنجم ۴۲۳

«مستدرک» حاشیه ای بر مفاهیم: تحریف ناپذیری قرآن کریم ۴۲۹

دلایل قائلان به عدم تحریف ۴۵۰

آراء و نظرات بزرگان شیعه در تحریف ناپذیرفتن قرآن ۴۵۴

فتوای مجتهدان بزرگ معاصر ۴۵۵

فرهنگنامه اصطلاحات و مفاهیم قرآنی ۴۵۸

قرآن [-قرآن مجید/قرآن کریم] ۴۵۸

قرآن، (تقسیم و تحزیب آن) ۴۸۱

قرآن ۴۸۳

نامها و صفات آن ۴۸۳

قرأ/قرآن (وجوه و نظایر) ۴۹۳

قرائت ۴۹۴

ص: ۱۳

سرانجام پس از حدود دو دهه فترت، بنیاد قرآن که از آغازین روزهای پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی، تأسیس گردید و بنا به تشخیص ضرورت که، انگیزه خود را بسط معارف و نشر علوم قرآنی، می داند، بار دیگر با تهیه و تدارک توشه ای نوین، همت خویش را مقرون طبع کتابی ارزشمند و بی بدیل در زمینه معارف تفسیری قرآن، نمود.

مجموعه ای جامع از اصول و قوانین تفسیری قرآن این کتاب ارزشمند آسمانی و همیشه جاوید الهی که قلم در توصیف آن قاصر و بیان در وصفش الکن می نماید.

کتابی که در مدت بیست و سه سال محل نزولش در هاله ای از نور، سینه مبارک مفخر کاینات و گزیده بر حق پروردگار جهانیان بوده است، کتابی که طرح جامع سعادت و رفاه انسانی را بر نقشه هدایت و تکامل ترسیم نموده است، و شریعت و آئینی سترگ که پاسخگوی همه نیازهای فردی و اجتماعی است، پدید آورد. کتابی که نشانه نبوت و پشتوانه اسلام و پایداری عدالت و تحقق سعادت و تضمین رفاه و کمال را به همراه دارد.

کتابی که اگر به درستی خوانده، فهمیده و تدبّر و درک و به عمل درآید، قطعاً شفابخش همه دردها و حلال تمام مشکلات و بیانگر جمیع طرق سعادت و بهزیستی و انبساط روح خواهد بود. کتابی که انسان را در صعود به مدارج کمال و

عالی ترین مراحل هدایت، یاری می دهد و به معتقدان و عاملان باورمند؛ عزت و رفعت، بخشیده و ذلت و شوربختی را از ایشان دور می سازد.

کتابی که قدرت و مناعت و توانمندی در شئون مادی و معنوی به ارمغان می آورد.

کتابی بنام قرآن که هدفش فزونی توانمندی های عقلی و احیای ارزشهای فطری تا مرز ابداع و ابتکار و گشودن افق توسعه ارزشهای والای اخلاقی و بسط مفاهیم معنوی است. کتابی که رسوبات خرافات و عادات زشت اجتماعی و سنت های پوسیده موروثی را روئیده و ریشه های فساد را می خشکاند و روح آدمیان را در جذب ادراکات و تصورات نورانی، تقویت و اسرار مرموز روان انسانی را می گشاید. کتابی که تلاشهای علمی و کوششهای تمدن ساز و فرهنگ افزا را ارج می نهد و خود پیشاهنگ گشودن اسرار توحید در خلقت انسان می شود و مبدأ و معاد در روح انسانها را مفهوم می بخشد.

بیان واضح و روشنگری است که اصول و براهین آن خلل ناپذیر است. راه راست و مستقیمی است که رهروانش گمراه نگردند، چراغ روشنی است که نور آن به خموشی نگراید.

قرآن اساس و زیربنای اسلام و وادیهای حق و دشتهای پهناور آن است. و کتابی است که خداوند آن را سیراب کننده تشنگان علم و بهار دلهای فقها و دانشمندان و آخرین مقصد نیکان و صالحان قرار داده است.

و اکنون دامن سخن را برمی چینیم و قرآن را از زبان خود قرآن و نهج البلاغه حضرت امیر و صحیفه سجادیه، به گوش جان می شنویم (۱):

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ

[ستایش خدای را، ستوده صفات، (۲) که قرآن را براساس علم؛ (۳) مانند کتب

ص: ۱۶

۱- (*) سه بخش این فراز، به ترتیب از قرآن، نهج البلاغه و صحیفه سجادیه اقتباس شده است.

۲- (۱) -فصلت/۴۲

۳- (۲) -اعراف/۵۲

پیشین آسمانی) با آیات روشن، (۱) بر بنده خود نازل کرد تا حق را از باطل جدا کند. (۲) و به راهی که از همه راهها مستقیم تر است هدایت فرماید. (۳) چرا در این کتاب تفکر نمی کنید؟ (۴) پیرو آن شوید و پرهیزکاری نمایید. (۵)

[قرآن چراغی است که روشنی آن فرو نمی نشیند، چشمه زاینده ای است که واردین از آن نمی کاهند؛ نشانه هایی است که روندگان بی آنها راه نمی یابند، دلیل کسی است که به آن سخن گوید، فیروزی کسی است که آنرا حجت آورد، نگهدارنده کسی است که به آن عمل کند، سپر کسی است که به بر گیرد، دانایی کسی است که در گوش دارد؛ همانا قرآن کان ایمان و کانون آن، سنگ های بنای اسلام و پایه آن، میدان های حق و راه های آن می باشد. (۶)]

[بار خدایا ما را از کسانی قرار ده که به ریسمان قرآن چنگ می زنند؛ و در فهم متشابهاتش، به پناهگاه محکم و استوارش پناه می برند، و در سایه بال آن آرام می گیرند، و به روشنی بامدادش راه می یابند، و به درخشیدن روشنایی آن اقتدا می کنند، و از چراغ آن چراغ می افروزند، و هدایت و رستگاری را در غیر آن نمی طلبند. (۷)]

امام صادق علیه السلام ششمین رهبر جهان تشیع در خصوص قرآن می فرماید:

قرآن، بیان هدایت از گمراهی و بینایی از کوری، عامل بازدارنده از لغزش و بیان روشنایی از تاریکی، و نور پرفروغ در حوادث، عامل نگهدارنده از تباهی و هلاکت و رشد و آگاهی از گمراهی و تبیین فتنه ها و پیام دنیا به سمت آخرت و بالاخره کمال دین و آیین است و هیچ کس از قرآن روی برننافت جز آن که به سمت و سوی دوزخ رهسپار گردید (کافی ج ۱).

امام علی علیه السلام در توصیف دیگری از جلوه های تابناک قرآن می فرماید:

«بدانید که این قرآن نصیحت گویی است که خیانت نمی کند و

ص: ۱۷

۱-۱ - حج/۱۶

۲-۲ - فرقان/۱

۳-۳ - اسراء/۵

۴-۴ - نساء/۸۲

۵-۵ - انعام/۱۵۶

۶-۶ - نهج البلاغه/خطبه ۱۸۹

۷-۷ - صحیفه سجادیه/دعای ۴۲

رهبری است که گمراه نمی سازد و گوینده ای است که دروغ نمی گوید و هیچ کس با این قرآن ننشست مگر این که از مجلس آن با فزونی یا کاستی برخاست: افزونی در هدایت و کاستی در کوردلی، و نیز بدانید که هیچ کس را بعد از قرآن تهیدستی و نیاز نخواهد بود و هیچ کس را قبل از قرآن توانگری نمی باشد. پس، برای بیماری های خویش از آن طلب بهبودی کنید، در شداید از آن طلب یاری نمایید، چه، برای دردهای بس بزرگ، که کفر است و نفاق و انحراف از راه و گمراهی از راه حق، در آن شفا می باشد. از خدا بوسیله قرآن هرچه خواهید طلب کنید.

پس، بهبودی را از خدا به وسیله قرآن بخواهید و با دوستی آن به خدای روی آورید، و به وسیله قرآن از خلق خدا چیزی نخواهید. قرآن را وسیله دنیا قرار می دهید و به وسیله آن از خلق چیزی می طلبید چه، هیچ چیز مانند قرآن، بندگان را به درگاه خدای سبحان نمی رساند و بدانید که همانا قرآن شفاعت کننده ای است که شفاعتش مقبول است و گوینده ای است که سخنش را باور دارند و به راستی که قرآن در روز رستاخیز شفیع هر کس باشد شفاعتش در حق او پذیرفته می گردد و اگر از کسی سعایت کند سخن او علیه آن پذیرفته است، یعنی آیات قرآن، به همخوانی آن آیات با عمل بیانگر است و هر کس که از او سعایت کند گفتارش به زیان او مورد قبول قرار می گیرد.

همانا که روز رستاخیز منادی ندا درمی دهد که: «هان! هر کشت کننده ای گرفتار کشت خود و عاقبت کردار خویش است جز کشتکاران قرآن» پس، از کشتکاران قرآن، و از پیروان آن باشید و به آن بر وجود پروردگارتان استدلال کنید. خویشتن خود را از آن نصیحت بطلبید و اگر نظری را پذیرفتید که خلاف قرآن باشد به

دخالت هوای نفس متهمش کنید. و داوری قرآن را حق بدانید و هوا و هوس خود را آلوده و مغشوش انگارید.

رجوع به قرآن متضمن کلیات برنامه زندگی جامع الاطراف انسانی و سند عظیم و ارزشمند و اصیل نبوت است، و به همین دلیل بزرگترین و مطمئن ترین و اصیل ترین پشتوانه انقلاب مذهبی ما می باشد. و می بایست هرچه بیشتر و گسترده تر در معارف قرآنی غور نموده و با شناخت و شناساندن هرچه وسیعتر و عمیقتر این فرهنگ ناب الهی و انسانی به انقلاب اسلامی خود عمق و غنی و تحرک بخشیم و با برداشت صحیح از این کتاب گرانقدر آسمانی و آموزش راستین آن (که همه ابعاد و جوانب اعتقادی و فرهنگی و اخلاقی و حقوقی و تشریحی آن را شامل می گردد) انقلابی عظیم را در دل و جان و زندگی انسانی اممی که مدتها با نام اسلام و قرآن می زیستند! اما در فضای فرهنگی ضد قرآن و یا احیاناً فرهنگی التقاطی تنفس می کردند، و همچنین ملتهای غیراسلامی، بی‌اغاییم و آنها را با هدایت قرآنی رهنمون گردیم.

و در پرتو آیات نورانی قرآن کریم و توجیه منطقی، و ابهام زدایی پیامبرگونه و همراه با لطف و محبت به انسانها و گمراهان و قربانیان نظامهای شرک و کفر و فرهنگهای طاغوتی، و جاهلیت قرن بیستم! همه نقاط تاریک و مبهم را روشنی بخشیم.

باید که با در نظر گرفتن شیوه هدایت انبیای الهی، براساس فطرت، قاطعیت انذار را با لطف و ظرافت تبشیر و زیبایی و شکوه شاهد و ارائه ی الگو و اسوه، در هم آمیزیم و در این قالب محکم، با روشی انسانی بتوانیم محتوای انقلاب عظیم ملتمان را که همان محتوای بعثت و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می باشد در سایه تلاوت آیات، تزکیه، و تعلیم کتاب و حکمت، پیاده سازیم و حاکمیت الله و قرآن و معارف و فرهنگ اسلامی را در همه شئون فردی و اجتماعی، خانوادگی و اقتصادی، سیاسی و اخلاقی و... به راستی و به سرعت برقرار سازیم.

ضرورت رجوع راستین و همه جانبه به قرآن کریم در شرایطی که در آن بسر

می‌بریم و در همهٔ موارد و بدون استثنا و در نظر گرفتن ملاحظات، تبعیضات و یا برخی حسابگری‌های سیاستمداران و سیاست‌مآبانه (که هیچ‌گونه ربطی با اعتقاد، اخلاق، برنامه و مشی یک مسلمان ندارد)، آن‌گاه به درستی درک و لمس می‌گردد که به فاجعهٔ عظیم تشنهٔ مرگبار و تاریخی جهان اسلام و خلق خطوط گونه‌گون و جهت‌گیریهای ایدئولوژیکی، سیاسی و اقتصادی مختلف (آن‌هم، به نام اسلام و در حقیقت به جهت فاصله گرفتن از روح تعلیم قرآن و عدم عنایت همه‌جانبه به معارف آن) توجه کنیم، و در نظر داشته باشیم که مؤثرترین و کاری‌ترین لطماتی که در طول تاریخ، بر پیکر اسلام وارد آمده، به سبب اختلاف در میان اهل قبله و امت اسلامی بوده است که این نیز به دلیل عدم فهم قرآن و یا عمل نکردن به مقررات و مبادی و ارزشهای آن، و فاجعه‌انگیزتر، به دلیل بهره‌برداریهای مغرضانه و برداشتهای موضعی و مصلحتی و همراه با التقاطهای فراوان، و اندیشه‌ها و باورهای غیراسلامی (با صبغهٔ اسلامی) از معارف و اصول قرآنی، به وجود آمده است.

همه می‌دانیم که یکی از بزرگترین بلاها و مصیبت‌هایی که از همان صدر اسلام و نزول قرآن، گریبانگیر اندیشهٔ اسلامی و شناخت اصیل قرآن گردید، فاجعهٔ رجوع استخدانی و از مواضع سیاسی و طبقاتی، به قرآن بود؟! بدین مفهوم که حتی قبل از رجوع به قرآن، موضع خویش را معین نموده راهش را مشخص ساخته است!! و اینک که به قرآن مراجعه می‌کند، تنها یک مراجعهٔ استخدانی و توجیهی است، و می‌خواهد برای موضع، اندیشه و راه از پیش شکل گرفته و مشخص شده اش، از قرآن توجیه و مشروعیتی بیابد! و در حقیقت نه این که خود و همهٔ زندگی و شئون و حیات انسانی اش را در اختیار قرآن قرار داده و از این کتاب مقدس آسمانی، ارشاد و هدایت بطلبد، بلکه قرآن را در استخدام تفکر و باور از قبل منسجم شدهٔ خویش درآورده است!! و به عبارت دیگر، این قرآن نیست که اصل و معیار می‌باشد و مطمئن‌ترین سند برای شناخت اسلام و به طور کلی راه و رسم زندگی... بل، این اندیشه و برداشت و استنباط و درک اسلامی! من از قرآن است که اصل و مقیاس و محک به شمار می‌رود؟! و در این نحوه رجوع باز این قرآن است که باید هرطور

شده چاشنی و پشتوانه و توجیه گر اندیشه ها، باورها، برنامه ها و روشهای ما باشد؟! و در حقیقت اوست که می بایست خویش را بر قرآن و اسلام موردنظر و باور ما تطبیق دهد؟! ... نه این که ما اعتقادات و برداشتها و مواضع خویش را بر قرآن عرضه بداریم و در این زمینه هرگاه تطبیق نمود و با محتوا و ارزشها و معیارهای قرآنی سر سازگاری داشت، بپذیریم، وگرنه رد و طرد کنیم هرچند که ظاهرا برای ما گران تمام شود و به هدف نرسیم و یا دیر برسیم.

ما امروز به شدت نیازمند نحوهٔ اخیر مراجعه به قرآن کریم هستیم، مراجعه ای راستین و بدون جهت و موضع و غرض خاص. . . مراجعهٔ صحیح به کتابی که علی رغم اختلافات داخلی و انشعابات مذهبی در داخل جهان اسلام، هیچ گاه هیچ مسلمانی در اعتبار و تقدس و اصالت آن تردید به خود راه نداده و همه باید برای اثبات ارزش اسلام قبل از هر چیز به این کتاب مقدس چنگ بزنند. . .

پس رجوع به قرآن و بحث و کاوش پیرامون نقش و موقعیت آن، آنگاه می تواند مؤثر و کارساز و راه گشا باشد و جنبش عظیم اسلامی ما را روی خط اصیل اسلام بدون کوچکترین گرایشی به چپ و راست به سرمنزل مقصود و اهداف مقدس و انسانی اش رهنمون باشد، که بخواهیم بفهمیم، و بدانیم، و درک کنیم که قرآن چه می گوید و چه می خواهد و چه نظام ارزشی مشخص و مرزبندی شده ای را به ما ارائه می دهد. نه، آن طور که ما چگونه می اندیشیم و چه می گوئیم و چه موضعی را برگزیده ایم، و مایلیم قرآن چه بگوید و چه بخواهد؟! و همان راهی را نشان دهد که ما از پیش به دلایلی راه اسلام شناخته ایم؟! ملاحظه می فرمایید تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟! درست به تفاوت و فاصلهٔ راه توحید و طریق شرک؟! هرچند هر دو راه را به عنوان راه خدا بیانگاریم و با کوله باری از زاد و توشهٔ راهنمایهای قرآن بپییم؟!!

مراجعهٔ به قرآن با انگیزهٔ ارشاد خواهی و هدایت طلبی: قرآن چه می گوید؟ تنها راه و اصیلترین روشی است که می تواند همهٔ خرافات و کج رویهای اعتقادی و عملی مسلمانان را که در طول تاریخ بوسیلهٔ بیگانگان مغرض و یا خلفا و

فرمانروایان جبار و مستبد اسلام نما! و قاری قرآن و نمازگزار، و یا توسط جهل و بی خبری و بی تفاوتی خود مسلمانان پدید آمده است، تشخیص داده و معالجه نماید. و بالاخره ما معتقدیم، در صورت توجه و عنایت و مراجعه راستین و صحیح، منهای غرضها و جهتها! به قرآن مجید هیچ گونه بن بست و ابهام و نگرانی و تردید و اضطرابی وجود نخواهد داشت و بوجود نخواهد آمد. . . که پناه بردن به قرآن درمان جمیع دردها و داروی همه بیماریها و راه گشای کلیه معضلات زندگی و اصلاح تمامی مفاسد و مظالم و تجاوزات و تبعیضات و ریاکاریها و دوری از انواع و اقسام رذایل و شقاوتها و وصول به همه سعادتها و عزتها و سیادتها و عظمتها می باشد. . .

و اما این کتاب. . .

مجموعه کتاب حاضر که از رشحات قلم و اندیشه قرآن پژوهی سترگ در حوزه علم و فقاہت و تفسیر و اصول و درایت و حدیث، از آثار ارزشمند فقیه آگاه و درد آشنا و زمان شناس و متعهد، مرجع عالیقدر تشیع حضرت آیت الله شیخ محمد موحدی فاضل لنکرانی (زید عزه العالی) می باشد که چند سال قبل به زبان عربی به اهتمام خطیب محترم آقای حاج شیخ حسین انصاریان به زیور طبع آراسته گردید.

و همان گونه که در مقدمه کتاب توسط ناشر محترم، توضیحات مبسوطی در ارزش والای قرآن نقل می کند در معرفی این اثر ماندگار می گوید: کتاب حاضر (مدخل التفسیر. . .) کتابی است جامع که تمامی ابعاد اعجاز قرآن را با ملاکهای علمی و ملموس به وضوح و شفافیت بیان می کند، و لذا مؤکداً به قرآن پژوهان و محققین خاطر نشان می سازیم که ویژگیهای علمی آن را به دیده تحقیق و حقایق تابناک آن را با نگاهی عمیق و درکی ژرف و نافذ مورد عنایت و توجه قرار دهند.

مؤلف این کتاب ارزشمند و تحقیقی، استاد محقق حضرت آیت الله العظمی شیخ محمد فاضل لنکرانی، از مشاهیر علمی و اعظام محترم محافل و حوزه های علمیه قم می باشد. این اثر پژوهشی از سرچشمه های دانش ایشان در ایام تحصیلی

در قم، به روزگاری که زانوی تلمّذ بر عرصه درسی فقه و اصول داشتیم، ایفاد گردید. و مفتخرم که اینجانب از کوچکترین شاگردان آن بزرگوار بودم که البته خویش را شایسته ارزیابی و تقدیر از کتاب نمی دانم، لیکن امید دارم که قرآن پژوهان و ارباب علم و قلم، ارزش مستوفای این کتاب را یافته، شیوه ژرف علمی و اصالت و نوآوری آن را تبیین نمایند. در تهیه و تنظیم آن سالها گذشت و همچنان این کتاب در پوشش استتار بود و از سرچشمه خود تشنگان علم و معرفت و قرآن پژوهان را پاسخی نبود تا به مناسبتی، در شهر یزد سعادت یاری کرد و این توفیق نصیب گشت که پرده از چهره آن برگیریم و یادی از کتاب ارزشمند به میان آورم و از آن اطلاع و سراغی بجویم و بالاخره پس از طی مراحل اجازہ چاپ و پخش به اینجانب موکول و سرانجام به زیور طبع آراسته گردید. خداوند منّان را سپاسگزارم که افتخار تحقق این نعمت عظمی را به ما عنایت فرمود تا از معارف درخشان قرآن راه جویی و به هدایت آن اقتدا و از آموزه ها و رهنمودهای آن پیروی نماییم.

و همچنین از پروردگار متعال خواهانم که ما را تحت لوای دین و حوزه مقدسه علمیه قم که جهان اسلام را به عظمت و مجد و شوکت قرآن و پیروی از اهل بیت عصمت و طهارت علیه السّلام و تأسی به ایشان و سیره آن بزرگواران، رهنمون و موفق و مؤید فرماید. اینجا بر خود لازم می دانم که از رهنمودها و ارشادات نویسندگان فاضل و بزرگ اسلامی جناب استاد سید مرتضی حکمی به خاطر تسهیل در مراجعه و تنظیم و تدوین کتاب تا مراحل پایانی آن تشکر و قدردانی نمایم.

و از خداوند می خواهم که ما را به آنچه اراده فرموده و خشنود است توفیق عنایت کند، و رضای خویش را با خشنودی امام زمان (عج)، احیاکننده قرآن و شریک آن در هدایت و عدالت و اصلاح امور، همراه فرماید.

در مجموعه یادشده همان گونه که از عنوان کتاب برمی آید، مؤلف عالیقدر، جنبه اثبات اعجاز قرآن و حقیقت معجزه و پاسخگویی به شبهات پیرامون اعجاز قرآن و سیر تطّور آراء قاریان و تحوّل قراآت و قانونمندی های اصول تفسیر را از مهمترین وجوه اعجاز قرآن می شمارد. مسئله ای که در عصر جدید بسیار بارزتر،

برجسته و جذابتر شده است. در بخش قرآن و اسرار آفرینش، بیان توافق میان یافته های علم جدید و بیانات قرآنی، مهمترین دغدغه و نقطه تمرکز مؤلف است، و چگونگی اعجاز علمی در قرآن و سپس مثالهایی مربوط به اعجاز علمی در قرآن، و اعجاز علمی قرآن درباره مخلوقات دیگر و آیات و نشانه های خلقت در قرآن، این کتاب را از جمله تحقیقی ترین کتابها در رابطه با اعجاز علمی در قرآن قرار داده است. مؤلف محترم در این زمینه از جدیدترین نظرات علوم جدید بهره گرفته است. دعوت قرآن به زیست شناسی، به علم نجوم، نظریه تکامل، اعجاز قرآن درباره علم نجوم، کرویت زمین، جاذبه زمین، حرکتهای زمین، اعجاز قرآن درباره کوهها، و تعدد کرات آسمانی و حرکت خورشید... از فرازهای مهم بحث اعجاز علمی قرآن در این کتاب تحقیقی می باشد.

مؤلف محترم آرا و نظرات دقیق خود را بیش از همه فصول کتاب در زمینه تحریف ناپذیری قرآن و پاسخ به شبهات قائلین به تحریف بیان نموده است و بیشترین تأکید ایشان در مصونیت قرآن از کم و کاستی و فزونی و تحریف ناپذیری در همه ابعاد بوده است. یادآوری این نکته ضروری است که در پایان هر بخش به قصد توضیح برخی مقولات به جای پانوشتها و تحشیه های ملال آور، شرحی تعلیقی بر مفاهیم فصول کتاب جهت ایضاح بعضی از مباحث و اصطلاحات به عنوان یک بحث جنبی برای پژوهشگران ارائه شده که تحت نظارت مستقیم مؤلف گرانقدر تنظیم و ویراستاری جناب حجت الاسلام سید مهدی حسینی زاده (زید عزه) تقدیم گردیده است.

علاوه بر این که مجموعه ارزشمند حاضر نخستین مطبوعه جامع و فراگیر در خصوص معارف اصول تفسیر است که به جامعه و قرآن پژوهان و محققان علوم و معارف اسلامی تقدیم می گردد. ابتکار جالب و ابداع مؤثر و بدیع بنیاد قرآن می تواند مجموعه آنچه را که درباره قرآن تحقیق شده است، در آینده ای نزدیک به گونه سلسله انتشارات منظم و زیبای خویش، فرادید جامعه تشنه معارف قرآن قرار دهد و گامی استوار در جهت پالایش اجتماع از رسوبات فرهنگهای جاهلی، و آرایش امت انقلابی و مسلمان، به اصول و ارزشهای فرهنگ شکوهمند و

حیات بخش و نیروساز و آزادی دهنده و استقلال آفرین قرآنی، بردارد... باشد که همگی با اعتصام به «جبل الله» قرآن و تمسک به «عروه الوثقی» ی اسلام از تاریکیهای دهشت زای فتنه ها، تشتت ها، عداوتها، خودخواهیها و قدرت پرستیها برهیم، و به روشنایی های زیبا و شکوهمند و امیدآفرین اتحاد و برادری و صمیمیت و جذب و انجذاب و بزرگواری و سماحت و پرستش واقعی خداوند، نایل آییم... و این راه نجات و پناهگاه و حصن و دژ محکم و مطمئنی است که رسول گرامی اسلام برای رهایی از شداید و سختی های بلایا و فتنه های روزگار، ما را بدان می خواند:

فاذا التبست علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن (۱)

بار خدایا! ما را به قرائت و مطالعه و تعلیم و تعلم قرآن توفیق عنایت فرما.

پروردگارا! ما را به زینت و کرامت و شرف و خلعت قرآن زینت بخش و ملبّس فرما.

خداوند گارا! ما و جمیع امت اسلامی و پیروان محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم را به حرمت قرآن کریم از بلایا و شداید و فتنه های دنیا و عذاب آخرت رهایی بخش، و قرآن را در دنیا قرین، در قبر انیس و مونس، در صراط نور، در قیامت شفیع، در بهشت رفیق، و از آتش حجاب، و در همه نیکیها و خیرات و مجاهدتها و خدمتها دلیل و راهنما و امام و پیشوای ما قرار ده! و به حرمت و عظمت و پشتوانه این کتاب مقدس، انقلاب اسلامی ما را تحت ولایت و زعامت رهبر معظم انقلاب اسلامی و مراجع عالیقدر به ثمرات نهایی و اهداف اصیل و مقدس و انسانی اش رهنمون باش.

بفضلک وجودک و کرمک یا اکرم الاکرمین و یا اجود الاجودین و یا ارحم الراحمین. و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین...)

محمد رسول دریایی بنیاد قرآن ۱۳ آبان ۱۳۸۰

ص: ۲۵

۱- ۱) - که انواع بلایا و فتنه ها همانند پاره پاره های شب تاریک و ظلمانی، درهم آمیخت و شما را در بر شما باد که به قرآن چنگ بزنید و به دامان آن پناه ببرید.

دفتر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم تاریخ: ۱۱/۹/۷۳ شماره: ۲۰۶/۱۱۰۳ پیوست: ...

بیانیه مهم جامعه مدرسین حوزه علمیه قم درباره مرجعیت

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع مرجعیت از اعظم مسائلی است که نمی تواند از مصالح مسلمین و استقلال و عظمت آنان جدا و منفک باشد و یا بدون توجه به دسیسه ها و توطئه های کفر و استکبار بر ضد اسلام مورد بررسی و امعان نظر قرار گیرد.

لذا جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در جلسات متعدد این موضوع را مورد بحث و تبادل نظر قرار داد تا این که در جلسه مورخ جمعه ۱۱/۹/۷۳ به این نتیجه رسید که حضرات آیات آقایانی که ذیلا نامشان یاد می شود واجد شرایط مرجعیت می باشند و تقلید از هر کدام آنان جایز است. و الله العالم

۱- حضرت آیت الله حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی

۲- حضرت آیت الله حاج شیخ محمد تقی بهجت

۳- حضرت آیت الله حاج سید علی خامنه ای (مقام معظم رهبری)

۴- حضرت آیت الله حاج شیخ حسین وحید خراسانی

۵- حضرت آیت الله حاج شیخ جواد تبریزی

۶- حضرت آیت الله حاج سید موسوی شبیری زنجانی

۷- حضرت آیت الله حاج شیخ ناصر مکارم شیرازی

دامت برکاتهم جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

اشاره

حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی (دام ظلّه العالی)

ولادت:

ایشان به سال ۱۳۱۰ شمسی در شهر مقدس قم دیده به جهان گشودند، پدر ایشان مرحوم آیه الله فاضل لنکرانی قدس سرّه از اساتید و علمای بزرگ حوزه علمیه قم به شمار می آمد و مادرشان از فرزندان پاک سادات بزرگوار و معروف مبرقع بود.

تحصیلات:

پس از تحصیلات ابتدایی در سن ۱۳ سالگی فراگیری دانش اسلامی را در حوزه علمیه قم آغاز کردند و به جهت برخورداری از هوش و استعداد سرشار دوره «مقدمات» و «سطح» را در مدت ۶ سال به پایان رساندند و در سن ۱۹ سالگی به درس خارج «فقه و اصول استدلالی» حضرت آیه الله العظمی بروجردی «ره» وارد شدند و به سبب کمی سن و فهم زیاد مورد توجه طلاب و استاد بزرگوارشان قرار داشتند، دوست و هم بحث صمیمی ایشان در دوره تحصیل فرزند برومند بنیانگذار جمهوری اسلامی آیه الله شهید مصطفی خمینی «ره» بودند.

اساتید:

ایشان مدت ۱۱ سال در درس خارج فقه و اصول آیه الله العظمی بروجردی «ره» ۹ سال در درس آیه الله العظمی خمینی «ره» شرکت فرموده و از این دو منبع

سرشار علوم اسلامی بهره های فراوان بردند.

سالها در درس فلسفه و تفسیر، حضرت آیه الله علامه طباطبایی «ره» حاضر شده و از آن خرمن پربرکت نیز خوشه های فراوان چیدند.

استعداد فراوان و تلاش پی گیر ایشان در درس سبب شد تا در سن ۲۵ سالگی به درجه والای اجتهاد رسیده و این امر مورد تأیید استاد بزرگوارشان حضرت آیه الله العظمی بروجردی «ره» قرار گرفت.

تدریس:

سالها در حوزه علمیه قم دروس سطح را برای گروه بسیاری از طلاب تدریس فرمودند و بیش از ۳۰ سال است که به تدریس خارج فقه و اصول مشغول هستند. برجستگی درس ایشان در حدی است که بیش از هفتصد تن از افراد فاضل حوزه علمیه در محضر درس ایشان در حدی است که بیش از هفتصد تن از افراد فاضل حوزه علمیه در محضر درس ایشان حاضر می شوند و چندین سال است که درس خارج فقه ایشان از صدای جمهوری اسلامی پخش می شود و افراد بسیاری در سراسر کشور و خارج کشور از آن بهره می برند.

مبارزات سیاسی علیه رژیم طاغوت:

از زمانی که حضرت امام خمینی «ره» مبارزات سیاسی خود را علیه ظلم و فساد و حکومت طاغوتی پهلوی آغاز کردند ایشان به عنوان یکی از یاران و همراهان امام خمینی بوده و قدم به قدم در صف مجاهدان و حامیان انقلاب اسلامی فعالیت داشتند و از جمله اعضای فعال جامعه مدرسین حوزه علمیه قم به شمار می آمدند که اعلامیه های بسیاری را در راه پیشبرد انقلاب اسلامی و روشنگری امت اسلامی و حمایت از مرجعیت و رهبری امام خمینی «ره» صادر فرمودند که بارها از سوی مأموران حکومت پهلوی به بازجویی فراخوانده شده و به زندان افتادند و سرانجام به بندر لنگه تبعید شدند و پس از چهار ماه اقامت در آنجا به شهر یزد منتقل شده که مدت دو سال و نیم به صورت تبعید در آنجا به سر می بردند.

پس از انقلاب اسلامی نیز همواره پشتوانه ای قوی برای بنیانگذار جمهوری اسلامی حضرت امام خمینی قدس سره و پس از ایشان مقام معظم رهبری حضرت آیه الله خامنه ای «مد ظله العالی» بوده و می باشند.

ایشان در اولین دوره انتخابات مجلس خبرگان رهبری از سوی امت اسلامی ایران به عنوان یکی از اعضای این مجلس انتخاب شدند و بیش از ده سال ریاست عالی شورای مدیریت حوزه علمیه قم را عهده دار بودند. محبت و دوستی اهل بیت نبوت:

از دیرزمان خاندان ایشان از ارادتمندان به اهل بیت عصمت علیهم السلام به شمار می رفته، و مجلس عزاداری، هر هفته در روزهای جمعه و سالروز وفات معصومین علیهم السلام و مجلس جشن در ایام تولد آن بزرگواران در بیت پدری ایشان برگزار بوده و این برنامه همچنان ادامه دارد.

پس از رحلت حضرت امام خمینی قدس سره بسیاری از مؤمنان در مسأله تقلید به ایشان مراجعه کردند و بعد از رحلت حضرت آیه الله العظمی اراکی «ره» رسماً از سوی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم به عنوان اولین نفر از مراجع بزرگ تقلید به امت مسلمان معرفی شدند.

مقام مرجعیت

پس از رحلت حضرت امام خمینی قدس سره بسیاری از مؤمنان در مسأله تقلید به ایشان مراجعه کردند و بعد از رحلت حضرت آیه الله العظمی اراکی «ره» رسماً از سوی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم با اکثریت آراء به عنوان اولین نفر از مراجع بزرگ تقلید به امت مسلمان معرفی شدند.

تألیفات:

ایشان در کنار تدریس و تربیت طلاب علوم دینی کتابهای بسیاری از خود به یادگار گذاشته اند که به برخی از آثار ارزشمند ایشان اشاره می شود:

۱- کتاب «تفصیل الشریعه» (عربی)، که شرحی است بر کتاب شریف «تحریر الوسیله امام خمینی» و تاکنون ۲۵ مجلد از آن به چاپ رسیده است.

۲- حاشیه بر کتاب «العروه الوثقی» (عربی).

۳- نه‌ایه التقرير، تقریرات درسی آیه الله بروجردی در بحث نماز (در سه جلد عربی)

۴- حاشیه بر کتاب الطهاره مصباح الفقیه محقق همدانی (عربی)

۵- شرح فروع «الاجتهاد و التقلید» از کتاب العروه الوثقی (عربی)

۶- کتاب الصوم (عربی)

۷- کتاب القضاء (عربی)

۸- المسائل المستحدثه (عربی)

۹- رساله ای در حکم نماز در لباس مشکوک (عربی)

۱۰- رساله ای در خلل حج و عمره (عربی)

۱۱- الاحکام الواضحه (فتاوی عربی)

۱۲- احکام الحج، حاشیه بر کتاب حج تحریر الوسیله (عربی)

۱۳- القواعد الفقهیه (عربی)

۱۴- معتمد الاصول- تقریرات درس اصول امام خمینی در دو جلد

۱۵- تبیان الاصول- تقریرات درسی امام خمینی- در چهار جلد (عربی)

۱۶- سیری کامل در اصول فقه- پیاده شده نوارهای ده سال درس خارج اصول معظم له در ۱۶ جلد

۱۷- رساله ای در قاعده فراغ و تجاوز (عربی)

۱۸- رساله توضیح المسائل (فارسی)

۱۹- مناسک (فارسی)

۲۰- «مدخل التفسیر» در علوم قرآن (عربی)

۲۱- مقدمات بنیادین علم تفسیر (ترجمه مدخل التفسیر به فارسی)

ص: ۳۰

۲۲- تفسیر سوره حمد (عربی)

۲۳- تقيه مداراتی (فارسی)

۲۴- آیین کشورداری از دیدگاه امام علی علیه السلام

۲۵- عصمت انبیا

۲۶- مجمع الفهارس- مجموعه فهرستهای بحار الانوار، الغدير و الميزان

۲۷- اهل البيت عليهم السلام یا چهره های درخشان در آیه تطهیر

۲۸- ائمه اطهار عليهم السلام یا پاسداران وحی در قرآن کریم (این دو کتاب را به همراهی آیه الله اشراقی نگاشته اند)

۲۹- مناسک الحج

۳۰- استفتاء آت حول الحج

۳۱- استفتاء آت حج

۳۲- جامع المسائل (مجموعه ای از استفتاء آت) در دو جلد.

ص: ۳۱

به مربی بزرگ خود پدر گرانقدر و بزرگوام رادمردی بی بدیل که توان ادای حقوق او را فاقدم، و قدرت سپاسگزاری از عنایات ویژه اش را ندارم.

شخصیتی که همواره در تربیت علمی و مذهبی اینجانب کمال اهتمام را مبذول و با جدّ و جهد وصف ناپذیر، همّت والای خویش را در تدارک و تهیه امکانات و وسایل ضروری فراهم ساخت. او که جامع فضایل درخشان معنوی و علمی و مربی راستین در گفتار و کردار اینجانب در تحقق اهداف عالی و آرمانهای ارزنده اعتقادی بود و همو که به مصداق کریمه الهی به شرف هجرت و افتخار مهاجرت به سوی خداوند هستی بخش و پیامبر گرانقدرش نایل آمد: **وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ**

از درگاه ایزد متعال اجر جزیل و علو درجات و رفعت مقام برای ایشان مسألت می نمایم و امید است او را در زمره محبّان اولیای طاهرین و برگزیدگان مکرم حضرت حق که درود بی پایان بر همه آنها باد، محشور، و اینجانب را توان ادای حقوق ایشان عنایت فرماید. آمین رب العالمین.

فرزندت: محمد فاضل

حمد و سپاس بی کران خداوندی را سزد که کتابی حکیم را بر بنده برگزیده اش فرفرستاد و آن را موجب هدایت پروا پیشگان و پند و اندرز بر صاحبان عقل و اندیشه قرار داد، و با یک پیام آسمانی و کریمه ملکوتی، اعجاز آن را اعلام و اثبات فرمود:

بگو اگر انس و جن گرد آیند که نظیر این قرآن را بیاورند، ولو بعضی از آنان پشتیبان بعضی دیگر باشند، نمی توانند نظیر آن بیاورند.

[اسراء/۸۸]

جاودانگی این اعجاز را در روند استمرار شریعت و دوام نبوت تا قیام انسانها در رستاخیز و محشر آدمیان، ثابت و مستدام و ساختار معجزه جاوید را مبتنی بر تحریف ناپذیری و صیانت از تغییر و تحوّل قرار داد:

همانا ما قرآن را نازل کرده ایم و ما خود نگهبان آنیم. [حجر/۹]

و نیز خبر داده که یقیناً:

در حال یا آینده اش، باطل در آن راه نمی یابد، (این کتاب) فرو فرستاده ای از سوی [خداوند] فرزانه ستوده است.

والا ترین درودها و سلامها بر پیام آوری که او را به هدایت انسانها و استقرار دین حق فرستاد تا بر تمامی ادیان چیره گرداند و لو مشرکان را ناخوشایند باشد.

پیامبری که در میان انسانها دو گوهر گرانها و وزین به ودیعت نهاد و نجات و

رهایی آدمیان را منحصر به تمسک به آن دو ودیعه نمود، و نیز رسول خدا به اجتناب از افتراق و جدایی میان کتاب خداوند و عترت هشدار داده و تأکید فرموده است که از هرگونه جدایی و افتراق میان آن دو (قرآن و عترت) پرهیز نموده تا سرانجام در کنار منبع فیاض حوض کوثر بر نبی اکرم وارد شوند.

و درود بی پایان بر خاندان برگزیده و نیکان منتخبی که قرین و همدوش با کتاب خداوندند و سلام و تحیت بر ایشان که شارح آیاتش و مفسر محکمت و متشابهات و دانا به راز تنزیل و رموز تأویل آنند که بی نظر و حضورشان تنها رجوع به قرآن آدمیان را بی نیاز نخواهد ساخت. و دوری مستدام از رحمت حق بر آنها که در صدد خاموش کردن نور الهی با سخنان خویشند و خداوند جز این نمی خواهد که نور خویش را کمال بخشد، ولو کافران ناخوش داشته باشند [توبه/۳۲].

اینان کسانی هستند که گمراهی را به بهای هدایت خریدند، و سودای آنان سودی نکرد، و راهیاب نشدند [بقره/۱۶].

همه اینها کسانی هستند که خداوند و تمامی کسانی که لعنت می کنند، آنها را ملعون و نفرین شده می دانند.

بهر تقدیر بنده محتاج و مشتاق به رحمت بی انتها و پروردگار بی نیاز «محمد موحدی لنکرانی» مشهور به «فاضل لنکرانی» فرزند علامه فقیه فقید آیت الله مرحوم حاج شیخ فاضل لنکرانی قدس سره که خداوند وی را با محبوبان گرانقدرش؛ پیامبر اکرم و ائمه طاهرين عليهم السلام محشور فرماید، و نیز خداوند متعال را شاکرم که بر اینجانب مهربانانه منت نهاد و با توفیقات ربّانی در بخشی از زمان و قسمتی از روزگار موفق ساخت تا پاره ای از ایام عمرم را به بحث و پژوهش در خصوص کتاب شریف و عزیز و عزت بخش خود در مورد اصالت اعجاز این کتاب ارزشمند آسمانی و ابعاد گوناگون اعجاز آن و قرائت های برخاسته از نحوه آیات و قرائت های وضع شده و پدیده تحریف ناپذیری قرآن، در محضر جماعتی انبوه از فضلا و اعلام متشخص، سپری سازم. این بود که چکیده مباحث را در مجموعه ای نگاشتم، تا برای خود و سایرین در طول سالها، یادآور مباحث خطیر تحقیقی باشد، مجموعه

یاد شده، سالهای سال همچنان به گونه ای پیش نویس باقی ماند و بالاخره خداوند توفیق فرمود تا دست نوشته ها، بازسازی و پاکنویس گردید.

ناگزیر از اعترافم که انسان، بهر تقدیر نگرش و اطلاعاتی محدود دارد و احاطه تام به تمامی ابعاد بحث پیرامون کلام کامل (الهی) امکان پذیر نیست و چگونه عقل و اندیشه پذیرای احاطه ناقص بر کامل خواهد بود، خواه وصول به ژرفای معنایی را اراده کنیم یا بخواهیم به مراتب و کشف ابعاد اعجاز و سایر متعلقات آن نایل گردیم اما به هر حال؛

گرچه نتوان آب دریا را کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

و به هیچ وجه شایسته نیست به بهانه ره نیافتن به حوزه درک حقیقتش، مطلقاً روی از آن حقیقت برتاییم، به ویژه آن که اساس و اعجاز این دین جاودان و شریعت والا بر نظامی بلند، استوار و به ناچار می بایست به قدر توش و توان به دریای ژرف وارد گردید و از آن به میزان ظرف توانمندی های خویش، بهره جست.

با این که این کتاب نجات بخش و سعادت آفرین به خصوص در این روزگار که کاروان بشریت به سمت و سوی مادیت در حرکت است و حیات انسانی را جز بر پایه اقتصادی استوار نمی پندارد، و خویشتن را به شئون معنوی نیازمند نمی داند، و قوانین الهی را به اجرا و عمل نمی گذارد، همواره هدف معاندین و کژاندیشان قرار گرفته است زیرا که مخالفان اندیشه الهی، پیروی از نورانیت تابناک قرآن و خروج از ظلمت ها را موجب انسداد باب حاکمیت مادی و مانع تحقق سلطه و موجب رقای فکر و اندیشه و رهیابی و دستیابی به روشنایی دانسته، ناگزیر برای رسیدن به اغراض فاسد و اهداف پلید، اقدام به اطفاء آثار پرفروغ و کاهش مراتب روشنگرانه آن و بی ارزش ساختن مقام شامخ قرآن نموده و در روند اجرای مقاصد شوم، گاهی به القای تشکیک در اعجاز قرآن، و گاه به ایجاد شبهات در اذهان و تمسک به القای شبهه تحریف و نقص و کاستی در آن می پردازند.

شگفت آن که؛ برخی از ناآگاهان به حقیقت موضوع، به این پندار که این موضوع از مباحث علمی است و از حیطة بحث علمی بیرون نیست، با ناآگاهان هماهنگ

شده و در این کژراهگی و اندیشهٔ پوسیده، ناخودآگاه، ابزار پخش افکار ایادی پنهان و ناشران اندیشهٔ پلید و مروّجان افکار مسموم در میان عوام الناس و ناآگاهان، گردیدند، بدیهی است که هدف آنان، ایجاد سلب اعتماد به رشتهٔ استوار الهی و گسل در پیوستگی به خدا و عدم متابعت و تأسی از کلام مستحکم پروردگار و نفی ویژگی اعجاز و حجّت بودن قرآن مجید، بوده است.

به همین دلیل و با عنایت به ابعاد واگو شده، بحث پیرامون این کتاب بزرگ و ارزشمند آسمانی، امری الزامی تلقی گردید. و گمان می‌کنم با مراجعه به این مجموعه تحقیقی، دیگر جای هیچ‌گونه شبهه‌ای برای حقیقت جویان باقی نمی‌ماند، و بیراهگی و کژی و جهل، محو می‌گردد. پیداست که در این مجموعه پژوهشی، تلاش وافر مبذول داشته تا مراد و مطلوب را بر مبنای دلیل و برهان به اثبات رسانم، و آن‌گونه که مقبول عقول و پذیرای اندیشه‌هاست شبّهات را پاسخ دهم، مع الوصف چنانچه کم و کاستی و خطایی در آن به نظر آید، به دیدهٔ اغماض نگریسته و از پژوهندگان گرانقدر، انتظار نگرشی کریمانه داشته و امید است اینجانب را مرهون منت و لطف قرار داده به کم و کاستی و فزونی آن آگاه سازند.

و در پایان از تمامی دوستان گرانقدری که سهمی در چاپ و نشر این مجموعه داشته‌اند، بویژه دوست عزیز، خطیب محترم جناب آقای شیخ حسین انصاریان، صمیمانه تشکر می‌نمایم و مراتب تقدیر و سپاس خود را از بنیاد محترم قرآن و مترجم فاضل که اقدام به تهیه و ترجمهٔ شفاف و ویرایش متن به فارسی روان نموده‌اند، به عزیزان متعهد و تلاشگر راه حق و حقیقت تقدیم می‌دارم.

از خداوند متعال؛ عزّت اسلام و توفیق همهٔ مسلمین را خواهان و امید است این تلاش را مقبول درگاه پر جلال خویش فرموده و کریمانه ما را پذیرا باشد، که تنها او شایستهٔ ستایش و مجد و عظمت است.

قم-حوزه علمیه محمّد موّحدی فاضل

از آن روی که انگیزه و اهداف بنیاد قرآن در نخستین روزهای پیدایی و شکل گیری آن هدفگیری شبهات و ابهامات در خصوص قرآن و ایضاح و تبیین حقایق و پاسخگویی به وهم آفرینی های جبهه متحد کفر و عناد و استکبار جهانی است. در همین راستا، بنیاد مدتی نه چندان دور، کتاب ارجدار «مدخل التفسیر» از تألیفات حضرت آیت الله العظمی فاضل لنکرانی مرجع عالیقدر شیعه را که سالیانی پیش در حوزه علمیه قم محور بحث و تدریس و مذاقه بوده است، مورد امعان نظر و تأمل قرار داد و با شور و مشورت هیأت علمی و تحریریه مقرر گردید تا به نحو بارز و شفاف تر در عرصه دسترس عموم علاقمندان به علوم قرآنی و قرآن پژوهان مشتاق با ترجمه ای روان و دور از تکلف، عرضه نماید. لذا افتخار ملاقاتی که مترجم و مسئول بنیاد قرآن با حضرت آیت الله العظمی فاضل لنکرانی، نصیب گردید و با پیشنهاد و رهنمود آیت الله زاده مکرم؛ جناب حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمد جواد فاضل لنکرانی (دامت افاضاته) هیأت تحریریه بنیاد قرآن، گامی شایسته در اقدام به ترجمه کتاب مزبور فرمایش نهاد. در پی تحقیقات مأخوذه از فاضل و قرآن پژوه محترم جناب آقای محمد رسول دریایی (زید عزه) مسئول انتشارات و تبلیغات بنیاد قرآن، درخواست گردید. تا همت والای خویش را در ترجمه و توضیح حواشی در عرصه مباحث اثر یاد شده، مصروف نمایند لذا مترجم محترم، کار ترجمه و تحقیق و تتبع در حواشی آن را با تلاشی پیگیر به پایان رسانده و به راستی این کار سترگ را با شور و اشتیاق و تعمقی شایسته در مفاهیم و افهام و

تفهیم مباحث آن به پژوهندگان، به اتمام رساندند، سعی شان مشکور و تلاششان مأجور باد. امید است در ظل توجهات و عنایات خاصه بقیه الله الاعظم حضرت مهدی (عج) و در پرتو انوار قدسیه اولیای الهی در تمام مراحل حیات منصور و مستدام و از گزند حوادث محفوظ و توفیقشان فزونتر باد. هیأت تحریریه بنیاد قرآن از ایشان و نیز از جناب حجت الاسلام و المسلمین سید محمود محمودی به خاطر تلاش و پیگیریهای ایشان در انجام این مهم کمال تشکر و امتنان را دارد. سعادت و بهروزی تمام خادمان به اسلام و مسلمین را از خداوند متعال در سایه قرآن و اهل بیت علیهم السلام خواهانیم.

هیأت تحریریه و مسئول بنیاد قرآن

سید مهدی حسینی زاده

ص: ۳۸

وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا

[فرقان/٣٣]

ص: ٣٩

۱- حقیقت معجزه

اشاره

حقیقت معجزه

شامل مباحث:

تصرف در قانون علت و معلول شرایط تحقق معجزه-واکنش ماتریالیست ها در قبال معجزه-معجزه، نشانگر صحت ادعا.

حاشیه ای بر مباحث و مفاهیم [از مترجم]

ص: ۴۱

معجزه اصطلاحاً به پدیده‌ای گفته می‌شود که فرد مدّعی منصب الهی آن را به منصفه ظهور می‌رساند. معجزه نوعاً در خارج از چارچوب امور عادی و طبیعی و فراتر از قدرت بشر و اصول و قوانین علمی قرار دارد. هرچند که از لحاظ نظری و مسائل علمی دقیق، نتیجه قاطع و مؤثری داشته باشد و مشروط بر آن است که در قبال معارضه ناشی از مبارزه طلبی و تحدّی سالم و بی‌خدشه بماند. در واقع برای تحقق معجزه از نظر اصطلاحی شرایط ذیل لازم است.

اولاً: معجزه باید همراه با دعوی پیامبری باشد به گونه‌ای که موجبات ارائه معجزه، همین ادّعا بوده و خود معجزه دلیل بر صدق و حجّت بر ثبوت مدّعی باشد تا آن که صحت گفتار فرد موردنظر ثابت شود.

دوم: دعوی یاد شده می‌بایست برای تصدّی یکی از مناصب الهی مانند نبوّت و مأموریت الهی صورت گیرد. زیرا نبوت و رسالت را از طریق دریافت و شنیدن مستقیم از سوی خداوند نمی‌توان تصدیق نمود چون غیر ممکن است (بنابراین صدق آن تنها با معجزه قابل پذیرش است). در آینده در مورد اینکه چگونه معجزه بیانگر صحت ادّعای معجزه‌کننده است به طور مشروح به بحث خواهیم پرداخت. اما اگر ادّعای فرد غیر الهی باشد مثلاً فردی ادّعا نماید که در یک رشته علمی تخصص دارد در آن صورت دلیلی که آن فرد برای اثبات ادّعای خود ارایه می‌دهد معجزه محسوب نمی‌شود. زیرا فرد برای اثبات چنین ادّعایی نیاز ندارد دست به یک کار خارق العاده بزند و با انجام آزمایش و امتحان می‌تواند صحت ادّعای خود را ثابت کند. در حقیقت معجزه یک دلیل خارق العاده است که تنها راه اثبات

مدّعاست و راهی جز آن برای اثبات ادّعا وجود ندارد.

سوم: ادّعی مذکور می بایست به گونه ای باشد که احتمال صحّت و سقم آن را داد زیرا در غیر این صورت نوبت به معجزه نخواهد رسید. به عبارت دیگر معجزه تحقق نخواهد یافت. اگر صحت ادعای فرد مورد نظر ثابت شود در این صورت نیازی به آوردن معجزه نخواهد بود و اگر نادرستی ادعای فرد مورد نظر نیز ثابت شده باشد در آن صورت آوردن معجزه معنایی نخواهد داشت هر چند که انسان عادی توانایی آوردن معجزه را-فرضا-نداشته باشد. تفاوتی نمی کند که نادرستی این ادعا از طریق عقلی و یا نقلی ثابت شده باشد. به عنوان مثال اگر کسی ادعا کند که خداوند، خالق واجب الوجود است و به فرض دست به کاری مافوق قدرت بشر بزند در آن صورت به این کار وی معجزه نمی گویند زیرا خود این ادعا فی حد ذاته به حکم عقل باطل است زیرا این امر براساس دلایل عقلی و قطعی نشدنی است. همان طور که اگر کسی پس از خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم ادعای نبوت نماید و اقدامی مافوق طبیعت و قوانین جاری در نظام تکوین انجام دهد این اقدام وی معجزه نیست زیرا مسلمانان هم چنان که به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان دارند به خاتمیت وی نیز ایمان دارند و خاتم الانبیا بودن وی از طریق دلائل قاطع نقلی ثابت شده است. معجزه از نظر اصطلاحی در مورد ادّعایی به کار می رود که احتمال صحت و سقم آن وجود داشته باشد.

از موارد یاد شده این گونه نتیجه می گیریم که معجزات متعدد متعلق به یک مدّعی منحصر با اعجاز و یژگی پیدا می کند چون فرد مدّعی با توجه به تعداد افراد می بایست معجزه های متعدد داشته باشد. امر اعجاز آمیز برای کسی معجزه محسوب می شود که آن را از فرد مدعی درخواست کرده باشد و برای دیگران معجزه بشمار نمی آید. برای چنین فردی بقیه معجزه ها معجزه محسوب نمی شود زیرا در واقع فرد مذکور از شک به یقین رسیده و بقیه معجزه ها برای خارج ساختن سایر افراد از مرحله شک به یقین صورت می پذیرد.

چهارم: معجزه فراتر از امور طبیعی و قدرت بشری است ولی معارض اصول

عقلی نمی باشد زیرا اصول عقلی خدشه ناپذیر هستند. اگر اصول عقلی خدشه ناپذیر باشند در آن صورت ما به طور حتم به نتیجه مشخص و حقایق امور دست نخواهیم یافت زیرا دستیابی به قطعیت قیاس مرکب که متشکل از صغری و کبری و-نتیجه است- فرع بر ثبوت اصل عقلی در خصوص امتناع نقیضین است به عنوان مثال از نظر عقلی اجتماع دو امر نقیض ناممکن است. مثلاً- این قیاس مرکب که جهان در حال تغییر است و هر چیز در حال تغییر، حادث است بر این اصل عقلی مبتنی است که «اجتماع همزمان وجود و عدم» برای یک شیء محال است زیرا یک چیز نمی تواند هم وجود داشته باشد و هم در عدم بسر ببرد و ضرورتاً چنانچه علم قطعی به حدوث در تقابل با عدم به اثبات نرسد، ثبوت این موضوع محال خواهد بود.

همچنین علم به وجود خداوند متعال از طریق دلایل قطعی و روشن مبتنی بر محال بودن اجتماع همزمان وجود و عدم می باشد.

اصول عقلی مخصوصاً اصل امتناع و ارتفاع نقیضین که دیگر اصول نیز بر آن مبتنی می باشند و تمامی علوم و دانشها بر آن بنا نهاده شده از منظومه خرق عادات و معجزات، چنان فاصله دارد که اساساً پیمودن آن وادی طولانی بعید و ناممکن است. در هر حال اصول عقلی خدشه ناپذیر هستند و تمامی علوم و دانشها بر آنها مبتنی هستند. به ویژه این اصل که می گوید: دو امر نقیض را نه نمی توان باهم جمع نمود و یا لغو نمود. معجزه نمی تواند با اصول عقلی در تضاد باشد زیرا هدف از معجزه اثبات دعوی مدعی جهت تصدی یکی از مناصب الهی است. اگر فرض کنیم که معجزه اصول عقلی را نادیده بگیرد در آن صورت ما به هدف مورد نظر دست نخواهیم یافت. زیرا اثبات ادعای نبوت فرد مورد نظر بر این اصل عقلی مبتنی است که او نمی تواند هم پیامبر باشد و هم نباشد.

براساس آنچه یادآور شدیم معجزه یک امر خارق العاده است که قدرت بشر به هیچ وجه راهی به آن ندارد. مگر به منبع قدرت مطلق و منشأ هستی کاینات مرتبط باشد. در اینجا تفاوت میان جادوگری و معجزه مشخص می شود و همچنین فرق بین مرتاضها و

پیامبران الهی معلوم می شود. زیرا افراد عادی از طریق ریاضت و شعبده بازی و فراگرفتن تردستی می توانند به چنین مرحله ای دست یابند. جادوگری و شعبده بازی برخلاف معجزه مبتنی بر قواعد علمی و اصول ریاضی است در حالی که معجزه مبتنی بر قدرت کامل و تام الهی است.

در همین راستا می توان به ابتکارهای صنعتی، انواع اختراعات و اکتشافات مختلف در زمینه پزشکی و دیگر رشته های علمی اشاره کرد. موارد یاد شده نیز مبتنی بر اصول علمی هستند. البته دستیابی به آنها نیازمند دقت و نتیجه گیری است و همگان در صورت داشتن شرایط لازم می توانند به آنها دست پیدا کنند و اصولاً با قوانین طبیعت در تعارض نیستند.

بهر تقدیر پس از وضوح تفاوت میان معجزه و غیر آن و شفافیت این معنا که معجزه در هر حالت با شئون گوناگون خود از قدرت بشر خارج است ولی موارد یاد شده دیگر غیر از معجزه مبتنی بر اصول و مقدماتی هستند که در صورت فراهم آمدن شرایط علمی موارد مذکور نیز تحقق خواهد یافت و هر کس که دارای شرایط و دانش لازم باشد می تواند به موارد یاد شده دست پیدا کند. در اینجا این سؤال مطرح می شود که به طور عمده چه چیزی معجزه را از دیگر موارد متمایز می سازد؟ به عبارت دیگر ویژگی شاخص تمیز معجزه از غیر آن چیست و چه علایمی دارد؟

برای پاسخ به این سؤال باید خاطر نشان ساخت که معجزه محدودیت زمانی و مکانی ندارد. از سوی دیگر معجزه به ابزار خاصی نیاز ندارد و نشأت گرفته از قدرت لایزال الهی است و محدود به چیزی نیست. در حالی که جادوگری و دیگر موارد یاد شده نیازمند تحمل سختیها و مشقت هاست و بالاخره محدودیت خاصی برای آنها می توان یافت. به عنوان مثال در اثر ریاضت، انسان تنها می تواند در امور متحرک دخل و تصرف نماید و نتیجه دیگری از آن عاید نمی شود. از سوی دیگر جادوگری تنها با استفاده از ابزار خاصی امکان پذیر است. این گونه محدودیت ها نشان می دهد که اقدامات یاد شده اعجاز آمیز نیستند.

مضافاً این که انگیزه ها و اهداف ناشی از انجام موارد مذکور باهم فرق می کند به عنوان مثال پیامبر واقعی هدفی جز امور معنوی، روحی و پیشبرد مردم به سمت

اما پیامبر دروغین تنها برای مسائل شخصی و دستیابی به امور مادی از قبیل شهرت، جاه و مقام و مال و نظایر آن چنین ادعایی می‌کند. نحوه استفاده و بهره‌گیری از معجزه حکایت از صحت و سقم آن می‌کند.

پنجم: معجزه باید با هم‌آوردطلبی و مبارزه جویی (تحدّی) همراه باشد به این معنا که وی از مردم بخواهد معجزه‌ای به مانند او انجام دهند البته اگر بتوانند. از این موضوع دو نتیجه حاصل می‌شود:

الف- هدف مدعی معجزه‌کننده مشخص می‌شود و معلوم خواهد شد که وی می‌خواهد ناتوانی مردم را به اثبات برساند. و عجز مردم را که رهایی از آن ناممکن و جوابی در قبال او نداشته و نتوانند بر وی اشکالی وارد سازند، ثابت کند.

ب- نیاوردن معجزه مشابه به معنی عدم تمایل آنها به مبارزه طلبی و ورود در این وادی نیست زیرا اگر این چنین بود ارائه معجزه مشابه امکان پذیر می‌گشت. اگر مردم در این مبارزه طلبی شکست بخورند در آن صورت می‌بایست از مدعی اطاعت نموده و قوانین و احکامش را تصدیق نمایند و تسلیم در مقابل آن براساس -طبع بشری و سرشت انسانی- موجب حرکت آدمیان به سمت ارائه مشابه معجزه گزاینده، پا به میدان مبارزه بگذارند تا آن که شکست و ناتوانی آنها به اثبات نرسد. در غیر این صورت عقل سلیم حکم می‌کند که در پدیده ناتوانی ناشی از عدم ارائه مشابه معجزه و شکست در «تحدّی» در مقابل حق تسلیم شده، اغراض فاسد و اهداف پلید و خصلت‌های مذموم مانند عناد و تعصب زشت را گردن نهد.

ششم: معجزه در قبال معارضه باید در کمال صحت و سلامت باشد، در غیر این صورت ضرورتاً توجیهی برای شمول معجزه بر حقانیت مدعی و الزاماً تأیید وی نخواهد بود. چرا که شخص معارض (مخالف) که در صدد مبارزه با معجزه‌گر است توانمندی خود را از رهگذر سحر و جادو و ریاضت اکتساب کرده است- در چنین حالتی اگر نخواهد مقابله به مثل کند در واقع خود را رسوا و صحت و صدق معجزه‌گر را ثابت کرده است- و مدلل می‌سازد که معجزه‌گر، پدیده‌ای خارق العاده و

خارق قوانین طبیعی ارائه داده است. و چنان که گذشت این پدیده در تحقق اعجاز مصطلح بی تردید، اعتبار دارد، و چنانچه، معارض توانمندی خویش را از سوی خداوند متعال کسب کرده باشد تا ادعای مدعی را بی اثر سازد، در این حالت، توجیهی بر دلالت معجزه بر صحت و صدق مدعی ابداء وجود نخواهد داشت.

خلاصه این که در اثر مبارزه طلبی (تحدی) ادعای باطل گمراه کنندگان بر ملا می شود زیرا اقدام آنان یا این که اصلاً خارق العاده نیست و یا این که پیامبر الهی می تواند باطل بودن ادعا را ثابت کند. زیرا جز این دو مورد فرض سومی نمی توان تصور نمود.

هفتم: معجزه می بایست به مقتضای اراده و خواست مدعی نبوت انجام پذیرد. یعنی این که گفتار و کردار پیامبر باهم تطابق داشته باشد. اگر گفتار و کردار مدعی با هم تطابق نداشته باشد معجزه اصطلاحاً تحقق نخواهد یافت.

نقل شده که مسیلمه کذاب در چاه کم آبی، آب دهان انداخت تا آن که آب آن بیشتر شود ولی تمام آب آن خشک گردید. وی همچنین دست بر سر کودکان بنی حنیفه کشید و در نتیجه سر آنها جوش درآورد. به این امر نیز می توان معجزه گفت ولی معجزه ای که دروغگو بودن فرد مورد نظر را ثابت می کند خداوند متعال این پدیده را به دست وی تحقق بخشید تا آن که باطل بودن ادعایش و دروغگو بودنش ثابت شود و مردم نیز به این واقعیت دست پیدا کنند.

در اینجا این سؤال مطرح می شود که آیا معجزه تصرف در نظام علت و معلولهای طبیعی است و تنها در اختیار خداوند قرار دارد یا خیر، هم چنان که می فرماید: «خداوند اراده فرموده تا امور را از مجرای آن تحقق بخشد» و یا این که معجزه، تصرف در قوانین نظام طبیعت نیست و انحصاراً در حوزه اختیارات خداوند متعال قرار ندارد و در واقع معجزه تصرف در پدیده زمانی و لغو مراحل تدریجی است. به عنوان مثال فرد مدعی درخت خشک را سبز گرداند آنهم در فصلی از فصلهای چهارگانه سال که این تغییر و تحول معمولاً صورت نمی پذیرد. زیرا درخت برای سبز شدن نیاز به گرمای خورشید، هوا، آب و خاک دارد و نمی تواند در یک چشم بهم زدن از آنها بی نیاز گردد. ظاهراً مورد دوم صحیح است. هرچند که از این بحث ثمره چندانی حاصل نمی شود.

مادی گراها با استفاده از چنین جوابی معجزه را انکار نموده اند زیرا معتقدند که معجزه اگر خارق العاده باشد در آن صورت نظام علت و معلولی را برهم خواهد زد و به این اصل مهم، در علوم طبیعی و فلسفه خدشه وارد خواهد شد. مبتنی بودن علوم طبیعی و فلسفه بر قانون علت و معلولی بر کسی پوشیده نیست و عقل نیز نمی تواند این امر را منکر شود زیرا نیاز ممکن الوجود به واجب الوجود یک امر بدیهی است. چرا که ممکن الوجود وجود و عدم خود را در اختیار ندارد و برای او وجود و عدم مساوی است و معنی ممکن چیزی جز این نیست. ترجیح هر یک از این دو بر دیگری نیازمند دلیل خاصی است. همین مشخصه باعث می شود تا ممکن از حالت تساوی خارج شده و کفه ترازو به سود یکی از این دو پدیده یعنی وجود و عدم سنگینی کند.

در اینجا بعضی این مطلب را مطرح می سازند که معجزه فراتر از قوانین طبیعت و قانون علت و معلولی است و می بایست تنها در اختیار خداوند باشد و از آنجایی که این امر امکان پذیر نیست به همین دلیل می بایست هر دو مورد یاد شده را باهم انکار نمود!

پاسخ:

اولاً: ممکن الوجود برای خارج شدن از حالت تساوی نیاز به علت دارد و این علت می بایست طبیعی و مادی باشد و این موضوع در خارج از چارچوب قاعده یاد شده قرار دارد. افراد معتقد به معجزه این قاعده را اصلاً انکار نمی کنند بلکه اعتقاد دارند که علت یاد شده در خارج از چارچوب قدرت و درک بشر قرار دارد. معجزه اصلاً با این قاعده در تضاد نیست. به عبارت دیگر علت مذکور یک امر غیرطبیعی و با قدرت لایزال و کامل الهی در ارتباط است.

ثانیا: در ارتباط با معجزه هیچ مانعی وجود ندارد که علت طبیعی باشد و با توجه به لغو مراحل تدریجی و زمانی، معجزه خارق العاده محسوب می شود. بنابراین نتیجه می گیریم که معجزه به خاطر طی مراحل زمانی در آن واحد و نه نبود ارتباطش

با علت طبیعی، معجزه محسوب می شود. هم چنان که در ارتباط با سبز شدن درخت خشک یادآور این نکته شدیم. بنابراین باید خوب اندیشه نمود.

از سوی دیگر از بعضی از آیات قرآنی این گونه نتیجه گرفته می شود که پیامبر لازم نیست معجزه بیاورد بلکه فقط در صورت درخواست کسی یا عده ای این امر لازم و حتمی می گردد. در همین راستا، خداوند متعال در سوره بنی اسرائیل می فرماید:

«به او گفتند که ما به تو ایمان نمی آوریم مگر آن که از زمین چشمه ای را بجوشانی- (ای پیامبر ما) بگو که خداوند منزّه است و من چیزی جز یک بشر فرستاده شده بیش نیستم.»

پیامبر در اینجا به خواست آنها پاسخ نگفت بلکه ناتوانی خود را با این مطلب که من جز یک بشر فرستاده شده، بیش نیستم به منصفه ظهور رساند. از این آیه این گونه نتیجه گرفته می شود که دعوی پیامبری نباید حتما با معجزه همراه باشد.

پاسخ:

اولاً: پیامبر برای اثبات مدعای خویش بدون شک به معجزه نیاز دارد و این پدیده یکی از بدیهیات عقلی است زیرا اگر معجزه وجود نداشته باشد، در آن صورت تفاوتی میان پیامبر راستین و دروغین نخواهد بود و پیامبر راستین هیچ گونه فضیلت و امتیازی نخواهد داشت. اگر این چنین است پس باید آیه را برخلاف مضمون ظاهری آن تفسیر نمود. در صورتی که اگر راستگو بودن فرد مدعی ثابت شده باشد در آن صورت نیازی به معجزه نیست. در اینجا می بایست برخلاف یک اصل مسلم عقلی آیه یاد شده را مانند دیگر آیات، ظاهری تحلیل و تفسیر نمود. هم چنان که خداوند متعال در سوره فجر می فرماید: «و پروردگارت آمد.»

ثانیاً: آوردن معجزه به معنی دنباله روی از خواسته ها و خواهشهای نفسانی مردم نیست. در اینجا معجزه بستگی به فرد شک کننده و درخواست وی دارد معجزه یک پدیده الهی است و پیامبر در آن اراده و اختیاری از خویش ندارد بلکه براساس اراده الهی تحقق می یابد. به این معنا که پس از آوردن معجزه واقعی نباید از پیامبر درخواست معجزه خصوصی نمود. از آیات یاد شده این گونه استفاده می شود که

کفار پس از آوردن قرآن توسط پیامبر به عنوان بزرگترین معجزه الهی درخواستهای مذکور را مطرح می ساختند. در فصول آینده توضیح خواهیم داد که معجزه تنها شامل مجموع قرآن نمی شود بلکه تمام سوره های کوتاه و بلند قرآن دارای چنین ویژگی هستند. در اینجا معلوم می شود که درخواست آنها بخاطر هدایت شدن نبوده بلکه از سر لج بازی، عناد و تعصب زشت آنها بوده است. به همین دلیل با آوردن معجزه ای مانند قرآن، دیگر نیازی به معجزه دیگر وجود نداشت. اگر درخواست کننده در صدد هدایت شدن و پیروی از پیامبر راستین باشد در آن صورت، معجزه به یک امر لازم و حتمی مبدل می گردد.

ثالثاً: اگر کسی به آیات قرآن دقیقاً تعمق نماید متوجه می شود که درخواست آنها به هیچ وجه معجزه نبود زیرا بعضی از درخواستها با امور عادی طبیعی مانند جوشیدن چشمه آب از زمین و ساخته شدن خانه ای از طلا همخوانی داشت و بعضی دیگر با هدف معجزه مانند فرود آمدن آسمان بر سر درخواست کننده معجزه جهت به هلاکت رسیدن وی در تضاد بود و یا این که تحقق درخواستشان از نظر عقلی امکان پذیر نبود مانند این که خداوند از آسمان به زمین آمده و گواهی به پیامبری وی دهد. زیرا قبلاً خاطر نشان ساختیم که معجزه شامل امور محال از نظر عقلی نمی شود.

رابعاً: قرآن کریم در موارد متعدد معجزه های پیامبران گذشته مانند حضرت موسی و عیسی را مورد تأیید و تأکید قرار می دهد و خاطر نشان می سازد که امتهای گذشته، پیامبران خود را به خاطر آوردن معجزه مورد تأیید قرار می دادند. پس چگونه می توان گفت که قرآن معتقد است که نیازی به معجزه وجود ندارد و معجزات گذشتگان دروغی بیش نبوده است. از شر گمراهی و خارج شدن از قلمرو هدایت به خداوند پناه می بریم.

*

معجزه نشانگر صحت ادعا

معجزه برای اثبات صحت ادعای نبوت پیامبر یک امر ضروری است زیرا هم

چنان که نسبت دادن جهل به حکیم دانا زشت و ناپسند است نسب دادن ناتوانی به خداوند امری نامعقول و نادرست محسوب می شود. چرا که صحت ادعای پیامبر را جز از راه معجزه نمی توان ثابت نمود و عقل نیز این موضوع را تأیید می کند. با توجه به این که نبوت یک منصب الهی است که بالاتر از آن منصبی وجود ندارد و بر همین اساس مدعی بسیار دارد و بسیاری کسانی که در صدد دستیابی به این منصب هستند. اگر فرد مدعی دروغگویی کاری خارق العاده و فراتر از قدرت بشر انجام دهد در اینجا می بایست خداوند او را رسوا سازد زیرا مردم برای باطل ساختن ادعای وی راهی نمی شناسند. از نظر خداوند چنین افرادی نسبت به نادانی زشت خویش مغرور بوده و حق الهی را نادیده می گیرند. تمامی مذاهب اسلامی بجز اشاعره، مورد یاد شده را در قلمرو حسن و قبح عقلی برمی شمارند. اشاعره بخاطر پویش مکتبی نادرست شان حسن و قبح عقلی را رد می کنند و بر همین اساس به نظر آنها از راه معجزه نمی توان صحت ادعای پیامبر را تصدیق و تأیید نمود.

معجزه از آنجایی که نشأت گرفته از سوی خداوند متعال است به همین دلیل با نبوت همگام و همراه است و نیازی به سخن گفتن درباره حسن و قبح عقلی آن وجود ندارد. و از آنجایی که معجزه فراتر از قدرت بشری است به همین دلیل چاره ای نیست جز آن که نشأت گرفته از سوی خداوند متعال باشد. در اینجا بحث معجزه مطرح نیست تا این که گفته شود چون از سوی خداوند متعال است پس در نتیجه همراه با نبوت است بلکه بحث در خصوص بعد از معجزه است و این که چگونه معجزه بیانگر صحت ادعای پیامبر است. ممکن است تقدیرات الهی به خاطر تأیید ادعای نبوت پیامبر نباشد بلکه اهداف دیگری را دنبال نماید. صرف نشأت گرفتن معجزه از سوی خداوند لزوماً به معنی تأیید نبوت پیامبر نیست مگر آن که مردم در اثر ناآگاهی خویش فریب فرد مدعی را بخورند و حسن و قبح عقلی را انکار نمایند.

بعضی از اشاعره معتقدند که خداوند متعال کارهای خارق العاده را فقط از طریق پیامبرانش انجام می دهد و انسانها به جز پیامبر راهی به این وادی ندارند.

[بحشی از مترجم] [خود واژه معجزه در قرآن کریم به کار نرفته و از آن به الفاظی همچون آیه و آیات و بیّنه و بینات و غیره تعبیر شده است. در طول تاریخ، مردم از مدعیان نبوت اگر برهانی دال بر صدق ادعای خویش نداشتند، یا از روی عناد درخواست معجزه می کردند و گاهی معجزات از همان نوعی بوده اند که آنان طلب کرده اند و یا این که خداوند متعال به حکمت بالغه خویش هر آن معجزه ای را که صلاح می دید به پیامبران عنایت می کرد، چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «به هر پیامبری خداوند معجزه ای عنایت کرده و مردم از طریق آن ایمان آورده اند و معجزه من وحی است که خداوند متعال به من ارزانی داشته است. از این روی امیدوارم پیروان من در روز قیامت بیشتر از دیگران باشند».

در تعریف معجزه گفته اند؛ امری است عقلاً ممکن و خارق العاده که خداوند به هر یک از پیامبرانش که بخواهد می دهد تا با آن صدق و صحت رسالت خویش را به ثبوت برساند و مردم مانند آن نمی توانند بیاورند.

سنت الهی بر آن بوده که معمولاً خداوند متعال درخواست معجزه را می پذیرفت مگر آن که قرین عناد و پای فشاری در کفر و لجاجت می بود. مفسران برای معجزه شرایطی مقرر نموده اند که اهم آنها از قرار زیر است:

خارق العاده باشد. قرین تحدی باشد. امت آن پیامبر و همه بشر از آوردن مانند آن ناتوان باشند. در قرآن کریم نصوص بسیاری دال بر درخواست معجزات و حتی امور نامعقول از پیامبران دلالت می کند چنان که می فرماید:

«وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً، أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلالَهَا تَفْجِيراً، أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفاً أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلاً، أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرِفٍ أَوْ

تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُفَيْكَ حَتَّى تَنْزَلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ، قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا.

(اسراء، ۹۰ تا ۹۳).

درباره معجزات پیامبران بسیار گفته اند و در قرآن اشارات فراوان بر این معجزات آمده است، اما به اقتضای این مجموعه تنها به معجزات پیامبر اسلام اشاراتی گذرا خواهیم داشت. حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آخرین پیامبر الهی است و خداوند متعال او را با معجزاتی مورد تأیید قرار داده است که بزرگترین و جاودانه ترین معجزه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قرآن کریم است. چنان که می دانیم معجزات دیگر پیامبران با گذشت زمان و پایان یافتن عمرشان اتمام می یافت، اما معجزه پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم تا قیام قیامت جاودانه و ماندگار است.

معجزه اول: نخستین معجزه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم قرآن کریم است، چنان که خداوند متعال می فرماید:

«قُلْ لئنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» (اسراء: ۸۸) معجزه دوم: دومین معجزه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به معراج بردن تن و روح آن حضرت از مسجد الحرام به قدس شریف و از آنجا به آسمانها بود تا نشانه های بزرگش را به او بنمایاند. چنان که خداوند متعال می فرماید:

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا، إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (اسراء، ۱) معجزه سوم: از دیگر معجزات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که خبر داد طی چند سال آینده رومیان بر پارسیان پیروز خواهند شد و طولی نکشید که این خبر به راستی پیوست. چنان که بیهقی از ابن عباس روایت کرده است که گفت: مسلمانان دوست می داشتند رومیان بر پارسیان پیروز شوند چرا که آنان اهل کتاب بودند. اما مشرکات دوست داشتند که پارسیان بر رومیان پیروز شوند، زیرا آنان دوگانه پرست بودند. مسلمانان این موضوع را با ابو بکر در میان گذاشتند و ابو بکر هم به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد و آن حضرت فرمود: «بدان که آنان پیروز خواهند شد».

ابو بکر این موضوع را با آنان بازگفت و گفتند بین ما مدتی مقرر دار. اگر رومیان پیروز شدند، فلان وبهمان چیز را ما به تو می دهیم و اگر اهل فارس پیروز شدند، تو باید فلان وبهمان چیز را

به ما بدهی و ابو بکر پنج سال مقرر کرد و رومیان پیروز شدند و ابو بکر موضوع را به حضرت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عرض کرد و آن حضرت فرمود: «بضع سنین» به کمتر از ده سال دلالت می کند، آن گاه دیری نپایید که رومیان بر اهل فارس پیروز شدند. چنان که قرآن کریم در این باره می فرماید: «الْم، غُلِبَتِ الرُّومُ، فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلِبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ، فِي بَضْعِ سِنِينَ» (سوره روم، ۱ تا ۴).

معجزه چهارم: چهارمین معجزه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ انشقاق قمر است که خداوند متعال در این باره می فرماید:

«اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ، وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ»

(سوره قمر، ۱ و ۲)

گویند احادیث دال بر وقوع این معجزه در حد تواتر است. در مضمون این احادیث آمده است، وقتی این معجزه وقوع یافت، کافران قریش گفتند: ابن ابی کبشه (مرادشان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود) شما را جادوزده کرده است و ابو جهل گفت: این کار سحر است، کسانی را به نزد مردمان ساکن در دیگر سرزمینها بفرستید تا ببینید آیا آنان نیز چنین دیده اند یا خیر؟ مردمان دیگر سرزمینها هم گفتند ما نیز ماه را از هم شکافته دیدیم. آن گاه قریش گفتند: این کار سحری دامن گستر است.

معجزه پنجم: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آن است که خداوند متعال در نبردهای بدر و خندق آن حضرت و یارانش را با ارسال فرشتگان یاری داد و یاری دادن با فرشتگان حین جنگ امری خارق العاده است و این امر در قرآن کریم به ثبوت رسیده است، چنان که خداوند متعال می فرماید:

«إِذْ تَسْتَعِينُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِنْ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ» (انفال، ۹)

هم چنین می فرماید:

«إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ» (انفال، ۱۲)

این دو آیه درباره جنگ بدر بود، اما درباره نبرد خندق می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا» (سوره احزاب، ۹)

البته اینها معجزاتی هستند که در قرآن کریم منصوص است، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ معجزات بسیار

دیگری هم دارد که به سنت متواتر ثابت است که ما به اقتضای این کتاب که ویژه اصول تفسیر است از ذکر آنها خودداری می کنیم].

منابع: تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر؛ الوجیز إلى علوم تتعلق بالقرآن العزیز، ابو شامه؛ تفسیر طبری؛ الاتقان فی علوم القرآن، سیوطی.

فرق میان پیامبران و نوابغ و مرتاضان

[آیا پیامبران دانشمندانی بوده اند که در مردم‌داری و جامعه شناسی فوق العادگی داشته اند؟ بین پیامبران، و نوابغ فرق بسیار است که به پاره ای از آنها اشاره می شود و هرکس عقلاً مجبور است حداقل یکی از آن بسیار را بپذیرد و در این صورت به اجبار قبول کرده پیامبران الهی انسانهایی هستند بر فراز انسانها و فرستاده شده از جانب خدا!

۱- نوابغ ادعای اکتشاف، دانشمندی، فیلسوفی، صنعتگری و... دارند پیامبران ادعای رهنمایی و هادی بودن.

۲- نوابغ کمتر اتفاق می افتد بديها و خوبیها را صریحا از روی اعتقاد واقعی دسته بندی نمایند ولی پیامبران در این کار سخت و محکمند.

۳- نوابغ بدون هدف چهره می شوند و بعد برای بهتر شناساندن چهره خود تلاش می نمایند، پیامبران هدف معینی دارند خواه معروفیتی باشد یا نباشد.

۴- هر پیامبری مصدق پیامبر قبلی و مبشر نبی بعد است به استثنای حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که مصدق قبلی ها بود و مبشر این که افرادی از امت که دانشمندند مانند پیامبرانند! ولی نوابغ نسبت به قبلی ها، ایراد و اشکال دارند و راجع به بعدیها خاموش یا اشتباه کارند.

۵- نوابغ دستیار و معاون و... دارند و پیامبران مروج و مبلغ و... .

۶- نبوت از حکومت های علت و معلول و قیاس و... پیروی نمی کند و نوابغ می کنند.

۷- نوابغ فعالیت عقلانی متکی بر تجربه دارند متناسب با زمان و شایسته با دولت وقت و پیامبران فعالیتشان متکی بر تجربه نبوده آسمانی و بدون توجه به دولت است.

۸- دانشمند در میان دانشمندانی زندگی کرده است و حال آن که پیامبر چنین نیست.

۹- دانشمندان چه بسا در برابر عشق، مقام، مدعی، شاگرد یا... از رای و عقیده خود کاسته اند ولی پیامبر چنین نیست.

۱۰- چه کسی بهتر از همه سخن فیلسوف را فهمیده است شاگردی که محضرش را درک کرده

و اول محصل بوده است و هرچه از زمان فیلسوف دورتر باشد فهم کلمات استاد سخت تر شده ایراد بیشتری بر آن وارد آمده است هرچند ممکن است به تدریج دانشی به آن افزوده و تکمیل گردد ولی بر کلمات پیامبران چیزی افزوده نمی شود مگر آن که تحریف گردد و چه بسا با گذشت زمان کلمات الهی اعجاز علمی خاص خود را بهتر نمایان سازد. روایتی است بدین مضمون: چند نفری سوره توحید را تفسیر می کردند نبی گرامی وارد شده فرمودند این سوره و ده آیه اول سوره حدید را بگذارید مردم آخرالزمان درباره اش سخنوری کنند.

۱۱- هر نابغه ای گرسنه علم دیگری است و پیامبران به آنچه خدا به ایشان آموخته سیرند.

۱۲- نوابغ مردم را می خواهند که با یکدیگر هماهنگی کنند و پیامبران نظم و آهنگ آفرینش و فطرت را نیز منظور می دارند.

۱۳- نوابغ از آن لحظه که چهره نمودند به دانشگاه یا آکادمی یا مؤسسه تحقیقاتی یا صنعتی یا جهت تدریس شاهزادگان یا... دعوت می شوند و پیامبران از اول دعوت کننده اند.

۱۴- دانشمند مکتب دیده و استادی داشته و شاگردانی نیز خواهد داشت ولی پیامبر نه استاد دارد و نه شاگرد (پیامبر شاگرد ندارد یعنی ممکن نیست کسی کار او را دنبال کند و او را به استادی بپذیرد ولی طرحش را طرد کند در صورتی که بین سایر استاد و شاگردان چنین چیزی پیش می آید).

۱۵- دانشمندان به ندرت برای اثبات مطالب خود تا پای جان می ایستادند و هرگز دیگری به خاطر مطالب آنان خود را به کشتن نمی داد ولی پیامبران خود و فرزندان و پیروان واقعی شان و همه چیزشان را فدا می کردند.

۱۶- نوشتجات تحریف نشده پیامبران که امروز در انحصار قرآن است همیشه از تفسیرهایی که بر آنها نوشته شده و می شود بالاترند یعنی مثلاً- در هر زمان قرآن را تفسیر کرده اند در زمان بعد که علم و فهم بیشتر شده وقتی قرآن را با آن تفسیر سنجیده اند قرآن را خیلی بالاتر از تفسیر یافته اند ولی نوشتجات نوابغ به زودی حک و اصلاح پذیر می گردد.

۱۷- نوابغ تاکنون در وضع قانون فقط برای عدالت اجتماعی نظر داشته اند و حال آن که پیامبران ارزش تأمین عدالت انفرادی و تأمین عدالت اعتقادی را همپایه تأمین عدالت اجتماعی دانسته اند.

۱۸- پیامبران می خواهند مردم را به مرحله ای برسانند که صفات الهی پایان آن است ولی نوابغ همیشه مایلند آنچه به حساب خلافتکاری است طرد شود. (فرق دین و اخلاق).

۱۹-زیباییهای طبیعت، شگرفیهای ساختمان بدن انسان یا یک گوشه دیگر از کاینات بیشتر مورد مذاقه نوابغ قرار گرفته آنان را مجذوب می سازد ولی پیامبران که همه جا را ساخته و پرداخته یکنواختی و یکسانی دست پرورد یک استاد دیده اند و فقط سازنده، محبوب و مطلوب آنان است.

۲۰-نوابغ آن گونه که پیامبران تقسیم شده اند رده بندی نشده اند. پیامبران (نبی، رسول، اولوالعزم) یا الهام می شده اند یا خواب می دیدند یا با آنان تکلم می شد یا وحی می رسید یا از پشت حجاب بوده است ولی نوابغ نسبت به رشته ای که در آن پیشرفت کرده و نبوغ نشان داده اند مشهورند (موسیقیدان، استاد ریاضی، شاعر، مخترع و...).

۲۱-نوابغ یک کشور، کمونیسیم را می پسندند و نوابغ جای دیگر سرمایه داری را یعنی عقل آنان در یک چارچوب هماهنگ حکم نمی کند ولی در بین پیامبران یک اتفاق نظر کلی وجود دارد که همه در یک اصل کلی به نام توحید جا دارد.

۲۲-نابغه عملش دنبال علمش است و پیامبر به دنبال اعتقادش.

۲۳-پیامبر وسایل اطاعت از دستورات الهی یعنی قانون را فراهم می کند و نابغه قانون وضع می کند (پیامبر شارع است و راه آبی به سوی اقیانوس کمال جدا کرده و نابغه مقنن است و در جستجوی راه).

۲۴-پیامبر کسانی را تربیت می کند که به فضل پیامبر می بالند و نوابغ شاگردانی دارند که فضل خود را از یاد نمی برند.

۲۵-نوابغ کمتر به دنیای بعد از مرگ توجه دارند و پیامبران برعکس.

۲۶-نوابغ کم کم جلوه می کنند و پیامبران ناگهان.

۲۷-پیامبران از کودکی آثاری از نبوت دارند و نوابغ ممکن است از لحاظ فهم و درک در طفولیت و حتی تا سنین بالا پیشرفتی نشان ندهند.

۲۸-برای این که مقام نبوت دستخوش اغراض واقع نگردد و هر فردی در هر عصر و مکان به پشتیبانی سیاست یا دوستان ادعا نکنند که پیامبر است پروردگار پیامبران را به معجزاتی یعنی به اموری مجهز ساخت که دیگران از انجامش عاجز باشند و حال آن که نوابغ چنین نیستند و خود نیز هرگز ادعای اعجاز نکرده اند یا اگر ادعای نبوت دروغین کردند منکر معجزه شدند.

۲۹-پیامبران در تمام شئون زندگی انسان دخالت می کنند.

۳۰-نوابغ با شاگردانی که مطالبشان را خوب توجیه می کنند خوبند و پیامبران با کسانی که

بہتر دستورات دین را عمل می نمایند.

۳۱- نابغه یا جانشین معین نمی کند و اگر کرد یا صادق نبوده یا مصداقی نداشت و پیامبر بعد از خود را معرفی می نماید.

۳۲- بزرگترین رنج نوابغ، خود به مقصود نرسیدن است و بزرگترین رنج پیامبران این که چرا مردم نمی رسند.

۳۳- نبوغ نوابغ بدون تلاش و کوشش به دست نیامده و حال آن که پیامبران نبوت را آماده داشته اند: الکساندر هامیلتون می گوید مردم گاهی موفقیت مرا در نبوغم می دانند و حال آن که آنچه خود از نبوغم اطلاع دارم در سایه این است که خیلی زحمت می کشم. ادیسون گفته است نبوغ یعنی یک درصد الهام گرفتن و ۹۰ درصد عرق ریختن و... دانیل و بستر می گوید: آنچه شده ام نتیجه کار و زحمتم است.

۳۴- موضع شروع دعوت نوابغ با محلی که پیامبران شروع کرده اند متمایز است.

۳۵- بیشتر نوابغ اجتماعی نیستند یعنی خود را محتاج معاشرت نمی بینند و می دانند معاشرتهان به ضرر کارشان است اما همه پیامبران اجتماعی اند و به همین لحاظ است که از ابتدا اکثر اهل ایمان از طبقات پایین اجتماعند.

۳۶- نوابغ باید در رشته خود از قبلی ها نبوغ بیشتری نشان دهند و اگر نتوانند سعی می کنند خود را بهتر جلوه دهند ولی پیامبران در زمانهای مختلف یکی اولوالعزم بود و چه بسا در این فواصل، قبلی فضیلت بیشتری از بعدی داشت و ایراد و اشکالی نمی شد.

۳۷- نقل از شوپنهاور در کتاب تاریخ فلسفه تألیف ویل دورانت است که: نبوغ برترین شکل دانش خالی از «اراده» است و نبوت «اراده ای» است علمی که از جانب پروردگار «اضافه» می گردد.

۳۸- در نوابغ اکثراً عقل قویتر از قدرت نفسانی است ولی در پیامبران هر دو در سطحی بر فراز آنچه انسانها دارند بوده و در توازنند.

۳۹- نوابغ در برابر اسرار ازلی و زیباییهای هنری و حقایق علمی پس از آن که خود سازنده و به ظهور رساننده شدند واله و حیران می گردند و گاه در برابر نبوغ خود اشک شوق می ریزند و بسا به کار خود عشق می ورزند و به تئوری یا کشف خود سوگند یاد می نمایند ولی پیامبران هنوز از دعوت خود بهره برداری نکرده و موقعیت شایانی به دست نیاورده یعنی قبل از هر چیز در برابر اسرار ازلی و حقایق الهی زانو زده تعظیم می نمایند.

۴۰- نوابغ حکم یک کارگاه تولیدی را دارند که مواد اولیه و خام و بی ارزش را به فرآورده های

گرانها مبدل می سازد مواد اولیه نوابغ اطلاعات از کتب و منابع چندی است که سازمان فکری آنها را به راه انداخته و با آنها توانسته اند قوای خلاقه خود را نشان دهند ولی پیامبران کارگاه تعمیر و تعدیل کننده ای هستند که جز تعمیر مصنوع و مخلوقی که بر فطرت آفریده شده و خروجشان از جاده حقیقت و فطرت امکان دارد کاری انجام نمی دهند یعنی پیامبران آفریده شده گان را با علم و توجه هماهنگ نظم آفرینش می سازند ولی نوابغ بدون توجه، آهنگ تازه ای می نوازند.

۴۱- درباره نبوغ بحث هایی شده و می شود که درباره نبوت هرگز فکرش به خاطر نیامده است مثلاً نبوغ را مورد بحث مسایل ارثی و روابط اجتماعی قرار داده و حتی آن را با ضعف جسمانی و کوتاهی قد و بیماری صرع و یا... مربوط می دانند؟ آیا می توان گفت پیامبری ارثی است یا...)

۴۲- بعضی از دانشمندان عقیده دارند کودکانی که دچار یک نقیصه بزرگ جسمی هستند برای پوشاندن این نقص قوای دماغی خود را به حداکثر به کار انداخته و در نتیجه در آن قسمت که تصور می نمایند بر نقصشان پرده پوشی توانند کرد پافشاری نموده و بالاخره امکان به نبوغ رسیدن را دارند و برای پیامبران ابد چنین تصویری نشده است.

۴۳- اسکندر کبیر، ژول سزار، ناپلئون، پتر کبیر، ماندل، پلوتارخ، داستایوسکی، نیوتون، مولیر، بایرون، فلوربه یا گانتی، موزار، دکتر جانس، لومباردینی، سویفت و... همه و همه به بیماری غشی و صرع دچار بوده اند و لذا عقیده بسیاری بر این است که نوابغ بیشترشان به بیماریهای عصبی یا روانی مبتلا بوده اند و شاید قرآن کریم نیز تا حدی با این نظریه موافق است که نبی گرامی اسلام را به خاطر جدا ساختن از دسته نوابغ و برای اثبات وضع آسمانی و پیامبریش از جنون منزّه دانسته است و گاهی بدین علت که پیامبر مصدق قبلی ها بود و زمانی بدین سبب که تذکردهنده می باشند ایشان را از دسته نوابغ و بیماران روانی جدا ساخت.

۴۴- بسیاری از نوابغ گرفتار مخالفت هایی بر علیه تمایلات باطنی خود گردیدند و مدتی به آن سرگرم شدند ولی عاقبت پی کاری رفتند که برای آن ساخته شده بودند چه بسیارند از آنها که پدر و مادرشان آنها را به شغلی وا داشتند و نخواستند و رها کرده رفتند ولی پیامبران هرگز از پیامبری عدول نکردند.

۴۵- نوابغی پیدا می شوند که پیش بینی های خیلی عالی دارند ولی قدرت پیش بینی آنها تا حدودی است که به علل و اسباب آشنا بوده و به علم زمان آگاهی داشته باشند ولی پیامبران قدرت پیشگویی دارند آن هم غیر محدود.

۴۶-نوابغ اگر به جانبی متوجه شوند یا موضوعی از زندگی آنها را متوجه سازد یا اگر با دستگاه دولت وقت مشغول باشند کمتر موفق به بروز و ظهور نبوغ خود می گردند و حال آن که پیامبران چه هنگام تنگدستی چه شکست چه زمان فتح و حتی دوران نظامی گری، نویسنده‌گی، عبادت و... در هدایت کردن، بلکه در طرز هدایتشان به هیچ وجه از روش اصلی منحرف نشده و هیچ تکانی نمی خورند.

۴۷-چهره کردن نوابغ بدون ارتباط با علم پیشرفته زمان بوده ولی معجزات پیامبران ارتباط کلی با پیشرفته ترین علم زمان داشته و بلکه بالاتر و مهمتر از مهمترین دانش روز بوده است چنانچه حضرت موسی بالاتر از کاهنان و حضرت عیسی مهمتر از پزشکان و حضرت محمد مافوق کلام دانشمندان، معجزات خود را آوردند.

۴۸-بعضی از مرتاضین کارهای محیرالعقول می کنند که قرآن کریم فرق جالبی بین پیامبران و چنین اشخاص بیان فرموده و نسبت معجزه داشتن به عیسای در گهواره می دهد تا مردم بدانند برای شیرخوار بحث درباره طرح ریاضت و تمرین غلط است و اگر معجزه ای را در سنین بالاتر به پیامبری عطا فرمود باز آن چنان آنرا نمودار ساخت که مردم بدانند قبل از آوردن معجزه، پیامبر از آن اطلاعی نداشته است: قضیه چهار مرغ حضرت ابراهیم که آنها را پاره پاره کرد و بر چهار کوه نهاد و آنها را باز خواند و زنده شدند آن چنان نقل شده که حتی درباره اصل قضیه نیز سؤال و جوابی درباره اطمینان قلب داشتن ردوبدل شده است تا همه بدانند پیامبر قبلا از آن معجزه خبر نداشته است اگر عصای حضرت موسی ازدها شد، موسی چنان ترسید که معلوم می شود سابقه قبلی نداشته که ترس او را فرا گرفته است و نبی گرامی اسلام نیز می فرماید: وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (سوره شوری)

: و همین گونه ما روح (و فرشته بزرگ) خود را به فرمان خویش برای وحی به تو فرستادیم و پیش از آن که به تو وحی رسد نه دانستی کتاب خدا چیست و نه فهم کردی که راه ایمان و شرع کدام است ولیکن ما آن کتاب و شرع را نور (وحی و معرفت) گردانیدیم که هر کس از بندگان خود را بخواهیم به آن نور هدایت می کنیم و اینک تو (که به نور وحی ما هدایت یافتی) خلق را هدایت خواهی کرد به راه راست.

به هر صورت مرتاض کارهای خود را با ریاضت و رنج و سابقه قبلی انجام می دهد و پیامبر بدون سابقه قبلی و رنج و مشقت و این اختلاف حتی درباره پیامبر و نابغه نیز جاری بوده و کسی

نمی تواند درباره اش شک کند.

۴۹-نوابغ می کوشند تا توجه مردم را به خارج معطوف دارند و پیامبر توجه مردم را به داخل و باطن روح و ضمیرشان معطوف می نمایند.

۵۰-بوسیله نوابغ جامعه رشد می کند ولی به موازات رشدی که می نماید در داخل خودش وسایل نیستی خود را فراهم می سازد ولی پیامبران برای ارشاد اجتماعی که مرتب با عوامل نابود کننده دست به گریبان است می آیند.

۵۱-هر پیامبر صاحب شریعتی سه اصل مسلم با خود آورده است؛ معجزات، مقررات، مروّجانی که پس از او بود و مجموعه آنها مدیر آغاز تا پایان انقلاب یعنی تا آمدن پیامبر بعدی بوده و اصل قطعی دیگر این که همه آنها پیامبر بعدی خود را معرفی می کردند تا آن که نوبت به پایان دهنده پیامبری رسید و او حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود که فرمود بعد از من پیامبری نخواهد آمد و نوابغ چنین تشکیلات و تعریفی نداشتند.

۵۲-نوابغ هر کدام برای زندگی و جهان، طرح خاصی عرضه می دارند و در طرح هر کدامشان فقط تصویری از طراح آن مشاهده می شود و هیچ کدام قادر نبودند برای جهان «طرح» و هدفی معین نمایند یا اگر طرح و هدفی وجود دارد آن را کشف نمایند ولی پیامبران همه «طرح» کرده اند و همه هدف را معین نموده اند.

۵۳-دانشمندان در برابر چند سطری از یک کتاب بزرگ هستی ایستاده در تلاشند که صفحات ابتدایی کتاب و برگهای بعدی آن را ببینند تا چه دارد اما پیامبران سطری از هر صفحه را نمونه داده اند.

ص: ۶۲

اعجاز قرآن

شامل مباحث:

[اعجاز قرآن-قرآن پاسخگوی تمام نیازهای بشری-قرآن معجزه همیشه جاوید-اعجاز قرآن محدود به وجهی خاص نمی باشد- تحدی (۱) در مورد پیامبر که قرآن بر او نازل شده-تحدی به نبودن اختلاف، درستی و صحت آیت کریمه قرآن - تحدی به این که قرآن بیان شفاف همه چیزهاست -تحدی در ارائه اخبار غیبی-تحدی در بلاغت- معارف اعتقادی و قوانین تشریحی قرآن-اسرار و بیان شگفتی های آفرینش در قرآن]

ص: ۶۳

۱- (*) -تحدی: همآوردطلبی، مبارزه جویی، چالش

در قرآن آیه ای که بتوان آن را به عنوان معجزه اصطلاحی توصیف نمود وجود ندارد. اما در بعضی از آیات انسانها به مبارزه (تحدی) فراخوانده شده اند که خود یکی از پایه های اصلی معجزه است و ماهیت معجزه بر آن مبتنی است. آیاتی که افراد مخالف را به مبارزه طلبیده اند چند مورد بیشتر نیستند که یکی از آنها آیه ۸۸ از سوره اسراء است:

قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا

بگو اگر انس و جن جمع شوند تا قرآنی مشابه به این قرآن بیاورند نخواهند توانست حتی اگر بعضی از آنها پشتیبان بعضی دیگر باشند.

از ظاهر این آیه چنین استنباط می شود که آنها کتابی مشابه قرآن نخواهند آورد زیرا توانایی انجام چنین کاری را ندارند. قرآن از نظر لفظ و معنی دارای خصوصیات و امتیازات خاصی است که جن و انس فاقد آنها هستند به طوری که اگر همه آنها در این طرح همکاری و مشارکت نمایند توانایی انجام چنین کاری را نخواهند داشت. قرآن به خاطر ویژگی درونی خویش معجزه محسوب می شود. انسانها قادر نیستند به این ویژگی دست پیدا کنند.

بعضی از شیطان صفت ها معتقدند که قرآن با ذکر چنین آیه ای نشان می دهد که انسانها توانایی و انگیزه انجام چنین کاری را دارند. در حالی که این مطلب با ظاهر

آیه منافات دارد. انسانهای مؤمن بر این باورند که قرآن آن قدر بالاست که دست ما انسانها به آن نمی رسد و در نتیجه چاره ای جز اعتراف به عجز و ناتوانی خویش نداریم.

این مطلب کاملاً بی اساس است هرچند که فخر رازی در تفسیرش آن را پسندیده است. او با اشاره به سوره های کوچکی همچون «عصر و کوثر» خاطرنشان می سازد که اگر ما تصور کنیم آوردن سوره های امثال اینها از توانایی بشر خارج است در آن صورت غلو کرده ایم. این مطالب مبالغه آمیز باعث می شود تا دشمنان دین، ما را متهم سازند. ما در فصل مربوط به معجزه بودن سوره های کوچک این موضوع را به طور مشروح توضیح خواهیم داد. دومین مورد؛ آیه ۳۸ از سوره یونس است که می فرماید:

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

: آیا آنها می گویند که پیامبر افترا می بندد پس شما نیز سوره ای مانند آن بیاورید و در برابر خداوند هرکس را می خواهید به یاری طلبید اگر راست می گویند.

سومین مورد؛ آیات ۱۳ و ۱۴ سوره هود است که می فرماید: «آیا آنها می گویند که پیامبر به خداوند افترا می بندد. پس به آنها بگو ده سوره مانند همین افترا بسته شده های قرآن بیاورید و در برابر خداوند هرکس را که می توانید به یاری طلبید.» اگر قبول نکردند پس بدانید که قرآن براساس علم الهی نازل شده است و خدایی جز خداوند یکتا نیست. آیا باز هم تسلیم نمی شوید؟

این سه سوره آن چنان که اکثریت روایت می کنند پشت سر هم در مکه نازل شده اند. البته در روایتی از ابن عباس نقل شده که سوره یونس مدنی است. روایت دیگری نیز از ابن عباس نقل شده که با مطالب اکثریت همخوانی دارد مبنی بر این که سوره یونس به سبک سوره های مکی نازل شده است.

در اینجا این اشکال وارد شده که ترتیب طبیعی در مبارزه جوینی تحدی اقتضا

می‌کند که در مرحله اول تمام قرآن و سپس ده سوره و در نهایت به یک سوره ختم شود ولی براساس روایت اکثر راویان مبارزه طلبی با یک سوره قبل از ده سوره صورت گرفته است. این اشکال وارد نیست. زیرا هم چنان که ابن عباس خاطر نشان ساخته تمام سوره یونس مدنی است.

بعضی ها در پاسخ به این اشکال خاطر نشان ساخته اند که سیر نزولی سوره مستلزم پشت سر هم آمدن آیات آن سوره نیست. چه بسا آیات مکی که در سوره های مدنی جای گرفته اند و برعکس. ممکن است آیات مبارزه طلبی قرآن نیز این گونه باشند. به این معنا که در ابتدا آیه مربوط به تمام قرآن و سپس آیه ده سوره و در نهایت آیه یک سوره نازل شده اند. فخر رازی در تفسیر خویش نظم و ترتیب طبیعی را به عنوان قرینه ای برای این تقدیم و تأخیر ذکر کرده است.

بعضی ها در واکنش به این پاسخ گفته اند که صرف احتمال دادن، اصل اشکال را از بین نمی برد. قرینه ای که توسط فخر رازی ذکر شده در صورتی صحیح است که ترتیب طبیعی نزول آیات و سوره های قرآنی ثابت شده باشد در حالی که این گونه نیست.

بعضی در پاسخ به اصل این اشکال گفته اند که قرآن کریم از نظر معارف، اخلاق، احکام، داستان پردازی و تمامی امور معجزه محسوب می شود. کسی که در صدد مبارزه با قرآن است می بایست چندین سوره بیاورد که میان آنها از نظر فصاحت و بلاغت و معارف و غیره از یک سو و بین آیات تشکیل دهنده هریک از این سوره ها از سوی دیگر تضاد و منافاتی وجود نداشته باشد. لازم به ذکر است که معرفت شناختی، داستان پردازی و حجت و استدلال تنها در سوره های طولانی مانند اعراف و انعام نمود عینی پیدا کرده است.

خداوند در سوره هود از کفار خواسته تا ده سوره مانند قرآن بیاورند که منظور از این ده سوره؛ سوره های اعراف، یونس، مریم، طه، الشعراء، النمل، القصص، القمر، صاد است که به همراه سوره هود ده سوره را تشکیل می دهند. علاوه بر این

که روایت یاد شده قابل اعتماد نیست ظاهر آیه نیز نشان می دهد که نسبت دادن افترا به پیامبر شامل تمام سوره های قرآن می شود و به همین علت پاسخی که به آنها داده می شود می بایست برطرف کننده شبهه از تک تک سوره های قرآن باشد و تنها شامل ده سوره طولانی از قرآن که در آنها تمامی مفاهیم قرآنی ذکر شده نباشد. اگر مرجع ضمیر در «مثله» قرآن باشد پس منظور خداوند از مبارزه طلبی در این آیه تنها ده سوره است و نه بیشتر. این ده سوره به طور مطلق ذکر شده اند و از کوتاه یا بلند بودن آنها ذکری به میان نیامده است. در این آیه از سوره هود به هیچ وجه تصریح نشده که ده سوره یاد شده از نظر طولانی بودن باید مانند سوره هود باشند.

«علامه طباطبائی» از مفسران بزرگ در تفسیر معروف خویش، مشهور به «المیزان فی تفسیر القرآن» در پاسخ به این اشکال گفته اند که هر یک از آیات مربوط به مبارزه طلبی هدف خاصی را دنبال می کنند. قرآن دارای رویکردهای متعددی است که نشأت گرفته از الهی بودن آن است. فصاحت و بلاغت آن ریشه در معانی و اهداف آن دارد. در حالی که علمای بلاغت معتقدند که بلاغت از ویژگیهای معانی کلمات و جملات است. منظور آنها از بلاغت، مفاهیمی هستند که در ذهن انسانی دارای ساختار طبیعی منظم و مرتبی می باشند و در این میان بین راست و دروغ، شوخی و ناسزاگویی هیچ تفاوتی وجود ندارد. منظور ما از معانی، صفاتی است که خداوند برای قرآن ذکر کرده است. خداوند از قرآن به عنوان «کتاب حکیم»، «نور مبین»، «قرآن عظیم» و «هادی الی الحق و الی طریق مستقیم» نام می برد. قرآن در مبارزه جویی خویش چنین صفاتی را می طلبد. قرآن می فرماید: «فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ» پس آنها می بایست سخنی شبیه قرآن بیاورند. ما هنگامی از کلام به عنوان حدیث، سخن می گوئیم که هدف مهمی را دنبال نماید. خداوند در جای دیگر می فرماید: «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ» .

خداوند به مجموعه ای از آیات قرآن، سوره اطلاق می کند که در مقایسه با سایر سوره ها دارای مشخصه خاصی باشد. زیرا در غیر این صورت دشمن، آیات

پراکنده بسیاری از قرآن را برای مبارزه برمی‌گزید و سپس به مقایسه آنها با کلام عربی می‌پرداخت بدون این که ارتباطی با یکدیگر داشته باشند. در اینجا از دشمنان خواسته شده تا کلامی مشابه قرآن بیاورند که علاوه بر آن در بیان بعضی از مقاصد الهی دارای بلاغت باشد.

قرآن پاسخگوی تمام نیازهای بشری

قرآن جوابگوی نیاز تمامی اقشار جامعه است و پاسخگوی نیاز بشریت به معارف اصیل، اخلاق نیکو و احکام فرعی است. سوره ای از قرآن با بیان جامع خویش، هدفی از اهداف الهی را دنبال می‌کند. این ویژگی با ویژگی موجود در تمام قرآن فرق می‌کند. از سوی دیگر سوره های ده گانه و یا بیست گانه دارای ویژگی دیگری هستند و از نظر اهداف، مقاصد و تنوع با بقیه سوره ها فرق دارند.

تفسیر المیزان در ادامه مباحث فوق خاطر نشان می‌سازد که اگر صحت مطالب بیان شده مشخص گردد پس این آیه یعنی «قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ» می‌تواند شامل تمام قرآن شود با توجه به این که تمام اهداف الهی را دربر می‌گیرد و پاسخگوی تمامی نیازهای بشریت تا روز قیامت است.

خداوند می‌فرماید: «قُلْ فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ» در اینجا سوره نمایانگر هدف خاصی از اهداف ذکر شده در تمام قرآن است. خداوند می‌فرماید: «قُلْ فَأَتُوا بِعَشْرِ سُورٍ» در اینجا ده سوره، خلاصه ای از مجموعه اهداف الهی ذکر شده در تمام قرآن است. در ده سوره، مسایل و معارف گوناگون بیان شده است. شماره ده مانند صد و هزار جزو اعداد جمع است. خداوند متعال می‌فرماید: «يَوْمَ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ» هر یک از آنها (یهود) مایل است تا هزار سال عمر کند.

«المیزان» می‌افزاید: «فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ» چارچوب این آیه فراگیرتر از سه آیه قبلی است و شامل یک سوره، ده سوره و تمام قرآن می‌شود.

این آیه از نظر معنا و نتیجه کامل است و نباید در این موضوع شک و تردید نمود و شامل انواع مختلف مبارزه طلبی ها می شود. اما این که چرا ترتیب مبارزه طلبی در آیات سه گانه رعایت نشده، زیرا هر یک از آیات، هدف خاصی را دنبال می کنند که باهم در تضاد نیستند و منافات ندارند. مبارزه طلبی بر سر یک سوره در واقع مبارزه طلبی بر سر یک موضوع خاص است و مبارزه طلبی بر سر ده سوره در حقیقت مبارزه طلبی بر سر خلاصه کاملی از مفاهیم قرآنی است و مبارزه طلبی در ارتباط با تمام قرآن نیاز به توضیح ندارد. البته این توضیح، عدم ترتیب و نظم در آیات سه گانه یاد شده را توجیه نمی کند.

صفت مفتریات (دروغ بسته ها) برای کلمه عشر در این آیه تنها به منظور تطبیق با نظم و ترتیب طبیعی بیان شده است.

«مفتریات» در مقایسه با «افترا» در آیه «أَمْ يَقُولُونَ إِفْتَرَى» از نظر دلالت فرق می کند. افترا از نظر خود مدعی قابل پذیرش است و طرف مقابل، آن را به هیچ وجه قبول ندارد. در حالی که «مفتریات» برای هر دو طرف قابل پذیرش است. «افترا» به هیچ وجه با واقعیت تطبیق نمی کند. معجزه بودن قرآن مبتنی بر مقاصد الهی و اهداف ربوبی و دربردارنده الفاظ مقدس و عبارتهای شرافتمندانه است. البته تنها منحصر به این امر نیست. فرض کنیم مطالب قرآن غیر واقعی و داستانهایش دروغین بود انسان باز هم نمی توانست چنین الفاظی با این نظم و سبک خاص بیاورد.

درواقع مبارزه طلبی در این آیه صرف نظر از مطالب و معانی بلند بالا، داستانهای راستین و مفاهیم واقعی قرآن با مبارزه طلبی در آیه شریفه سوره یونس فرق می کند. در این آیه از دشمنان خواسته شده تا از نظر معنا، ویژگی و الفاظ، کتابی مشابه قرآن بیاورند.

پیدا است که منظور از ده سوره ذکر کثرت است نه عدد، این آیه می خواهد نشان

دهد که قرآن در مقایسه با سایر کتابها دارای ویژگی منحصر به فردی است و بشر هیچ گاه نتوانسته مانند آن را بیاورد. قرآن یک داستان را با سبکهای متعدد و تعابیر مختلف در سطح همسان و بالایی از بلاغت ذکر می کند و در نتیجه هر گونه شبهه ای را از اذهان برطرف می سازد. بعضی معتقدند که قرآن تنها از نظر بلاغت و اسلوب، معجزه محسوب می شود و ما می توانیم با استفاده از عبارتهای دیگر به همان معنایی برسیم که در قصص قرآن آمده است. البته این عبارتها می بایست دارای حسن بیان و از هر گونه اشکال لفظی و معنایی مبرا باشند. هیچ کس نمی تواند چنین ادعایی داشته باشد. قرآن برخی از معانی و داستانها را با عبارتهای مختلف از نظر اسلوب، ترتیب مختصر و مطول بودن ذکر کرده است. دشمنان قرآن می بایست بتوانند یک داستان و معنا را با سبکهای مختلف و ساختارهای متعدد ذکر کنند.

از دیگر آیات مبارزه طلبی (تحدی) در قرآن آیات ۳۳ و ۳۴ سوره مکی طور است که می فرماید: «أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ»: آیا آنها می گویند که این قرآن ساخته و پرداخته توسط بلکه اینان نمی خواهند ایمان آورند. پس اگر (راست می گویند) باید سخنی مانند قرآن بیاورند.

در اینجا منظور از مبارزه جویی تمام قرآن است. ذکر کلمه «حدیث» در چنین مواردی به معنی کتاب کامل جامع می باشد و توصیف آن با «مثل» که به ضمیر قرآن اضافه شده است نیز بیانگر صحت این مدعاست.

ما در مبارزه طلبی نباید از یک سوره پایین تر بیاییم زیرا در این صورت اشکال بوجود می آید. هریک از جملات قرآن در بردارنده یک معنا و مقصود خاص است و در چنین حالتی انسان توانایی آوردن جمله ای مشابه جملات قرآن را دارد و به همین علت در مبارزه جویی نباید تنها به یک جمله اکتفا نماییم.

بعضی از مفسرین قرآن، معجزه بودن بعضی از سوره های قرآن را انکار کرده اند

در حالی که در سوره مدنی بقره از دشمنان خواسته شده که اگر راست می گویند تنها یک سوره مانند قرآن بیاورند و به همین دلیل دیگر جایی برای این انکار باقی نمی ماند. بنابراین نتیجه می گیریم که «حدیث» کمتر از یک سوره را شامل نمی شود. خداوند متعال در آیه ۲۴ سوره مدنی بقره می فرماید:

(وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ)

احتمال داده می شود که ضمیر در «مثله» به «ما» موصوله در «مما نزلنا» و یا «عبد» که همان پیامبر خداست بازگردد. در صورت درست بودن احتمال اول این آیه با آیه مبارزه طلبی در سوره یونس همخوانی خواهد داشت و در صورت درست بودن احتمال دوم این آیه ویژگی و امتیاز خاصی خواهد یافت و شامل پیامبر خدا خواهد شد.

البته احتمال اول صحیح تر به نظر می رسد زیرا کلمه «ریب» با «کتاب» تناسب بیشتری دارد تا با «عبد» هم چنان که از ظاهر آیه نیز این چنین برمی آید.

قرآن علاوه بر این که خود را معجزه معرفی می کند پیامبر خدا را نیز معجزه می داند و در همین رابطه از وی به عنوان یک امی آموزش ندیده و تربیت نیافته در نزدیک معلم و مربی خاص نام می برد. قرآن تنها معجزه بودن خویش را کافی نمی داند. هر چند که هیچ دانشمندی در هر سطحی که باشد توانایی آوردن مشابه قرآن را ندارد.

از ظاهر آیه این گونه برمی آید که ضمیر به «کتاب» و نه «پیامبر خدا» بازمی گردد. بعضی از مفسرین قرآن ضمیر را به «مما نزلنا علی عبدنا» بازمی گردانند. کفار مدینه و به طور مشخص یهود داستان پیامبران را در قرآن بیانگر علم غیب نمی دانند. قرآن در پاسخ به این اشکال آنها، خاطرنشان ساخته که پیامبر امی بوده است. بر همین اساس نوع خاصی از معجزه اراده شده است. البته این موضوع ثابت شده و ظاهر

آیه خلاف آن را نشان می دهد.

از موارد یاد شده نتیجه می گیریم که آیات تحدّی (مبارزه طلبی) نشان می دهند که قرآن معجزه است و این واقعیت شامل تمامی سوره های قرآن چه کوتاه و چه بلند می شود. اما از آیات مبارزه طلبی قرآن این گونه برمی آید که کمتر از یک سوره مشمول چنین امری نمی شود. و در مورد این که تمامی ابعاد و یا بعضی از ابعاد قرآن معجزه است در آینده به خواست خداوند به نقد و بررسی خواهیم پرداخت.

ص: ۷۳

[بحثی از مترجم] [تحدی، در لغت یعنی مبارزه طلبی و «از کسی خواستن تا با تو برابری کند در کاری تا عجز او ظاهر شود و برابری در نبرد کردن». (تاج المصادر بیهقی)، «معارضه کردن و پیش خواندن خصم را و غلبه جستن بر او». (آنسدراج). و در اصطلاح یک واقعیت تاریخی قرآنی است که عبارت است از امر خداوند به مخالفان و منکران وحی قرآن و صدق نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که اگر طبق ادعای خود قرآن را مجعول و پیش خود ساخته و فرابافته و از مقوله سجع کاهنان و «اساطیر الاولین» می دانند، نظیر آن را بیاورند. زیرا طبق گفته قرآن مجید مخالفان و منکران ادعا می کردند:

لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا، إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (انفال، ۳۱)

(اگر بخواهیم همانند آن می گوئیم. این چیزی جز افسانه های پیشینیان نیست). از آن گذشته در عرف و فرهنگ عرب که شعر و سخن، هنر قومی و اصلی آنان بود رسم تحدی ادبی و هنری وجود داشته است. لذا هم نظر به عادات و سنن آنان و هم نظر به این که ادعا می کردند که اگر بخواهند می توانند نظیر قرآن را بیاورند، خداوند تحدی می کند. تا چون از نظیره گویی آن عاجز شوند، به منشأ آسمانی و الهی قرآن و صدق نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پی ببرند. تحدی در چندین آیه قرآن مطرح شده است. تحدیات قرآن، گاه، غیر مستقیم است:

«بگو اگر انس و جن گرد آیند که نظیر این قرآن را بیاورند، ولو بعضی از آنان پشتیبان بعضی دیگر باشند، نمی توانند نظیر آن را بیاورند». (اسراء، ۸۸)؛ همچنین: «یا گویند آن را از خود بریافته است، حق این است که ایمان نمی ورزند. پس اگر راستگو هستند، باید سخنی مانند آن بیاورند». (طور، ۳۳، ۳۴)؛ و مواردی هست که تحدی مستقیم و صریح است: «یا می گویند که [پیامبر] آن را بر ساخته است، بگو اگر راست می گوئید سوره ای همانند آن بیاورید و هر کس را می توانید، در برابر

خداوند [به کمک] بخوانید». (یونس، ۳۸). همچنین: «یا می گویند آن [قرآن] را بر ساخته است؛ بگو اگر راست می گویند ده سوره بر ساخته همانند آن بیاورید، و هر کسی را که می توانید در برابر خداوند [به یاری] بخوانید. آنگاه اگر از عهده پاسخ شما بر نیامدند بدانید که آن به علم الهی نازل شده است، و این که خدایی جز او نیست؛ پس آیا پذیرنده اید؟». (سوره هود، ۱۳، ۱۴). اوج تحدیات قرآن، آیه ۲۳ و ۲۴ سوره بقره است:

«و اگر از آنچه بر بنده خویش فرو فرستاده ایم، شک دارید، اگر راست می گویند سوره ای همانند آن بیاورید و از یاورانتان در برابر خداوند، یاری بخواهید. ولی اگر چنین نکردید- که هرگز نخواهید کرد- از آتشی که هیزم آن انسان و سنگهاست و برای کافران آماده شده است، بترسید».

در این آیه، معنایی هست که در آیات پیشین نیست و آن، پیش بینی قاطعانه عجز مخالفان و منکران از آوردن نظیره برای قرآن است. در طول تاریخ اسلام بعضی کوشیده اند به این تحدی پاسخ گویند یا طبعی بیازمایند. مسیلمه کذاب که بلافاصله پس از درگذشت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ادعای نبوت برخاست، ادعا داشت که به او وحی می شود و جملاتی به تقلید از قرآن به هم بافته بود. نظیر این جمله:

«الفیل، ما الفیل و ما ادریک ما الفیل. له ذنب و بیل و خرطوم طویل» که در کتب تواریخ و تراجم احوال ضبط است و پیداست که کلامی سست و سخیف است. همچنین مشهور است که ابن مقفع، ابن راوندی، متنبی و ابو العلامی نیز هریک به نوعی و به قصدی در مقام نظیره گویی برای قرآن برآمدند و توفیقی در این مبارزه یا معارضه نیافته اند. بعضی از متکلمان مسلمان از جمله نظام و از متکلمان شیعه سید مرتضی علم الهدی و شیخ مفید، قایل به این هستند که خداوند همت و اراده مدعیان را برای پاسخگویی به قرآن و آوردن نظیر آن سست می کند و نظر آنان را از این کار «صرف» می کند یعنی برمی گرداند. به این نظریه «صرفه» گفته اند.

[اعجاز قرآن، از مصدر «عجز» به معنای درماندگی است. «معجزه» اسم مفرد، جمع آن «معجزات»، اصطلاحاً به معنای هر امر خارق العاده ای است که غیر پیامبران و غیر رسولان از انجام آن درمانند. معجزه به گونه ای است که مانند آن را نمی توان آورد و آدمیان عادی [غیر رسولان] توان همربتگی و همسخی با انبیا، را در این خصوص، ندارند. هدف از معجزه اثبات صدق رسالت است. معجزه برهان صادقان در رسالت است و سحر، برهان دروغین کاذبان. در غالب کتب مربوط به اعجاز، از هماهنگی و همسازی میان معجزه با مردم و فرهنگ زمانه سخن رفته است. معجزات موسی علیه السلام در خور بنی اسرائیل زمان خودش و نیز عیسی علیه السلام. اما متأسفانه از هماهنگی میان معجزه و ذهنیت «مدعوین» [فراخوانده ها] کمتر سخن به میان آمده است. چنانچه به معجزات پیامبران بزرگ بنگریم یک حرکت آرام و پوشیده را از «حس گرایی» به «عقل گرایی» می بینیم. اگرچه معجزات عیسی علیه السلام از حیث رتبه کمتر از معجزات موسی علیه السلام نبودند، اما بیشتر عقل را مبهور و مرعوب می کردند تا حس. از اینجا می توان رمز «بهانه های بنی اسرائیل» را که تماماً ناشی از غلبه عنصر حس بر عنصر عقل بود، دریافت. معاصران پیامبر اگرچه گاه از او انجام چنین معجزاتی را می طلبیدند. (اسراء، ۹۶، ۹۰) و [مطابق احادیث فراوان] پیامبر، گاه به این خواستها پاسخ گفته اند، اما اهمیت و جایگاه بلند فصاحت و بلاغت در میان عرب معاصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نزول کلامی از غیب که همه این خداوندان شعر و خطابه را به تحدی می خواند، بسیار شایان توجه و تدبر است.

از آنجا که قرآن کلام خداوند است، فهم آرای متکلمان بزرگ اسلامی در باب آن، ضروری می نماید. اشاعره که از بزرگترین فرق اسلامی و پیشرو آن ابو الحسن اشعری (۳۲۴ ق) است، معتقد بودند که «کلام» از صفات ذاتی پروردگار و لذا قدیم است؛ بر این مبنا قرآن را نیز قدیم و غیر حادث می شمردند. از طرف دیگر شیعه و معتزله که غالباً قطب دیگر مذاهب اسلامی و تعقل گرا محسوب می شوند، «کلام» را از صفات فعلی حق تعالی می شمارند. سؤال شیعه و البته معتزله این بود که

چگونه کلام می تواند صفت ذاتی خداوند باشد؟ آیا این منجر به پذیرش تعدّد قدا (قدیمیها) نخواهد شد؟ اشاعره برای حل این مسئله، کلام را به «نفسی» که با ذات حق پیوسته است و شنیده و خوانده نمی شود و «لفظی» که صفت فعلی پروردگار است و توسط بشر شنیده و خوانده می شود، تقسیم نموده اند و به گونه ای خود را از مخصصه رها کرده اند.

مسئله مهم دیگر در باب اعجاز قرآن، مدت زمان تحدی است. آیا این تحدی «الی یوم القیامه» است یا مخصوص زمان پیامبر است؟ غالب کسانی که به نظریه صرفه [-مانع تحدی شدن خداوند] اعتقاد دارند، تحدی را مخصوص زمان پیامبر-نه پیشتر از او و نه پس از او-دانسته اند. از معاصران نیز کسانی این نظریه را پذیرفته اند. در مقابل، غالب دانشمندان مسلمان معتقدند که این تحدی برای همه زمانها و مکانها است. مسأله دیگر اندازه سوره ای است که معجزه محسوب می گردد و شرط حداقلی تحدی است. در این مورد اشاعره و امامیه سه آیه سوره کوثر را حداقل آن شمرده اند. از این دیدگاه واژه ها و حتی یک آیه نیز معجزه نخواهد بود. در مقابل، معتزله پیروان واصل بن عطاء (۱۳۱ ق) معتقد بوده اند که همه اجزای آیات نیز معجزه اند. در آیات مربوط به تحدی به «آوردن یک سوره» (بقره، ۲۴؛ یونس ۳۸) «حدیثی مانند آن» (طور، ۳۳)، «ده آیه» (هود، ۱۳) و «مانند این قرآن» (اسراء، ۸۸) تصریح شده است. اینک به بیان جنبه های اعجاز می پردازیم. از آنجا که پاره ای از معاصران در باب اعجاز سخنان تازه ای گفته اند، به بیان وجوه اعجاز از دیدگاه پیشینیان و معاصران در دو بخش جداگانه، می پردازیم. اینک مهمترین آراء پیشینیان:

الف) نظریه صرفه؛ پیروان این نظریه معتقدند که سرّ اعجاز قرآن نه در خود قرآن بلکه در «صرف» [-بازداشتن] آدمیان توسط خداوند است. این نظریه، خود به سه گونه تقسیم می شود: ۱) انجام صرفه با سلب انگیزه آن؛ ۲) انجام صرفه با سلب علومی که با آنها می توان مثل قرآن را آورد؛ ۳) و انجام صرفه با اقدام قسری [-جبری] خداوند از طرق دیگر. نظام معتزلی (م ۲۳۱ ق) ظاهراً نخستین کسی است که این نظریه را به طور مضبوط و مستدل بیان کرده است. از امامیه؛ شریف مرتضی (م ۴۳۶ ق) و در میان اشاعره ابو اسحق اسفراینی (م ۴۸۸ ق) متکلم و اصولی شافعی مذهب نیز این قول را پذیرفته اند.

راغب اصفهانی (م ۵۰۲ ق) صاحب کتاب مفردات نیز آن را انکار نمی کند و حتی از پاره ای از سخنان جاحظ (م ۲۵۵ ق) که از بزرگترین زبان شناسان و متکلمان معتزلی است، بوی پذیرش نظریه صرفه به مشام می رسد. (الحيوان، ج ۴/۳۱). از این دیدگاه اگر بازداشتن خداوند نبود، بشر می توانست با قرآن معارضه نماید. زیرا فصاحت و بلاغت قرآنی حدی دارد و اگر صرفه نبود آدمی با علوم مربوط به این دو، تا آخرین مرتبه فصاحت و بلاغت می رفت. در ردّ این نظریه

کتابهای مستقل به نگارش درآمده است. (إكفار المتأولين، ابو بكر باقلانی). مصطفی صادق الرافعی در کتاب اعجاز القرآن به نقد و بررسی آرای این دسته پرداخته است. (ص ۱۴۶).

ب) نظریه فصاحت و بلاغت؛ بیشتر دانشمندان علوم قرآن این دیدگاه را پذیرفته اند. دیدگاهی که بر خود قرآن به عنوان منشأ اعجاز اصرار می ورزد و با قدرت تمام به ارائه استدلالات متقن و محکم می پردازد. عبد القاهر جرجانی (م ۴۷۱ ق) صاحب دو کتاب مشهور اسرار البلاغه- که از امهات چهارگانه زبان عرب است- و دلائل الاعجاز از معتقدان به نظریه فصاحت و بلاغت است. او نخستین کسی است که بنیانهای علم معانی و بیان را گذارد. کتاب الشافیه نیز اثر دیگری از همین مؤلف که به تکمیل مباحث اعجاز می پردازد. این دیدگاه سرّ فصاحت و بلاغت را در پیراستگی قرآن از عیوب لفظی [عیوب مربوط به واژه غرابت؛ تنافر حروف، مخالفت قیاس حرفی؛ عیوب مربوط به کلام؛ ضعف تألیف، تعقید و غیره] و عیوب معنایی [تعقید معنایی و غیره...] می داند. از مهمترین استدلالات عقلی این گروه بر اعجاز قرآن این است که عرب با این که به بلاغت و فصاحت شعری و خطابه ای می نازید، میان معارضه و مبارزه با قرآن و جنگ با شمشیر، دومی را برگزید.

ج) اسلوب ویژه؛ این گروه معتقدند که مهمترین وجه اعجازی قرآن، نظم و روش ویژه قرآن است. راغب اصفهانی در مبحث اعجاز بر این وجه بسیار تأکید نموده، اگرچه وجوه دیگر را نیز انکار نمی کند. از این منظر قرآن نه نظم است و نه نثر و نه حتی سجع، بلکه اسلوب ویژه خود را دارد. ابو یعقوب سکاکی (م ۵۶۷ ق) سخنانی در باب اعجاز گفته است که به این رأی بسیار نزدیک است. در عین حال نیز معتقد است که اعجاز حدی است که فهم بشری توان دریافت آن را ندارد. ابن میثم بحرانی (م ۶۹۹ ق) از شارحان نهج البلاغه این وجه را مهمترین وجه اعجاز می شمارد.

د) اخبار از غیب؛ قائلان به این قول خبر دادن از غیب را مهمترین وجه اعجاز قرآن می شمارند. آیاتی که از خدا، فرشتگان، رستاخیز، بهشت، دوزخ، ثواب و عقاب سخن می گویند و در همه جای قرآن پراکنده اند و آیاتی که خبر از «ما فی الضمیر» [در دل نهفته ها] می دهند، آیاتی که خبر از پیروزی مسلمانان بر کافران می دهند (آل عمران، ۱۲۲) داستانهایی مربوط به امام پیشین، پیش بینی رویدادها (روم، ۱)، همه و همه دلیل بر اعجاز قرآن اند. قطب راوندی (م ۵۷۳ ق) صاحب کتاب الخرائج از قایلان به این نظریه است. او می گوید: روا نیست بگوییم قرآن یک معجزه است. بلکه انصاف این است که هزاران معجزه در بطن آن نهفته است.

ه) وجود معارف حیرت انگیز؛ ابن میثم بحرانی و ملا محسن فیض کاشانی از این نظر

جانبداری کرده اند. اطلاعاتی که در قرآن در باب جامعه، تاریخ و حکمت آمده است، سرّ اعجاز قرآن است. اینان معتقدند که اگر در سخنان حکما و فلاسفه سخنان حکمی فلسفی در این رتبه آمده باشد، از پیامبران اقتباس شده است.

و) قانونگذاری و تشریح؛ از مصادیق این نظریه در قرآن، تبدیل بت پرستی به یکتاپرستی، بیان اصول انسانی و روشهای متعادل (نحل، ۹۰)، نفی تنگ نظری (اسراء، ۳۶)، نهی از اسراف و تبذیر (اسراء، ۲۷ و ۲۹) و ایجاد وحدت در میان ملتها (حجرات، ۱۳؛ زمر، ۹) بیش از همه مورد تأکید قرار می گیرد. وجوه دیگری برای بلاغت از جمله «بیان معنای بسیار به وسیله الفاظ اندک»، ذکر شده است که غالبا در بطن شش گروه نامبرده جای می گیرد. کسانی از پیشینیان همه این وجوه را مشترکا دلیل اعجاز شمرده اند. فخر رازی (م ۶۰۶ ق) از این جمله است. در اینجا مهمترین ویژگیهای قرآن و نثر قرآنی را مشترکا از قطب راوندی (بحار الانوار، ج ۸۹/۱۳۱-۱۳۹) و فخر رازی (نهایه الایجاز فی درایه الاعجاز) نقل می کنیم: الف) دوری از تمام نظمهای مألوف، چنان که عتبه ابن ربیع بعد از شنید سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این باره همین مطلب را به هم کیشانش گفته بود؛ ب) امتزاج گونه های سخن با یکدیگر؛ ج) جمع صفاتی متضاد در آیات قرآنی مانند جزالت [خلاصه گویی] و عدوبت [شیرین گفتاری]؛ د) تطابق قرآن با واقع و دوری از بزرگترین ویژگی شعر که گفته اند «احسن الشعر اکذبه» [زیباترین شعر، دروغ آمیزترین آن است]؛ ه) جمع میان نقاط قوت شعری که در میان شاعران نیز هرکسی در یکی از آنها سرآمد بوده است، مثلا- نابغه ذبیانی در وصف ترس، زهیر در وصف شوق و اعشی در وصف التماس. و) وجود زیبایی در تکرار. در قرآن یک معنا گاه با چندین عبارت به کار رفته، در حالی که همه آنها در نهایت فصاحت و بلاغت اند. ز) اندک بودن نسبی آیات فقهی؛ زیرا این موضوع از فصاحت کلام می کاهد.

در دوران جدید، علم، آن چنان عالمان را به خود مجذوب ساخت که علم تفسیر قرآن و به تبع آن اعجازشناسی از جذبه آن مصون نماند. پاره ای از معاصران یکی از مهمترین وجوه اعجاز قرآنی را آیاتی می دانند که تلمیحا یا تصریحا کشفیات مهم علوم جدید از قبیل کرویت زمین، نظریه خورشید مرکزی، حرکت زمین (طه، ۵۳)، گرده افشانی گیاهان (حجر، ۲۲) و بیان اسرار آفرینش (حج، ۵؛ مؤمنون، ۱۴؛ غافر، ۶۷؛ قیامت، ۷۵) را بیان کرده اند. پاره ای از این عالمان از کشفیات علوم جدید برای تبیین مباحثی بهره بردند که از تعارضات میان علم و دین محسوب می شوند. اگرچه عصری شدن و عصری کردن نصوص دینی گاهی قابل پیشگیری نیست و بعضا حتی ضروری است، اما پرتگاه تیز و خطرناکی است در باب وجوه و جنبه های اعجاز، بسیاری از

معاصران به جمع و همسازی میان آرا پرداخته اند؛ علامه طباطبایی از این دسته اند، (المیزان ج ۱/۵۷-۶۷) در باب معارضه کسانی در گذشته و نیز در زمان ما مدعی رقابت بوده اند. در میان عرب صدر اسلام مسیلمه بن حبیب [-کذاب]، سجاج بنت حارث، طلیحه بن سوید و اسود عنسی عباراتی پرداخته اند که تماماً بیانگر سخافت و کم مایگی مدعیات آنها است. در مورد ابو العلاء معری (۴۹۹ ق) و ابن مقفع (۱۴۲ ق) میان مورخان قدیم و جدید اختلاف نظر وجود دارد. در میان معاصران نیز کسانی مانند صاحب کتاب حسن الایجاز در این راستا کوششهایی مبذول داشته اند و نهایتاً «ملوما مسحورا» عقب نشینی کرده اند. آیت الله خوئی کتابی تحت عنوان نفحات الاعجاز در رد این نویسنده مسیحی نوشته اند. (البیان، ۱/۵۵). [نیز معارضان قرآن]. در خصوص اعجاز، گونه ای پرداخته و تکامل یافته از جمع و سازگاری میان آرا بهترین شیوه برای بیان اعجاز و اعجازشناسی است. انصاف این است که آرای هریک به تنهایی نمی توانند اعجاز را انحصاراً در قبضه خود بگیرند، زیرا تناقضات و مشکلات بسیاری را موجب خواهد شد. بهترین برهان قاطع برای اعجاز قرآن، خود قرآن است که گواه او در آستین او باشد و بس: «... گویند آن را از خود برافته است»، «یا می گویند آن [قرآن] را بر ساخته است»، «و کافران گویند چرا قرآن یکباره نازل نمی شود؟» و یا «می گفتند شنیدیم و اگر بخواهیم مانند این خواهیم گفت...»، و یا «گویند این افسانه های پیشینیان است»، یا گویند: «این جز جادویی فراگرفته [از دیگران] نیست»، «بدینسان [نازل می شود] تا دل تو را به آن استوار داریم و آن را چنان که باید و شاید به شیوایی بخوانیم» و «اگر این قرآن را بر کوهی فرو فرستاده بودیم، بی شک آن را از ترس خداوند خاکسار و فروپاشیده می دیدی و این مثلها را برای مردم می زنیم باشد که اندیشه کنند»، و مؤمنان «چون یاد خدا به میان آید، دلهایشان خشیت گیرد و چون آیات او را برایشان بخوانند، بر ایمانشان بیفزاید...» و «خداوند بهترین سخن را در هیأت کتابی همگون و مکرر فرو فرستاد که پوستهای کسانی که از پروردگارشان خشیت دارند از آن به لرزه در آید، سپس [آرامش یابند و] پوستهایشان و دلهایشان با یاد خدا نرم شود»، و ای پیامبر به کافران بگو «اگر راست می گویند، ده سوره بر ساخته همانند آن بیاورید و هر کس را می توانید در برابر خداوند [به یاری] بخوانید»، «ولی اگر چنین نکردید- که نخواهید کرد- از آتشی که هیزم آن انسان و سنگهاست [و] برای کافران آماده شده است، بپرهیزید»، «و خداوند کلمات حق خویش را به کرسی می نشاند»، «و نتوانستند بر آن دست یابند و نتوانستند بر آن رخنه کنند»، «این هدایت الهی است...» لذا تحدی ناپذیر است. بیان وجوه اعجاز قرآنی دری است گشوده بر همه عالمیان تا رستاخیز.

(قرآن معجزه جاودانه)

بر هیچ مسلمان حتی پژوهشگران و کارشناسانی که ارتباط ضعیفی با ادیان آسمانی دارند پوشیده نیست که قرآن تنها معجزه جاودان و تنها اثر ماندگار پس از نبوت پیامبر گرامی اسلام است. قرآن باید این گونه باشد زیرا دین اسلام و شریعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان آخرین دین و شریعت جاودان و ماندگارند و قرآن به عنوان دلیل و حجت بر اثبات این مدعا خود نیز باید جاودان باقی بماند. نبوت همچنان که در ابتدا بر اثبات خویش نیاز به معجزه دارد برای خلود و بقا نیز نیاز به اعجاز دارد به ویژه آن که اگر بخواهد تا ابد باقی و دایمی باشد.

بدیهی است که بهترین شاهد و گواه بر این مدعا خود قرآن مجید است. خداوند متعال در آیات بسیاری از جمله در آیه ۸۸ سوره اسراء می فرماید:

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا

مبارزه طلبی قرآن در این آیه تمام انس و جن در همه زمانها و مکانها را شامل می شود و همین امر بیانگر جاودانگی اعجاز قرآن است.

همچنین خداوند هدایتگر در سوره ابراهیم می فرماید:

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ

بدیهی است که خارج ساختن مردم از تاریکی‌ها به روشنایی به واسطه قرآن مجید و همچنین لام‌غایت در لخرج بیانگر جاودانگی قرآن مجید است. قرآن هنگامی می‌تواند برای نسل‌های آینده مشعل هدایت باشد که یک معجزه جاودانه باشد و در غیر این صورت اصلاً صلاحیت ایفای چنین نقشی را ندارد.

خداوند عزّت بخش در سوره فرقان می‌فرماید:

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا

بر پایه این آیه، قرآن وقتی می‌تواند برای جهانیان اولین و آخرین هشداردهنده باشد که جاوید باقی بماند.

خداوند قاهر در وصف مریم می‌فرماید:

وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ

خداوند سبحان به مریم بدون داشتن شوهر فرزند بخشید و او را به خاطر فقط این ویژگی خاص یعنی زایمان بدون تماس شوهر در میان زنان جهان از اولین و آخرین برگزید در حالی که می‌دانیم خداوند متعال حضرت زهرا علیها السلام را بر سایر زنان جهان از اولین و آخرین به گونه‌ای جامع‌تر و جهانشمول‌تر برگزیده است.

بعضی‌ها گفته‌اند که منظور از عالمین در آیه قرآن برتری بر مردمان موجود در عصر خویش بوده است در حالی که نیازی به چنین تفسیری وجود ندارد. و از آیات بسیاری استفاده می‌شود که چنان نیست که اظهار می‌دارند.

۳- وجوه اعجاز قرآن (ابعاد و نمادهای اعجازی قرآن)

اشاره

وجوه اعجاز قرآن (ابعاد و نمادهای اعجازی قرآن)

مهمترین موضوعات مورد بحث:

[چالش های قرآنی و ناتوانی مخالفین از ایستایی در مقابل آن-چالش و مبارزه طلبی در زمینه شیوه و مضمون قرآن-مبارزه طلبی در خصوص شیوه ها و سبکها (مناهج) و قانونگزاریها-اسرار آفرینش و مسائل متافیزیکی و جهان آخرت و پیش گویی های غیبی (مغیبات).]

ص: ۸۳

بی تردید مردم از نظر کمالات علمی و استعداد ارائه هنرهای گوناگون با یکدیگر تفاوت دارند. انسانها برای کسب هر یک از این امتیازات نیازمند گذشت زمان، مقدمات بسیار و عوامل و انگیزه های متعدد هستند. افراد براساس ذوق، سلیقه، استعداد، علاقه و امکانات فردی و اجتماعی ممکن است مدتی طولانی از عمر خویش را به فراگیری صنایع مختلف، فلسفه و یا سایر علوم مادی و معنوی سپری نمایند. گذشته از همه اینها گسترش دامنه علوم و دانشها در زمینه های مختلف باعث شده تا آنها به واحدها و گرایشهای مختلف تقسیم شوند به طوری که هیچ یک از دانشمندان توانایی دستیابی به تمام گرایشهای یک رشته علمی خاص را ندارد. به عنوان مثال در زمینه علم پزشکی کسی یافت نمی شود که بتواند به تمامی مسایل بی شمار و گرایشهای متعدد آن احاطه داشته باشد بلکه با گذشت زمان طولانی و فراهم آمدن مقدمات بسیار می تواند در بخش خاصی از آن به تخصص لازم دست پیدا کند.

باتوجه به مطالب یاد شده انسان نمی تواند به تمام گرایشهای یک رشته علمی دست پیدا کند تا چه رسد به تمامی علوم و دانشهای مختلف. برای اثبات این موضوع نیاز به دلیل و برهان نداریم و با مراجعه به ضمیر و وجدان خویش صحت

این مدعا ثابت می شود.

هدف از نزول قرآن هدایت و خروج مردم از ظلمات به نور است همچنان که در آیه ۱ سوره ابراهیم بر این مطلب تصریح شده است.

منظور آیه مذکور تنها مردم زمان پیامبر نیست زیرا قرآن معجزه جاودانه تا روز قیامت است. قرآن در بردارنده تمامی فضایل معنوی و روحی و قوانین عملی و دستورات کامل دنیوی است. قرآن اصول اعتقادات منطبق با فطرت سالم، فضایل اخلاقی، قوانین شرعی، داستانهای گذشتگان و حوادث آینده را مورد بحث و بررسی قرار داده است. قرآن همچنین به تمامی موجودات زمینی و آسمانی، حالات و عوالم و همه عوامل تأثیرگذار در سعادت انسانی در دنیا و آخرت می پردازد. چنین کتابی نمی تواند برای دوران مشخصی معجزه باشد، حالی که برای تمام بشر و حتی جن فرورستاده شده است. خداوند متعال در آیه ۸۸ سوره اسراء می فرماید:

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا

اولاً: همچنان که خاطرنشان ساختیم افراد جامعه هر یک در رشته خاصی از علوم تخصص دارند در حالی که قرآن در بردارنده تمامی علوم و دانشهای مورد نیاز بشر است. نمی توان گفت اعجاز قرآن تنها در باب فصاحت و بلاغت است هر چند که در این زمینه نیز تاکنون هموردی برای قرآن یافت نشده است. قرآن تمامی اقشار مختلف جامعه را با تخصصهای مختلف به مبارزه طلبیده است و این چالش تنها افراد فصیح و بلیغ را شامل نمی شود.

ثانیاً: همچنان که خاطرنشان ساختیم قرآن در بردارنده ابعاد بسیار و مسائل مختلف از جمله اصول اعتقادات یعنی خداشناسی، نبوت و غیره، فضایل اخلاقی،

کشورداری، قوانین شرعی عملی، داستانها و حکایات گذشتگان، آینده نگری، مسائل مربوط به ستاره شناسی، و توصیف موجودات آسمانی و زمینی با بیانی فصیح و بلیغ می باشد. قرآن از جن و انس خواسته تا با همکاری و مشارکت یکدیگر کتابی همانند قرآن با ابعاد یاد شده بیاورند.

از مطالب یاد شده نتیجه می گیریم که قرآن تنها در بعد خاصی معجزه به شمار نمی رود. قرآن در بعضی از ابعاد خاص مردم را به مبارزه طلبیده و در بعضی موارد مشخص نیز چالشی مصروف نداشته است که ما جهت بهره گیری و گرامی داشت قرآن این تنها معجزه جاودان الهی در مباحث آینده به آنها خواهیم پرداخت.

ص: ۸۷

از مواردی که کتاب ارزشمند آسمانی بر پایه آن به مبارزه طلبی برخاست در مورد شخصیت پیامبر گرامی اسلام است. خداوند متعال در سوره یونس می فرماید:

وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّا بُرْءَانٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدَّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنَّهُ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

پیامبر گرامی اسلام چهل سال در میان قوم خویش زیسته بود و آنها کاملاً و به وضوح در جریان وضعیت و شرایط زندگی وحی قرار داشتند و می دانستند که در هیچ یک از رشته های علمی و حتی شعر و ادبیات که تنها عامل برتری میان افراد به شمار می رفت سررشته نداشت. پس چگونه چنین فردی می تواند کتابی جامع تمام کمالات لفظی و معنوی و قوانین و حد و مرزهای دینی و دنیوی را تألیف نماید حالی که وی خواندن و نوشتن نمی دانست.

پیامبر گرامی اسلام کتابی آورد که همگان در برابرش سر تسلیم فرود آوردند و از رویارویی با آن ناتوان ماندند و افراد فصیح و بلیغ در مقابلش مات و مبهوت شدند. پس دشمنان چاره ای ندیدند جز این که بهتان و افترا ببندند، افتراهایی که نادرستی اش بر همگان روشن بوده و هست. آنها درباره پیامبر گفتند که وی جهت تجارت به شام سفر کرده و در آنجا از کشیش ها داستانهایی را فراگرفته است. ولی هیچ گاه با خود

نیاندیشیده اند که اگر به فرض محال چنین مطلبی درست باشد پس این همه معارف، اطلاعات، علوم، قوانین، احکام، واقعیتها و فصاحت و بلاغت از کجا فراهم آمده است. همچنین درباره پیامبر گفتند که وی در نزد یک مسیحی رومی آهنگر در مکه این مطالب را فراگرفته است. قرآن در همین رابطه در سوره نحل می فرماید:

وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ

همچنین درباره پیامبر گفته شده که وی این دانشها را از «سلمان فارسی» که از دانشمندان ایرانی بود فراگرفته است زیرا «سلمان فارسی» نسبت به مذاهب و ادیان آگاهی داشته است. حالی که «سلمان» در مدینه پس از نزول بخش عمده قرآن در مکه به پیامبر ایمان آورد. علاوه بر این قرآن با کتابهای آسمانی پیشین از نظر داستانها و موارد دیگر تفاوت فاحشی دارد. از سوی دیگر علت ایمان آوردن «سلمان» برتری قرآن نسبت به تورات و انجیل تحریف شده بود. باید تأکید کرد که مطلب یاد شده آنقدر بی اساس است که نیاز به این همه توضیح ندارد. بنابراین نتیجه می گیریم که امی بودن پیامبر یکی از موارد اعجاز است که قرآن به واسطه آن دشمنان را به رویارویی و چالش طلبیده است.

عدم اختلاف، ایراد و انحراف)

خداوند علیم در آیه ۸۳ سوره نساء می فرماید:

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ إِخْتِلَافًا كَثِيرًا

در این آیه می فرماید: اگر قرآن از سوی غیر خدا نازل شده بود در آن صورت اختلاف بسیار در آن یافت می شد بنابراین نتیجه می گیریم از آنجایی که در قرآن اختلافی وجود ندارد پس این کتاب از سوی خداوند نازل شده است. اگر موضوع مورد بحث این آیه قرآن با تمام ویژگیها، شئون و امتیازات آن نبود تصور می کردیم که هر کتابی اگر از سوی غیر خداوند باشد لازمه آن وجود اختلاف بی شمار است. به همین دلیل نیز غالباً در اذهان این مطلب تداعی می شود که هر کتابی از سوی غیر خداوند باشد دارای موضوع ضد و نقیض است. موضوع یاد شده در بعضی و حتی در اکثر موارد مردود است زیرا موضوع مورد بحث در اینجا قرآن است که آیا از سوی خداوند است و یا از طرف غیر او نازل شده است؟ قرآن یک کتاب ویژه است و لزوماً دارای ویژگی و توجه خاص است.

در همین راستا ابعادی بسیار از قرآن، ویژگیهای متنوع پیرامون آن و مزایای واقعی آن و هر مورد قابل توجه دیگر در آن می بایست مدنظر قرار گیرد. گاهی خود قرآن یعنی عاری از تناقض گویی (صرف نظر از ادعای پیامبر) به عنوان کتاب نازل

شده از سوی خداوند و همچنین کتابی که خداوند از مبداء وحی بر پیامبرش فرو فرستاده مورد توجه قرار می گیرد و گاهی نیز قرآن با توجه به صفت عدم تناقض گویی است که باید مدنظر قرار بگیرد.

در حالت اول؛ شامل ویژگیهای موجود در قرآن یعنی انواع معارف و علوم مختلف از جمله اصول اعتقادی، قوانین شرعی علمی، فضایل کامل اخلاقی، داستانها و حکایات تاریخی، حوادثی که در آینده به وقوع می پیوندد، علوم مربوط به ستاره شناسی، اشاره بعضی از موجودات نامرئی، امور غیر قابل شمارش و غیر قابل حصول برای اندیشه خردمندان باشد. این کتاب با چنین ویژگیهایی اگر از سوی غیر خداوند بود الزاما در آن اختلاف بسیار می یافتند. بدیهی است که ماده در حال تحول و تکامل است و موجودات تشکیل دهنده اجزای این جهان همواره در حال تحول و تکامل هستند و از نقص به کمال و از ضعف به قدرت در فرآیند پیشرفت هستند. انسان نیز به عنوان یکی از اجزای این جهان محکوم این قانون طبیعی است. انسان در ذات، کردار، آثار و ادراکات خود در حال تحول و تکامل می باشد و زمانی بر او سپری نمی شود مگر آن که تغییر و تحول می یابد.

علاوه بر آن شرایط خارجی و تغییر و تحول پدیده های گذرا در انسان تأثیر عجیبی بر جا می گذارند و به طور شگفت انگیزی او را تغییر می دهند. امنیت و آرامش از نظر تأثیرگذاری با ترس و بیم فرق می کند و سفر و حضر، فقر و ثروت، سلامتی و بیماری همگی در همین چارچوب می گنجند. پس چگونه می توان تصوّر کرد کتابی که بیش از بیست سال فرورستاده شده و شامل تمام ویژگیهای یاد شده است، از سوی غیر خدا باشد و با این وجود اختلافی در آن یافت نشود، چه رسد به این که اختلاف بسیار هم باشد و یا در آن تناقضی و مورد دوگانه ای اصلا مشاهده نشود. به هیچ وجه امکان پذیر نیست.

در حالت دوم؛ این کتاب علاوه بر ویژگیهای یاد شده، از سوی خدا فرستاده

شده است. بدیهی است اگر کسی کار خود را براساس دروغ و افترا پایه ریزی نماید بی هیچ شک و تردیدی به دام دوگانگی و تناقض گویی گرفتار خواهد شد. به ویژه اگر بخواهد تمامی مسائل انسانی و امور مهم دنیوی و اخروی را مورد توجه و بررسی قرار دهد و به خصوص اگر مدت این دروغ پردازیها، بیش از بیست سال طول بکشد. یک ضرب المثل معروف می گوید: دروغگو حافظه ندارد.

در این رابطه دو مشکل عمده وجود دارد:

اشکال اول

اشاره

این که باطل شدن نتیجه موجب بطلان مقدمه می شود. در مورد قرآن آن قدر موارد تناقض گویی و اختلاف ذکر شده که کتابها و مقالات متعددی به رشته تحریر درآمده است.

پاسخ:

تمامی تناقضهای یاد شده در کتب مفسرین ذکر شده و پاسخ آنها در تفاسیر ارائه گردیده است. هدف مفسرین برطرف ساختن هر گونه شبهه ممکن بوده است. آنها هر گونه توهمی را در همین راستا پاسخگو بوده اند. البته دستهای خیانتکار و عوامل گمراه و گمراه کننده که در کمین نشسته اند تا از هر حادثه و مسئله ای سوء استفاده کنند. این مغرضان بداندیش بدون پرداختن به پاسخهای لازم، موارد شبهه برانگیز را در کتاب و تألیفات خویش گرد آورده اند. این مطلب بسیار جالب است که گفته اند: «اگر چشم رضایت متهم شود پس به مراتب چشم خشم و سخط به متهم شدن سزاوارتر است.»

اشکال دوم

اشاره

این که قرآن به وجود اختلاف در خودش اعتراف کرده است. به عنوان مثال آیه ۱۱۶ از سوره بقره می فرماید:

مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا

همچنین آیه ۱۰۱ از سوره نحل می فرماید:

وَ إِذَا بَدَلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزَّلُ

خود نسخ یکی از برجسته ترین مصادیق اختلاف است.

اولاً: نسخ اصلاً اختلاف نیست تا آن که بخواهد از برجسته ترین مصادیق آن باشد. نسخ از نظر اصطلاحی به امر ثابتی در شرع مقدس گفته می شود که در اثر گذشت زمان تاریخ مصرف آن کأن لم یکن اعلام می شود. بدیهی است که لغو شدن حکم در اثر سپری شدن زمان آن: تناقض به شمار نمی آید و باعث اختلاف نمی شود.

ثانیاً: نسخ جریان خاصی را طی می کند و آیه نسخ کننده از نظر لفظی بر حکم نسخ شده دلالت می کند و عامل لغو آن به شمار می آید. به عنوان مثال در آیه نجوی (سوره مجادله/۱۳) آمده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

بسیاری از علما معتقدند که این آیه با آیه بعدی (شماره ۱۴) نسخ شده است آنجا که می فرماید:

أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صِدَقَاتٍ فَبِأِذْنِ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

مورد یاد شده بدون هیچ شک و تردیدی هیچ گاه از مصادیق اختلاف به شمار نمی آید.

اگر ما آیه بعدی را به عنوان ناسخ و آیه قبلی را به عنوان منسوخ در نظر بگیریم در آن صورت با قرار دادن دو آیه کنار یکدیگر در آنها اختلاف و منافات مشاهده خواهیم کرد. بسیاری از مفسرین نسبت به این موضوع پایبند بودند. چنین مطلبی در قرآن ثابت نشده است و باید آن را در فصلی جداگانه مورد بررسی قرار داد. البته بر کسی پوشیده نیست که نمی توان براساس این آیه یعنی «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانُوا...» بر عدم وجود اختلاف در قرآن استناد جست.

خداوند متعال در آیه ۸۹ سوره نحل می فرماید:

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ

قرآن اساس بیان هر چیزی است. ذکر این صفت برای قرآن نشان می دهد که فرو فرستنده آن نیز بر تمامی پدیده ها احاطه دارد. به طوری که هیچ ذره ای در زمین و آسمان از نظر وی پنهان نیست. موجودی که احاطه علمی اش تابع وجود ذاتی و محدودش باشد چگونه می تواند کتابی بیاورد که بیانگر همه چیز است. تحقق این ویژگی در انسان از نظر عقلی ناممکن است حالی که قرآن دارای ویژگی دیگری است مبنی بر این که از سوی خداوند دانای توانا و محیط بر هر چیزی فروفرستاده شده است.

چه بسا این توهم به وجود آید که قرآن بیانگر هر چیزی نیست زیرا مشاهده می کنیم که به بسیاری از مسائل مهم دینی و فروع فقهی عملی نپرداخته است. از سوی دیگر خداوند به عنوان وضع کننده قوانین، مسائل دینی را ذکر نکرده است. به عنوان مثال تعداد رکعتهای نماز که ستون دین و معراج مومن است در قرآن ذکر نشده است. این مطلب آن قدر مهم است که کم و زیاد آنها باعث باطل شدن نماز می باشد. عبادتها و اعمال دیگر از قبیل روزه، زکات، حج و غیره نیز این گونه هستند. پس قرآن چگونه خود را بیانگر هر چیزی می داند؟!

در جواب این توهم باید گفت که قرآن بیانگر امور کلی و سرفصل مطالب است و در واقع پیامبر بیانگر جزئیات و ویژگیها می باشد. قرآن به مسلمانان دستور می دهد تا به اوامر و نواهی پیامبر عمل نمایند و در همین رابطه در سوره حشر می فرماید: مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا

در واقع قرآن بیانگر هر چیزی به طور کلی است و بیان تمامی موارد مربوط به یک چیز نیست و بخش دوم جزو وظایف پیامبر محسوب می شود.

از آیاتی که بر مبنای آن بر مبارزه طلبی علمی قرآن استناد جسته می شود آیه ۵۹ سوره انعام می باشد: وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ

منظور از کتاب مبین در اینجا همان قرآن مجید است و مقصود از خشک و تر که به شکل نکرده آمده است علم نسبت به هر چیزی است به طوری که آیه از احاطه علمی و بیان کامل و جامع حکایت می کند. این آیه در واقع آیه قبلی را که قرآن جامع علوم تمامی اشیا و بیانگر هر چیزی است توضیح بیشتری می دهد.

البته ظاهر آیه نشان می دهد که منظور از «کتاب مبین»، قرآن نیست بلکه چیز دیگری است که تمامی اشیا و موجودات خودشان در آن وجود دارند. ابتدای آیه این مطلب را مورد تأیید قرار داده و می گوید:

وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ

همچنین تر و خشک که هر دو یک امر ظاهری هستند به شکل نکرده ذکر شده اند و نکرده بودن شامل علم نسبت به آنها نمی شود. این مطلب شامل دانه در تاریکی زمین می شود زیرا استثناء شامل حبه نیز می شود. بر همین اساس علم خداوند نسبت به حبه نیز شامل این مطلب خواهد شد. در حالی که ظاهر آیه به شدت این مطلب را نفی می کند. مفاد آیه با نتیجه گیری ما کاملاً در تضاد است زیرا خود اشیا و موجودات در کتابی که به منزله خزانه آنها محسوب می شود مد نظر آیه است.

در اینجا این سؤال مطرح می شود که پس منظور از کتاب چیست؟ آیا منظور

صفحه گیتی است که دربردارنده تمامی موجودات است و یا آن که منظور چیز دیگری است که با این جهان فرق می کند و اشیا در آن به نوعی حضور دارند. آیه ۲۱ سوره حجر نیز به این مطلب اشاره داشته و می فرماید:

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ

به هر حال این «چیز» ارتباطی با مطلب مورد بحث یعنی قرآن مجید به عنوان معجزه ندارد.

ص: ۹۶

قرآن در آیات متعدد با بیان اخبار غیبی در واقع دشمنان خود را در واقع به مبارزه طلبیده است. اخبار غیبی در آیات بسیاری ذکر شده است. در واقع آیات ذکر شده در این زمینه به دو بخش تقسیم می شوند. در بخش اول قرآن عملاً دشمنان خود را به مبارزه فراخوانده است در حالی که در بخش دوم ذکری از مبارزه طلبی به میان نیامده است. قبل از ورود به بحث می بایست دو نکته را مورد توجه قرار داد:

نکته اول: در اینجا منظور از غیب آن چیزی است که انسان آن را درک می کند ولی بدون کمک خارجی توانایی دستیابی به آن را ندارد گرچه در این راه تمامی قدرت ظاهری و باطنی خدادادی خود را به کار ببرد. میان انسان و امور غیبی حجاب وجود ندارد و تنها با کمک گرفتن از نیروی خارجی می توان این حجاب را بر طرف ساخت. حوادث گذشته که در تاریخ به وقوع پیوسته اند برای انسان یک امر غیبی به شمار می آیند زیرا انسان نمی تواند آنها را مشاهده کند و یا درک نماید. بود و نبود حوادث یادشده از نظر عقلی یکسان است زیرا در هر دو حالت در چارچوب هیچ یک از اصول عقلی نمی گنجند. بر پایه چنین تعریفی عقل و فطرت سالم انسانها راهی به حقایق غیبی ندارند. بر همین اساس خداوند متعال از امور غیبی محسوب نمی شود زیرا عقل نه تنها از یک راه بلکه از راههای بسیاری می تواند به خداوند برسد و برای دستیابی به وی نیازی به استمداد از غیر و کمک خارجی ندارد.

در اینجا منظور از غیب همان غیبی نیست که خداوند متعال در آیه ۳ سوره بقره می فرماید: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...

در آیه ۵۹ سوره انعام به توضیح این غیب پرداخته و می فرماید:

وَ عِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ

غیب دارای معانی متفاوتی است و بی هیچ شک و تردیدی معانی متعددی دارد. غیب، متضاد شهود است و براساس موارد استفاده و مصادیق آن در مواضع مختلف به کار برده می شود.

نکته دوم: این که معجزه بودن اخبار غیبی بیانگر مطالب ذکر شده در ارتباط با معنی غیب است. انسان راهی به امور غیبی ندارد زیرا نیروهای ظاهری و باطنی وی بدون کمک و استعانت خارجی توانایی انجام چنین کاری را ندارند. اگر فرض کنیم انسانی کتابی دربردارنده اخبار غیبی بیاورد که خود و جامعه اش بی اطلاع از آنها بوده اند در آن صورت به طور حتم و یقین متوجه خواهیم شد که وی از منبع وحی و مخزن غیب به چنین اطلاعاتی دست یافته است و خداوند که کلیددار امور غیبی است و تنها داننده غیب می باشد پیامبرش را در جریان اخبار غیبی گذاشته است و بدین وسیله زمینه مبارزه طلبی و معجزه فراهم می شود. هم اکنون که با این دو نکته اساسی آشنا شده ایم به بحث قبلی خود بازمی گردیم. در ارتباط با آیات بخش اول خداوند متعال در آیه ۴۴ سوره آل عمران در داستان حضرت مریم می فرماید:

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُتْلُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ

همچنین در آیه ۴۹ سوره هود می فرماید:

تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَ لَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا

در آیه ۱۰۲ سوره یوسف می فرماید:

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ

در بخش دوم آیات متعددی در موارد مختلف وجود دارد: به عنوان مثال خداوند متعال در آیات ۹۴ تا ۹۶ سوره حجر می فرماید:

فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ

این آیات در ابتدای پیدایش اسلام و آغاز دعوت پیامبر گرامی اسلام در مکه نازل شد. سبب نزول این آیات این گونه حکایات شده است که پیامبر از کنار گروهی از مردم عبور می کرد آنها پشت سر وی اقدام به چشمک زدن کردند و گفتند این همان شخصی است که ادعا می کند پیامبر است و جبرئیل او را همراهی می کند. آیه از پیروزی پیامبر خبر می دهد و این که خداوند شرّ مسخره کنندگان و مشرکین را از سر او کم خواهد کرد. آن هم در زمانی که روند طبیعی حوادث خبر از شکست قریش و فروپاشی قدرت آنها و برتری مسلمانان و سروری پیامبر نمی داد. خداوند به خوبی شرّ آنها را دفع نمود و صحت ادعای آیه برای استهزاء کنندگان مشخص شد. همچنان که در آخر آیه به این مطلب اشاره شده و می فرماید: «فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ».

در همین راستا در آیه ۹ سوره مکی صف نیز مطلب مشابهی ذکر شده است آن هم در شرایطی که مشرکان به طغیانگری مشغول بودند و در آغاز دعوت به اسلام قدرت و حاکمیت را در اختیار داشتند.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ

در همین رابطه در آیات ۴۴ و ۴۵ سوره قمر می فرماید:

أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنتَصِرُونَ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ يُؤَلُّونَ الدُّبُرَ

شأن نزول این آیات جنگ بدر است. ابو جهل در چنین روزی به شدت به پاهای اسب خود کوبید و پیشاپیش صف قرار گرفته و فریاد زد که «ما امروز بر محمد و یارانش پیروز خواهیم شد» خداوند در این آیات خیر شکست کفار و از هم متلاشی شدن آنها را داد در حالی که هیچ کس تصور نمی کرد که مسلمانان علیرغم کم بودن تعداد و جنگ افزارشان بر کفار با وجود تعداد بسیارشان پیروز شوند. مسلمانان تنها یک یا دو اسب بیشتر نداشتند این در حالی است که خداوند در آیات قبل، از کفار به عنوان صاحبان قدرت یاد کرده است. پس چگونه می شد احتمال داد که آنها شکست بخورند و جلال و شکوهشان از بین برود. خداوند خبر این واقعه را به پیامبرش می دهد و پس از اندک زمانی این پیشگویی به تحقق می پیوندد. از سوی دیگر در آیه ۸۵ سوره قصص از بازگشت پیامبر و ورود مسلمانان به مسجد الحرام خبر داده و می فرماید:

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ

و در آیه ۲۷ سوره فتح می فرماید:

لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسِكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ

و در آیات ۲ تا ۵ سوره روم می فرماید:

الْمُ غَلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلِبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ فِي بَضْعِ سَنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدِ وَ يَوْمَئِذٍ الْمُؤْمِنُونَ
بَنَصْرِ اللَّهِ

در اینجا دو خبر غیبی ذکر شده که صحت آنها پس از گذشت چند سال از نزول آیه ثابت شد و رومی ها بر ایرانی ها غلبه کردند و قبل از گذشت ده سال وارد ایران شدند و مؤمنین از این یاری خداوند دلشاد شدند.

و در آیه ۷۰ سوره مائده می فرماید: وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ

به این معنا که خدا تو را از شر مردم حفظ خواهد کرد.

و در آیه ۹ سوره حجر در ارتباط با قرآن می فرماید:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

منظور در اینجا حفظ و بقای قرآن و عدم زوال و نیستی آن است. هرچند که مضمون آیه گسترده تر از این حرفهاست. در بحث مربوط به عدم تحریف قرآن به این آیه استناد خواهیم جست به گونه ای که دیگر اشکالی در موضوع باقی نخواهد ماند.

و در سوره تبت در مورد ابو لهب و همسرش می فرماید:

سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ

این آیات نشان می دهد که این زن و شوهر در حال کفر خواهند مرد و وارد آتش جهنم خواهند شد و از اسلام که گناه شرک و آثار آن را از بین می برد بهره ای نخواهند برد و سعادت مند نخواهند شد. این مطلب تحقق یافت و آنها بر کفر خود باقی ماندند و در همین حال از دنیا رفتند. و در آیه ۵۵ سوره نور می فرماید:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا إِسَّيَّرْنَا لِلَّذِينَ آمَنُوا مِن قَبْلِهِمْ وَلَيَسِّرَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا

این مطلب تا اندازه ای تحقق یافت و بدون شک به طور کامل با حاکمیت اسلام بر تمام جهان تحقق خواهد یافت.

امام زمان (عج) زمین را که از ظلم و جور پر شده از قسط و عدل پر خواهد ساخت و خلافت جهانی الهی و حاکمیت سراسری حق در تمام جهان جامه عمل خواهد پوشید. و در آیه ۶۵ سوره انعام می فرماید:

قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّن فَوْقِكُمْ أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ

از عبد الله بن مسعود روایت شده که این آیه از آینده خبر می دهد. این آیه مانند مجموعه ای از آیات از اسرار جهان حکایت می کند که در هنگام نزول آنها کسی از

این اسرار اطلاعی نداشت. انشاء الله در آینده به برخی از آنها خواهیم پرداخت.

در اینجا این اشکال ذکر می شود که کاهنان و ستاره شناسان اخبار غیبی بسیاری ذکر می کنند. این اخبار علی رغم دروغ بودن اکثرشان، می توانند در این رابطه اشکال عمده ای به شمار آیند. حتی اگر یک مورد هم راست باشد می تواند اشکال محسوب شود تا چه رسد به این که موارد متعدد است. موارد یادشده نمی توانند تصادفی باشند زیرا اگر یک مورد یا چند مورد مختصر بود می توانستیم چنین احتمالی بدهیم ولی با توجه به این که موارد متعدد و بی شمار است دیگر جایی برای این احتمال باقی نمی ماند. پس چگونه می توان اخبار غیبی را از دلایل اعجاز قرآن و توجیهی برای مبارزه طلبی آن برشمرد؟!

پاسخ:

همچنان که در گذشته نیز خاطرنشان ساختیم غیب آن چیزی است که انسان نتواند از راههای ظاهری و باطنی بدون استعانت عامل خارجی به آن دست پیدا کند. در حالی که کاهنان براساس اصول علمی که از دیگران فراگرفته اند به غیب گویی می پردازند. اخبار غیبی مورد نظر ما که از دلایل اعجاز و مبارزه طلبی قرآن به شمار می آیند تنها از راه وحی قابل دسترسی هستند و هیچ واسطه دیگری برای دستیابی به آنها وجود ندارد.

اما اخبار پیشگویان مبتنی بر اصولی است که در اختیار دارند و اصول و ویژگیهایی که آن را به عنوان ابزار غیب گویی خویش قلمداد می کنند. شیوه های آنها بیشتر کهنه و قدیمی است و کمتر از شیوه های علمی بهره می گیرند.

بلاغت از جمله مواردی است که قرآن کریم براساس آن دشمنان خویش را به مبارزه فراخوانده است. هرچند که در قرآن با صراحت از این مبارزه طلبی یاد نشده است ولی از بعضی از آیات می توان متوجه این مطلب شد. خداوند متعال در آیه ۳۸ سوره یونس می فرماید:

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَدْعَيْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

همچنین در آیه ۱۳ و ۱۴ سوره هود می فرماید:

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَدْعَيْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ

با توجه به دو نکته ذیل، مبارزه طلبی قرآن در زمینه بلاغت در این دو آیه مشخص می شود:

نکته اول: اعراب در آن دوران یعنی دوران طلوع قرآن و آغاز دعوت اسلامی به مراتب از فضیلت های علمی و فرسخ ها از کمالات علمی-انسانی به دور بوده اند. بلکه همچنان که تاریخ نیز گواهی می دهد دارای کردار و رفتاری بودند که حتی از حیوانات هم سر نمی زد. آنها از کاروان تمدن بشری بسیار دور بودند و تنها فضیلتی که داشتند فصاحت و بلاغت آنها بود به طوری که برای غیر از آن هیچ شأن و منزلتی قائل نبودند. آنها برای شعر آن قدر اهمیت قائل بودند که هفت قصیده از میان

بهترین اشعار قدیمی را با آب طلا نوشته و بر دیوار کعبه آویختند که به تعلقات هفت گانه مشهور شد. این امر در میان آنان رواج داشت و مورد توجه مردان و زنانشان قرار داشت. نابغه ذیانی در زمینه شعر داوری می کرد. او در مناسبت‌های خاص به بازار عکاظ می آمد و برایش چادر بزرگی برپا می شد و شعرا از تمامی مناطق به پیش وی می آمدند و اشعار بر او عرضه می شد تا آن که او داوری کند و بعضی را بر بعضی دیگر ترجیح دهد.

نکته دوم: این که مقابله به مثل هنگامی مصداق پیدا می کند که طرف مقابل نیز از ابزار مشابه برای مبارزه به اندازه کافی برخوردار باشد. به عنوان مثال به کسی که به کتاب فقهی مانند کتاب تذکره علامه حلی اعتراض دارد هنگامی گفته می شود که مانند آن را بیاور که او نیز دارای علم فقه باشد. وقتی قرآن از مردم می خواهد تا یک یا ده سوره مانند آن را بیاورند به این معناست که آنها از نظر فصاحت و بلاغت کتابی مانند قرآن بیاورند زیرا دو خصوصیت یاد شده، ویژگی خاص اعراب آن زمان بوده است. بلاغت وجه تشابه هر دو آیه ذکر شده است هر چند که با صراحت بیان نشده است. زیرا براساس عقل و منطق هنگامی دشمن به مبارزه طلبیده می شود که دارای اسلحه مشابه باشد، همچنان که قبلاً نیز یادآور شدیم هنگامی می توان گفت این ده سوره دروغین است که از نظر ظاهری و لفظی میان آنها و سوره های واقعی انطباق و هماهنگی وجود داشته باشد و از نظر معانی و ویژگیهای موجود در عبارات نیازی به همخوانی وجود نداشته باشد. بر همین اساس اشکال موجود در ترتیب طبیعی آیات نیز حل می شود.

هیچ شک و تردیدی وجود ندارد که منظور این دو آیه از مبارزه طلبی فقط بلاغت است. بلاغت به عنوان یکی از ابعاد برجسته اعجاز قرآن نیازی به آن ندارد تا با صراحت اعلام شود. زیرا با تدبّر و اندیشه در قرآن به عنوان بزرگترین معجزه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می توان به این واقعیت دست یافت. چرا خداوند، موسی بن عمران را با عصا و ید بیضایی، عیسی را با طب و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را با کلام فروفرستاد

در حالی که معجزه باید یک امر خارق العاده و متافیزیکی باشد. خداوند با توجه به شرایط زمانی و مکانی برای هر یک از پیامبران معجزه کامل و خاصی در نظر گرفت. معجزه برتر با امتیاز خاص، معجزه ای است که در آن واقعیت و ماهیت، مدّ نظر قرار بگیرد. معجزه در صورتی بهترین معجزه به شمار می رود که با کمال رایج در دوران خود تشابه و با فضیلت پیشرو و در زمان خویش سنخیت و در عین حال نسبت به آن برتری داشته باشد.

زیرا معجزه مشابه باعث می شود تا دست اندرکاران امر زودتر تسلیم شوند. چرا که هر گروهی به حرفه و پیشه خود آشنا تر هستند و در جریان امتیازات و مسائل آن قرار دارند و می دانند که برای دستیابی به کمترین پایه آن باید مقدمات زیادی فراهم ساخت و زمان طولانی باید صرف نمود و حد و مرز طبیعی را که براساس قوانین فراتر از آن نمی توان رفت می شناسند.

اما فرد ناآشنا به خاطر ناآگاهی اش از این امر و حد و مرز قانون طبیعی آن پس از تسلیم شدن تمام جهان در برابر اعجاز کننده، او نیز در مقابل معجزه گر به سختی مجبور به کرنش می شود. زیرا در غیر این صورت آن شخص جاهل تصور خواهد کرد که معجزه مدعی نبوت در حد و اندازه توانایی جهانیان بوده است و براساس اصول شناخته شده در نزد افراد آگاه و با تجربه دست به چنین اقدامی زده است. تشابه و سنخیت میان معجزه و صنعت رایج و فضیلت شایع در جامعه باعث می شود تا دست اندرکاران این صنعت و به دنبال ایشان افراد ناآگاه تسلیم شوند. در نتیجه هدف از معجزه به طور کامل تحقق خواهد یافت و به گونه بهتری نتیجه مورد نظر تحقق می یابد.

هم اکنون با مشخص شدن این مطلب علت این که چرا هر پیامبری با معجزه خاصی فرورستاده شد نیز مشخص می شود. در زمان حضرت موسی علیه السلام جادوگری شایع بود و دانستن این علم، فضیلت به شمار می رفت و تا آنجا در این کار پیش رفتند که خداوند متعال از سحر آنها با ویژگی عظیم یاد می کند زیرا از راه یافتن

آنان به مراتب بلند و درجات کامل، حکایت می کرد و به همین دلیل خداوند متعال، پیامبرش را با معجزه هم سنخ با دانش رایج در آن زمان مبعوث گردانید. قرآن کریم حکایت می کند که معجزه موسی فوراً پس از نمود تأثیر خود را گذاشت و ساحران در برابرش به سجده افتادند و تسلیم شدند زیرا مشاهده کردند که معجزه حضرت موسی مافوق قدرت بشری و فراتر از اصول و قوانین حاکم بر فیزیک و طبیعت است.

از سوی دیگر در زمان حضرت عیسی علیه السلام دانش پزشکی و معالجه بیماران رواج داشت و مردم کاملاً به این علم روی آوردند و به عنوان ملا-ک برتری و فضیلت به شمار می رفت و عاملی برای کمال و مزیت محسوب می شد به همین علت خداوند پیامبرش را با معجزه مشابهی که فراتر از قدرت انسانها بود ارسال نمود که به اذن خداوند می توانست کور مادرزاد و بیماری پیسی را شفا داده و مردگان را زنده گرداند. آن زمان علم بلاغت در جامعه صدر اسلام رایج بود و به همین دلیل در راستای علم رایج زمان خداوند پیامبرش را با یک کتاب جامع کامل مبعوث گردانید. این کتاب در تمامی زمینه ها از حد و مرز توانایی و دانش مردم آن زمان فراتر بود و به همین دلیل عربها در برابرش تسلیم شدند.

از تمامی مطالب یاد شده این نتیجه گرفته می شود که بلاغت به عنوان یکی از ابزار مبارزه طلبی قرآن نیاز به استدلال ندارد. این معجزه در مقایسه با معجزات سایر انبیای پیشین تنها به پیامبر اختصاص یافت.

معجزه پیامبر برعکس معجزه های پیامبران قبلی اختصاص به زمان مشخصی ندارد زیرا باید تا قیامت باقی بماند. همچنان که امور گذرا نیاز به معجزه دارند امور ماندگار نیز نیاز به معجزه دارند زیرا نبوت ماندگار باید همراه با اعجاز خویش باقی بماند تا کسانی که پیامبر را درک و مشاهده نکردند آن را باور نمایند.

بدیهی است که معجزه ماندگار باید یک امر ماندگار مانند کتاب باشد زیرا معجزه هایی از قبیل دو پاره شدن ماه و تسبیح گفتن سنگریزه قابلیت آن را ندارند تا

باقی بمانند. خداوند متعال در همین رابطه در آیه ۹ سوره حجر می فرماید:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

قرآن تنها معجزه ای است که ماندگار می باشد. اینجا این اشکال وجود دارد که بلاغت نمی تواند یکی از موارد اعجاز به شمار آید زیرا همچنان که خاطر نشان ساختیم معجزه در اصطلاح به چیزی گفته می شود که خارق العاده و فراتر از قوانین طبیعت باشد در حالی که بلاغت دارای این ویژگی نیست. موضوع یاد شده بستگی به دو نکته دارد:

نکته اول: این که دلالت الفاظ بر معانی یک امر ذاتی و نشأت گرفته از الفاظ نیست بلکه یک امر اعتباری و جعلی است و از وضع کننده خود نشأت می گیرد و هدف این است که شخص، ما فی الضمیر خود را به دیگران تفهیم نماید.

نکته دوم: انسان وضع کننده الفاظ است نه بوجود آورنده آنها. ولی برای برآورده ساختن نیازهای اجتماعی خویش، برای الفاظ معانی خاصی در نظر می گیرد تا آن را به آسانی فهمیده و به دیگران بفهماند.

این دو نکته نشان می دهد که اشکال یاد شده بی مورد است و بلاغت می تواند یکی از موارد اعجاز به شمار آید.

اینجا اشکال دیگری مطرح می شود و آن این که اگر انسان وضع کننده کلمات است و در واقع کلمات از ذوق و قریحه او تراوش یافته اند جمله ها که در واقع مجموعه ای از کلمات هستند چگونه می توانند به مرز معجزه برسند. در حالی که دلالت الفاظ بر معانی یک امر وضعی-اعتباری-جعلی است. در حقیقت این چه لفظی است که ذوق و قریحه انسانی به آن دسترسی ندارد؟

حتی اگر فرض کنیم چنین امری تحقق یابد چگونه می توان تصور نمود که یک معجزه، متعدد و متنوع باشد؟ حالی که قرآن در اکثر اوقات دارای یک معنای مشخص است و از عبارتهای مختلف، بیانهای متعدد و ساختارهای متفاوت به ویژه در زمینه داستانها و حکایتهای گذشته هدف خاصی را دنبال می کند.

بلاغت ارتباطی با الفاظ و مفردات ندارد بلکه در واقع فقط در جمله است که تحقق عینی می یابد. بلاغت وقتی به وجود می آید که جمله ساخته شده توسط گوینده و کلمات ذکر شده در قالب یک تصویر ذهنی تشکیل یافته در ذهن وی حکایت کند و با واقعیت تطبیق نماید. بدیهی است که سازماندهی چنین تصویری با مفردات و الفاظ و کلمات ارتباطی ندارد بلکه به فن بیان، بلاغت و ذهن لطیف نیاز دارد تا بتواند واقعیت و ویژگیهای آن را به تصویر بکشد و تصویری مطابق با آن در ذهن ایجاد کند.

بنابراین نتیجه می گیریم که بلاغت در کلام بستگی به سه موضوع دارد که یکی از آنها دلالت الفاظ بر معانی است که میان آن و دو موضوع دیگر هیچ ارتباطی وجود ندارد.

جمله اسمیه نیز مانند جمله فعلیه دارای ساختار ترکیبی خاصی است و میان دو رکن جمله ارتباط غیر ظاهری وجود دارد. به عنوان مثال در جمله «زید قائم» میان زید و قائم فعل مستتر کان ربطدهنده است. اگر در جمله اسمیه چنین ارتباطی وجود نداشت در آن صورت اشکال یاد شده می توانست اشکال معتبری باشد.

«بلاغت» در یک جمله خود را نشان نمی دهد بلکه در مجموعه ای از جملات نمایانگر می شود و همچنان که قبلاً خاطر نشان ساختیم اعجاز در مورد هر یک از آیات به تنهایی صدق نمی کند بلکه مجموعه ای از آیات را شامل می شود.

قرآن نیز در مبارزه طلبی خود حداقل یک سوره را که تشکیل یافته از جملات متعدد است، مبنای کار خود قرار داده است. پایبندی در هر یک از جملات با اعجاز در مجموعه تشکیل یافته از جملات منافات ندارد و ظاهر امر نیز همین نکته را نشان می دهد.

اصلاً جایی برای این اشکال وجود ندارد زیرا جمله در مقایسه با الفاظ یک امر زاید به شمار نمی رود. برای معانی الفاظ معنی خاصی وجود ندارد تا نیازمند لفظ

خاصی باشد. «ابن مالک» در بعضی از نوشته های خود به این اشکال اعتقاد داشت ولی بعدها خود به بهترین نحو به این اشکال پاسخ گفت.

از مطالب یاد شده این گونه نتیجه می گیریم که قرآن کریم تنها در بعضی از موارد اعجازبرانگیز خود به مبارزه طلبی پرداخته است. موارد اعجاز بسیار دیگری نیز در قرآن وجود دارد که قرآن می توانست براساس آنها دشمنان خود را به مبارزه بطلبد. در آینده به بعضی از این موارد اشاره خواهیم نمود.

ص: ۱۰۹

[پژوهشی از مترجم]

«بلاغت» در لغت به معنای «البلوغ و الانتهاء»، «رسیدن» است و حضرت علی علیه السلام پیرامون مفهوم آن می فرماید: «البلاغه الافصاح عن حکمه مستغلقه و ابانه علم مشکل». (بلاغت، آشکار کردن حکمتی است فروبسته و هویدا کردن دانشی است دشوار). امام حسن علیه السلام نیز درباره مفهوم آن می فرماید: «البلاغه ایضاح الملتبسات و کشف عورات الجهالات باحسن ما یمكن من العبارات». (بلاغت، لایه برگرفتن است از امور درهم در آشکار ساختن زشتیهای نادانی با عباراتی به قدر ممکن زیباتر). به خلیل گفته شد: بلاغت چیست؟ پاسخ داد: هر آنچه دو سویش نزدیک به یکدیگر و مرزهایش به دور از یکدیگر باشد. به شخصی بلیغ گفته شد: بلیغ کیست؟ گفت: آن که هر گاه بگوید شتاب کند و هر گاه شتاب کند نو آورد و هر گاه نو آورد هر آنچه را در جان به ودیعت نهاده شده به شور آورد. (نهایه الارب، الصناعین).

فایده علم بلاغت: این علم از فواید سترگی برخوردار است که از جمله آنهاست شناخت دقایق عربی و دست یافتن به رموز آن، و پرده برگرفتن از نهفته های فراوان در اعجاز قرآنی، و جدا کردن سخن نکو از نکوهیده و درست از نادرست، و چشیدن دلپسندهای ادبی و شناسایی گستره موقعیت ادیب، و رهیابی به همگویی با اشخاص، آن گونه که با وضع ایشان دمساز باشد، و بیان مقصود به گونه ای که به جان شنونده و مخاطب ره یابد. (دراسه و نقد فی مسائل بلاغیه هامة). استاد احمد شائب می گوید: «علم بلاغت برای هر ادیب و ناقد و تاریخ نگار و نویسنده و سخنگو و خطیب و مدرّسی فایده مند است، چه، راه را در پیش روی همه آنها روشن می کند و آنها را یاری می رساند تا آثار زبانشان، مفید و مؤثر باشد و آن گونه بهره رسان که اندیشه و احساس و ذوق را می پروراند.

علوم بلاغت متشکل از سه علم معانی، بیان و بدیع است. «علم معانی» که با رعایت آن از خطا در رساندن معنایی که گوینده می خواهد به ذهن شنونده برساند جلوگیری می شود. «علم بیان» که با رعایت آن از «تعقید معنوی» پرهیز می شود، و آن چنین است که دلالت سخن بر مفهوم موردنظر، مبهم و نارسا باشد. «علم بدیع» که مراد از آن زیباسازی و دادن آرایه به کلام است. سخن در «معانی و بیان» به اعتبار لفظ، فصیح خوانده می شود، زیرا نگاه فصاحت به مجرد لفظ است بر کنار از معنی، و به اعتبار لفظ و معنی، بلیغ خوانده می شود، زیرا نگاه بلاغت به هر دو سوست، اما بدیع را نه فصیح می دانند و نه بلیغ، چه بدیع، امری است خارجی که مقصود آن تنها آراستن کلام است و بس. (جواهر البلاغه)

بلاغت قرآن؛ در این مختصر خواهیم کوشید و جوهی از دیدگاه های مختلف پیرامون اعجاز قرآن را عرضه داریم که شگفتی و شکوه آن در جانها نشانی ژرف نهاده است و به قدر توان پرده از اعجاز این نامه آسمانی-به گونه ای نه فراگیر-برگیریم. آوردن همه نظرها درباره اعجاز قرآن کاری است نشدنی و شاید تنها بتوان به جستارهایی پرداخت که مستقیماً به اعجاز قرآن پرداخته اند نه محورهایی که از دور بر گرد این مقوله چرخش دارند. نگاهی به دو کتاب بی نظیر دلائل الاعجاز و اسرار البلاغه از عبد القاهر جرجانی بن اعجاز قرآن را بر ما می نمایاند، اگرچه به اعتقاد برخی حتی این دو کتاب نیز نتوانسته اند به ژرفای تحیربرانگیز این منشور آفرینش دست یازند، لیکن برای پژوهشگر اعجاز قرآنی و بلاغت به کار رفته در آن، نظر به این دو کتاب گرانسنگ، ضرورت دارد. در این میان یکی از نخستین شخصیت‌هایی که باید حضور او را در عرصه بلاغت قرآنی کاملاً جدی گرفت «جاحظ» است که درباره اعجاز قرآن دیدگاهی خاص دارد و باید به این دیدگاه رویکردی داشت شایسته و بایسته. این مهم را نیز نباید از نظر دور داشت که واقعا بر شمردن نشانه های برتری قرآن یا علایم اعجاز قرآنی ادعایی است دشوار. چه، گاهی برای پژوهشگری لایه ای از این اعجاز برگرفته می شود که برای دیگری فرصتی چنان دست نمی دهد و نسبت به نکته ای از قرآن بصیرت می یابد که امکان آن برای غیر فراهم نمی آید. جاحظ در رساله ای با عنوان حجج النبوه (مجموعه رسائل جاحظ، نشر سندوبی) سخن از معجزه پیامبر به میان می آورد و مهمترین نشانه آن را مبارزه طلبی قرآن کریم می داند. جاحظ می گوید: «اگر عربیان آن روزگار که خداوندان سخن بودند می توانستند در این مبارزه طلبی ره به مقصود برند، دیگر آتش جنگ را شعله ور نمی کردند و به جای اقامه بدیلی برای قرآن دست به کشت و کشتار نمی زدند و کشته نمی شدند و نمی کشتند و در برابر این تحدی پایداری می کردند و چنان شنیع، مرگ را بر

جاحظ می گوید: «چگونه است که عربیان با این همه شمار و با این همه قوت بیان و شجاعت و آن همه گسترش اطلاعات از مار و عقرب گرفته تا گرگ و سگ و سوسک و جعل و دراز گوش و کبوتر و گونه های تألیف کلام همچون قصیده و رجز و مزدوج و متجانس و سجع و نثر و توانایی در محاجّه های گوناگون و هجوهای گزنده باز هم نتوانستند در برابر این سخن آسمانی مقاومت کنند». (اعجاز فی دراسات السابقین، عبد الکریم الخطیب، ص ۱۵۷). قرآن در زبان عربی چنان اثری برجای نهاده است که نمی توان آن را استقصا کرد، چه، آن قدر شاهراه و راه های دشواررو و باریک از آن برمی آید که سیطره بر همه آنها چنان است که آب اقیانوسی را در ظرفی خرد گرد آورند. آنچه می ماند این است که تأثیر قرآن بر زبان عربی تأثیری فراگیر بوده است. مقصود از تأثیر فراگیر، همان است که قرآن موجب شد عربی همچون دیگر زبانها از میان نرود، و البته مقصود از این سخن آن نیست که قرآن تنها در الفاظ عربی اثر نهاده است و اغراض و معانی آن را با همان نمود جاهلی ابقا کرده است، بل قرآن نه تنها در مفردات و الفاظ که اسلوب و معانی و اغراض زبان عربی را نیز پاس داشته است: زبانهای بسیاری اگرچه ارتباط چندانی هم با ملتهای دیگر نداشته اند لیکن در گذر تاریخ یا تحوّل فراوان یافته اند یا اساساً استحاله شده اند در حالی که زبان قرآن با این همه تماس در بیش از یکهزار و چهارصد سال همچنان استواری و دگرگون ناپذیری خویش را به اثبات رسانده است. (اثر القرآن الکریم فی اللغه العربیه، احمد حسن باقوری، ص ۳۰). ابن رشیق در عمده می گوید: «بلاغت یعنی هدیه کردن مفهوم به قلب با زیباترین نماد و اثر گانی و نهادن کلام در موضع خویش اعم از اطاله یا ایجاز همراه با حسن عبارت یا استوار گرداندن کلام با معانی، اگرچه عبارت کوتاه باشد و برخوردار از حسن تألیف اگرچه سخن، طولانی باشد. او معتقد است زیبایی سخن یا همان بلاغت در پرتو ذوق به کف می آید نه با علم و قواعد، و البته این ذوق با کثرت مطالعه ای حاصل می آید که موهبتی خاص را نیز در کنار خود داشته باشد. (البلاغه العربیه، نشأتها و تطوّرها، دکتر حفنی محمد شرف، ص ۲۱)، و هرچه این مسیر بیشتر پیموده شود بلاغت آمده در قرآن بیشتر درک می گردد. از جمله گروههایی که در لایه برگرفتن از بلاغت قرآنی بهره ای سترگ دارند مفسران هستند، چه، آنها پیوسته قرآن را می کاوند و زیباییهای فنی و شگفتیهای جذّاب آن را در برابر دیدگان ما به نمایش می گذارند. تا جایی که در دوره های بعد علمای بلاغت در بیان قواعد بلاغت به آیات قرآنی استشهاد می کنند. بر مفسران است تا شگفتی ترکیبهای قرآن و راههای منشعب از آن را در پرتو معانی روشن سازند

و نکته های بیانی را که اسرار جمال و وجوه بلاغت را در خود دارد و نمایند، و این در حالی است که شمار فراوانی از غیر عربها به اسلام گراییده اند و ذوق عربی تباهی یافته و تازه مسلمان شدگان از شیوه های بیانی عرب هیچ گونه آگاهی ندارند. شناخت واژگان قرآنی و درک مفاهیم و اغراض و ابعاد آن هدفی است که یک مفسر پیوسته رو به سوی آن دارد، و ممکن نیست بدان آگاهی یابد مگر هنگامی که به طور کلی در دانشهای زبانی و به طور خاص در دانشهای بلاغی گامی استوار داشته باشد. زرکشی (در برهان، ج ۲/۱۷۳) می گوید: نگرستن در تفسیر بر حسب مصادیق الفاظ و ترکیبات آنهاست و این مصادیق هم به علوم نحو و معانی و بیان و بدیع پیوند خورده است، و قرآن در رشد و تحوّل بلاغت تأثیری بسزا داشته است، چه، معجزه کبرایی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با همه عربیان به تحدی برخاست تا مگر کوتاهترین سوره آن را همچون قرآن بازسازی کنند، و این در زمانی بود که عربیان در فصاحت و بلاغت شهرتی عالمگیر داشتند. درنگ در شیوه های قرآنی و درک نهفته های بیانی آن موجب شد پژوهشهایی قرآنی ظهور کند و مباحثی بلاغی به عرصه ظهور درآید که از پایان سده دوم کتابهای فراوانی را به خود گزین کرد، کتابهایی که همه، قرآن و معانی مجازی و نظم و اعجاز آن را برمی رسیدند، تا جایی که واصل بن عطاء و کسائی و اخفش و رؤاسی و یونس بن حبيب و قطرب و فراء و ابو عبیده و مبرد و ابن انباری و زجاج، همگی در معانی قرآن کتاب نگاشته اند و ابو عبیده در مجاز قرآن و جاحظ کتاب مسائل در قرآن و بشر بن معتمر در متشابه قرآن کتابها به رشته تحریر کشیده اند. (مع القرآن فی اعجاز و بلاغته، دکتر عبد القادر حسین، ص ۵۹).

قرآن کریم معجزه است، زیرا عربیان را به مبارزه خواند و هیچ کس آن را به مبارزه نخواند. خواه این مبارزه طلبی با توانایی همراه بوده باشد یا خیر. عربیان پیوسته این پرسش را از آغاز در میان خود داشتند که راز این آیه قرآنی چیست:

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَا كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا

: نمی توانند نظیر آن را بیاورند). (اسراء، ۸۸). مبارزه طلبی قرآن از ده سوره شروع می شود و به یک سوره ختم می گردد:

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

: (یا می گویند آن [قرآن] بر ساخته است، بگو اگر راست می گوید ده سوره بر ساخته همانند آن بیاورید، و

هر کسی را که می توانید در برابر خداوند [به یاری] بخوانید. (هود، ۱۳)

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ، وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

: (یا می گویند که [پیامبر] آن را بر ساخته است، بگو اگر راست می گویند سوره ای همانند آن بیاورید و هر کس را که می توانید در برابر خداوند [به کمک] بخوانید). (یونس، ۳۸).

معتزله از نخستین کسانی بودند که پیرامون اعجاز قرآنی به بحث برخاستند. از مشهورترین ایشان ابو اسحاق، ابراهیم بن سیار بن هانیء البصری نظام (م ۲۳۱ ق) بود که به نظریه «صرفه» باور داشت، بدین معنا که خداوند عربیان را از معارضه با قرآن-با توانایشان در این کار بازداشت و این صرف و بازداشتن امری خارق العاده بود که او خود این صرف را معجزه می دانست نه قرآن را. ولی معتزلیان دیگر در باب اعجاز باوری دیگر داشتند و معتقد بودند که قرآن با خبر دادن از امور گذشته و آینده، عربیان را به عجز کشانده است. ابو الحسن علی بن عیسی رمانی (م ۳۸۶ ق) که او نیز معتزلی بود دلیل اعجاز قرآن را بلاغت آن می دانست. (فخر الدین الرازی بلاغیا، ماهر مهدی هلال، ص ۱۰۳).

ص: ۱۱۴

درباره معجزات پیامبران سخن فراوان گفته اند اما به اقتضای مطالب یاد شده متن کتاب، تنها به معجزاتی اشارت می کنیم که در نص قرآن کریم به آنها تصریح شده است.

معجزه صالح علیه السلام:

خداوند وقتی صالح علیه السلام را به سوی قوم او به نبوت و رسالت فرستاد تا به خیر و نیکی و یکتاپرستی دعوت کند قومه او را تکذیب کردند و از فرمان او سرپیچیدند، آنگاه از او خواستند که برای صدق مدعی خویش معجزه ای در میان آورد و خداوند متعال هم طبق خواسته قوم نمود معجزه ای به آنان نمایاند. قوم نمود از صالح علیه السلام خواستند که صخره ای واقع در کوهی را فراخواند و از آن ماده شتری بیرون آید که همه ویژگیهای شتران را داشته باشد. آنگاه خداوند توانا این معجزه را به دست صالح علیه السلام به انجام رساند. چنان که با اوصاف پیش گفته ماده شتری پدید آمد که خود و طریق زندگی اش خارق العاده بود و صالح علیه السلام مردم را از تعرض به او برحذر داشت و به آنان گفت: اگر آن را پی کنند، دچار عذابی سخت خواهند شد. اما قوم نمود بر عناد خود پای فشردند و پیامبران را دروغگو انگاشتند و توطئه چیدند که آن ماده شتر را پی کنند، آنگاه بود که وعده عذاب درباره آنان تحقق یافت و طبق وعیدی که به زبان صالح علیه السلام به آن هشدار یافته بودند، نابود شدند. خداوند متعال در این باره می فرماید:

قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ، وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ، فَاصْبِرُوا نَادِمِينَ، فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ، إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (شعراء، ۱۵۵ تا ۱۵۸)

معجزات نه گانه حضرت موسی علیه السلام:

خداوند متعال موسی علیه السلام را همراه با معجزاتی آشکار به سوی فرعون و قوم او فرستاد.

معجزه نخست: تبدیل عصای موسی به اژدهایی که می شتافت و در نهایت ریسمانهای جادویی جادوگران فرعون را فروبلعید. چنان که خداوند متعال می فرماید:

وَ مَا تَلَمَّكَ يَمِينِكَ يَا مُوسَى، قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَ أَهْسُ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَ لِي فِيهَا مَآرِبٌ أُخْرَى، قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَى، فَآلَقَاهَا فِإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى

(سوره طه، ۱۷ تا ۲۰)

معجزه دوم: دومین معجزه حضرت موسی علیه السلام آن بود که خداوند متعال به او دستور فرمود دستش را در بغل خویش فروبرد، آنگاه بیرون آورد، آنگاه بود که سپید و بی عیب نمایان شد. چنان که خداوند متعال می فرماید:

فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ. وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّظِيرِينَ (شعراء، ۳۲ و ۳۳)

معجزه سوم: سومین معجزه حضرت موسی علیه السلام «رجز/عذاب» بود. چون بنی اسرائیل دعوت موسی را نپذیرفتند، حضرت موسی آنان را از وقوع عذابهایی خبر داد و آنگاه کافران بر کفر خود پای فشردند و عذاب الهی یکی پس از دیگری تحقق یافت. به نص قرآن کریم از او خواستند که اگر بلا را از آنان دفع کند، ایمان خواهند آورد و هر بار که خلاف عهد خویش می کردند نوعی عذاب بر آنان نازل می شد که عبارتند از: قحطسالی، کمبود فرآورده ها، طوفان، جراد (ملخ)، قمل (شپش)، ضفادع (وزغ)، دم (باران خون).

چنان که خداوند متعال می فرماید:

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَ الْجُرَادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضَّفَادِعَ وَ الدَّمَ آيَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ (اعراف، ۱۳۳)

معجزه چهارم: چهارمین معجزه حضرت موسی شکافته شدن دریا (فلق البحر) است. کوتاه سخن این که خداوند متعال به موسی علیه السلام فرمان داد که شبی بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورد و به جانب شرق سرزمین مقدس در فلسطین رهسپار گردند و برایشان به حکم و اذن او دریا شکافته خواهد شد و به راهی خشک تبدیل می شود تا او و قومش بتوانند از آن بگذرند و به او دستور داد که از فرعون و قوم او بیمی نداشته باشند و از غرق شدن نیز نهراسند. چون موسی فرمان پروردگارش را به موقع اجرا گذارد فرعونیان آنان را تعقیب کردند و چون به دریا رسید خداوند به موسی دستور داد که عصایش را به دریا بزند و او فرمان پذیرفت و دریا شکافته شد و موسی و یاران به سلامت از آنجا گذشتند و فرعون و قوم او غرقه گشتند. چنان که خداوند متعال می فرماید:

فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ اِضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ، فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطُّودِ الْعَظِيمِ، وَ أَزَلْفْنَا ثُمَّ الْآخِرِينَ، وَ أَنْجَيْنَا مُوسَى وَ مَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ، ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ (سوره شعراء، ۶۳ تا ۶۶)

ص: ۱۱۶

فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ إِذْهَبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ، فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطُّوْدِ الْعَظِيمِ، وَ أَرْزَلْنَا تَمَّ الْأَخْرِينَ، وَ أَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَ مَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ، ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْأَخْرِينَ (سوره شعراء، ۶۳ تا ۶۶)

چنان که ملاحظه می شود، این معجزه سه نمود داشت؛ شکافته شدن دریا، نجات موسی و یاران، آنگاه غرق شدن فرعون و لشکریان او.

معجزه پنجم: پنجمین معجزه حضرت موسی علیه السلام آن بود که وقتی گروهی از بنی اسرائیل در اثر صاعقه مردند، آنگاه خداوند به حکم خویش آنان را به عرصه زندگی باز آورد. خلاصه حکایت چنین است که وقتی بنی اسرائیل از دریا گذشتند و نجات یافتند، موسی به آنان وعده داده بود که وصایا و شرایع و نصایحی را برای آنان از سوی خداوند خواهد آورد که باید به آن ملتزم باشند، اما دست برداشتن از دوگانه پرستی بر بسیاری دشوار آمد. و هنگامی که موسی علیه السلام به آنان گفت که در جانب ایمن کوه طور، خداوند با او وعده کرده است تا آنچه را که به آنان وعده داده است به او بدهد و به قومش گفت که سی شبانه روز از نزد آنان خواهد رفت و آنگاه کتاب پروردگارش را باز خواهد آورد و به برادرش هارون گفت: «تو در میان قوم من جانشین من باش و درستکاری پیشه کن و از راه تبهکاران پیروی مکن». خداوند به موسی فرمان داد که پاکی بجوید و سی شبانه روز روزه بگیرد و موسی فرمان پذیرفت. آنگاه خداوند متعال به دلایلی یک دهه کامل بر میقات افزود و بنی اسرائیل در اثر وسوسه شیطان و به حکم سامری، گوساله پرستی اختیار کردند و موسی باز گشت و خداوند مقرر داشت که هفتاد کس را برگزیند و برای پوزش خواهی پیش آورد، چون آنان به وعده گاه آمدند، گفتند: «ای موسی تا ما خداوند را آشکارا ندیده ایم، ایمان نخواهیم آورد». و موسی دعا کرد که خداوند آنان را عذاب کند و خداوند نیز دعای او را اجابت نمود. و آنان را در اثر صاعقه ای نابود کرده آنگاه پس از مرگشان دوباره برانگیخت. چنان که خداوند متعال می فرماید:

وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً، فَآخَذْتُمْ الصِّاعِقَةَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ، ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (بقره ۵۵ و ۵۶)

معجزه ششم: ششمین معجزه حضرت موسی علیه السلام برافراشتن کوه طور بر فراز بنی اسرائیل برای آن بود که پیمان بندند به مفاد الواح ایمان آورند. خداوند به موسی علیه السلام فرمان داده بود، وقتی الواح را بر بنی اسرائیل عرضه داشت از آنان پیمان گیرد. اما برخی در این امر متردد بودند تا این که خداوند متعال برای هشدار آنان کوه طور را بر فرازشان برافراشت، تا بدانند که اگر به آنچه فرمان می یابند، عمل نکنند، مورد خشم و غضب الهی واقع می شوند و چون این معجزه را

ص:

دیدند فرمان خداوند را پذیرفتند و پیمان بستند. چنان که خداوند متعال می فرماید:

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ أذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (بقره، ۶۳)

نیز می فرماید:

وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ أذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (اعراف، ۱۷۱)

معجزه هفتم: هفتمین معجزه حضرت موسی علیه السّلام آن بود که خداوند متعال نعماتی را به روشی خارق العاده و خلاف مجرای عادات همیشگی اسباب و مسببات برای تأیید حضرت موسی علیه السّلام بر بنی اسرائیل ارزانی داشت. چنان که ابر را بر آنان سایه گستر ساخت تا از حرارت خورشید ایمن باشند، چنان که هر جا می رفتند بر آنان سایه می افکند و غذاهایی پاکیزه بر آنان از آسمان فرومی فرستاد چنان که بی هیچ کوششی از این نعمت بهره مند می شدند و بر آنان منّ و سلوی از آسمان نازل می شد.

معجزه هشتم: هشتمین معجزه حضرت موسی، آن است که وقتی او به اذن الهی با عصای خویش به سنگ زد، از آن دوازده چشمه جوشید. و این وقتی بود که آنان در بیابان سکونت داشتند و از موسی خواستند که از خداوند متعال بخواهد که به تعداد اسباط آنان برایشان چشمه هایی جاری گردد و از آن بنوشند. و موسی علیه السّلام از خداوند آب خواست و خداوند فرمود با عصای خویش به سنگ بزن و موسی چنین کرد و خداوند متعال به قدرت خویش دوازده چشمه از آن جوشاند. چنان که می فرماید:

وَ إِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ، فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (بقره، ۶۰)

معجزه نهم: نهمین معجزه حضرت موسی علیه السّلام آن است که به اذن الهی مقتول بنی اسرائیل را با زدن پاره ای از جسد گاوی که فرمان یافته بودند آن را ذبح کنند، زنده کرد. تا هم بگوید چه کسی او را کشته است و هم نشانی برای زندگی پس از مرگ باشد. (رجوع شود به قرآن کریم: سوره بقره، آیات ۶۷ تا ۷۳).

ص: ۱۱۸

حضرت عیسی علیه السلام آخرین پیامبر بنی اسرائیل بود که خداوند متعال او را به سوی آنان فرستاد و انجیل را بر او نازل کرد و با خوارق عاداتی مورد تأیید خویش قرار داد که برخی از خوارق عادات ارهاصاتی است که به هنگام تولد وی وقوع یافت و دیگر معجزاتی که همراه رسالت او اتفاق افتاد.

ارهاصات عبارتند از ولادت آن حضرت از مادر بی آن که پدری داشته باشد و سخن گفتن او در گهواره در عهد کودکی. چنان که خداوند متعال می فرماید:

فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا، يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعْثًا، فَأُشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا، قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَ... (سوره مریم ۲۷ تا ۳۴)

اما درباره معجزات حضرت عیسی علیه السلام قابل ذکر است که قومی در زمان خود به دست داشتن در علم طب به خود می بالیدند و خداوند متعال معجزاتی را به دست این پیامبر گرامی اش به ظهور رساند که در ظاهر با مهارت آنان همسازی داشت اما در حقیقت دانش طب کاملاً در برابر معجزات عیسی علیه السلام ناتوان و بی مقدار بود.

معجزه اول: نخستین معجزه حضرت عیسی علیه السلام آن بود که از گل چیزی به شکل پرنده بر می گزید و در آن می دمید و به حکم الهی پرنده ای کامل می شد.

معجزه دوم: دومین معجزه حضرت عیسی علیه السلام آن بود که بر چشمان کوران مادرزاد دستی می کشید و آنان بینایی خود را به اذن الهی بازمی یافتند.

معجزه سوم: سومین معجزه حضرت عیسی علیه السلام آن بود که بر پیس دستی می کشید و وی تندرستی خود را باز می یافت. قابل ذکر است که درمان این بیماری بسیار مشکل است تا چه رسد به ابراء و از میان رفتن کامل آن با یک دست کشیدن.

معجزه چهارم: چهارمین معجزه حضرت عیسی علیه السلام آن بود که (با ندا و لمس) به اذن الهی مردگان را زنده می کرد.

معجزه پنجم: پنجمین معجزه حضرت عیسی علیه السلام آن بود که آن حضرت مردم را از آنچه می خوردند و در خانه خویش ذخیره می کردند، خبر می داد. که نوعی اطلاع از امور محجوب و پوشیده است.

معجزه ششم: ششمین معجزه حضرت عیسی علیه السلام آن بود که وقتی بنی اسرائیل خواستند او را بکشند، او را از شرّ آنان مصون نگاه داشت و آنان را درباره محل او به اشتباه افکند، آنگاه به سوی خویش فرابرد.

معجزه هفتم: هفتمین معجزه حضرت عیسی علیه السلام آن بود که حواریون از آن حضرت خواستند که خداوند متعال سفره ای از آسمان بر آنان فرورستد تا از آن بخورند و دلهایشان به ایمان آرام گیرد. تا عقیده آنان درباره رسالت استوارتر گردد و عیسی علیه السلام از خداوند متعال درخواست کرد و خداوند سفره ای را که خواسته بودند بر آنان نازل کرد که معجزه ای بزرگ بود.

همه این معجزات در آیات ۱۱۰-۱۱۵ سوره مائده مذکورند.

ص: ۱۲۰

از دیگر موارد اعجاز قرآن می توان به این موارد اشاره نمود که قرآن دربردارنده اصول اعتقادی، معارف عرفانی در خصوص وجود باری تعالی و صفات جمالی و جلالی وی و کمالات انبیا و فضایل خاص آنهاست. موارد یاد شده با هر عقل و ذوق و قریحه سالمی همخوانی دارند. محیطی که قرآن در آن نازل شد با این معارف و اصول هیچ سنخیت و تشابهی نداشت. جامعه ای که پیامبر در آن مبعوث گردید به دو بخش تقسیم می شدند: گروه بی شماری از آنها بت پرست بودند و به خرافات و اوهام اعتقاد داشتند و گروه دیگر اهل کتاب بودند و به کتابهای تحریف شده نسبت داده شده به وحی اعتقاد داشتند. پیامبر، امی بود و خود آن حضرت بارها این مطلب را تکرار نموده است و هیچ کس در تاریخ یافت نشده که آن را انکار نماید. ولی اگر فرض کنیم که پیامبر «امی» نبوده، در آن صورت تعالیم و معارف خود را از آن کتابها دریافت کرده و از آنها به عنوان منبع کتاب خویش استفاده نموده پس در این صورت می بایست عقاید موجود در منابع یادشده در گفتار و معارف وی انعکاس می یافت. در حالی که ما مشاهده می کنیم که قرآن در تمامی ابعاد و سطوح با آن کتابها فرق می کند. کتابهای یاد شده آکنده از مسائل خرافی است. مسائل مذکور حتی در کتابهای معمولی نباید وجود داشته باشند تا چه رسد به کتابهایی که به وحی و نبوت نسبت داده می شوند. این مطلب جای بحث بسیار دارد و شواهد

زیاد و نشانه های متعدد می توان برای آن ذکر کرد. برای پرهیز از اطاله بحث تنها به ذکر چند مورد اکتفا می ورزیم:

کسانی که با قرآن آشنا هستند می دانند که اوصاف ذکر شده برای خداوند متعال با عقل سلیم و دلایل آشکار انطباق و همخوانی دارد. در قرآن کریم، خداوند دارای صفات جمالیه در خور شأن خویش است و از هر گونه عیب و نقص و حدودی منزّه شناخته شده است. قرآن، خداوند را این گونه معرفی می کند که وی خالق هر چیزی است و هیچ چیزی در آسمان و زمین از نظر وی پنهان نیست و او به جنین در رحم آن گونه که می خواهد شکل می بخشد. دیده ها او را درک نمی کنند ولی او دیده ها را درک می کند و او لطیف و داناست. اوست که آسمانها را بدون ستون قابل رؤیت برافراشته است. او خورشید و ماه را مسخر ساخته است. او داننده غیب و شهود است و او عزیز و با حکمت است. اوست که باران را فرومی فرستد و دانای به آنچه در رحمهاست، می باشد او همچنین دارای دیگر کمالات در خور شأن خویش است. او منزّه است از این که فرزند داشته باشد و یا این که خواب و حیرت او را در رباید. وی علاوه بر موارد یاد شده از تمام صفاتی که در بردارنده عجز و ناتوانی هستند مبرا است.

پیامبران نیز در قرآن دارای ویژگیهایی هستند که با مقام و وضعیت آنها تناسب دارد. البته بعضی از افراد معاند با گردآوری تعدادی از آیات خاطر نشان ساخته اند که صفات ذکر شده در این آیات با جایگاه پیامبران منافات دارد. در سطور آینده به اظهارات این گروه پاسخ کافی و وافی خواهیم داد و با استفاده از خود قرآن ثابت خواهیم کرد که دامن پیامبران از هر گونه آلائش مبرا است. زیرا تفسیر به رأی و توجه به بخشی از آیات باعث گمراه شدن افراد می شود.

بدون هیچ شک و تردیدی قرآن تمامی صفات زیبا را به پیامبران نسبت داده و آنها را از تمام امور ناشایست مبرا داشته است و قداست مقام نبوت را حفظ کرده است.

در تورات و انجیل صفاتی که به هیچ وجه با عقل و دلایل قطعی و روشن همخوانی ندارند به خداوند متعال و پیامبران نسبت داده شده است. «علامه بلاغی» قدس سرهما در کتاب خویش به نام «الهدی إلی دین المصطفی و الرحمه المدرسیه» بسیاری از موارد یاد شده را مورد کنکاش و بررسی قرار داده است.

به عنوان مثال در فصل دوم و سوم کتاب تورات در رابطه با داستان آدم و حوا و خارج شدن آنها از بهشت این گونه آمده است که: «خداوند به آدم اجازه داد تا از میوه تمامی درختان استفاده کند مگر میوه درختی که جداکننده حق و باطل بود و به او گفت که اگر روزی از آن بخوری خواهی مرد. سپس خداوند از آدم، حوا را آفرید و آنها در بهشت عریان بودند زیرا خوب و بد را درک نمی کردند پس مار آمد و آن دو را بسوی آن درخت رهنمون شد و آنها را بر خوردن میوه اش تشویق نمود و گفت که شما نخواهید مرد بلکه خداوند می داند که در صورت خوردن آن چشمانتان باز خواهد شد و خوب و بد را خواهید شناخت. وقتی که از آن خوردند چشمانش گشوده شد و فهمیدند که برهنه هستند و در نتیجه برای خود پوششی فراهم ساختند. خداوند در حالی که در بهشت در حال قدم زدن بود آنها را دیده آن دو نیز از نظرش پنهان شدند. پس خداوند ندا سر داد که ای آدم تو کجایی؟ آدم گفت: من صدای تو را شنیدم پس پنهان شدم زیرا من برهنه ام. خداوند گفت: چه کسی تو را آگاه ساخت که برهنه هستی؟ آیا از آن درخت خوردی؟ خداوند وقتی متوجه شد که آدم از آن درخت تناول نمود گفت: حالا آدم مانند یکی از ما شده است و خوب و بد را درک می کند. هم اکنون به سوی درخت حیات دست دراز کرده و از آن خواهد خورد و تا ابد زنده خواهد ماند و بدین جهت او را از بهشت بیرون ساخت. خداوند در شرق کسی را گماشت تا از جاده منتهی به آن درخت محافظت نماید.» در جلد نهم از جلد های دوازده گانه انجیل آمده است که مار قدیمی همان ابلیس است و همان شیطانی است که تمام جهان را گمراه خواهد ساخت. همچنین در فصل دوازدهم انجیل آمده است که: «ابراهیم در حضور فرعون مصر ادعا کرد که سارا

خواهر اوست و کتمان کرد که سارا همسر وی است. پس فرعون به خاطر زیبایی اش او را به همسری خود برگزید و در عوض او مال و دارایی زیادی در اختیار ابراهیم گذاشت و بدین وسیله دارای گاو و گوسفند و الاغ و برده و کنیز شد. وقتی فرعون فهمید که سارا زن ابراهیم است و خواهرش نمی باشد به او گفت که چرا مرا از این واقعیت باخبر نساختی؟ چرا به من نگفتی که او خواهر تو است و در نتیجه من او را به همسری خود برگزیدم؟ سپس فرعون سارا را به ابراهیم بازگرداند.»

در داستان اول نسبت دروغ به خداوند داده شده است و خداوند در مورد درختی که خوردن میوه آن باعث شناخت خوب از بد می شد آدم را فریب داد و در مقابل مار و به عبارت دیگر شیطان آدم را نصیحت و راهنمایی کرد و او را به راه درک و شناخت و خروج از ظلمتها به روشنایی رهنمون ساخت. علاوه بر آن نسبت ترس به خداوند داده شده از این که مبدا انسان از درخت حیات تناول کند و با او در قدرت و حاکمیتش به رقابت پردازد. به خداوند جهل و نادانی نسبت داده شده آنگاه که آدم و حوا از نظرش پنهان شدند. خداوند به عنوان جسم معرفی شده که می تواند در بهشت به قدم زدن پردازد. علاوه بر همه اینها به طور صریح به خداوند چندگانگی نسبت داده شده است آنجا که می گوید: «در آن صورت آدم به یکی از ما تبدیل خواهد شد.» این جمله به روشنی نشان می دهد که الوهیت در یک فرد منحصر نیست و واجب الوجود بودن تنها به یک فرد اختصاص ندارد. صرف نظر از اشکالات یادشده، عقل و ذوق سلیم، خود داستان را به عنوان یک واقعیت نمی پذیرد و بیشتر به یک افسانه شباهت دارد.

داستان دوم حکایت از آن دارد که حضرت ابراهیم که جزو پیامبران اولوالعزم به شمار می رود باعث شد تا فرعون همسرش را در اختیار بگیرد. چه بسا علت این امر ترس باشد در حالی که هیچ ترسی متصور نیست زیرا داشتن همسری همچون سارا به هیچ وجه دارای جنبه منفی نبود تا آن که بخواهد به خاطر آن بترسد و ادعا

کند که سارا خواهرش می باشد. حتی اگر فرض کنیم ترس در میان باشد در بدترین شرایط ترس نیز هیچ فرد معمولی حاضر به انجام چنین کاری نیست تا چه رسد به فردی مانند حضرت ابراهیم که در زمینه توحید و شریعت یک رکن و پایه اساسی ادیان توحیدی به شمار می رود و داستان مخالفت او با بت پرستان مشهور است. بنابراین نتیجه می گیریم که معارف اعتقادی و اصول توحیدی و اوصاف خداوند و پیامبران و ویژگیهای ذکر شده آنها در قرآن از موارد اعجاز در این کتاب مقدس به شمار می روند. صرف نظر از این که ابعاد بی شمار دیگری که انسان را به این هدف مهم و مقصد عظیم رهنمون می شود خود از دیگر موارد اعجاز در قرآن محسوب می شوند.

ص: ۱۲۵

توجه قرآن به نظام و شریعت و ذکر قوانین و مقررات خاص به ویژه در مقایسه با مقررات رایج در دوران نزول قرآن از دیگر موارد بی شمار اعجاز قرآن به شمار می آید. مقررات دوران جاهلیت بر بت پرستی مبتنی بود. آنها بتها را به عنوان شفیع میان خود و خداوند متعال برگزیده بودند و غارت و چپاولگری در میان ایشان رواج داشت. آنان از شعله ور شدن آتش جنگ و نبرد و کشتن و غنیمت گرفتن شادمان می شدند و به امور خرافی اعتقاد داشتند و به مشروبات الکلی و قمار معتاد بودند و حتی به آن افتخار می کردند و با همسران پدران خود ازدواج و دختران خود را زنده به گور می نمودند. همچنان که خداوند متعال در آیه ۵۹ سوره نحل می فرماید:

وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْمَأْثَمِ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٍ يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ

البته آنها معمولاً دختران خود را زنده به گور می کردند. از موارد قابل توجه در میان اهل کتاب و تورات و انجیل تحریف شده این است که تورات علی رغم قطور بودن به هیچ وجه به قیامت و روز جزا نپرداخته است. در حالی که به طور بدیهی تأمین سعادت اخروی انسانها هدف غایی و مورد نظر ادیان محسوب می شود. ادیان، انسانها را به کارهای خوبی فرامی خوانند که دارای ثواب اخروی است و آنها را به بهشت رهنمون می سازند. پس چگونه ممکن است که کتاب وحی از چنین جهانی ذکری به میان نیاورده باشد. جهانی که حواس ظاهری انسان آن را درک

نمی‌کند و نیاز به شرح و توضیح دارد و می‌بایست راه منتهی به سوی آن نمایان شود. علاوه بر این، کتاب وحی می‌بایست انسان را به کارهای سودبخش برای آن جهان راهنمایی نماید.

تورات مردم را به طاعت خداوند فرامی‌خواند و از معصیت وی باز می‌دارد زیرا از نظر تورات طاعت خداوند باعث دستیابی به ثروت در دنیا و تسلط بر مردم و به استثمار کشیدن آنها می‌شود و معصیت نیز باعث می‌شود تا انسان از نظر خداوند ساقط شود و اموال و امور مادی آنها سلب گردد. تورات ذکری از جهان آخرت و عوامل تأثیرگذار در آن به میان نیاورده است و به همین دلیل مشاهده می‌کنیم که پیروان آن در جهان معاصر تنها توجه خود را معطوف امور مادی و انباشتن ثروت ساخته‌اند و هیچ اهمیتی برای جهان آخرت قائل نیستند و در این زمینه داستانهای مسخره مشهوری دارند.

در مقابل آن انجیل تنها به جهان آخرت می‌پردازد و به هیچ وجه به مصالح دنیا و امور آن نمی‌پردازد.

قرآن کریم در دوران فترت یعنی حاکمیت قوانین رایج بت پرستی از یک سو و قوانین تورات و انجیل تحریف شده از سوی دیگر نازل شد. نظام و شریعت قرآن به ویژه در مقایسه با قوانین حاکم در آن زمان، پژوهشگر را به طور حتم و یقین متوجه می‌سازد که از سوی خداوند تبارک و تعالی نازل شده است.

قرآن شامل دنیا و آخرت می‌شود و هر دو جهان را مورد توجه قرار داده و برای سعادت دو جهان اهمیت قائل شده است. قرآن به جهان آخرت به عنوان هدف غایی و مورد نظر و مهم ادیان و شرایع الهی می‌نگرد. خداوند متعال در همین رابطه در آیه ۷۷ سوره قصص می‌فرماید:

وَإِنِّتَعِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا

این آیه بر توجه قرآن به دو جهان دلالت دارد و این که آخرت بر دنیا ترجیح دارد.

خداوند متعال در آیات ۷ و ۸ سوره زلزال می فرماید:

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ

امام زین العابدین علیه السلام این آیه را محکم ترین آیه توصیف می کند. دو آیه مذکور نشان می دهد که آخرت مانند آینه ای کارهای خیر و شر انسان در دنیا را منعکس می سازد. باطن کارهای دنیوی انسان در آخرت عینیت می یابند و به منصفه ظهور می رسند. برخی از آیات و روایات بیانگر این واقعیت هستند.

از سوی دیگر قوانین و شرایع قرآن با دلایل واضح، فطرت سالم و اخلاق نیکو همخوانی دارند. به طوری که در رعایت، اجرا و پایبندی نسبت به آنها در گفتار و رفتار و در ظاهر و باطن به هیچ وجه شائبه عیب و نقص و ضعف و سستی وجود ندارد و به واسطه آنها می توان به سعادت دلخواه و آسایش مادی و معنوی دست یافت.

ما مشاهده می کنیم که قرآن در موارد متعدد مردم را به درپیش گرفتن راه عدل و انصاف که همان جاده وسط می باشد و انحراف به چپ و راست در آن وجود ندارد دعوت می کند. به عنوان مثال در آیه ۹۰ سوره نحل می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ

خداوند همچنین به انسانها دستور می دهد تا هدایت به راه راست را از او بطلبند چنان که در سوره حمد می فرماید: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» .

همچنین ملاحظه می شود که سایر قوانین قرآن نیز در دستیابی به سعادت دنیوی و اخروی مؤثر هستند و از هر گونه سختی و دشواری به دور می باشند.

خداوند متعال خاطر نشان می سازد که در دین و شریعت سختی و دشواری وجود ندارد و اراده وی بر آسانی و نه سختی تعلق گرفته است.

پژوهشگر غیر متعصب با توجه و دقت در نظام و خط مشی قرآن به آسانی

متوجه می شود که این کتاب ساخته دست بشر نیست زیرا چگونه ممکن است انسان بتواند به تمامی مسائل لازم برای دستیابی به سعادت دنیا و آخرت احاطه داشته باشد و قوانین منطبق با آنها وضع نماید. چرا که قرآن برای تمامی وقایع و حوادث در رابطه با انسان قوانین ثابت بسیاری وضع کرده است.

به عنوان مثال به دو قانون امر به معروف و نهی از منکر توجه فرمایید که از واجبات مسلم شرع مقدس هستند و قرآن کریم و سنت پیامبر بر آنها تأکید فراوان داشته است. شما این قانون را با تشکیلات معاصر که به تدریج تکامل یافته اند مقایسه نمایید که هدف از آن محافظت از قوانین و نظارت بر حسن اجرای آنها از سوی مردم است. موضوع یاد شده دارای گستره حیرت برانگیز و عظمت اعجاب برانگیزی است و باید برای آن هزینه زیادی صرف نمود ولی علیرغم همه اینها و در پیش گرفتن مجازاتهای عجیب و غریب و شکنجه های شدید نتوانسته است به هدف مورد نظر و دلخواه خویش دست یابد.

اما قانون امر به معروف و نهی از منکر قرآن برای حراست از حریم قوانین نیازی به ساختار ویژه و هزینه اضافی ندارد. زیرا براساس آن تمامی افراد جامعه بر یکدیگر نظارت دارند و هریک از مسلمانان مراقب به شمار می رود. در نتیجه هر یک از افراد جامعه بر عملکرد دیگران نظارت دارد و در عین حال، دیگران نیز بر عملکرد وی نظارت دارند. برای نظارت معنایی از این بالاتر متصور نیست. زیرا در غیر این صورت اعضای هر تشکیلاتی به هر حال محدود هستند و برخلاف قانون امر به معروف و نهی از منکر قرآن، تنها نقش نظارت کننده را بر عهده دارند.

تدبیر در هریک از قوانین ثابت قرآن صرف نظر از همه آنها باعث می شود تا هیچ شک و تردید و توهمی برای فرد شکاک باقی نماند و چنین فردی بی شک داوری خواهد کرد که قرآن از سوی خداوند دانای آگاه و با حکمت و بینا نازل شده است.

چنان که خداوند متعال در آیه ۲ سوره بقره می فرماید:

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ

بدیهی است انسان در صورتی مورد عنایت الهی قرار می گیرد و هدایت می گردد که دارای قلب باتقوایی باشد و به بیماری عناد، تعصب و لجاجت دچار نشده باشد و از سرشت اصلی و سالم برخوردار باشد تا بتواند نور هدایت را پذیرا شده و از جاده مستقیم منحرف نگردد. بدون شک رهرو چنین جاده ای اهل عمل و از گمراهی و جهل به دور خواهد بود.

ص: ۱۳۰

قرآن دربردارنده گوشه‌هایی از اسرار خلقت و رازهای جهان هستی است. این خود یکی دیگر از موارد اعجاز قرآن است که نشان می‌دهد این کتاب از سوی خداوند تبارک و تعالی فرود آمده است. اسراری که برای اندیشه بشر آن دوران غیر قابل دسترس بود. به ویژه برای اهالی شبه جزیره عربستان که فرسنگها از تمدن عصر خویش دور بودند. مطالب در این خصوص در قرآن بسی فراوان است و مجموعه آنها چه بسا از یک کتاب نیز فروتر باشد، برخی از اطلاعات ذکر شده در قرآن تنها پس از حصول دانشها، اکتشافات و افزایش تخصصها و اختراعات مشخص گردیده و روشن شدن باقیمانده آنها نیز به پیشرفت دانش و تکامل بشر در این زمینه بستگی دارد که به تدریج و با مرور زمان به دست می‌آید.

در اینجا به ذکر بعضی از آیات در این رابطه می‌پردازیم.

۱- قرآن یادآور می‌شود که گیاهان به مانند حیوانات نیز لقاح و آمیزش دارند و این امر به واسطه باد صورت می‌گیرد.

سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ (سوره یس/۳۶)

وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ (سوره حجر/۲۲)

آیه اول نشان می‌دهد که سنت ازدواج تنها به حیوانات اختصاص ندارد بلکه

گیاهان را نیز شامل می شود و در همین رابطه گیاهان را بر انسان مقدم شمرده است. چه بسا منظور قرآن از تقدم و تأخیر یاد شده این بوده که نشان دهد سنت ازدواج در میان گیاهان برخلاف انسانها به شکل جبری صورت می گیرد در حالی که این امر در میان آدمیان براساس اراده و خواست آنها صورت می پذیرد.

اما آیه دوم نشان می دهد که لقاح در میان گیاهان به واسطه باد تحقق می یابد. این واقعیت در دوران معاصر توسط گیاه شناسان کشف گردید. موضوعی که برای گذشتگان قابل درک نبود و به همین دلیل لقاح را در این آیه به معنی انتقال دادن گرفتند که در واقع یکی از معانی آن است. آنها آیه شریفه یاد شده را این گونه تفسیر کردند که باد ابرهای باران را به مناطقی که در آنها می بایست براساس خواست خداوند باران ببارد می فرستد.

چنان که نیز می دانید در اینجا هیچ توجیهی وجود ندارد که لقاح را به معنی حمل کننده بگیریم. علاوه بر آن این مطلب صحت ندارد زیرا باد ابرها را حمل نمی کند بلکه آنها را از نقطه ای به نقطه دیگر پیش می راند. و با توجه به این که مطلب یاد شده اهمیت چندانی ندارد.

گفته می شود پس از آن که دانشمندان اروپا به این واقعیت پی بردند اعلام کردند که هیچ کس قبل از آنها این مطلب را نمی دانست. در همان زمان بعضی از کارشناسان علوم قرآن و مستشرقین خاطر نشان ساختند که عربیان، سیزده قرن قبل از دانشمندان اروپا به این واقعیت پی بردند و شترچرانهای بدوی می دانستند که باد درختان را تلقیح می کند. لقاح را از درختان خرماى نر به خرماى ماده منتقل می ساختند. البته لقاح تنها به درختان نخل اختصاص ندارد.

۲- خداوند متعال در آیه ۱۹ سوره حجر می فرماید:

وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ

گیاه شناسان ثابت کرده اند که عناصر تشکیل دهنده درختان از مواد مختلف به اندازه های مشخص و بسیار دقیق تشکیل یافته است که اگر این مواد به شکل بسیار

جزیی کم یا زیاد می شدند آن درختان بوجود نمی آمدند و موجود دیگری غیر از گیاه تکوین می یافت.

۳-قرآن زمین را به عنوان یک شیء متحرک توصیف می کند در حالی که در دوران نزول قرآن، مردم معتقد بودند که زمین ثابت است. این اعتقاد تا قرن دهم هجری قمری ادامه داشت تا این که گاليله حرکت زمین را کشف و ثابت کرد و به همین دلیل علیرغم داشتن جایگاه برجسته علمی و شخصیت بارزش، مورد توهین، شکنجه و تحقیر قرار گرفت. قرآن صریحا به این موضوع اشاره نکرده است تا آن که نتیجه عکس ندهد و نقض غرض نشود بلکه به گونه ای رسا و لطیف به آن اشاره نموده است تا پژوهنده بتواند در دوران دستیابی به علم و اکتشافات به آن راه پیدا کند و آدمیان ایمان پیدا کنند که این کتاب از سوی خداوند دانای واقعیتهای رمز و راز هستی نازل شده است. قرآن از خلال آیات بسیار به این هدف اشاره های لطیف دارد:

خداوند متعال در آیه ۵۳ سوره طه و ۱۰ سوره زخرف می فرماید:

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا

خداوند در این آیه از «مهد» به عنوان استعاره برای زمین استفاده کرده است. بدیهی است که «مهد» یعنی گهواره محلی است که برای کودکان شیرخوار در نظر گرفته و ساخته شده است. منظور قرآن در اینجا از گهواره، فرم خاص آن نیست بلکه ویژگی آن یعنی انتقال از حالتی به حالت دیگر است.

در آیه شریفه مذکور اشاره لطافت آمیزی به حرکت زمین شده است. همان طور که حرکت گهواره به منظور نشو و نمو و استراحت کودک صورت می گیرد هدف از حرکت زمین نیز رشد و تکامل موجودات از جمله انسان در نظر گرفته شده است. خداوند متعال در آیه ۱۵ سوره ملک می فرماید:

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا

خداوند متعال از اصطلاح ذلول به معنی شتر رام به عنوان استعاره برای زمین

سود جسته است. امتیاز چنین شتری این است که می توان آن را به سادگی به پیش راند. همچنان که این شتر به آرامی حرکت می کند و سوار خود را پیش می راند زمین نیز حرکت آرامی دارد و همراه خود سرنشینانش را به جلو می راند. بدیهی است که صرف نظر از این ویژگی یعنی ویژگی حرکت برای به کارگیری کلمه ذلول برای زمین به عنوان استعاره هیچ کاربرد جالب دیگری نمی توان یافت. با توجه به راه رفتن انسان بر روی زمین و استفاده از کلمه مناكب به معنی پستی و بلندیهای زمین متوجه می شویم که منظور قرآن از ذلول همان حرکت است.

خداوند متعال در آیه ۸۸ سوره نمل می فرماید:

وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ

با توجه به قرار گرفتن این آیه در میان آیات مربوط به قیامت و ویژگیهای آن ممکن است گفته شود که این آیه بر رستاخیز دلالت دارد. در حالی که به هیچ وجه به ویژه با توجه به عبارت «صنع الله» نمی توان چنین برداشتی داشت. این آیه از امور خلقت، آفرینش و حسن و جمال آن حکایت می کند و همچنین نشان می دهد که مرور و حرکت برای کوهها عملاً یک امر ثابت شده است ولی در عین حال به نظر می رسد که ثابت و بی حرکت هستند. این آیه نشان می دهد که زمین از بدو خلقت خویش تاکنون همواره در حال گذر و حرکت بوده است. در اینجا لازم است به نکات جالب توجه در آیه مذکور اشاره نماییم.

اولاً خداوند متعال از حرکت کوهها به عنوان نشانه و دلیلی برای حرکت زمین استفاده کرده و بدون واسطه، حرکت زمین را ثابت نکرده است. با توجه به این که حرکت یک جسم کروی امر محسوسی نیست مگر آنکه پستی و بلندیهای آن جسم را مورد توجه قرار دهیم به همین دلیل خداوند از حرکت کوهها سخن به میان آورده است.

ثانیا خداوند برای حرکت زمین از تعبیر عبور و گذر استفاده کرده است. این

تعبیر از حرکت کند و ملایم زمین که خداوند براساس قانون طبیعی در آن به ودیعه نهاده، حکایت دارد.

ثالثاً خداوند حرکت کوهها را به حرکت ابرها تشبیه کرده است. با توجه به این که ابرها دارای جهت خاصی نیستند و به تمامی جهات حرکت می کنند کوهها نیز دارای حرکات مختلف و بلکه بیش از ده نوع حرکت باشند.

۴- در ارتباط با کروی بودن زمین خداوند متعال در آیه ۵ سوره زمر می فرماید:

يُكْوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكْوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ

عربیان وقتی بخواهند بگویند که عمامه را بر دور سر پیچید از این اصطلاح استفاده کرده و می گویند: کَوَّرَ العمامه علی رأسه؛ کَوَّرَ با تشدید صیغه مبالغه و فزونی است. تکویر در زبان عربی به معنی پیچاندن چیزی بر دور یک شیء گرد است. چرخاندن شب بر روز و برعکس از کروی بودن زمین حکایت می کند. در این آیه همچنین واقعیت شب و روز آن گونه که در جغرافیای طبیعی مشخص شده تبیین گردیده است.

خداوند متعال در آیه ۱۷ سوره الرحمن می فرماید:

رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ

خداوند در آیه دیگری از لفظ مشرق و مغرب به شکل مفرد استفاده کرده است و در آیه ۱۱ سوره بقره می فرماید:

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ

و جای دیگر مانند آیه قبل، از مشرق به شکل مثنی یاد کرده و در آیه ۲۸ سوره زخرف می فرماید:

يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ

جای دیگر با صیغه جمع به کار برده و در آیه ۱۳۷ سوره اعراف می فرماید:

وَ أَوْزَنَّا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا

و در آیه ۴۰ سوره معارج می فرماید:

آیه ای که از مشرق و مغرب به شکل مفرد یاد می کند با توجه به متعدد بودن مشرقها و مغربها در مورد هر یک از آنها به تنهایی صدق می کند. مفسرین در ارتباط با آیاتی که در آنها از این دو لفظ با صیغه مثنی یاد شده اختلاف نظر دارند. بعضی از آنها معتقدند که منظور مشرق خورشید و ماه و مغرب هر دوی آنهاست و بعضی دیگر منظور از تثنیه را مشرق تابستان و زمستان و مغرب آن دو ذکر کرده اند. انسان پس از آنکه کشف کرد که زمین کروی و دارای پنج قاره است، دریافت که زمین دارای مشرقها و مغربهای متعددی است و علاوه بر آن هر روز، خورشید دارای طلوع و غروب جدیدی است. البته این تعدد در مورد خورشید و ماه و اختلاف فصلها صدق نمی کند. بلکه در هر بیست و چهار ساعت دو مشرق دارد، قاره ما یک مشرق دارد و قاره کشف شده (که ای کاش هیچ گاه کشف نمی گردید) نیز یک مشرق دیگر دارد.

در آیه پیشین سخن از دو مشرق به میان آمده است و با توجه به فاصله محسوس میان دو مشرق نمی توان آن را دال بر فاصله مشرق خورشید و ماه و یا تابستان و زمستان دانست زیرا فاصله میان آن دو یک فاصله محسوس نیست به همین دلیل منظور همان فاصله میان مشرق و مغرب است زمین به این معنا که مغرب یک بخش از زمین در عین حال مشرق یک بخش دیگر از آن است.

ممکن است بعضی ها احتمال دهند که منظور از مشرقین با ذکر تثنیه برای خود مشرق است و قرآن می خواهد بدین وسیله متعدد بودن مشرقها را به اثبات برساند. در اینجا باید یادآور شد که دوری و جدایی با مشرق و مغرب تناسب دارد و هیچ تناسبی با متعدد بودن مشرقها ندارد.

این آیه همچنین می تواند بر مثنی بودن همزمان مشرق و مغرب دلالت داشته باشد. متعدد بودن مشرق و مغرب برای خورشید در هر شب و روز یک امر بدیهی است. آیه مذکور با صراحت هر چه تمامتر از کروی بودن زمین و وجود یک قاره دیگر حکایت دارد.

آیه ای که از مشرق و مغرب با صیغه جمع یاد کرده است به طور آشکار کروی بودن زمین را نشان می دهد. طلوع خورشید در هریک از نقاط زمین همزمان با غروب آن از یک نقطه دیگر زمین صورت می گیرد و به همین دلیل وجود مشرقها و مغربهای متعدد یک امر کاملاً روشن و آشکار است. بعضی از مفسرین می گویند که با توجه به تعدد روزها و فصلهای سال، خورشید دارای طلوع و غروبهای متعدد است.

از ظاهر آیه اول این گونه برداشت می شود که وجود مشرقها و مغربها در مورد مجموعه زمین و بخشهای آن صدق می کند. این همان زمینی است که باید افراد مستضعف آن را به ارث ببرند. اما اگر بگوییم که منظور وجود مشرقها و مغربهای متعدد در روزها و فصلهای مختلف سال است در این صورت موضوع یاد شده به هیچ وجه با وراثت و همچنین سوگند ذکر شده همخوانی نخواهد داشت. در احادیث امامان معصوم علیهم السلام این مدعا ثابت شده است.

در کتاب وسائل از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: مردی با من همراه گشت که در هنگام غروب آفتاب نماز شب می خواند و در هنگام سپیده دم می خوابید. من هنگامی که آفتاب غروب می کرد نماز مغرب را می خواندم و در هنگام سپیده دم، نماز صبح را به جا می آوردم. آن شخص به من گفت که چرا مثل من عمل نمی کنی زیرا خورشید بر قومی قبل از ما طلوع و غروب می کند و بعد از ما نیز بر قوم دیگری طلوع و غروب خواهد کرد. من گفتم: ما موظف هستیم که در هنگام طلوع و غروب خودمان نماز به جا آوریم و آنها نیز موظف هستند که در هنگام طلوع و غروب خودشان نماز بخوانند.

این داستان نقل شده توسط امام صادق علیه السلام کروی بودن زمین را ثابت می کند. معصوم علیه السلام در جای دیگری می فرماید: «بر تو لازم است که نسبت به مشرق و مغرب خودت پایبند باشی.»

این بیان در حدیث نشان می دهد که مشرق و مغرب در نقاط مختلف زمین باهم

فرق می کند که این امر نشأت گرفته از کروی بودن زمین است. در نهایت هر قومی می بایست نسبت به مشرق و مغرب سرزمین خود متعهد باشند.

از دیگر اسراری که قرآن کریم به آن اشاره نموده تعدد زمین و آسمان است. در حالی که بشر در آن دوران تصور می کرد که زمین و آسمان بیش از یکی نیست و اکثر مردم در دورانهای گذشته معتقد بودند که به جز زمینی که بر روی آن زندگی می کنیم زمین دیگری وجود ندارد. ولی فلاسفه بعد از قرن دهم هجری متوجه شدند که غیر از کره زمین کرات دیگری نیز وجود دارد. شیخ الرئیس ابو علی سینا به نقل از حکمای ایران باستان به متعدد بودن زمینها اشاره نموده است. نظامی گنجوی شاعر معروف ایران در شعری به این مطلب اشاره کرده و می گوید:

شنیدستم که هر کوبک جهانست جداگانه زمین و آسمانست

مردم در دوران معاصر دریافته اند که هر سیاره یک زمین مستقل است و مانند زمین ما دارای کوهها، دریاها، ابرها و حیوانات می باشد. قرآن کریم بر متعدد بودن زمین و آسمان صّحّه گذاشته است. خداوند متعال در آیه ۱۲ سوره طلاق می فرماید:

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ

پدیده تعدد زمینها و آسمانها تا هفت عدد در قرآن و حدیث، یک پدیده شناخته شده است. در دعای معروف آمده است:

«سبحان الله رب السماوات السبع و رب الارضين السبع و ما بينهن و رب العرش العظيم»

امام رضا علیه السلام در ارتباط با زمینها و آسمانهای هفت گانه فرمودند: زمینی که بر روی آن قرار داریم زمین دنیاست و آسمان قرار گرفته بر فراز آن آسمان دنیاست. زمین دوم بر فراز آسمان اول قرار دارد و آسمان دوم بر بالای آن قرار گرفته است و هکذا. این روایت تعدد آسمانها و زمین را ثابت می کند.

از دیگر اسرار تبیین شده در قرآن اوّلا حرکت خورشید ثانيا اصل بودن حرکت

خورشید و ثالثا تعدد آن می باشد. خورشید به مرور زمان درهم پیچیده خواهد شد و در همین راستا خداوند متعال در سوره شمس می فرماید:

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ

پژوهشگران کشف کرده اند که خورشید به تدریج در حال از دست دادن نور و حرارت و انرژی خویش است. قرآن کریم اسرار دیگری را نیز با صراحت یا به طور تلویحی بیان نموده است که می بایست در خصوص آنها کتابی جداگانه به رشته تحریر درآورد. البته علی رغم گسترش علم و اکتشافات و به رغم توسعه بسیارش هنوز نتوانسته به تمامی اسرار جهان و رموز خلقت که در قرآن کریم اشاره شده دست یابد. از خداوند تبارک و تعالی خواستاریم تا ما را به راه راست هدایت فرماید. اوست که می تواند انسان را به مبدأ و معاد رهنمون شود.

اعجاز قرآن ابعاد دیگری نیز دارد. مواردی که در قرآن به آنها اشاره کردیم برای پژوهشگر بی تعصب و پژوهنده بی غرض کافی است. با توجه به مطالب ذکر شده دیگر جای شک و تردید باقی نمی ماند که قرآن وحی الهی و سخن خداوند و از قدرت بشری خارج می باشد.

اما در ارتباط با اعجاز قرآن اوهام و شبهاتی وجود دارد که مناسب است به آنها پاسخ داده شود هرچند که بعضی و بلکه همه آنها آنقدر مسخره و بی پایه هستند که ارزش ندارد انسان وقت را صرف پاسخ به آنها نماید و قدرت اندیشه خود را در جهت درک و ابطالشان به کار گیرد. البته از آنجایی که ممکن است در بعضی از عقلهای ناقص و انسانهای خام ایجاد شک و تردید نمایند ایرادی نیست که به گوشه هایی از آنها پردازیم.

[پژوهشی از مترجم]

معجزات علمی قرآن

هدف قرآن این نیست که با مردم به گفت و گوی صددرد علم پیبرد و مشکلات و مسائل علمی مربوط به جهان و نیز حقایق علم وجود را مطرح و پاسخ گوید. زیرا این کتاب آسمانی برنامه ای است مدوّن که برای مردم به عنوان یک کتاب هدایت و ارشاد مطرح است و مردم را در زندگی دینی و دنیوی راهنمایی و ارشاد می کند. یعنی رسالتش «انسان سازی» است. مع الوصف آیات الهی قرآن خالی از لطافت و ظرافت اعجاز علمی نبوده و دارای تعبیرات و اشارات مرموز علمی و آگاهی می باشد. چنین نیست که قرآن به حقایق طبیعی و طبّی و جغرافی اشاره نکرده باشد اصولاً در تمام این زمینه ها به طور مجمل و مسلّم سخن به میان آورده است که کشفیات مسلّم و قطعی علم امروز آن را تأیید می کند و این امر خود دلیل بر اعجاز و شکوفایی حقایق قرآن بوده و می توان استنتاج نمود قرآن وحی الهی است.

از لحاظ تاریخی اثبات شده که پیامبر عالیقدر اسلام به اصطلاح عرب شخصی امّی بود که هرگز درس ناخوانده بود. پیامبر در مکه متولد شد و مکه شهری بود که نه خبر و اثری از علوم و فرهنگ در آن بود و نه آکادمی و مدرسه ای که در آن علوم مربوط به جهان آفرینش و فیزیک و نجوم مورد بررسی و مطالعه قرار بگیرد. از طرف دیگر پیامبر اسلام از محیط علمی که در شام و اسکندریه و آتن و رم بود بسیار فاصله داشت با این حال نظریات بسیار جالب و ابتکاری که قرآن به آنها اشاره می کند در عصر او بی سابقه و از نظر دانشمندان آن روز نامعلوم بود یعنی در قرن هفتم میلادی هرگز وسعت دید علمی مردمان آن از حدود تئوریهای خرافی بطلمیوس و پیروانش بیشتر نبود. کشفیات علمی جدید و رموز آن اندک مدتی است که کشف و معلوم شده است.

حقایق علمی را که در دنباله مباحث این کتاب مطالعه می کنیم حقایقی هستند که قرآن آنها را یادآوری کرده است، و قضاوت را به عهده منصفان می گذاریم که آن را مورد داوری و قضاوت قرار دهند و با اندیشه ای سلیم دریابند که این حقایق، ریشه در مکتب وحی دارد و کلامی برتر از اندیشه و تصورات انسانی است.

در این مختصر می کوشیم از تکرار، پرهیز نموده و به گوشه هایی از حقایق مورد اشاره قرآن نظر افکنیم.

*

وحدت جهان آفرینش و رمز حیات

قرآن می فرماید:

أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ

: آیا کافران ندانستند که آسمانها (کرات و سیارات) و زمین، همه به هم متصل و چسبیده بودند و ما آنها را از هم مجزا ساختیم و اساس حیات هر چیزی را بر پایه وجود آب قرار دادیم آیا (با این همه روشنگری) باز ایمان نمی آورند. (انبیاء/۳۰)

در این آیه، قرآن صریحا به ما گزارش می دهد که کرات و سیارات آسمانی و نیز زمین همگی جهانی یک پارچه بودند که تمامی عناصر آسمانی آن (کرات و سیارات آسمانی) بهم متصل و ابتدا بهم چسبیده و وابسته بودند، سپس خداوند آنها را مجزا ساخته و آنها را از یکدیگر تفکیک نموده است.

این معجزه ای از معجزات قرآن است. که علم جدید آن را تأیید می کند، علم جدید می گوید: جهان آفرینش یک پارچه بود و تمامی کرات به یکدیگر متصل بودند و جهان آفرینش از گازی یکنواخت که سراسر عالم را فراگرفته بود تشکیل یافته بود سپس این گاز، پراکنده و در سرتاسر عالم به مجموعه ای بزرگ از ستارگان تبدیل و تقسیم شد، که منظومه شمسی اثر یکی از همین تقسیمات است. براساس این نظریه معتقدند که در خورشید نیز ۶۷ عنصر از همان عناصری که در زمین یافت می شوند وجود دارد با توجه به این که می دانیم عناصر موجود در کره زمین بدون در نظر گرفتن ایزوتوپهای آن ۹۲ عنصر می باشند، با این کشف، اشتراک عنصری در منظومه شمسی به چشم می خورد و می توان گفت که بعد از موفقیت های علمی و نیز ساختن وسایل فنی

ص: ۱۴۱

مجهزتر حاصل شده است.

عناصر معروفی که در خورشید وجود دارد همان عناصری هستند که در کره زمین موجود است. این عناصر عبارتند از «هیدروژن»، «هلیوم»، «کربن»، «ازت»، «اکسیژن»، «فسفر»، «آهن» و غیره، دانشمندان وجود این عناصر در خورشید را با وسائل علمی دقیق و آنالیز طیفی و با تجزیه طیف عناصر مشخص کره زمین شناسایی کرده اند.

نتیجه: عناصری که جهان از آن ساخته شده به مقدار مختلف و کمیتات متغیر است اما عناصری یکسان می باشد، یعنی عناصری به اندازه های متفاوت اما اصل آنها در تمام کرات و سیارات یکسان و مشترک است. (مثلا فسفری که در خورشید و زمین و زهره و مریخ و... است تفاوتی با یکدیگر ندارند). از سویی دیگر نیازک ها که سنگهای آسمانی موجود در فضا هستند تنها سنگهایی هستند که دانش فضایی درباره آنها کسب اطلاع نموده است و متوجه شده اند که بیشتر عناصری که در زمین وجود دارد درست همان عناصری است که در نیازکهای سنگی موجودند. قسمت دوم آیه می فرماید:

وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا

: ما حیات هر چیزی را از آب قرار دادیم.

این آیه رساترین بیانی است که در مورد این حقیقت علمی عنوان شده است. واکنشهای بزرگ شیمیایی ضروری برای حیات و رشد و نمو به آب احتیاج دارد. به طور کلی آب برای بقای حیات همه جانوران و گیاهان مورد نیاز است.

۳/۴ سطح زمین را آب می پوشاند. آب دارای درجه ذوب بالایی است که در نتیجه آن بصورت مایع روان می باشد یعنی به مدت زیادی به صورت سیال می تواند باقی بماند از طرف دیگر دارای نقطه حرارت تبخیر یا تصعید در حد بالا می باشد. یک چنین خصوصیتی سبب می شود که به نگهداری درجه حرارت سطح زمین در حد یک میانگین ثابت کمک کند بدین معنا که وقتی آب دارای یک حد وسیع و میدان گسترده ای از تغییرات فیزیکی باشد درجه حرارت سطح زمین را به یک میزان متوسط حفظ می کند و در نتیجه درجه حرارت آن را از نوسانات و تغییرات شدید در امان می دارد و اگر چنین صفاتی در ذات آب نمی بود امکان کفایت و لیاقت زمین برای زیست تا حد زیادی کاهش می یافت. آب خواص دیگری دارد که همه نشان می دهد که آفریننده جهان آن را طبق نظام دقیق و صحیح و به نفع موجودات آفریده است. این قبیل خواص، آب را جزء استثنائی ترین مواد شیمیایی موجود در طبیعت قرار می دهد. مثلا آب تنها ماده ای است که

غلظت یا تراکم آن در هنگام انجماد و یخ بستن کم و حجم آن افزایش می یابد. و براساس همین خاصیت است که اهمیت آن در زندگی موجودات زنده آبی زیاد است زیرا یخ در آب شناور می ماند و این کیفیت هنگام سرمای شدید رخ می دهد یعنی بجای این که در آب فرورود و به علت انجماد به اعماق اقیانوسها و دریاچه ها و رودخانه ها پایین رود در سطح آب شناور باقی می ماند و در نتیجه با انجماد آبهای سطحی یک طبقه جداکننده از یخ را بوجود می آورد که آب زیر لایه خود را در حد بالای درجه انجماد نگه می دارد ولی اجازه نمی دهد که یخ بزند (بعلت فشار لایه فوقانی). مضافاً این که آب مقادیر زیادی از اکسیژن را هنگام پایین بودن درجه حرارتش در خود ذخیره می کند و نیز وقتی آب منجمد می شود آن مقدار از حرارت را که برای حفظ و بقا و نیز ادامه حیات زندگان لازم است آزاد می کند در نتیجه این انرژی حرارتی مصروف ادامه زندگی موجودات زنده دریاها از قبیل ماهیان و غیره می شود و چقدر حیرت انگیز و شگفت آور است حکمت و دانش قرآن که با کلماتی اندک کلید و رمز حیات را بر سطح زمین بیان و آن را به دانشمندان واقعی که خدا ترسند معرفی می کند.

لذا در پایان آیه می فرماید آیا این نمود و پدیده های هدایتگر، برهان کافی برای ایمان به خداوند نمی باشد؟! اگر هست چرا معتقد نمی شوند؟! *

گسترش فزاینده حجم کیهانی

قرآن می فرماید:

وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ (۱)

: کیهان را به قدرت خود برپا ساختیم و هر لحظه آن را گسترش می دهیم.

(ذاریات/۴۷)

آیا این آیه دلالت بر توجیه و تشریح وسعت و بزرگی این جهان می کند یا مقصودش مطابق با تئوری گسترش و پهناور شدن کیهان است؟ با توجه و مراجعه به کتب لغت درمی یابیم که منظور از موسعون (۲) گسترش لحظه ای و بزرگی آن برحسب مرور زمان است.

ص: ۱۴۳

۱- ۱) - لغت آید در آیه مذکور به معنای مجازی قدرت و نیروست.

۲- ۲) - موسعون- اگر مشتق از واسع به معنای لازم باشد به مفهوم وسیع شدن و بزرگ شدن چیزی و اگر به معنای متعدی باشد به مفهوم وسیع گردانیدن و زیاد کردن است.

«انیشتاین جهان را این گونه می پنداشت که عالم گنجایش میلیونها کهکشان را دارد و هر کهکشان شامل صدها میلیون ستاره سوزان و ملتهب است.»

در مورد تئوری گسترش جهان سالیان درازی است که دانشمندان کیهان شناس در دورترین نقطه از این فضا یعنی تا آنجا که قدرت و میدان دید دوربین ها و تلسکوپها است، حرکاتی منظم و سیستماتیک را دیده اند و بر پایه همین مشاهدات بود که استدلال کردند تمام کهکشان های خارجی یا جزایر کیهانی به نظر می رسد که از منظومه شمسی ما دور می شوند و فاصله می گیرند و در حقیقت می توان گفت این جزایر کیهانی هستند که از یکدیگر فاصله می گیرند. بر مبنای همین مشاهدات، جهان ساکن و بی حرکت نیست بلکه هر لحظه در گسترش است. این گسترش مانند بزرگ شدن و انبساط حباب صابون و یا گسترش و ازدیاد حجم کلی بادکنک است که در آن اجسامی که وجود دارند حجم آنها محفوظ از تغییرات است و فقط فضای کلی بادکنک و فضای موجود بین آن اجسام گسترش می یابد و بزرگ می شود. برخی از دانشمندان کیهان شناس تئوریهایی ارائه داده اند که تا اندازه ای مسئله گسترش جهان را توجیه می کند از جمله هابل (elbb) (می باشد که در زمینه مطالعات کهکشانی از پژوهندگان و محققین نامدار است. او ضمن یک برنامه تحقیقاتی ملاحظه کرد که در ورای این جو محیط بر کره زمین یک نیروی مرموز جاذبه ای وجود دارد که بر کلیه منظومه های خورشیدی بسیار دور و نزدیک حاکم و نافذ است، او می گوید: احتمال دور شدن و تباعد کهکشانها از ما (منظومه شمسی) بسیار زیاد است و آنها در حال فاصله گرفتن و دور شدن هستند این دانشمند دریافت که سرعت تباعد و فاصله گرفتن آنها از منظومه شمسی ما با ازدیاد ابعاد این جزایر کیهانی رو به افزایش است.

توضیح دقیق تر این که: تقریباً ۷۰ سال قبل جهان را تعداد زیادی از ستارگان و کهکشانها می دانستند که وضعیتشان نسبت به یکدیگر تغییرناپذیر بوده و همواره چنین بوده و هست و خواهد بود اما امروز همان گونه که قرآن می فرماید:

وَ السَّمَاءِ بَنِينَهَا بَاطِدٍ وَإِنَّا لَمُوَسِعُونَ

آسمانها در حال انبساط و وسعت یافتن است یعنی همیشه شکل جهان تغییر کرده و در گذشته نیز جز این بوده و در آینده نیز یقیناً شکل دیگری خواهد داشت و قرآن جلوتر از آن گویاست که حتی زمین مبدل به زمین دیگری خواهد شد.

يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ

برخی تئوری نسبیست کیهانی را دال بر محدودیت زمانی آفرینش دانسته و بسیاری از

دانشمندان نجوم (بوندی-گوله-هابل و...) از روی تئوری حالت یکنواختی خلقت ایجاد آن را از عدم دانسته اند. (و شاید آیه ما تری فی خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ» دلیل یکنواختی خلقت باشد) محدودیت زمانی آفرینش را که بسیاری از دانشمندان پس از ۱۵ میلیارد سال انبساط و توسعه عقیده دارند انقباض به تدریج سرعت یافته و با شتاب روزافزون تمام مدل‌های عالم به یکدیگر نزدیک و ملحق و توده بی نهایت عظیمی را که تعقیب مسائل مربوط به آن بسیار مشکل و هنوز غیرقابل اطمینان است تشکیل می دهد. (در اینجا شما را متوجه به اخباری می نمایم که امام می فرماید: بین کرات فرشتگانی هستند که کرات را به یکدیگر نزدیک می نمایند و فرشتگانی که آنها را از یکدیگر دور می سازند و اغلب بین تعداد آنها اختلاف فاحشی است آیا فرشتگان جاذبه همان نیروی ثقل و جاذبه اند و فرشتگان دافعه همان نیروی انبساط عالم؟) و یک سؤال دیگر: این که قرآن می فرماید روزگاری کائنات حالت گازی داشت.

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ

و باز روزگار دیگر حالت گازی خواهد داشت.

فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ

آیا قرآن به دو قسمت ابتدایی و انتهایی خلقت اشاره می فرماید که: ماده در حالت گازی (دخان) شکل بوده و تحت تاثیر نیروی فشار است نه نیروی انبساط؟ و آیا این دو آیه شریفه نشان می دهد که خلقت از: روح، عقل، قدرت، دخان، کهکشانیها به ترتیب تشکیل شده و قسمت اخیر باز به عکس یعنی از کهکشانیها به دخان را خواهد پیمود؟ و آیا در کنار یکدیگر نهادن دو آیه:

ما تری فی خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ وَ السَّمَاءِ بَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ

که یکجا به یکنواختی عالم و جای دیگر به وسعت یافتنش اشاره می فرماید خود دلیل بر این است که دایم در فضا و در فاصله کهکشانیها ماده تازه بوجود آمده و خلق می شود؟ و هم وسعت می یابد و هم یکسان می ماند؟

بی تناسب نیست در اینجا به مفهوم ساده نظریه هایی که درباره شروع آفرینش اظهار شده اشاره ای شود از این قرار: تئوری یکنواختی حالت جهان است که گویند جهان فعلی جهانی است که به مقیاس بزرگ خود نسبت به زمان و مکان یکنواخت بوده و همیشه در جای آن وضعیتش یک شکل می باشد و با توجه به حتمی بودن انبساط عالم و در نتیجه کم شدن دانسیته جهان و این که برای برطرف ساختن چنین تضادی، عقیده به خلق ماده جدید دارند که حتی با اصل بقای انرژی و ماده با ذکر دلایلی آن را مغایر نمی دانند که از شرح آنها خودداری می گردد عمر این تئوری فعلا ۵۰ سال است.

نظریه ای که کائنات مرتب در حال انبساط بوده و بعد بنا به نظریه ای جمع و منقبض شده و توده عظیمی بوجود آورده و در اثر انفجاری مجدداً انبساط شروع می شود و این عمل مرتب تکرار می گردد و نظریه دیگر این که پس از نزدیک شدن کهکشانها و ستارگان عمل انقباض بتدریج آهسته شده دوباره انبساط شروع گردیده این عمل تکرار می گردد مانند شش ها که شهیق و زفیری و انقباض و انبساطی دارند عالم نیز در طول هزاران میلیون سال در حال زفیر و بعد در طول هزاران میلیون سال در حال شهیق است و در اینجا باز اصل دوم ترمودینامیک دخالت می کند که انرژی مکانیکی دنیا (نیروی نوسانات) به تدریج تبدیل به گرما می شود و معنای دیگرش این که جهان به تدریج نیروی حرکت خود را از دست می دهد مانند ساعت که در اثر کار کردن، نیروی خود را به تدریج از دست می دهد.

برخی یکنواختی حالت جهان را مانند ثابت ماندن جمعیت یک کشور می دانند که انسانی می میرد و انسانی متولد می شود کهکشان قدیمی به تدریج دور شده از نظر ناپدید می شود و کهکشانهای بوجود می آید که باز این فرضیه مخالف اصل بزرگ بقای انرژی است و موافقین و مخالفین دارد (سن فرضیه اول بنام نسبت کیهانی سابقه ۸۰ ساله و دومی بنام یکنواختی حالت ۵۰ ساله است).

فرضیه دیگر دنیای الکتریکی است: الکترون و پروتون، بارهای برابر اما مخالف دارند که چون بهم رسند جذب یکدیگر شده اتم هیدروژن بوجود می آورند اما با دستگاه های بسیار دقیق بار پروتون مثبت بیشتر از منفی مشاهده می شود و در نتیجه مجموعه اتم های هیدروژن بجای این که بار الکتریکی صفر داشته باشد بار الکتریکی مثبت دارد و اگر با چنین هیدروژنی کره بزرگی درست شود متناسب با مکعب شعاعش بار اضافی خواهد داشت، حال اگر یک اتم هیدروژن بر سطح کره مذکور فرضاً قرار گیرد، دو نیرو بر او اثر می کند نیروی ثقل اتم های داخل که متناسب نیروی جاذبه اتم خارجی را به داخل می کشد و نیروی دافعه الکتریکی که به وسیله مجموعه بارهای اضافی اتم ها به الکترون وارد می گردد و آن هم متناسب با اندازه کره می باشد، حال اگر همه جهان متشکل از ابرهای هیدروژن با بار اضافی الکتریکی تصور کنیم می بینیم هر اتم از اتم دیگر فرار می کند و این نیروی دافعه بر نیروی جاذبه مربوط به نیروی ثقل غلبه می کند و تنها وضعیتی که می تواند کهکشانها را تشکیل بدهد این است که ماده در گوشه ای از عالم یونیزه شود یعنی الکترون و پروتونی که اتم هیدروژن را درست می کند از هم جدا شده و اتم بشکند و این وضعیت اکثراً در عالم در درجات حرارت بسیار زیاد بوجود آمده و الکترون و

پروتون از یکدیگر جدا می شود و در این حالت ماده در یک قسمت به ویژه متراکم و کهکشانها بوجود می آید و...

اخیرا نظریه ضد ماده اظهار شده که در برابر «هستی مثبت» عالم «هستی منفی» وجود دارد که در برخورد باهم هر دو از بین رفته تبدیل به انرژی مجموع جرم آنها می شود و...

آیه شریفه ای که به وسعت یافتن دایمی جهان اشاره می فرماید خود گویای این اصل کلی است که هیچ چیز ساکن نیست و آیه ۳۶ سوره یس واضحتر می فرماید خورشید به سوی مقرّ خود در حرکت است... و برای ماه منزلگاههایی تعیین شده... نه خورشید می تواند به ماه برسد و نه شب بر روز پیشی گیرد و همگی در مدار خود حرکت می کنند.

وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ - وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ

مطلب جالبی از حضرت باقر است و هنوز علم توجه نداشته آیا نیرویی برای کاستن شدت حرارت خورشید بر خورشید اثر می نماید. [احتمالا هیدروژن (مولد الماء) که در حدیث آمده تحت عنوان كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ گفته شده] حضرت می فرماید: خداوند ملکی برای خورشید خلق فرمود که بر آن آب می ریزد و در غیر این صورت زمین می سوخت (ان للشمس ملکا ينضجها بالماء لو لا ذلك لا شتعت الارض).

*

گوشه هایی از عظمت خورشید و کهکشان راه شیری

خورشید ما در هر ثانیه هشتصد میلیون تن هیدروژن را به هلیوم تبدیل می کند و لذا می تواند ده میلیارد سال بدرخشد و یک میلیارد سال از این نوع درخشش را داشته است. سن خورشید تقریبا (به توان ۹) $10^{10} * 4$ سال است در اول زمستان $8/4$ میلیون کیلومتر بزمین نزدیکتر است قطرش $1/385000$ کیلومتر یعنی 109 برابر قطر زمین و مجموعه ای از دو هزار میلیارد تن گاز است با گرمای $6/5$ میلیون درجه در سطح و 15 میلیون در مرکز. حجمش $420/333$ برابر زمین. خورشید 745 مرتبه سنگین تر از مجموعه تمام سیارات خودش است و امروز آنرا یک میلیون و سیصد هزار برابر زمین می دانند و جاذبه اش 28 برابر زمین است. اگر خورشید از زغال بود دو هزار سال می سوخت و خاموش می شد ارتفاع شعله های خورشید بیشتر از فاصله زمین تا ماه

است و گرمای متوسط آن شش هزار درجه است.

در هر ثانیه در خورشید چهار میلیون تن ماده به انرژی تبدیل کرده و (به توان ۳۳) $۱۰ * ۷۹/۳$ ارگ پخش می گردد و هر دقیقه بیشتر از ۲۴۰ میلیون تن از ماده موجود خود را به صورت ذرات و تشعشعات از دست می دهد.

برای نشان دادن عظمت کهکشان خودمان (شیری) کافی است گفته شود: سرعت حرکت منظومه شمسی (خورشید و سیارات در حدود هشتصد هزار کیلومتر در ساعت است و متجاوز از دویست میلیون سال طول می کشد تا منظومه شمسی یکبار بدور کهکشان شیری بچرخد.

از لحاظی خورشید ما یک عضو مهم کهکشان است اما اکثر ستارگان کوچکتر اطراف خورشید برتری از نظر تکامل نجومی بر خورشید دارند که ۱۰ تا ۲۰۰ بار طولانی تر از خورشید نورانی خواهند ماند و تا هزاران میلیون سال بعد از زمانی که خورشید منظومه ما از معرکه بیرون شود همچنان نورافشانی خواهند نمود.

زمین و منظومه شمسی ما در مدار کهکشان خود در حرکتند و این کهکشان در مدار کهکشان عظیم تری حرکت می کند.

در کهکشان ما آن قدر خورشید است که هنوز نتوانسته اند آنها را شمارش کنند و بین ده تا دویست میلیارد تخمین زده شده است. و در همین کهکشان خورشیدهایی است که پنجاه هزار برابر خورشید ما نور دارد و جرمش به همین نسبت بزرگتر است. وضع حرکت خورشیدها در کهکشان مانند است به وضع پرتاب آتش از یک گردونه آتش بازی و در واقع خورشیدها اطراف هسته مرکزی کهکشان می گردند.

همان قانون که خورشید را اطراف هسته مرکزی کهکشان به گردش درمی آورد زمین را اطراف خورشید می گرداند و ماه را اطراف زمین چرخ می دهد و درون اتم، الکترون را اطراف هسته مرکزی اتم به حرکت درمی آورد. یکسالی که زمین به دور خورشید و دویست و چهل و پنج میلیون سالی که خورشید اطراف هسته مرکزی و یک ماهی که ماه دور زمین گردش می نماید از لحاظ قانونی که بر جهان حکومت می کند مساوی است و کهکشان ما با آنکه از جمله کهکشانهایی کوچک کائنات می باشد و کهکشانهایی به بزرگی یک میلیون برابر بزرگتر وجود دارد دارای مداری است که به دور چیز دیگری می گردد و می گردند و بنابر آنچه قرآن کریم می فرماید: **كُلُّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى** و همه و همه بسوی جانبی که خدای متعال نامش را

و جایش را می داند در جریانند (به کلمه یجری توجه فرموده متوجه باشید چرا همه جا کلمه حرکت را قرآن آورده و برای «و الشَّمْسُ تَجْرِي» و کلیه کائنات «كُلُّ يَجْرِي» کلمه جریان را ذکر کرده است آیا قرآن می فرماید به علت کثرت خورشیدها که از گازند باید کلمه یجری را آورد یا به سبب غلبه گاز در کائنات یا...). همانطور که خورشیدهای کهکشان ما تخمینی است (الی دویست ۲۰۰ میلیارد) شمارش کهکشانها نیز تخمینی است (الی یکصد میلیارد) ولی این تخمین بدون محاسبه نبوده بلکه علمای نجوم قسمتی از فضا را واحد مقیاس قرار داده با توجه به جوانب آن و این که جهان در حال وسعت است همانطور که قرآن هم تأیید می فرماید: (وَ السَّمَاءُ بَنِينَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ) عدد یکصد میلیارد را بدست آورده اند و تاریخ پیدایش کهکشانها به ۱۲-۱۵ میلیارد سال قبل می رسد ماده اصلی کهکشانها هیدروژن است و به احتمال قوی که به همین لحاظ قرآن کریم کلمه «یجری» را به کار برده و به گاز کلمه جریان تطبیق می کند نه حرکت و ۸۰ درصد کهکشانها هیدروژن و نوزده درصد هلیوم و یک درصد چیزهای دیگر (اکسیژن-ازت-سدیم-کلسیم و...) می باشد (این قسمت را از کتاب جالب «در جستجوی عنصر خالص» تألیف یوری فیالکوف استادپلی تکنیک کیف شوروی نقل کردیم وی همان جوان دانشمندی است که با سه استاد جوان دیگر به اعدام محکوم شد و وساطت جهانیان برای جلوگیری از اعدامشان پذیرفته نگردید تا این که ژنرال دوگل ریاست جمهوری اسبق فرانسه واسطه و قبول گردید و چرا شخصی چون فیالکوف به اعدام محکوم نگردد و حال آن که در کشوری استاد است که قوای مجریه در دست قدرت ملحدین و منکرین خدا بود فیالکوف مذکور سخنانی نزدیک به ادیان بلکه بسیار نزدیک به اسلام دارد و در اینجا عین جمله ای از وی را نقل می کنیم: «چون ماده اصلی تمام کهکشانهای جهان (هیدروژن) می باشد علمای نجوم عقیده دارند که جهان در آغاز جز هیدروژن نبوده است و تمام عناصر از (هیدروژن) بوجود آمده ولی هنوز نمی توانند توضیح دهند که هیدروژن چگونه بوجود آمده است و آنچه در خصوص ایجاد هیدروژن (مولد الماء) می گویند جنبه تئوری دارد و فرضهایی است که هیچ یک از آنها را نمی توان واقعیت علمی داد.» بدون شک خوانندگان در همین چند سطر متوجه کلمات استاد شدند که چگونه به قانونی حاکم بر کائنات که دارای شعور است اشاره کرده و در این چند سطر آخر آیا می توان استعمال کلمه «مولد المائی» که ذکر کرده به آیه شریفه وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ قرآن عرضه داشت یا خیر؟ و آیا هیدروژن (مولد الماء) به وزن مخصوص برابر آب بوده است؟

اگر فرضیه انبساط و انقباض عالم درست باشد که ابتدا توده عظیمی بود و به تدریج وسعت

و انبساط یافت و روزگاری مجددا انقباض یافته توده عظیم اولیه را بوجود می آورد، لازمه چنین انقباض و انبساطهایی انحناء کامل آن است که تمام قسمتهای آن باهم دیگر اتصال یافته باشند و محدود بودن را برسانند.

گریگوریف و مایاکاشیف دو دانشمند ریاضی دان روسی سالها پیش اعلام کردند:

تقریباً شصت سال قبل این معادله هسته ای دانشمندان مربوطه را برای مدتها سرگردان ساخت (؟ +الکترون+پروتون-نوترون) تا زمانی که پاولی سویسی گفت: انرژی نابود شده تنها می تواند حمل ذره ای ناشناخته باشد و بزودی دانشمندان پی بوجودش برده آن را نوترینو **onirtueN** نام نهادند و طولی نکشید ذره ضد نوترینو نیز شناخته شد.

جرم نوترینو در حال سکون حدود صفر بوده و بدون بار الکتریکی است و به آسانی می تواند از میان کره زمین و حتی خورشید بگذرد بدون آن که به چیزی برخورد نماید و برخی خواصی مشابه فوتون برای آن قائل شدند. آنچه مورد بحث است این که فعل و انفعالات هسته ای درون ستارگان سرچشمه اساسی زایش نوترینوها می باشند یعنی از تبدیل چهار پروتون به یک ذره الفا (هسته هلیوم) دویزیترون (الکترون مثبت) و دونوترینو حاصل می شوند که پزیترون ها بر اثر برخورد با الکترونها نابود می شوند ولی نوترینوها از مرکز ستارگان جدا شده و در فضا به پرواز درمی آیند بنابراین باید توده ای از نوترینوها در جهان وجود داشته و جرم آنها برابر جرم تمام ماده مرئی باشد و در نتیجه انحنای جهان تا درجه زیادی بوسیله نوترینوها محدود گردد و این نوترینوها هستند که حد و مرز کائنات را تشکیل می دهند.

چقدر متناسب است این خبر از حضرت علی علیه السلام را در اینجا نقل نماییم که چون از ایشان پرسیدند طارقی که پروردگار در قرآن از آن نامبرده (وَ السَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ - وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ - النَّجْمُ الثَّاقِبُ. . .) مقصود چه بوده؟ حضرت فرمود: نیکوترین ستارگان است-انسان آن را نمی شناسد-نامگزاریش به طارق بدین علت است که طی طریق نورش از هفت آسمان است و باز به مکان خودش برمی گردد.

طارق: در قلمرو کلمات (ط-ر-ق) خاموش گردیدن و صدایی نداشتن-روبهم انباشته شدن-بر یکدیگر و تو بر تو نهادن چیزی و طارق السالك للطریق؛ لکن در شب (تاریکی) . . .

ثاقب: در قلمرو معانی آن: افروخته و شعله دار شدن-روشن شدن-بسیار سرخ گردیدن و . . . با توجه به اختلاف طرائق اسلامی (کنا طرائق قدا) و اینکه هفت طرائق اشاره شده (وَ لَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقٍ) و معانی مربوط به طارق و ثاقب و مهمتر از همه اشاره حضرت علی علیه السلام به

رفتن نور از طاروق و گذشت از سبع طرائق و باز برگشت نور به همان نقطه اول (با توجه به نسیت انیشتاین و سیر نور و برگشت آن آیا تا چه اندازه می توان حقایقی از ۱۵ قرن قبل از مطالب اسلامی مربوط به طاروق در قلمرو این کلمات بدست آورد خاموش و بدون صدا در حالی که بسیار سرخ و افروخته و روشن است و رویهم انباشته و تو بر تو قرار گرفته و نورش هفت آسمان را پیموده و بجای اولیه برگشته است) و این است اصل خبر:

انه سئل عن الطاروق الذی فی القرآن فقال لی هو احسن نجم فی السماء و لیس يعرفه الناس و انما سمی الطاروق لا نه یطرق نوره سماء الی سبع سماوات ثم یطرق راجعا حتی یرجع مکانه

*

پژوهشی در انبساط کیهانی و تخمین عمر جهان

اشاره

آخرین پژوهشهای اخترشناسی یافته های جدیدی در خصوص انبساط کیهانی و تباعد کهکشانها از یکدیگر نشان می دهد و بیانگر آن است که عمر جهان حدود ۱۰ تا ۱۲ میلیارد سال نوری است و جهان چندان پیر هم نیست.

اخترشناسان با اندازه گیری سرعت دور شدن کهکشان ها، این مساله را بررسی می کنند که چه مدت طول کشیده تا کهکشان ها از نقطه بیگ بنگ اولیه به موقعیت کنونی منتقل شده اند.

در قدم اول و برای دستیابی به یک نتیجه تقریبی، می توان از اثر کندکننده جاذبه صرف نظر کرد. در این صورت می توان فرض کرد که جهان با سرعت ثابتی در حال انبساط است و بنابراین با اندازه گیری فواصل کهکشان ها از یکدیگر، می توان زمانی را که تاکنون گذشته، با در نظر گرفتن سرعت ثابت نور اندازه گیری کرد. با این مفروضات، حاصل تقسیم فاصله میان کهکشان ها بر سرعت دور شدن آنها از یکدیگر، معادل معکوس عدد ثابتی بود که ادوین هابل اندازه گیری کرده بود. مقداری که هابل براساس اندازه گیری های خود به دست آورده بود، برابر بود با ۵۰۰ کیلومتر در هر ثانیه در هر مگاپارسک.

معنای این امر آن بود که دو کهکشان که فاصله میان آنها یک مگاپارسک است (۲۵/۳ میلیون سال نوری)، به طور متوسط با سرعت ۵۰۰ کیلومتر در ثانیه در حال دور شدن از یکدیگرند.

عمری که براساس ثابت هابل برای کیهان به دست می آید، تقریبا برابر است با ۲ میلیارد سال، که رقمی نادرست است؛ زیرا براساس شواهد موجود، عمر زمین در حدود ۴ میلیارد سال است.

در تقریب دوم، وقتی اثر کندکننده نیروی جاذبه در محاسبات منظور می شود، نتیجه گرفته می شود که اجرام سماوی در آغاز با سرعتی بیشتر از یکدیگر دور شده اند تا به موقعیت کنونی برسند. به این ترتیب، عمر عالم در این حالت به یک سوم رقم قبلی تقلیل می یابد که بیش از پیش نادرست است.

***عمر ۱۰ میلیارد ساله**

اخترشناسان طی چند دهه گذشته، با انجام محاسبات دقیق تر کوشیده اند رقم مناسب تری برای عمر کیهان تعیین کنند. در دهه ای که گذشت و با کمک تلسکوپ هابل، ارقام مختلفی که برای عمر کیهان پیشنهاد شده بود، به یکدیگر نزدیکتر شد. اکنون بر مبنای این محاسبات، رقمی که برای عمر کیهان مسطح پیشنهاد می شود، در حدود ۱۰ میلیارد سال است. اما پرسشی که مطرح می شود، این است که آیا این رقم به اندازه کافی بزرگ به شمار می آید یا نه؟ پاسخ این پرسش به سن قدیمی ترین اجرام سماوی که تاکنون شناخته شده اند، بستگی پیدا می کند.

در میان قدیمی ترین اجرام موجود در کهکشان خود ما، مجموعه ای موسوم به «خوشه کروی» وجود دارد که برخی از اعضای آن در بخش بیرونی و پیرامون کهکشان راه مکه (راه شیری) واقع شده اند و به نظر می رسد پیش از شکل گیری بقیه بخشهای این کهکشان به وجود آمده باشند. تخمینهایی که زده شده (تخمینهایی که عمدتاً بر مبنای محاسبه زمانی است که ستارگان برای مصرف کردن سوخت خود نیاز دارند) عمر آنها را در حدود ۱۵ تا ۲۰ میلیارد سال تعیین می کند. معنای این امر آن است که این قبیل اشیا از خود کیهان قدیمی ترند.

گروهی از محققان برای بررسی این نکته که آیا این تفاوت عمر، ناشی از ثابت کیهان شناسانه است و یا به اشتباه در تعیین عمر ستارگان ارتباط پیدا می کند، در سال ۱۹۹۵ به شبیه سازی دوره عمر سه میلیون ستاره مختلف پرداختند و این مدل را با مدل مربوط به «خوشه کروی» مقایسه کردند. نتیجه ای که به دست آمد، آن بود که عمر خوشه حداکثر می تواند ۵/۱۲ میلیارد سال باشد که البته این رقم هنوز از عمر ده میلیارد ساله ای که برای کیهان تخمین زده شده بود، بیشتر بود.

***اندازه گیری ۱۰۰ هزار ستاره**

اما چند سال پیش ماهواره هیپاکاروس که به وسیله آژانس تحقیقات فضایی اروپا به فضا فرستاده شد، مشخصات بیش از ۱۰۰ هزار ستاره را اندازه گیری کرد و فواصل زمین تا این

ستاره ها و تا خوشه کروی را تصحیح کرد، این فواصل تازه در ارقام مربوط به درخشندگی این ستارگان تاثیر گذاشت.

با این ارقام تازه، بار دیگر عمر خوشه کروی محاسبه شد و این بار رقم ۱۰ میلیارد سال به دست آمد که درست با عمر کیهان برابر است. این توافق نیز چندان خرسند کننده نیست، زیرا حکایت از آن دارد که عمر کیهان در لحظه شکل گیری و در یکی از نقاط بسیار دور در پیرامون آن یکسان است.

تمامی این ارقام با فرض مسطح بودن کیهان به دست آمده است؛ اما اگر چگالی ماده در عالم کمتر باشد، در آن صورت کیهان مسطح نخواهد بود؛ بلکه باز به شمار خواهد آمد.

عمر چنین کیهانی با داده های کنونی به ۵/۱۲ میلیارد سال بالغ می شود که عمر آن در توافق بیشتری با عمر اجزای آن قرار دارد.

حتی در این صورت نیز عمر کیهان به شرطی قابل قبول خواهد بود که فرض شود در این عالم تنها ماده نقش ایفا نمی کند، بلکه در آن ثابت کیهان شناسانه نقش اصلی را بازی می کند.

با قبول این فرض، ثابت هابل تغییر خواهد کرد و فواصل کهکشان ها دورتر از حد کنونی خواهد شد و عمر کیهان بالاتر خواهد رفت.

تخمینهای کنونی در مورد عمر کیهان صرفاً یکی از نشانه هایی هستند که ما را به تغییر دید گاهمان درباره مدلهای کنونی کیهان ترغیب می کنند.

*

حرکت خورشید، ماه و زمین

در قرآن آیاتی دلالت بر حرکت خورشید، ماه و زمین دارد این آیات را با اندکی تعمق می توان مورد امعان نظر و بررسی قرار داد:

سوره یس آیه ۳۸ می فرماید:

وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ

آیه صریحاً می گوید که خورشید تا یک حد مشخصی که قدرت و انرژی دارد در حرکت و تولید انرژی می باشد و این درست همان چیزی است که علم بدان دست یافته است.

علم نجوم می گوید خورشید با سیارات منظومه خود با سرعت ۱۹ کیلومتر در ثانیه در حال حرکت است و این حرکت درست مقابل نقطه ای در یک محل از سیاره ادامه دارد یعنی این حرکت نسبت به نقطه واقع در سیاره «جائی» می باشد.

بینیم قرآن چه می فرماید: آیه موردنظر آشکارا اعلام می کند که خورشید و ماه و زمین دارای حرکتی غیر از حرکت عادی و ابتدایی خود می باشند و می فرماید: (وَ كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ) : هر کدام (از سیارات و خورشید) در مدار و گردونه خود حرکت می کنند و گویی که آرام شنا می کنند.

خورشید دارای حرکت خاصی است و آن عبارت از گردش آن به دور خود چنان که زمین نیز دارای چندین حرکت و ماه نیز دارای یک نوع حرکت بر گرد خود می باشد که اصطلاحاً این حرکت را «حرکت وضعی» می گویند قرآن به گردش زمین اشاره کرده و می گوید: وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ: شب از روز سبقت نمی گیرد.

گردش زمین به دور خود موجب پیدایش منظم شب و روز است، این مطلب از آیه فوق به خوبی استنباط می شود با توجه به این توضیحات معنای کلی آیه فوق چنین می شود: و خورشید در حال حرکت به سوی نقطه مشخص و پایگاهی معین است و این حرکت محاسبه دقیق و اندازه گیری خداوند قدرتمند و داناست و اما کره ماه، برای آن نیز مراحل و ایستگاههایی قرار دادیم که بالاخره بعد از اتمام آن مراحل و منازل مانند خوشه فرسوده و خمیده خرما بازگشت می کند نه خورشید می تواند ماه را جذب کند و نه شب می تواند از روز سبقت گیرد بلکه همه آنها از روی نظم و حساب دقیق در یک مدار، آهسته و شناکنان در حرکتند.

*

و الشمس و القمر بحسبان...

انسان از روزی که خود را شناخته با ماه و خورشید بیشتر از سایر ستارگان و سیارات سروکار داشته و همدم بوده است و به همین دلیل روزه روز برای پی بردن به حرکات و سکانات و اوضاع آنها بیشتر خود را محتاج ریاضیات «حسبان» دانسته است همان ریاضیاتی که رابطه انکارناپذیری می باشد بین انسان و پدیده های محیطی موجودات و از ابداعات مغز بشری است.

وقتی قانونهای سه گانه تجربی و مهم کپلر را درباره سیارات منظومه شمسی می بینیم یا قانون جاذبه نیوتون یا روابطی که بین ذرات و اتم ها و اجرام و کرات برقرار است و حتی با

فرمولهای ریاضی به سهولت می توان خسوف و کسوف را پیش بینی کرد یا وزن-حجم-مدار و کلیه خصوصیات شمس و قمر را معین نمود و حتی با فرمول، زمان پیدایش و زمان نابودی و چگونگی پیدایش و نابودیشان و... را دانست آیا سر تعظیم در برابر سخن ۱۵ قرنی قرآن نباید فرود آورد که فرمود الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ که پس از ۱۳ قرن گاليله بگوید: کتاب بزرگ طبیعت را به زبان ریاضی نوشته اند و علت این که این جمله به شکل آیه شریفه در قرآن آمده برای این است که بشر متوجه شود میلیونها سال قبل از پیدایش حتی جاندار، قوانین ریاضی حاکم بر جهان بوده و جهان را مدبری حکیم بوده و هست.

*

نگرشی به مفهوم کرسی و عرش در آفرینش

از حضرت صادق علیه السلام است: کرسی باب ظاهر غیب و طلوعگاه بدایع و محل ظهور همه چیز بوده و عرش باب باطن است که علم چگونگی و پیدایش و قدر و حدود و مشیت و صفت اراده و علم الفاظ و حرکات و تحرک و علم بازگشت و آغاز در آن یافت می شود...

و از آن حضرت است که: هرچه خدا آفریده در کرسی است جز عرش که بزرگتر از آنست که کرسی به آن احاطه پیدا کند.

و از امام علی علیه السلام: آسمان و زمین و هر آفریده که میان آنها وجود دارد در جوف کرسی است... (تفسیر المیزان)

امام صادق علیه السلام می فرماید: خدا را فرشته ای است موسوم به خرقائیل که هیجده هزار بال دارد و در مابین هر بال تا بال دیگرش پانصد سال راه است یک زمان هوس کرد بداند در بالای عرش چیست؟ پس خدا بالهای آنرا دوبرابر کرد و به امر خدا پرواز کرد مدت بیست هزار سال با آن ۳۶ هزار بال پرید و چون خسته شد و ایستاد دید هنوز به یکی از ستونهای عرش نرسیده مجدد قوت بالهایش دو برابر شد و سی هزار سال پرواز کرد و... (توجه فرمایید مرتب سرعت سیرش در تغییر مکانی و زمانی بود). یکی از نتایج عجیب نظریه های کیهان شناسی این است که منظره آسمانها برای ناظرین در یک کهکشان درست همان است که در کهکشان دیگر وجود دارد و آیا این نظریه و مقیمان کهکشانها همانگونه می بینند که خرقائیل مشاهده کرد ولی جای بحث و کنکاش دارد در هر حال هنوز خرقائیل به یکی از ستونهای عرش نرسیده است؟

*

آیا می توان گفت که حیات در دیگر سیارات و اجسام سماوی این جهان وجود دارد؟ و آیا می توان حیات را آن چنان که در سطح زمین می شناسیم در نقطه دیگر این جهان در کرات آسمانی یافت؟

این سؤال همان مسأله ایست که دانشمندان علم نجوم را به خود مشغول داشته است و بالاخره پس از پژوهشها و کوششهای فراوان به این نتیجه رسیده اند که وجود موجودات زنده در کرات دیگر امر بعیدی بنظر نمی رسد. تحقیقات اخیر ثابت کرده است که در سطح مریخ و در جو آن وجود حرارت و آب و اکسیژن که از شرایط سه گانه لازم برای حیات موجودات می باشد مشاهده شده است. مضافاً این که تحقیقات و پژوهشها بر پایه تکنیک تصاویر نوری و رصد با چشم غیر مسلح صورت گرفته است شرایط ضروری برای حیات در جو مریخ با آنچه که در زمین مشاهده می شود چندان اختلاف و تفاوتی ندارد. در این زمینه دانشمندان آمریکایی و روسی متفقاً نظرشان بر مدار وجود موجودات زنده در مریخ استوار است و بر پایه همین تحقیقات رادیو مسکو چند سال پیش اعلام داشت دانشمندان شوروی دلایل تازه ای بدست آورده اند که وجود موجودات زنده را در سطح مریخ تأکید می کند همان رادیو اعلام کرد که در رصدخانه بولکونو (شوروی سابق) پژوهش و مطالعاتی در مورد کره مریخ بعمل آمده است و از مجموع کاوشها به این نتیجه رسیده اند که شرایط طبیعی در سطح این کره به گونه ایست که می توان با در نظر گرفتن شرایط مطلوب برای زندگی انسان زنده آن را قابل زیست و سکونت دانست بدین معنا که شرایط طبیعی کره مریخ طوری است که انسان می تواند در آنجا زندگی کند.

با در نظر گرفتن این مسائل وقتی از نظر دانشمندان وجود موجودات زنده در کره مریخ مسلم شود آیا نباید احتمال حیات را در کرات دیگر که در اطراف میلیاردها خورشید و در فضای عالم پراکنده است پیش بینی کرد و آیا نمی توان احتمال حیات را در کرات دیگر آسمانی در نظر گرفت که شرایط زیستی مناسب در آنها برای زندگی وجود دارد و در آنها موجودات زنده ای مانند کره زمین یافت شود مسلم است که این همه وسعت و گنجایش فضایی که میلیاردها ستاره و سیاره اگر نگوئیم تمامی آنها دارای موجود زنده هستند می توان با تخمین نزدیک به تحقیق بیان داشت که تعداد بیشماری سیاره دارای موجودات زنده می باشد. یا لااقل می توان مظاهری از حیات را در آنها تصور کرد و اگر در قرآن تدبّر کنیم خواهیم یافت که بدون کوچکترین شک و پوشیدگی مسأله حیات را در کرات دیگر خاطر نشان می کند و اعتقاد به این مسأله را در ردیف ایمان و

اعتقاد به سایر مسائل ماوراء الطبیعه قرار می دهد.

در قرآن آیات متعددی است که صریحاً به وجود موجود زنده غیر از موجودات زمین اشاره می کند که چند آیه را به طور نمونه ذکر می کنیم:

سوره شوری آیه ۲۹ می فرماید:

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ

: یکی از نشانه های خداوند، آفرینش کرات آسمانی و زمین است و از نشانه های دیگر او انتشار موجودات جنبنده و جاندار در آنهاست.

سوره اسراء آیه ۴۴ می فرماید:

تَسْبِحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ

: کرات آسمانی هفتگانه (منظور از ذکر عدد ۷ تعدد و تکثر است) و زمین همگی خداوند را تسبیح و تقدیس می کنند هر آن کس که در کرات آسمانی و زمین است خداوند را تسبیح می کند.

سوره مریم آیه ۹۳ می فرماید:

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا

هیچ کس نه در کرات آسمانی و نه در زمین وجود ندارد مگر این که بنده وار به سوی پروردگارش رهسپار می شود.

سوره اسراء آیه ۵۵ می فرماید:

وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

: پروردگار به هر آن کس که در کرات آسمانی و کره زمین است داناتر و آگاهتر است.

ما نمی دانیم دانشمندان با وسایل گوناگون علمی که در اختیار دارند آیا موفق به فهمیدن این حقیقت شده اند که در کرات دیگر موجودات زنده وجود دارد یا نه بهر تقدیر پیداست که آنها اشاراتی به امکان پیدایش موجود زنده در کرات دیگر می کنند که با در نظر گرفتن میزان پیشرفتهای علمی خود حائز اهمیت است این قبیل آیات را می توان بزرگترین معجزه قرآن در عصر مشعشع طلایی تسخیر فضا و کرات دانست اما ادعای دانشمندان بزرگ کیهان شناس در زمینه حیات در کرات دیگر براساس مطالعات و تحقیقات دامنه داری است که پیرامون این واقعیت صورت گرفته است که می توان آن را مشابه با نظریه و پیش بینی حکیمانه قرآن دانست و تردیدی نیست که این پیروزی نشانه موفقیت و اعجاز دیگری از قرآن است که در جهت

کشف رمز حیات موجودات و جهان آفرینش بعمل آمده است. البته که کشفیات و تحقیقات علمی را

ص: ۱۵۷

باید به قرآن عرضه نمود، چنانچه قرآن آن را تأیید نمود مورد تأیید است، در غیر این صورت باید در انتظار کشفیات جدیدتر علم بود.

*

کمبود اکسیژن در ارتفاعات

خداوند در ضمن بیان یک آیه مسأله کمبود اکسیژن را در ارتفاعات توضیح می دهد در سوره انعام آیه ۱۲۵ می فرماید:

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ

: (هرکس را خداوند (تشخیص دهد) و اراده کند که هدایتش کند سینه اش را در جهت فهم حقایق اسلام آماده ساخته و گسترش دهد و هرکس را بخواد، به حال خود واگذارد تا گمراه و سرگشته شود در نتیجه سینه اش را چنان تنگ و فشرده و مضطرب سازد که گویی در حال صعود به آسمان است).

از زمانی که طبقات مختلف جو کشف شده و به واسطه دانش فضایی و ارسال سفینه ها به سوی کرات مریخ و زهره و ماه و سایر طبقات بالای جو، کشفیات تحقق یافت، بشر توانست این پدیده طبیعی را که ناشی که از کمبود اکسیژن هوا در لایه های بالایی جو است دریابد که در لایه های فوقانی جو با ازدیاد ارتفاع مقدار اکسیژن از نظر غلظت کاهش می یابد. دانشمندان، این پدیده طبیعی را هنگامی دریافتند که فضانوردان در ارتفاعات جوی به پرواز درآمده بودند، فضانوردان هنگام عبور از لایه های جوی دچار دشواری در تنفس شده و احساس یک نوع تنگی نفس می کنند در این مورد آیه قرآن صراحتاً بیان می دارد: هرکس که در آسمان به پرواز درآید و اوج گیرد عوارضی از قبیل تنگی نفس او را می آزارد از سوی دیگر آیه قرآن توجهی خاص به این پدیده داشته و آن را تحت عنوان حالت بیماری در صعود حتی قبل از ورود به لایه های فوقانی جو معرفی می کند یعنی این فشردگی را حتی پیش از صعود و بدون عروج در مورد شخص کافر مطرح می کند و حالت او را مشابه با حالت فضانوردان اعلام می کند مضافاً این که در آیه مذکور مسأله صعود را در کوهها (جبال) به کار نبرده است بلکه صعود را در بالا رفتن از لایه های جوی و سماوی مطرح می کند و این خود دقت و اعجاز قرآن را در مورد دقایق و حقایق مسلم علمی می رساند کشورهای عربی از نظر اوضاع جغرافیایی دارای یک سطح باز و دشتهای گسترده و ممتد می باشند و به ندرت ساکنین این بلاد به فکر صعود از کوههای بلند می باشند بنابراین

مسئله این آیه راجع به صعود در لایه های جوّی است. با ازدیاد ارتفاع در لایه های جوّی است که غلظت اکسیژن کاهش می یابد.

مساله کوه و موارد مشابه آن فرع بر آن است این رویداد جالب حاکی از اعجاز قرآن و مورد تأیید مسلم علم و دانش می باشد و نیز دلیل دیگری است که قرآن کتاب وحی و از جانب هستی بخش موجودات نازل گردیده است. و گواه صادق بر درستی نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می باشد.

*

قرآن و شکافت و تجزیه اتم

در زمینه شکافت اتمی امروزه علم فیزیک هسته ای به پیشرفت های فوق العاده ای نایل آمده است تا آنجا که اتم که ساده ترین جزء یک عنصر است بوسیله سیکلوترونهای بسیار مجهز که وسایلی دقیق و شگفت می باشند به الکترونها سرعت داده و تحت شرایطی این الکترونها با سرعت و حرکت فوق العاده وارد اتم شده و به هسته برخورد نموده و پس از شکافت وارد هسته می شود در نتیجه مقداری انرژی و پروتون آزاد می گردد. در آیه ای از قرآن، خداوند به اجزاء کوچکتر از اتم اشاره کرده و می فرماید:

وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (یونس/۶۱).

: هیچ چیز از پروردگار تو به اندازه یک اتم نه در زمین و نه در آسمان پنهان و مخفی نیست نه تنها به اندازه ذره بر خدای تو پوشیده نیست بلکه از ذره کوچکتر و یا بزرگتر از آن بر او پنهان نیست جز آن که همه چیز در کتاب آشکار او ثبت و موجود است.

کلمه «ذره» به کوچکترین و ساده ترین قسمت چیزی گویند که با توجه به تعریف و مشخصات قبلی به معنای اتم می باشد امروزه در میان عرب زبانان کلمه «ذره» به اتم اطلاق می شود زیرا واژه دیگری در این مورد رساننده این مفهوم نیست.

می دانیم که کوچکترین جزء ممکن در یک عنصر به نام اتم است. تا قرن ۱۹ می گفتند اتم غیر قابل تجزیه است (اتم یک کلمه یونانی است و به معنای لا-یتجزی می باشد). ولی در زبان عربی کلمه ذره به این مفهوم، یعنی غیر قابل تجزیه را نمی دهد بلکه ذره می تواند توسط وسایل فیزیکی و شرایط خاصی قابل تجزیه باشد تا این که در خلال چند دهه اخیر بسیاری از محققین و دانشمندان علوم طبیعی توجه خود را روی مساله شکافت اتم متمرکز کرده اند تا بتوانند

مرزهای به اصطلاح غیر قابل عبور و دیواره های ناشکستی پیرامون اتم را بشکافند و در آن نفوذ کرده و تحت شرایطی به تجزیه و شکافت اتم نایل شوند.

دانشمندان با کوششهای فراوان موفق به تجزیه آن شدند و دریافتند که دنیایی عجیب و حیرت انگیز در داخل اتم می باشد در هسته اتم به ذرات بسیار ریز و دقیق و ظریفی رسیدند که با تجربیات و آثار و نشانه های فراوان پی به حقیقت بردند. این ذرات ریزتر از اتم عبارتند از:

۱- پروتون ۲- نوترون ۳- الکترون. در همین راستا ما متوجه عظمت قرآن می شویم، در آن زمان که جهل سایه شوم خود را بر اندیشه ها گسترده و در افق افکار هیچ درخششی به چشم نمی خورد طلوع خورشید اسلام افق تاریک تاریخ علم و اندیشه را تالو بخشید و حرکت بزرگی در تفکر علمی و فرهنگی بوجود آورد که بشریت به آن می بالد. در آیه فوق کلمه (اصغر) به معنای کوچکتر از «ذره»، صراحتاً امکان تجزیه اتم را به جزء ساده تر و کوچکتر بیان می کند از سوی دیگر در آیه فوق کلمات «وَلَا فِي السَّمَاءِ» بیان واضح و جامعی از خواص مشترک اتمهای زمین و سیارات آسمانی و سیارات خورشیدی می باشد همه اتمها محتوی پروتون-نوترون-الکترون-هستند. آیا این آیه و آیات اعجازانگیز دیگر دلیل محکم و مستدل بر این که قرآن مجموعاً وحی از جانب پروردگار است نمی باشد؟

*

قرآن و زوج بودن همه چیز در عالم

در پدیده های مختلف می توان انواع متفاوتی از عناصر و چیزهایی مخالف یکدیگر پیدا کرد مثل قطب مثبت و منفی یک سیستم الکتریکی که اصطلاحاً بنام فاز و نول می باشد. در گیاهان گلهای نر و ماده را می توان به خوبی مشاهده نمود یعنی گلهایی که دارای پرچم هستند نر و گلهایی که دارای مادگی یا تخمدان هستند ماده می باشند گاهی نر و ماده یک گیاه روی یک گل یا روی یک شاخه دیده می شود به این ترتیب که پرچمها بالا و تخمدان پایین قرار دارد. اصطلاحاً به این گونه گیاهان یک پایه می گویند، گاهی گلهای نر روی یک درخت و گلهای ماده روی درخت دیگرند، در این صورت گیاه را دوپایه گویند بقاء نسل گیاه بستگی به زوجیت و جفت بودن عناصر ضروری آن دارد یعنی باید گرده های گل با تخمک گل عمل لقاح انجام دهد تا دانه تخم پدید آید و در نتیجه گیاه از آن حاصل شود بنابراین در عالم نباتات اساس بقا و استمرار در هستی منوط به نر و ماده بودن یا زوجیت است. در عالم حیوانات نیز این وضعیت ملاحظه

می گردد یعنی حیوان نر و حیوان ماده باید موجود باشند تا از آنها نسلی پدید آید.

در میکروبه‌ها نیز به آن صورت که از نر و ماده آگاهی و اطلاع حاصل شده چنین چیزی یافت نشده اما به گونه (مثبت و منفی) که یکی پذیرنده و دیگری تحویل دهنده می باشد. در ویروسها نیز کیفیت الحاق منجر به نوعی تلقیح با علامت +و- یعنی تزریق کننده ماده وراثتی و پذیرنده ماده وراثتی می باشد خداوند متعال، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را آگاه می سازد که:

وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

(الذاریات/۴۹).

: ما هر چیز را زوج (نر و ماده) آفریدیم شاید متوجه و متذکر شوید.

کلمه کل شیء: یعنی «هر چیز»، که بر تمام چیزها اطلاق می گردد. و نیز قرآن این پدیده زوجیت را تأیید نموده و در دو آیه ذیل می فرماید:

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ

(شعراء/۷).

: آیا به زمین نگاه نمی کنند که چقدر جالب هر نباتی را که از زمین رویانیدیم از جفتی خوب و زیبا پدید آورده ایم.

در مورد زوجیت انسان و حیوان می فرماید:

فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا

(شوری/۱۱).

: خداوند خالق کرات آسمانی و زمین است، برای شما زوجهایی (همسرانی) مقرر فرموده است و چهارپایان را به منظور بهره برداری از آنها نیز جفت جفت قرار داده است.

*

تلقیح ابر (آبستن کردن ابر بوسیله باد) از نظر قرآن

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَّامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ

(نور/۴۳).

: آیا مشاهده نمی کنی که خداوند به آرامی و نرمی ابرها را رانده و حرکت می دهد و آنگاه آن را جمع می کند و از اطراف که به صورت پراکنده است گردآورده سپس متراکم و روی هم قرار می دهد و بعد از مدتی می نگری که چگونه از میان ابرهای متراکم و انباشته باران خارج و نازل می گردد.

ص: ۱۶۱

در این زمینه چنین می فرماید (ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ) خداوند ابرهای پراکنده و پاره پاره را گردآوری کرده و آن را تألیف می کند برخی از مردم هنگام مرور این کلمات متوجه معنای عمیق و زیبای آن نمی شوند، که چگونه خداوند با اعجاز و بلاغتهای اعجاب انگیز، حقایق علمی را گوشزد می کند این آیه یکی دیگر از حقایق مهم جهان آفرینش است که دانش امروز متوجه حقیقت علمی آن شده است تألیف بین ابرها اشاره سمبلیکی از یک مساله مهم علمی است که وضوحاً نزدیک شدن ابرهای مختلف از نظر الکتریسیته را به یکدیگر توصیف می کند این تألیف را بر مبنای قانون تجاذب بارهای مخالف الکتریکی تشریح می کند.

فرانکلین دانشمند معروف برای اولین بار در سال ۱۷۵۲ ثابت کرد که ابرها دارای بار الکتریکی هستند و این که دو نوع الکتریسیته با بارهای مختلف و مخالف، یکدیگر را جذب می کنند، از سوی دیگر به این موضوع پی برد که دو بار مثبت یا منفی با بار الکتریکی یکسان همدیگر را دفع می کنند نتیجه ای که از این دفع حاصل می شود این که ابرهای دارای بار الکتریکی همنام از یکدیگر جدا می شوند. اما خداوند متعال علیرغم خاصیت فیزیکی و الکتریکی، آنها را توسط باد جمع می کند و مانع از پراکندگی و تباعد آنها می گردد در این تجمع است که ابرها بزرگتر شده و قطعات یک پارچه و عظیمی را تشکیل می دهند، بادهای برانگیخته از زمین وظیفه دیگری را به عهده دارند، این بادهای بار الکتریکی مثبت و با برخوردشان با بار الکتریکی موجود در فضا میدان الکتریکی گسترده ای را بوجود می آورد که بالاخره منجر به پیدایش شگفت انگیزترین صحنه های طبیعت یعنی باران می شود بدین ترتیب که میدان الکتریکی موجب تبدیل بخار آب به قطرات ریز آب و موجب تحقق این رویداد طبیعی شده تا آنجا که منتهی به ریزش باران می گردد.

بنابراین عواملی که در ریزش باران نقش مهمی به عهده داشته و ابرها را تبدیل به باران می کند یکی الکتریسیته جوئی و دیگری بادهای می باشد که سبب پیدایش حوزه الکتریکی می گردد. با این توضیحات اشاره ای هم به سوره حجر آیه ۲۲ می کنیم و نقش سازنده بادهای را در سازمان طبیعت یادآور می شویم. قرآن می فرماید:

وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ

: ما بادهای را که آباستن کننده هستند برانگیخته به اطراف و اکناف فضا می فرستیم بعد از تحولات فراوان از آسمان آبی فرومی باریم که بوسیله آن شما را سیراب نموده در حالی که هرگز قادر به ایجاد و انبار کردن آن نمی باشید.

کلمه «لواقح» در آیه جمع لاقح بوده و لاقح یعنی شتر یا درخت حامله که در نتیجه

جفتگیری بوجود می آید و ملقح عامل و سبب جفتگیری نر و ماده با یکدیگر است که از آن تلقیح یا باروری حاصل می شود و معنی آیه این که خداوند بادهای را می فرستد در حالی که این بادهای هم عامل باروری هستند و هم خود حامل آبهای فراوان که به صورت ریزش باران فرومی بارند.

*

معجزه احیاء و طراوت زمین بوسیله باران در قرآن

در این زمینه می فرماید:

وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ

: چون به زمین نگاه کنی آن را مرده و خشک می یابی و هنگامی که باران را فرومی فرستیم زمین خشک و بیجان به جنبش و حرکت درآمده و حجم آن بر اثر رطوبت افزایش می یابد و سپس همین زمین مرده و بیجان از هر گیاهی یک زوج زیبا و شگفت انگیز می رویاند. (حج/۵).

در آیه فوق (اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ) صراحتاً یک حقیقت علمی دیگر را اشاره می کند و می فرماید: زمین هنگام نزول و ریزش باران به حرکت و جنبش یعنی به طراوت آمده و سپس حجم آن افزوده می شود این مسأله بسیار شگرف و عجیب است زیرا پژوهشها و کاوشهایی که در مورد زمین و خصوصیات و کیفیات زمین شناسی آن بعمل آمده روشن ساخته است که زمین دارای خلل و فرج و سوراخهایی است که از لابلای آن هوا نفوذ کرده و داخل منافذ می شود از سوی دیگر وقتی باران نازل می شود و بر روی سطح زمین می نشیند و به داخل منافذ نفوذ می کند. هوا را که در شکافها و سوراخهای زمین قرار دارد بوسیله حرکت و جابجا شدن خود می راند و خود جایگزین هوا می شود و هنگامی که خلل و فرج زمین توسط آب پر شد اجزاء خاک تحت تأثیر نیروی حرکتی آب در منافذ به جنبش و حرکت درآمده و تغییر مکان می دهد. علم شیمی نیز ثابت کرده است که خاک بوسیله آب انبساط یافته و توسط عامل خشکی هوا منقبض و فشرده می شود. طبق نظریات علمی و پیش بینی قرآن، هنگام نزول باران و ریزش آن، زمین به حرکت و جنبش درآمده و سپس ازدیاد حجم پیدا کرده و گسترش می یابد.

*

سوره الحجر آیه ۲۱ می فرماید: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ

: در جهان چیزی نیست مگر این که گنجینه ها و منابع اصلی آن نزد ماست و از منابع آن نازل و مقرر نمی کنیم مگر به اندازه معلوم و میزان معین.

و همچنین می فرماید: وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ

: هر چیزی در پیشگاه پروردگار به میزان و مقدار خاصی است.

هرچه در دنیا به چشم می آید خداوند آن را به مقدار و اندازه مشخصی قرار داده است. مثلاً اگر نسبت اکسیژن را در جهان در نظر بگیریم ملاحظه می کنیم که نسبت آن به طور معمول ۲۱ درصد است حال اگر همین اکسیژن که منشاء حرکت و حیات است نسبتش تغییر می کرد و به ۵۰ درصد می رسید چه حادثه ای رخ می داد مسلماً تمام موادی که قابلیت احتراق دارند در معرض خطر اشتعال قرار می گرفتند و به شدت شعله ور می شدند به طوری که اولین جرقه و شراره ناشی از برق اشتعال به درختان اصابت می کرد و در نتیجه جنگلها را زیر شعله های مهیب آتش فرو می برد و آن را به انهدام و نیستی می کشاند. از طرف دیگر به خوبی می دانیم که هر موجود جاندار اکسیژن را تنفس کرده و داخل ریه می کند که پس از سیر و گردش در خانه های ریوی و تبادلات گازی که برطبق قوانین خاص انجام می شود به خون و سپس در اختیار اعضا و سلولها گذاشته می شود و هنگام بازدم اکسید دو کربن را که هسته مرکزی ساختمان گیاهان است خارج می سازد. این گاز دفع شده به مصرف «فتوسنتز» گیاه می رسد، مشاهده می کنیم که اکسیژن و اکسید دو کربن باید در تبادل باشند تا تعادل موجودات زنده از نظر زیست محیطی برقرار گردد و اگر این مبادله و معادله انجام نمی گرفت به زودی حیات و زیست حیوان و گیاه دستخوش تحلیل و بالاخره منجر به فنا و نابودی می گردید و تمام اکسیژن موجود در جهان و کل اکسید دو کربن موجود در عالم رو به اتمام می رفت در نتیجه گیاهان پژمرده و معدوم و حیوانات نابود می شدند. اینجاست که معنای آیه روشن و این حقیقت آشکار می شود که چرا همه چیز باید به مقدار و اندازه مخصوصی در جهان وجود داشته باشد.

موجودات جانوری اکسید دو کربن را در فضا می پراکنند و گیاهان از آن استفاده می کنند و از طرف دیگر گیاهان اکسیژن را به فضا پراکنده ساخته و حیوانات اکسیژن را برای ادامه و بقاء خود با عمل تنفس جذب می کنند این جذب و دفع اگر به اندازه معین و مقدار مشخصی نباشد حیات همه موجودات گیاهی و حیوانی دستخوش اختلال و ناهماهنگی می شود.

نمونه دیگر از نظم و انسجام را می توان در تشعشعات خورشیدی ملاحظه کرد: تشعشع حرارتی خورشید به مقدار ضروری و معینی است. اگر از این مقدار ضروری و مشخص به نصف مقدار تشعشع کنونی خود برسد همه موجودات منجمد می شوند و اگر مقدار تشعشعات حرارتی خورشید به مقدار نصف آنچه که هست افزایش می یافت همه موجودات به خاکستر تبدیل می شدند.

نور خورشید، نیز به مقدار معینی است. در گیاهان مکانیسم خاصی تحت عنوان «فتوسنتز» در شرایط معینی از میزان نور صورت می گیرد مقدار نور رابطه مستقیمی با رشد گیاهان و نیز تولید گل دارد، مقدار نور اهمیت فراوانی برای گیاه دارد، زیرا تکوین و پیدایش گل یعنی شگفتگی آن میزان مشخصی از نور خورشید را خواهان است که این مقدار برای این گونه فرآیندهای گیاهی ضروری است حال با توجه به این پدیده کدام عقل سلیم مکانیسم ها و موارد ضروری و مقادیر مشخص مواد و عناصر را در عالم محصول تصادف و اتفاق (لا یشعر) می داند درحالی که تمام این مقادیر مشخص احتیاج به علوم ریاضی خاصی دارد که آنها را محاسبه و بررسی کرده و با محاسبات دقیق و صحیح، صحت و سقم آن را آشکار نماید. نه تنها این گونه امور نتیجه تصادف نیست بلکه همه فرآیندها تحت نظارت و اراده پروردگاری است که مظاهر آفرینش را بوجود آورده و اساس خلقت، هر آفریده ای را قوام و دوام بخشیده است. در مورد توازن و تعادل عناصر موجود در گیاهان نیز آیه ای در قرآن آمده، که علم اخیرا افتخار کشف آن را یافته است. می فرماید:

وَ الْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ

(حجر/۱۹).

: ما به نیرو و قدرت خود زمین را گسترديم و در آن کوههای مستحکم قرار دادیم و نیز از عناصر و مواد موجود در زمین (از هر چیزی) به اندازه معین و متعادل گیاهان را رویانیدیم.

آنچه که در این آیه به چشم می خورد کلمه «موزون» می باشد که شایان کمال توجه است. دانشمندان متخصص علوم شیمی و گیاه شناسی به اثبات رسانده اند که عناصری که گیاه از آن تشکیل می شود مقدارشان معین و کمیت و کیفیت آنها مشخص و هر کدام از عناصر به مقدار جزئی ولی ضروری در ساختمان گیاهان به کار رفته است که اندازه گیری آن فقط به وسیله ابزار دقیق بسیار ظریف امکان پذیر است مضافا این که نسبت بعضی عناصر و یا هر کدام از عناصر در یک گیاه با گیاه دیگر متفاوت می باشد در گذشته چنین دقت هایی هرگز به ذهن انسان خطور نکرده است.

*

سوره نور آیه ۴۰ چنین می فرماید:

أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ

: «یا مانند تاریکیها در دل یک دریای ژرف و عمیق که موجی سرتاسر عمق آنرا می پوشاند و باز موجهایی که روی آن موجهای عمقی در تلاطم می باشند و روی موجهای سطحی را هاله هایی از ابرهای تاریک و سیه فام می پوشاند این موجها و ابرها روی یکدیگر قرار دارند اگر (در یک چنین شرایطی) کسی بخواهد دست خود را مشاهده کند امکان ندارد آن را ببیند این مثال در مورد آن کسی است که خداوند نور هدایت را فراراه او قرار نداده است (زیرا خود نخواستہ است) و هر کس را که خداوند فراراهش نور هدایت و سعادت قرار ندهد هرگز نوری وجود نخواهد داشت (که او را به سرمنزل سعادت و رستگاری برساند).»

آنچه از مفهوم این آیه مستفاد است اشاره به موجهای عمقی و سطحی موجود دریا است. بزرگترین و سهمگین ترین موجهای یک اقیانوس امواجی است که به چشم دیده نمی شود بلکه آنها در ژرفای عمیق دریا در مسیر خطی پیچیده و پوشیده از دید انسانها در حرکت و سیر جنبش می باشد و از سالیانی دراز تا چند سال پیش هنوز این امواج داخلی و عمقی ناشناخته بودند. در کشتیرانی این مطلب به چشم می خورد که کشتیهای اعزامی به سوی قطب شمال با مشکلات زیادی مواجه بودند از جمله آن که مسیر خود را با صعوبت می پیمودند و اصطلاحاً این مناطق دریای صعب العبور را بنام (آب مرده) یا آب بی جان می گفتند که در حال حاضر به نام مناطق دارای امواج عمقی یا موجهای داخلی می شناسند.

در اوایل سال ۱۹۰۰ توجه خاصی از جانب دریانوردان اسکانندیناوی به این سو معطوف گردید و آن را در برنامه پژوهشی و تحقیقاتی خود به عنوان یک اصل تحقیقی مورد مطالعه قرار داده و در زمینه امواج موجود زیر دریاها شروع به مطالعه و بررسی نمودند. امروزه علی رغم مشکلات، علل ایجاد و تولید این گونه امواج که در اعماق دریاها به ارتفاع زیادی شکل می گیرد و سپس تا آخرین حد ممکن فرود می آیند و پایین می روند معلوم شده است زیرا پیدایش این امواج که در اعماق دریا در یک میدان وسیع از اقیانوس صورت می گیرد با اعزام غواصان با دستگاههای مجهز به اعماق آن و ایجاد ارتباط بین آن و همکاران غواص در سطح آب که درون

کشتی هستند توانسته اند این امواج را شناسایی نموده و به محققین گزارش دهند و جزئیات و علل ایجاد این امواج را توضیح دهند آنچه معلوم شده این که امواج مذکور هنگام برخورد و تصادف با موجهای خلیج و یا امواج طوفنده قوی دیگری که در عمق دریا برانگیخته می شوند درهم می شکنند و از بین می روند بنابراین، مشاهده ظاهری محققین، برای تشخیص این گونه امواج کافی نخواهد بود.

آیه فوق می فرماید: (يَعْشَاءُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ) که اشاره ای است به امواج عمقی و سطحی دریاها، به همین جهت است که قرآن در مورد چنین دریاهایی که دارای امواج عمقی هستند با کلمه (لَجَجِي) نام می برد. «لَجَجِي» در لغت به معنای دریای بر آب و عمیق است. آیه مزبور اشاره ای دارد به اقیانوسها نه سواحل دریاها زیرا کلمه «لَجَجِي» به مفهوم اقیانوس است و شایان توجه این است که در دریاها گود و ژرف (لَجَجِي) تابش نور خورشید کاهش می یابد و هنگامی که در چنین دریاها عمیق و ژرفی نور خورشید کم است اگر ابر روی دریا را بپوشاند تاریکی و ظلمت دریا رعب انگیز خواهد شد و این همان پدیده ای است که قرآن تصویر می کند.

بدین معنا که اگر در چنین محیطی با وجود این شرایط (تاریکیهای متراکم و انبوه) کسی بخواهد دست خود را مشاهده کند امکان رؤیت دست را نخواهد یافت. با قدری توجه در عمق این آیه می توان اعجاز آیه قرآنی را دریافت زیرا آگاهی و اطلاعاتی را که آیه به ما می دهد هیچ گونه رابطه و تناسبی با کانون نزول وحی و با شرایط مکانی و جغرافیایی (مکه) ندارد چرا که مرکز نزول وحی با مناظر و مناطق ساحلی دریا فاصله زیادی دارد و اگر فرضاً تصوّر کنیم که پیامبر در سن جوانی منظره دریا را دیده باشد هرگز نمی توانسته در تصوّر خود سواحل دریای سرخ و دریای مدیترانه را زنده سازد. نتیجتاً او چگونه توانسته است مثالی بیاورد که امروزه پس از قرنها توانسته اند به کشف آن نایل شوند.

*

شباهت دنیای حیوانات به دنیای انسانها در قرآن

قرآن می فرماید:

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ

(انعام/۳۸)

ص: ۱۶۷

: هیچ حیوان و جنبنده ای در زمین و هیچ پرنده ای در آسمان که بوسیله دو بال خود پرواز می کند وجود ندارد مگر این که از نظر تقسیم بندی و سازمان اجتماعی گروههایی مانند شما انسانها هستند.

امروزه در علوم مربوط به جانورشناسی بخشی تحت عنوان «تاکسونومی» یعنی طبقه بندی سیستماتیک جانوران تدریس و راجع به گروههای مختلف جانوری بحث می شود. خداوند در این کریمه شریفه جماعت جانوران و پرندگان را با لفظ «امم» بیان می فرماید. زیرا حیوانات از بعضی جهات شبیه انسانها هستند بدین معنا که آنها نیز دارای هوش و کیاستند و بوسیله هوش و غریزه است که کارهای خود را نظم بخشیده و سازمان می دهند. حقیقتی که دانش امروز به آن اعتراف و در ضمن مطالعات وسیع و طولانی روشن شده که جماعات حیوانی به افراد موجود در آنها ارتباط دارد یعنی جمعیت هر گروه از حیوانات از نظر سازمانی و اجتماعی طوری هستند که به افراد آن بستگی دارند و به صورتی زندگی می کنند که انسان را به یاد تشکیلات و سازمانهای کشوری می اندازد. مورچه و زنبور عسل و موریانه و غیره دارای سازمان وسیعی در مسایل اجتماعی خود می باشند و امور و مشاغل آنها با توجه به نیازهای آنها مشخص بوده و بر طبق قانون تقسیم کار هر یک وظایفی معین را به عهده دارند. جالبتر این که هر گروهی از انواع حیوانات زبان خاصی دارند که افراد آن به زبان مرسوم بین خود تکلم می کنند و بدین طریق یکدیگر را درک می کنند در حالی که دانشمندان قدیم هوش و کیاست در حیوانات و پرندگان را رسمیت نمی شناسند و صرفاً در وجود آنها معتقد به وسایل حیاتی حسی بودند که بوسیله آن هم ادراک می کنند و هم درد را احساس می نمایند. و هرچه از آنها مشاهده شود ناشی از فکر و تدبیر و هوش نیست بلکه کلیه اعمال آنها تحت تاثیر الهام و غریزه می باشد یعنی آثار وجودی آنها منبث از الهام و غریزه است. این اعتقاد که حیوانات و پرندگان دارای مدیریت و هوش نیستند تا سالهای آخر قرن ۱۷ رایج بود ولی ناگهان در صحنه علم و دانش، فیلسوفی بنام «دکارت» پیدا شد و بعد از مطالعات فراوان مشاهده کرد که حیوان عبارت است از یک وسیله پیچیده صرف، دارای زندگی عاقلانه. او می گوید حیوان آن چنان که مردم تصور می کنند فکر نمی کند بلکه رفتارش به طریقی تحت تاثیر غرایز است.

این تعریف و استنباط به همین صورت رواج داشت و اغلب پژوهشگران و محققین آن را مورد بحث و نقد قرار می دادند و در جوّ یک چنین اعتقادی هرگز، برای حیوانات تفکر و اندیشه ای قائل نبودند تا این که قرن ۱۷ به پایان رسید. و طلیعه قرن ۱۸ و ۱۹ در افق علم و دانش درخشیدن گرفت در این هنگام داروین دانشمند علوم طبیعی که از اهالی انگلستان بود اعلام کرد

که فکر کردن در حیوان وجود دارد اما این تفکر از نظر درجه، پائین ترین حد را نسبت به انسان دارا می باشد یعنی فکر حیوان نسبت به انسان در درجه سافلی است.

آری این همان حقیقتی است که قرآن آن را آشکارا چهارده قرن قبل اعلام کرده است و بی شک این هم یکی دیگر از معجزاتی است که علم و دانش جدید باید افتخار کشف حقیقتش را فقط به قرآن منسوب نماید.

*

بیان مراحل رشد جنین در قرآن

در این قسمت یکی دیگر از اعجازهای قرآن که از تکوین انسان سخن به میان آورده سوره مومنون است که مراحل تکوینی جنین و انسان را چنین بیان می فرماید:

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ. ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ. ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ، فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ

«مؤمنون/۱۴-۱۲»

: ما مسلماً انسان را از عصاره عناصر موجود در خاک آفریده ایم (یک مرحله از خلقت او از عناصر خاکی می باشد) سپس در مرحله دیگری از خلقت (انسان) را به صورت نطفه در جایگاه رحم قرار می دهیم و بعد نطفه را تخم لقاح یافته نموده، بعد از مراحلی به صورت علقه در می آوریم، پس از آن، مرحله دیگری از آفرینش را انجام و آن تبدیل علقه به مضغه (گوشت مانند یا غضروف) است. آنگاه غضروف یا مضغه را به تدریج تغییر داده و به استخوان تبدیل می کنیم مرحله دیگر خلقت، رویاندن و پوشاندن استخوان، بوسیله گوشت می باشد سپس در آخرین مرحله از مراحل تکوین و آفرینش انسان، خلقت دگری در موردش اجرا می شود. (دارای روح انسانی می شود) آفرین بر آن خداوندی که بهترین آفرینندگان است.

اگر با دقت و توجه خاص به معنای این آیات نظر افکنیم فرموده الهی را در زمینه پیدایش و مراحل جنین کاملاً مطابق گفته های علم جدید می یابیم علم می گوید انسان اساس ساختار پیکرش از خاک است چون نطفه که بعد از لقاح، جنین از آن حاصل می شود محصول تغذیه می باشد، در خاک عناصر گوناگون شیمیایی غذایی فراوان است که در نتیجه می توان گفت که سلولهای جنسی به تعبیر قرآن از «سلاله» یا «عصاره» آن بوجود می آید و بعد از لقاح، جنین ساخته می شود.

مقصود از نطفه در آیه مذکور عبارت است از مجموعه ای از سلولها که از مرد خارج می شود

و این مجموعه سلولی در مایع موجود در درون مهبل و رحم شنا می کنند و بعد به اصطلاح یک مسابقه در مایع داخل رحم به منظور رسیدن به سلول جنسی ماده انجام می دهند. سلول جنسی ماده از اطراف بوسيله سلولهای جنسی نر احاطه می شود و آن گاه در نتیجه واکنشهایی یکی از اسپرماتوزوئیدها که زودتر از همه به «تخمک» (سلول جنسی ماده) یا «اول» رسیده است به طریقی آن را می شکافد و با ایجاد یک سوراخ در پوسته خارجی تخمک خود را به درون آن رسانده و داخل تخمک می شود و با سلول ماده ترکیب می گردد (اسپرماتوزوئیدها به شکل بچه های قورباغه می باشند و دارای سر و گردن و دم بوده که هنگام ورود به درون تخمک دم خود را فاقد می شوند و بالاخره بعد از آمیختگی و امتزاج اولین مرحله پیدایش جنین تحقق می یابد).

واژه بعدی مذکور در آیه لفظ «علقه» است خداوند ما را از وجود مرحله ای بنام علقه آگاه می کند و می فرماید نطفه را بدل به علقه نمودیم، علقه عبارت است از اجتماع سلولها که سلول اولیه لقاح یافته یعنی تخمک به اضافه اسپرماتوزوئید بعد از تقسیمات به آن مرحله می رسد یعنی سلول تخم تقسیماتی حاصل می کند که بر اثر آن تعداد کثیری از سلولها به وجود می آید سپس برجستگی ها و برآمدگیهایی در سطح این اجتماع سلولی ایجاد می شود که بوسیله این برجستگیها به محیط درونی رحم متصل می گردد و اصطلاحاً می گویند جنین در محیط رحم جایگزین شده است یعنی جنین با دیواره رحم ارتباط پیدا می کند به همین دلیل است که عنوان این مرحله علقه است زیرا جنین بوسیله برآمدگیها، میان دیواره رحم معلق و مرتبط می باشد. به همین ترتیب جنین مسیر تکوینی خود را بعد از آن مرحله می پیماید تا این که بالاخره به صورت توپ گرد نامنظم و پیچیده ای در می آید و در این حالت چند هفته ای باقی می ماند، اینجا خداوند این مرحله را بنام (مضغه) می نامد. زیرا در این حالت توده سلول تقسیم شده، بسیار شبیه یک قطعه گوشت کوبیده است. از دید علم جنین شناسی این حالت (مضغه) عبارت است از رشد علقه و پیشرفت آن بسوی تنوع سلولها است که بعد از مرحله علقه، مضغه را بوجود می آورد. در همین مرحله بعضی از اجزاء جنین از یکدیگر تشخیص داده می شود. اینجا مرحله ای دیگر از مراحل تکوینی جنین آغاز می شود که منجر به پیدایش آثاری از استخوان در مضغه است یعنی مضغه کم کم تبدیل به استخوان می شود مشابه جنین کیفیتی در عالم جنین شناسی با مطالعات فراوان مشاهده شده و آن را تحت عنوان تبدیل غضروف به استخوان

می شناسند در آیه مزبور نیز کیفیت پیدایش استخوان را منبعث از غضروف معرفی می کنند. بعد از آن که استخوان پیدا شد گوشت یا عضلات شروع به پیدایش می کند که می توان با مطالعات تکنیکی به وجود عضلات بعد از مرحله استخوانی شدن پی برد. در این مرحله نیز طبق قانون تمایز و کیفیت سلولی، سلولهایی که استخوان را احاطه کرده اند تقسیم و تنوع خود را در جهت پیدایش عضلات آشکار می کنند. در حالی که استخوان سازی و پیدایش عضلات ادامه دارد، سایر اعضای بدن نیز بوجود می آیند. هر کدام از این مراحل ساعتها، روزها و ماهها طول می کشد، آیات قرآن صراحتاً تحقیقات علمی را تأیید می کند.

در قسمتی دیگر از آیه می فرماید: (ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ) این یکی دیگر از معجزات علمی قرآن است، با پیشرفت علم و دانش بر این حقیقت دست یافتند که انسان و حیوان در مراحل جنینی از حالاتی می گذرد که هر دو در این حالات از نظر مرحله عبور مشترک و به لحاظ تکوین و آفرینش یکسان هستند فقط در مورد انسان یک مرحله دیگر وجود دارد که او را متمایز و مشخص از سایر حیوانات می کند و این مرحله «تمایز» است که خداوند آنرا با لفظ (خَلْقًا آخَرَ) بیان می فرماید یعنی عبور حیوان و انسان از مراحل جنینی تا حدودی مشترک است پس از آن انسان مسیر تکوینی خود را به اراده خداوند جدا می کند و راه دیگری را در تکامل خود می پیماید که در انتها به صورت انسان درمی آید. انسان تحت نظارت و هدایت الهی این مسیر را ادامه داده به منتهای منهج تکاملی می رسد که می فرماید: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» یعنی سپس انسان را لباس آفرینش دیگری پوشانیدیم. با توضیح کافی در مورد این مراحل، خلقت انسان از دیدگاه علم و مذهب روشن می گردد و درمی یابیم که تحولات گوناگون جنین آن طور که در قرآن بیان شده است همان حقایقی است که دانش جدید به آن دست یافته است.

*

شرح پوشش های اطراف جنین در قرآن

جنین از سوی بسیاری از عوامل مورد هجوم است خطراتی که ممکن است به جنین برسد عبارتند از ضربه های مکانیکی، فشار، حرارت، نور و ناهمگونی محیط داخلی رحم که همگی جنین را در معرض آسیب قرار می دهد خداوند در آیه ۶ سوره زمر می فرماید:

ص: ۱۷۱

يَخْلُقَكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقِ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ (زمر/۶)

: «خداوند شما را در شکم مادران می آفریند و چند آفرینش پی در پی که مراحل خلقت و تکوین شما هستند برای ایجاد شما مقرر فرموده است در حالی که این آفرینش پی در پی در تاریکیهای سه گانه (پوششهای تاریک سه لایه) می باشد. خداوند، پروردگار شماست و پادشاهی و فرمانروایی مخصوص ذات مقدس اوست.»

در جنین شناسی مدرن، مبحثی است بنام پرده های جنینی یا پوششهای جنینی که در آن چنین بحث می شود: تمام پرده های جنینی یعنی «آمنیون»، «کوریون»، «آلانتوئیس» و کیسه زرده (این کیسه به منزله منبع غذایی است که هیچ گونه کاری مانند پوششهای سه گانه مذکور انجام نمی دهد و در مهره داران عالیتر از نظر تکامل جنینی این کیسه یک ضمیمه جنینی در درجه دوم اهمیت محسوب می شود با این وصف کیسه زرده در تمام مهره داران همراه با سایر ضمایم مثل آمنیون، کوریون و آلانتوئیس، وجود دارد) طناب ناف و جفت که برای عمل سوخت و ساز طبیعی جنین لازم است بوجود می آید پرده های سه گانه فوق از نظر تشریحی و تکوینی مراحل طی می کنند تا بالاخره هر سه اطراف جنین را احاطه می کنند هر یک از آنها تاریکی خاصی را در اطراف جنین بوجود می آورد آمنیون، کوریون دو پرده ای هستند که مانند کیسه، جنین را دربر می گیرند و حفره ای که بین این پوشش جنینی و خود جنین ایجاد می گردد پر از مایع می شود و جنین آزادانه می تواند در این مایع جابه جا شود و حرکت و فشار خارجی در مایع یکسان منتشر گشته و در تمام بدن یکنواخت وارد می آید، آلانتوئیس نیز پوشش دیگری است که وظیفه آن تغذیه و دفع مواد زاید جنین است بهر حال این سه پوشش محیط تاریکی را برای جنین می سازند که جنین را از نور، آب، حرکت، باد و حرارت و سایر عوامل مضر محافظت می کنند. در آیه مذکور معجزه دیگری از قرآن که دانش و دانشمندان را به خضوع در مقابل آن وامی دارد بیان شده است، این آیه برای جنین سه پوشش یا پرده را بیان می کند که با لفظ «ظلمات» آن را تعبیر می فرماید. همان گونه که ذکر شد این پرده ها عبارتند از پرده آمنیون، پرده کوریون، پرده آلانتوئیس آنچه که شایان اهمیت است این که پرده های سه گانه جنینی به قدری نازک و ظریف هستند که

نمی توان آنها را از یکدیگر بدون وسایل دقیق علمی و تشریحی تمیز داد و اگر بخواهیم آنها را با چشم غیر مسلح مشاهده کنیم هر سه پرده یک پرده به حساب خواهد آمد.

*

منشاء پیدایش انسان در قرآن

خداوند ضمن وحی به پیامبر عزیزش می فرماید:

وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا

: ای پیامبر متذکر این حقیقت باش که پروردگار تو از اولاد آدم یعنی از پشت آنها ذریه و نسل آنها را گرفت و آنها را بر خودشان گواه و شاهد قرار داد و گفت آیا من پروردگار شما نیستم گفتند آری گواهی می دهیم (قبول داریم). (اعراف/۱۷۲).

این آیه صراحتاً مشعر بر آن است که خداوند نسل افراد بشر را از پشت خود آنها بیرون می آورد، آنچه که در اذهان رایج و در بین مردم متداول است این که بیضه ها در قسمت پایین تنه آدمی قرار دارد و نه در پشت او، اما خداوند جهشی در اندیشه انگیزته که ای انسان تو خود را واریسی کن که کجا بودی و در حال حاضر کجا هستی و سپس به کجا خواهی رفت. خداوند در آیه مزبور از آفرینش انسان و ذریه او و کیفیت پیدایش او سخن می گوید و در مورد فرآیندی سخن می گوید که در جنین، خاص نطفه می باشد این قسمت که مورد نظر پروردگار است در حالت جنینی در پشت واقع شده است اگر بخواهیم به طور عمیق و دقیق مشخص کنیم باید بگوییم این قسمت در پایین کلیه ها قرار دارد، از همین نقطه است که اعضای که سبب پیدایش بیضه ها می شود رشد و نمو می یابند یعنی منشاء پیدایش بیضه ها در همین منطقه است و این عضو و موضع گیری آن تا ماههای آخر از زندگی جنینی در شکم مادر در پشت جنین و زیر کلیه ها باقی می ماند، آنگاه به تدریج به طرف پایین می آید و هنگام ولادت طفل، در مرکز اصلی طبیعی خود قرار می گیرد. آیه مذکور اشاره به مرحله ای است که در آن حالت از نقطه اصلی واقع در پشت جنین و زیر کلیه ها گوی نطفه از آن منطقه گرفته می شود. زیرا منشاء سلولهای اولیه غدد تناسلی در

آنجا قرار دارد، بنابراین منشاء پیدایش و تکوین انسان همان منطقه پشت جنین و زیر کلیه ها است که در آیه صراحتاً به آن اشاره شده است.

*

تبیین چگونگی پیدایش نر و ماده در قرآن

قانون ژنتیکی می گوید: هر گاه اسپرم دارای ایگرگ (Y) با تخمک زن که سلولهای جنسی آن به طور یکنواخت می باشند و دارای کروموزم ایکس (X) است ترکیب شود نتیجه پسر خواهد بود و هر گاه اسپرم ایکس (X) با تخمک لقاح حاصل کند نتیجه دختر خواهد شد. خداوند در خلال بیان یک آیه مسأله مهم وراثتی را متذکر شده و می فرماید:

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى. أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَىٰ ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَىٰ. فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ
(قیامت/۳۷-۳۹)

: آیا انسان می پندارد که مهمل و بدون تکلیف و مسئولیت رها می شود و (هیچ گونه وظیفه ای در قبال آفریننده و آفریده های خداوند نخواهد داشت؟) هرگز اینطور نیست، آیا همین انسان فکر نمی کند که در آغاز به صورت نطفه ای روان بود که ریخته شد و سپس به سوی تخمک روانه گردید در حالی که خداوند از نطفه این انسان دو جفت نر و ماده بیافریده است (اسپرم نر و اسپرم ماده) (قیامت/۳۷-۳۹)

این آیه روشنگر آن است که جنس بچه هرچه هست به هر تقدیر منشاء اساسی و عامل اصلی آن در تولید نر و ماده فقط مرد است یعنی اسپرمهایی که در مایع منوی مرد شناورند و این همان حقیقتی است، که دانش مدرن آن را تأیید می کند. تخمدان زن در هر ماه یک تخمک رها ساخته و در دهانه شیپوری لوله فالوپ قرار می دهد که با حرکات مژه های موجود در دیواره داخلی فالوپ به حرکت درمی آید تا خود را به حدود یک سوم طول لوله، می رساند. از طرف دیگر سلولهای جنسی نر که در مایع منوی غوطه ورنند از مردان بالغ هنگام انزال به مقدار زیادی (میلیونها) سلول جنسی نر خارج می شود این سلولهای جنسی نر در واقع عبارتند از میلیونها جانور کوچک که در زیر میکروسکوپ شبیه لارو دگردیسی نیافته قورباغه می باشند، چنان که گفته شد تنها یکی از جانوران کوچک (سلول جنسی نر) می تواند با چابکی و فعالیت زیاد خود را به درون تخمک برساند و بعد از شکافی که بوسیله مکانیسمی خاص انجام می گیرد به داخل

تخمک راه یابد، بعد از ورود، این سلول جنسی نر با تخمک، امتزاج حاصل می کند و کروموزمهای آن با کروموزمهای تخمک مخلوط شده در مایع داخل تخمک غوطه ور می شوند و پس از یک سلسله جریانات و فرآیندهایی که انجام می گیرد یک سلول کامل به نام سلول تخم بوجود می آید که مبداء پیدایش جنین است یعنی با تقسیمات خود تبدیل به یک جنین چند سلولی می شود و میلیونها سلول را بوجود می آورد و این عملیات و تقسیمات در واقع نخستین گامهایی هستند که برای ایجاد یک طفل برداشته می شود.

باز می گردیم به مطلب، مایع منوی خارج شده از مرد دارای عناصر ملکولی رشته مانندی است، که به علت رنگ پذیری خاصی که دارند کروموزم نامیده می شوند. در تعدادی از سلولهای جنسی نر یا اسپرمها، کروموزومی وجود دارد که با توجه به خصوصیات فیزیکی و شیمیایی، آن را کروموزوم جنسی ماده نام گذاری کرده اند. یعنی برخی از اسپرمها فقط دارای کروموزوم ایکس هستند که با وسایل تکنیکی و آزمایشگاهی دقیق بوجود آن پی برده اند از طرف دیگر در همین مایع منوی خارج شده از مرد تعدادی از سلولهای جنسی نر با ویژگیهای خاصی تحت عنوان اسپرم دارای کروموزوم ایگرگ است که اصطلاحاً اسپرم تولیدکننده نر می باشد این دو گروه سلول جنسی نر و ماده به طور مساوی و به نسبت یکسان در یک مایع منوی یافت می شود حال هرگاه یک اسپرماتوزوئید (یا اسپرم جانورمانند) که تخمک (سلول جنسی ماده) را لقاح نماید یعنی با آن ترکیب شود که دارای کروموزوم ایکس یا اسپرماتوزوئید ماده باشد جنین حاصله دختر خواهد شد و اگر سلول دارای کروموزوم ایگرگ یا اسپرماتوزوئید نر باشد جنین، پسر خواهد شد. با روشن شدن موضوع به حکمت الهی قرآن که می فرماید:

فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى

پی می بریم که خود نشانه ای است از این که مجموع قرآن وحی آسمانی است. جالب این که ضمیر در کلمه (منه) برمی گردد به مایع منوی که بر اثر انزال از مرد خارج شده است، که قرآن از آن با عبارت (أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى) تعبیر کرده است.

*

شباهت اسپرماتوزوئید در انسان؟

اولین آیات روشنگری که بر پیامبر گرامی اسلام وحی شد آیات ابتدای سوره علق بود

خداوند سبحان در این آیات می فرماید:

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ

: به نام پروردگارت بخوان همان کسی که انسان را از علق (شبهه خون بسته) آفرید.

دانش بیولوژی و علوم پزشکی ثابت کرده اند منی انسان یعنی مایعی که محتوای حیوانات کوچک است، به وسیله چشم غیر مسلح دیده نمی شود. طبق همین تحقیقات هریک از این جانوران دارای یک سر و گردن و دم است که اجمالا به شکل کرم زالو می باشد بنابراین اگر گفته شده (خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ) یعنی او انسان را از این حیواناتی که از نظر شکل شبیه کرم زالوست آفریده دور از واقعیت نمی باشد، این تشبیه بهترین و نزدیکترین مدلی است که می تواند در ذهن انسان، مفهوم اسپرم را تصویر نماید. این آیه شریفه در زمره معجزات شگفت انگیزی است که حقیقت آن در زمان نزول آن و نه بعد از آن کشف نشده بود تا این که بالاخره میکروسکوپ اختراع گردید و معلوم شد که انسان از چه نوع حیوانات کوچکی ساخته می شود، بوسیله میکروسکوپ مشاهده گردید که اسپرمها شبیه علق هستند که در زبان عربی به معنی خون بسته و کرم زالو می باشد.

*

اختلاف نقش و نگارها و خطوط سرانگشت انسانها

یک آلمانی بوسیله آیاتی در زمینه اختلاف خطوط سرانگشتان به اسلام گروید. آیات چنین است:

لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ

: هرگز چنین نیست که کافران می گویند قسم به روز قیامت و سوگند به آن وجدانی که صاحبش را سرزنش می کند (وجدانی که بعد از گناه انسان را ملامت می کند) آیا انسان این موجود ضعیف می پندارد که استخوانهایش را جمع و گردآوری نمی کنیم (وای بر او) ما آنقدر قدرتمندیم که می توانیم سرانگشتان او را بدرستی بسازیم و (ظرایف نقش و نگار آنرا طراحی کنیم). «قیامت/۱-۴».

شرح آیات: خداوند می فرماید آیا بشر تصور می کند که استخوانهای پوسیده او را هرگز جمع

نمی‌کنیم این طور نیست که او می‌پندارد بلکه ما تواناییم که سر انگشتان او را مرتب کرده و با حفظ شخصیت و هویت افراد انسانی حتی جزئیات بدن، آنها را بازگردانیم به گونه‌ای که خطوط سر انگشتانشان نیز محفوظ و برابر با همان خطوط در زندگی دنیایشان باشد. این معجزه هم از قرآن است چه دلیلی دارد خداوند متعال انگشتان او را در این مثال انتخاب فرموده است؟ و چرا عضو دیگری از اعضای آدمی را انتخاب فرموده است؟ علتش این که اعضای دیگر در بدن انسان از قبیل چشم و گوش و بینی و غیره... میان دو انسان یا انسانی با انسان دیگر ممکن است مشابه و هم شکل باشد. درحالی که انگشتان آنها دارای ویژگیهایی است که به هیچ وجه آن مشخصات و خصوصیات در دو انسان، مشابه نخواهد بود. به ویژگیهای خطوط سر انگشت برای اولین بار در قرن گذشته بود که پی بردند یعنی درست ۱۳ قرن بعد از نزول قرآن به حقیقت علمی آن واقف شدند. در سال ۱۸۸۴ میلادی بود که رسماً در انگلستان روش تشخیص هویت افراد بوسیله خطوط و علائم سر انگشت مورد استفاده قرار گرفت. این خطوط و نقش و نگار ۳ نوع است: ۱- قوسی یا کمانی ۲- پیچیده ۳- مدور پی در پی یا به صورت دوایر متحدالمركز و نیز نوع چهارمی در بین افراد بشر یافت می‌شود که ترکیبی است از تمام شکل‌های مذکور، که به هیچ عنوان نمی‌توان آنها را جزء یکی از تقسیمات سه گانه فوق قرار داد. و این حالت چهارم نوع مختلط است. البته ناگفته نماند که این خطوط در طول حیات، هیچ گونه تغییری نکرده و می‌توان آن را میان دو شخص به خوبی تشخیص داد. با این توضیحات می‌توان نتیجه گرفت که قرآن صرفاً مجموعه‌ای از الفاظ نیست بلکه هر لفظی از آن مفهوم و مدلول و مصداقی دارد و هر آیه دربردارنده حقیقت و اعجازیست.

مسائل مشروحه فوق برای شناخت برخی از معجزات علمی قرآن کافی است که ذهن را به حقایق قرآنی سوق دهد تا با چنین کشش و گرایشی بر ایمان آدمیان افزوده گردد همین افتخار بس که دانش جدید درخشنده مصباح کاوش و پژوهش خود را به سوی تعالیم و قوانین اسلامی برگردانده تا از آن بهره‌یابد زیرا دانش امروز صراحتاً و کنایتاً معترف است که در مسائل گوناگون علوم اجتماعی و امانده و زانوی عجز در بغل گرفته است. گواه این مثال اعتراف دکتر جون کونیزی استوارت استاد یار علوم طبیعی در دانشگاه برینستون می‌باشد. اعتراف را از کتاب (علم می‌خزد) تالیف جیمس استرکل نقل می‌کنیم او می‌گوید:

«در حالی که علوم طبیعی در جبهه کشفیات و مطالعات خود شاهد پیروزیهای سحرانگیز بوده است علوم اجتماعی را می یابیم که برعکس همواره به صورت سرسام آوری دچار قصور و عجز و خلاف گویی شده و می شود. در علوم طبیعی و زیست شناسی و معماری و پزشکی یک سلسله پیروزیها و موفقیت های چشم گیری در زمینه کشفیات تحقق یافته که می توان به وضوح آن را مشاهده نمود اما در زمینه سیاست نظری و اقتصادی و روش اداره مملکت و برنامه ریزی اجتماعی به نظر می رسد که مجموعه کوچکی از مبانی و نظریات آن به طور محدود قابل قبول و اجراست و این مقدار از مبانی و قوانین کافی برای اداره بشر نمی باشد» .

این اعتراف از زبان رهبران و پیشگامان مطالعات اجتماعی صراحتاً وجود یک تضاد را بازگو می نماید. و می رساند که بشرگریزی از پذیرش بی چون و چرای آیین فطرت که آیین تابناک اسلام است، ندارد و سرانجام دیر یا زود به ارزشهای نهادینه اسلام پی برده و مضامین حیات بخش و جاودان آن را با آغوش باز پذیرا خواهد شد.

ص: ۱۷۸

شبهات پیرامون اعجاز قرآن

[شبهه پیچیدگی اعجاز-شبهه تناقض و اختلاف- شبهه ناتوانی در عرضه غیر قرآن-شبهه ناتوانی در مخالفت با قرآن به انگیزه ترس و عادی شدن-شبهه آمیختگی و درهم تنیدگی موضوعات قرآنی-شبهه کوچک شماری معارضه و عدم اعلان آن-شبهه اعلام مبارزه علنی و معارضه آشکار و معرفی برخی از سردمداران اپوزیسیون و معارضه با بلاغت قرآنی و پاسخ مشروح تعارضات و مخالفت آنها.]

ص: ۱۷۹

اشاره

اعجاز قرآن و پاسخ های آن

شبهه اول

اشاره

از جمله اشکالات یاد شده این که باید تمامی مردم جزئیات مربوط به معجزه را بفهمند. در آن صورت است که معجزه کننده می تواند انتظار فرمانبرداری داشته باشد. در همین راستا به عنوان مثال معجزه بودن قرآن از نظر اعجاز برای همه انسانها قابل درک نیست و این واقعیت همیشه بوده و هست. چگونه قرآن می تواند برای همه بشریت معجزه باشد؟ قرآن که هدفش خارج ساختن مردم از تاریکی ها به روشنایی هاست؟!

پاسخ:

لازم نیست همه مردم جزئیات مربوط به معجزه را بفهمند، زیرا هدف از معجزه این است که ناتوانی انسانها را ثابت نماید به طوری که جای هیچ شک و تردیدی برای آنها باقی نماند. پیامبر گرامی اسلام، قرآن را آورد تا مردم نتوانند مشابه آن را عرضه کنند. هرچند که بعضی از مردم در زمان ارایه معجزه حضور نداشتند و یا آن که به خاطر عدم آگاهی نسبت به زبان عربی و ویژگیهای آن احتمال این که مشابهی برای قرآن بیاورند وجود ندارد. دو نیمه شدن ماه به دست پیامبر گرامی اسلام از نظر عقلی حجت را بر ما تمام می کند هرچند که در زمان تحقق آن حضور

نداشتیم تا آن را به چشم خود مشاهده کنیم. این مطلب در مورد سبز شدن درخت و سخن گفتن سنگریزه به امر پیامبر نیز صدق می کند.

ملاحظه می کنیم که قرآن در محیطی نازل شد که بلاغت در آن به حدّ اعلای خود رسیده بود و مردم در حدّ اعلای آن به فصاحت و امور آن اهتمام می ورزیدند. به طوری که برای امور دیگر هیچ ارزش، ارج و قرب و فضیلتی قائل نبودند. مردم این گونه بودند تا هنگام نزول قرآن هیچ تردیدی نسبت به آن پیدا نکنند و به عنوان سلطان عرصه جهان ادبیات و حاکمیت علمی شناخته شود. همچنین ملاحظه می کنیم که قرآن آنها را به مبارزه فراخواند و از ایشان خواست تا مانند آن یا ده سوره و یا حتی یک سوره بیاورند. آنان در پاسخ به این مبارزه طلبی چاره ای جز اظهار عجز و ناتوانی نداشتند و به همین دلیل مبارزه با شمشیر را به مبارزه با زبان ترجیح دادند. اگر عربیان توانایی مقابله با قرآن را داشتند بهترین شیوه همان بود و حتما این کار را می کردند و راه هرگونه برهان و حجتی را بر پیامبر می بستند و از نظر بلاغت حتی اگر می شد، یک سوره مانند قرآن بیاورند انجام می دادند و بدین وسیله از بسیاری از مشکلات و توسل به جنگها، رهایی می یافتند و دیگر نیازی به هزینه و صرف اموال بی شمار نمی بود. ولی با وجود داشتن افراد بسیار فصیح و نابغه، بلیغ و زبده در برابر بلاغت قرآن زانو زدند و به ناتوانی خود اعتراف کردند. این ناتوانی شامل همه افرادی می شد که با منبع وحی در تماس نبودند. اگر چنین مطلبی را مورد توجه قرار دهیم در آن صورت از نظر عقلی حجت بر ما تمام خواهد شد حتی اگر در فصاحت در زمره افراد نابغه و ممتاز نباشیم و یا این که اساسا با زبان عربی آشنایی نداشته باشیم. این امر بدیهی تر از آن است که بر کسی پوشیده باشد.

شبهه دوم:

اشاره

قرآن خود را این گونه توصیف کرده که در آن اختلاف و تناقضی وجود ندارد-و باید نیز این گونه باشد-زیرا وجود اختلاف در قرآن با نزول آن از سوی خداوند

ص: ۱۸۲

تناسب ندارد. خداوندی که چیزی بر او پوشیده نیست. و این مسئله که قرآن از سوی خداوند دانای به امور کوچک و بزرگ است نباید دارای تناقض باشد ولی در دو جا در قرآن، تناقض مشاهده می شود:

یکی در آیه ۴۱ سوره آل عمران که می فرماید:

قَالَ آيَتُكَ إِلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا

این آیه با آیه ۱۰ سوره مریم در تضاد است که می فرماید:

قَالَ آيَتُكَ إِلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا

پاسخ:

جواب این شبهه بسیار روشن است. از لفظ روز در برابر شب چنین استفاده می شود که گاهی منظور از آن تمام شبانه روز است. لفظ شب نیز بدین گونه است گاهی در برابر لفظ روز به کار می رود و بعضی اوقات به معنی شبانه روز می باشد. این نحوه استفاده تنها اختصاص به قرآن کریم ندارد بلکه در میان اعراب نیز رایج بوده است و حتی تنها منحصر به زبان عربی هم نیست بلکه در زبان فارسی نیز همین دو معنا برای لفظ شب و روز به کار می رود.

قرآن کریم در مواردی لفظ شب و روز را به معنای خاص خودشان به کار برده است. به عنوان مثال خداوند متعال در آیه ۷ سوره حاقه می فرماید:

سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا

خداوند متعال در آیه ۶۵ سوره هود می فرماید:

تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ

منظور در اینجا از روز، همان شبانه روز است.

خداوند سبحان در آیه ۵۱ سوره بقره می فرماید:

وَ إِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً

منظور در اینجا از لیل همان شبانه روز است.

پس نتیجه می گیریم که میان دو آیه مذکور هیچ منافات و تناقضی به چشم

نمی خورد و هیچ جایی برای شبهه وجود ندارد.

شبهه سوم:

اشاره

قرآن کریم در بسیاری از موارد انجام عمل را به بنده و اراده وی نسبت می دهد و این نشان می دهد که انسان در انجام کارهایش مجبور نیست و گاهی نیز انجام عمل انسان را به خداوند سبحان نسبت می دهد و این نشان می دهد که انسان در انجام کارهایش مجبور است و هیچ گونه اختیار و اراده ای جز اختیار و اراده خداوند وجود ندارد.

در همین راستا خداوند قدیر در آیه ۲۹ سوره کهف می فرماید:

فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِرْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ

از سوی دیگر خداوند متعال در آیه ۳ سوره انسان می فرماید:

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا

اما در ارتباط با بخش دوم بحث، خداوند متعال در آیه ۳۰ سوره انسان می فرماید:

وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ

در مورد این دو بخش از آیات گفته اند که این یک تناقض گویی آشکار است.

پاسخ:

انسان در افعال اختیاری خویش دارای اراده و تصمیم است و می تواند براساس فطرت خویش بر سر دو راهی انجام و یا عدم انجام عمل، یکی را برگزیند و بر پایه تعیین خود بر آن کار پایدار مانده و یا منصرف شود. تمام افراد عاقل در این که آزاد آفریده شده اند اتفاق نظر دارند و در این باره دلایل بی شماری ذکر کرده اند. قوانینی که انسان وضع می کند در صورتی اعتبار دارد که افراد در انجام و یا عدم انجام آنها آزاد باشد. به عبارت دیگر قانونگذاری در صورت اجبار معنا و فایده ای ندارد. هدف از قانون جلب موافقت دیگران است و این امر تحقق نمی یابد مگر این که اراده و اختیار در میان باشد.

همچنین اوامر و نواهی صادر شده از سوی مالک بردگان در صورتی مصداق و اعتبار دارند که بردگان قدرت انتخاب داشته باشند. اندیشمندان، مورد یاد شده را یک امر لازم و ضروری می دانند و اصلاً هیچ شک و تردیدی نسبت به آن ندارند.

حسن و قبح عقلی از نظر اندیشمندان یک امر بدیهی و ضروری است زیرا حسن و قبح عقلی در مورد کاری که اجباری است صدق نمی کند و جایی برای مدح و ذمّ باقی نمی گذارد.

به طور کلی در اختیاری بودن اعمال انسان نباید شکل و تردید نمود زیرا ارادی بودن کردار بشر از نظر عقلاء یک امر بدیهی است. زیرا عقلاء قانونگذاری کرده و احکام را به تصویب می رسانند و برای افراد فرمانبر و عصیانگر پاداش و مجازات تعیین می کنند. همچنان که خداوند برای اوامر و نواهی خویش ستایش و توبیخ و جهنم و بهشت تعیین کرده است. صرف نظر از تمام موارد ذکر شده انسان عاقل میان حرکت (اجباری) دست لرزان و حرکت اختیاری صادره از غیر آن تفاوت آشکار مشاهده می کند و در تفاوت مشخص میان شخصی که به اجبار از بلندی به زمین پرت می شود با شخصی که به اختیار، خود را از بلندی به زمین پرت می کند تردیدی به خود راه نمی دهد و بر همین اساس دومی را مورد مذمت قرار می دهد. پس نتیجه می گیریم که از نظر عقل و عقلاء بدون شک و تردید انسان، مختار است و کارهای او اختیاری است.

اما منظور قرآن از این که اعمال انسان را به خداوند متعال نسبت می دهد این است که تمامی حرکتهای با عنایت و توجه خداوند تحقق می یابد. خداوند واجب الوجود، پس از خلقت موجودات، آنها را به حال خود رها نمی سازد زیرا ممکن الوجود، در پدیدار شدن و هم در بقا و استمرار نیازمند واجب الوجود است و نیاز از ویژگیهای اساسی ذاتی و ماهیتی ممکن الوجود می باشد. خداوند متعال در آیه ۱۵ سوره فاطر می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ

شاعر ایرانی در همین رابطه می گوید:

سیه رویی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد و الله اعلم

رابطه میان ممکن الوجود با واجب الوجود مانند رابطه ساختمان و کتاب با بنا و نویسنده نیست زیرا این دو برای باقی ماندن نیازی به سازنده خود ندارند. رابطه والدین با فرزندان نیز در همین راستا قرار دارد چرا که بقای فرزندان بستگی به بقای والدین ندارد. رابطه خداوند متعال با موجودات مانند رابطه خورشید و نور آن است. نور خورشید برای پدیدار شدن و باقی ماندن نیازمند وجود خورشید است. نور وجود نیز ممکن نیست بدون علت واجب آن ماندگار شود. نور چراغ نیز این گونه است و وجود و ادامه آن بستگی به وجود و ادامه جریان الکتریسیته دارد. به طور کلی ممکن الوجود برای پدیدار شدن نیاز به توجه و عنایت پدیدآورنده اصلی خویش دارد و همچنین برای بقا به امداد غیبی و تماس با مبدء اعلی احتیاج دارد. از سوی دیگر ارتباطی که ممکن الوجود با واجب الوجود دارد یک شیء زاید و خارج از واقعیت ممکن الوجود نیست بلکه ماهیت ممکن الوجود عین ارتباط و واقعیتش اتصال محض است. پس چگونه می توان تصور نمود که ممکن الوجود از ارتباط بی نیاز و تهی باشد. آن هم ارتباطی که ذات و واقعیتش را تشکیل می دهد.

با توجه به مطالب یاد شده صحت انتساب افعال اختیاری ممکن الوجود به واجب الوجود مشخص می گردد. اختیاری بودن افعال عامل مهمی در تحقق آنها به شمار می آید و به طور شفاف باید در این میان کننده کار وجود داشته باشد. زیرا در صورت نبود فاعل، صدور فعل اختیاری از سوی وی امکان پذیر نخواهد بود. پس نتیجه می گیریم که وجود فاعل اولین اصل و اساسی ترین مقدمه به شمار می آید.

بدیهی است که این مقدمه در خارج از قلمرو قدرت فاعل و اراده انسان قرار دارد. لزوما این مقدمه باید در اختیار علت موثری باشد که انسان در حدوث و بقای خویش به آن نیاز دارد. از آنجایی که بعضی از اصول فعل اختیاری انسان در خارج از چارچوب قدرت و اراده وی قرار گرفته و در واقع در اختیار علت پدیدآورنده قرار

دارد به همین دلیل نسبت دادن فعل اختیاری انسان به واجب الوجود کار صحیحی است. از سوی دیگر با توجه به این که بعضی از اصول فعل اختیاری انسانی نشأت گرفته از خواست و اراده واجب الوجود است به همین دلیل نسبت دادن اراده انسان به اراده خداوند اقدام درستی به شمار می آید. البته این موضوع به موازات استقلال به معنای واقعی آن پیش نمی رود. زیرا در سطور پیشین بیان کردیم که انسان دارای چنین استقلالی نیست زیرا انسان در خارج از قلمرو اراده خداوند قرار ندارد. در اینجا این شبهه بوجود می آید که این پدیده با استقلال آدمیان منافات دارد و به همین دلیل نمی توان فعل انسان را اختیاری توصیف نمود.

باید خاطر نشان ساخت که در اینجا خلط مبحث شده به طوری که این توهم بوجود آمده که اسناد فعل به انسان و به اراده به معنای اختصاصی بودن این نسبت که منشأ استقلال در صدور فعل است، می باشد در حالی که چنین نیست و منظور تنها اثبات صحت این مدعاست.

به عبارت دیگر منظور اثبات این نسبت برای انسان است و نه نفی آن از غیر او.

بنابراین نتیجه می گیریم که فعل اختیاری انسان به فاعل و همچنین به واجب الوجود که بوجود آورنده فاعل است و فاعل در حدوث و بقا نیازمند به آن هست برمی گردد و نسبت داده می شود. این همان راه میانه است که از رهنمودهای اهل بیت علیهم السلام برداشت می شود. امام صادق علیه السلام در همین رابطه می فرماید:

لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین

تفویض به این معناست که ممکن الوجود در افعال خود دارای استقلال است. اگر شخصی دارای چنین اعتقادی باشد در واقع ممکن الوجود را تا حدّ واجب بالذات بالا برده و مشرک است. جبر به این معناست که ممکن الوجود هیچ تأثیری در افعال خود ندارد و خداوند متعال به طور مستقیم و بدون واسطه افعال ممکن الوجود را به انجام می رساند. اگر شخصی دارای چنین اعتقادی باشد در واقع واجب الوجود را از مقام رفیعش تا حدّ ممکن الوجود تنزل داده و کافر است.

شیخ صدوق (علیه الرحمه) در کتاب عیون الرضا از آن امام همام (علیه آلاف التحیه و الثناء) روایت نقل کرده که فرموده اند: معتقد به جبر کافر و به تفویض مشرک است.

پس هر کس که مسلمان است باید اعتقاد به امر بین الامرین که همان راه وسط و اعتدال است داشته باشد. خداوند متعال در آیه ۱۷ سوره انفال به این مسئله اشاره کرده و می فرماید:

وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى

این آیه در عین حالی که بر تیراندازی توسط پیامبر صَحَّه می گذارد آن را نفی می کند و نشان می دهد که پیامبر با اراده خویش تیراندازی می کند ولی در عین حال در این کار استقلال کامل ندارد.

خداوند متعال در آیه مورد بحث می فرماید:

وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ

این آیه در آن واحد مشیت را به خداوند و انسانها نسبت می دهد. مشیت ممکن الوجود نمود عینی مشیت خداوند و دربردارنده ارتباط و وابستگی نسبت به آن می باشد.

در همین راستا برای توضیح بیشتر لازم است به چند مثال اشاره نماییم: ۱- انسان کارها را با اعضا و جوارح خویش یعنی دست و پا و گوش و چشم انجام می دهد. پس می توان کارهای یاد شده را به اعضای بدن نسبت داد و گفت که مثلا چشم دید، گوش شنید، دست زد و پا حرکت کرد و همچنین می توان آنها را به نفس انسان که منشاء صدور هر فعلی است و از آن به عنوان «من» نام برده می شود نسبت داد و به عنوان مثال گفت که: من دیدم و شنیدم و زدم و حرکت کردم پس نتیجه می گیریم که رابطه موجودات با خالق هستی مانند رابطه آن اعضا هستند با نفس بشری.

۲- نور خورشید که در آینه منعکس شده و بر دیوار می تابد در واقع با خورشید

در ارتباط است زیرا آینه از خود نور ندارد و نوری که بر دیوار مشاهده می شود نیز نور مستقیم و بدون واسطه خورشید نیست. این نور را می توان در آن واحد به خورشید و آینه نسبت داد زیرا آینه در تحقق بخشیدن به نور دخالت دارد و نور با هر دو در ارتباط است.

۳- اگر دست شخص فلج باشد پزشک می تواند با استفاده از جریان الکتریسیته در آن حرکت ارادی موقت ایجاد کند و بیمار خواهد توانست دست خود را تکان داده و به طور مستقیم کارهایش را انجام دهد. بدون شک این حرکت مصداق کامل امر بین الامرین هست زیرا به طور مستقل به بیمار بستگی ندارد و او بدون اتصال جریان الکتریسیته قادر به حرکت دست خویش نیست و کاملاً به پزشک نیز بستگی ندارد زیرا بیمار با اراده و تصمیم خویش دستش را تکان می دهد. پس نتیجه می گیریم که بیمار با تمایل و بدون اجبار این کار را انجام می دهد ولی در عین حال تمامی عوامل و شرایط لازم در اختیارش قرار داده نشده است زیرا امدادگر، شخص دیگری است. تمامی اعمال ممکن الوجود در همین راستا قرار دارد.

به طور کلی و خلاصه؛ باطل بودن مکتب جبر و تفویض را به اثبات رساندیم. درستی «امر بین الامرین» توسط ائمه معصومین علیهم السلام برای ما مشخص و ثابت گردیده است. امامان معصوم به ما آموزش داده اند که افعال اختیاری را هم می توان به انسان و هم به واجب الوجود نسبت داد. ملائک درستی این مدعا آن که خداوند، تکلیف را بر دوش انسان گذاشته است و برای اطاعت و معصیت، پاداش و مجازات در نظر گرفته است. افعال واقعا به اراده انسان نسبت داده می شوند ولی در عین حال منظور از این نسبت استقلال در عمل نیست. جمله معروف «لا حول و لا قوه الا بالله» صحت ادعای ما را ثابت می کند و نشان می دهد که اراده و قدرت برای انجام اعمال به دست «خداوند متعال» است و بدون ارتباط با خداوند اعمال تحقق نمی پذیرد. اراده و قدرت، لازمه انجام عمل هستند ولی اساس و پایه کار ارتباط با «خداوند متعال» است. در اینجا انسان توانایی انجام کار را ندارد و دیگری به او این

توانایی را می بخشد ولی در هنگام یافتن توانایی آن کار را به خواست و اراده خویش به انجام می رساند. به عنوان مثال مانند انسان توانایی که مالی برای انجام کاری را نداشته باشد و دیگری اموال لازم را در اختیارش بگذارد تا بتواند آن کار را صورت دهد. درست است که این کار با خواست و اراده او صورت گرفته ولی اگر اموال بخشنده مال نبود او توانایی انجام چنین کاری را نمی یافت. در اینجا حسن و قبح عقلی شامل کسی می شود که به طور مستقیم و با اراده خویش کار را صورت داده است و در واقع چنین شخصی شایسته مدح و ذم می باشد.

شبه چهارم:

اشاره

از دیگر شبهات ذکر شده در مورد معجزه بودن قرآن این که بشر از آوردن و ارائه کتابی همانند قرآن ناتوان است و این نشان می دهد که قرآن معجزیه و مرتبط با مبداء وحی و خارق الطبیعه است. بشریت از آوردن مشابهی برای کتاب اقلیدس و کتاب سعدی شاعر و ادیب مشهور ایران نیز ناتوان است. پس این دو کتاب را نیز می توان معجزه دانست زیرا با قرآن تفاوتی ندارند و قرآن را به این دلیل نمی توان معجزه دانست.

پاسخ:

ما در بحث واقعیت معجزه خاطر نشان ساختیم که معجزه از نظر اصطلاحی دارای شرایط متعددی است. دو کتاب یاد شده و کتابهای مشابه آن فاقد بسیاری از شرایط یاد شده هستند. همچنان که قبلا نیز یاد آور شدیم صاحب معجزه باید مدعی تصدی منصب الهی باشد و مردم را برای آوردن مشابه آن به مبارزه بطلبد. با توجه به این که ناتوانی یک نقطه ضعف به شمار می آید به همین دلیل انسان حاضر است تمام نیرو و امکانات خود را به کار ببرد تا این نقص را برطرف ساخته و این اتهام را باطل سازد. علاوه بر آن انسان به طور طبیعی حاضر به اطاعت از دیگران نیست و حاضر نیست به برتری از دیگری و لزوم اطاعت از وی اعتقاد پیدا کند و به

همین دلیل اگر امکان و توانایی داشته باشد برای بطلان ساختن دعوی مدعی نبوت تلاش خواهد کرد.

چنان که قبلاً نیز خاطر نشان ساختیم معجزه باید فراتر از قوانین طبیعی و خارق العاده باشد. بدیهی است که این ویژگی ها در دو کتاب مذکور و امثال آن یافت نمی شود. عدم وجود دو ویژگی اول واضح و روشن است. زیرا این دو نویسنده خود را پیام آور الهی نمی دانستند و مردم را به مبارزه نطلبیدند. مورد سوم نیز وجود ندارد زیرا آوردن مشابه برای دو کتاب یاد شده اصلاً ناممکن نیست. از سوی دیگر کسی تاکنون در صدد نوشتن کتابی مشابه آنها برنیامده است.

شبهه پنجم:

اشاره

ما اعتقاد جزم و راسخ داریم که اعراب با قرآن به مخالفت برخاستند و حتی یک سوره مانند آن نیاوردند ولی تاکنون معلوم نشده که نیاوردن مشابه نشأت گرفته از عدم قدرت و توانایی آنهاست یا حاکی از علت دیگری تا آن که بتوانیم قرآن را به عنوان معجزه توصیف کنیم. چه بسا اعراب علت های دیگری برای این کار خویش داشتند که ارتباطی به معجزه بودن قرآن نداشت. مواردی همچون امور اعتباری، و تاریخ این نظریه را تقویت می کند. اعراب دوران پیامبر و اندکی پس از این دوران در اثر تسلط و اقتدار مسلمانان جرأت نداشتند با قرآن که اساس اسلام و صحت ادعای پیامبر بود به مخالفت برخیزند و با آن به رویارویی پرداخته و در وادی یاد شده قدم بگذارند. پس از به پایان رسیدن دوران خلفای راشدین و به خلافت رسیدن امویها، افکار عمومی با قرآن انس گرفته بود و قرآن در قلبها رسوخ و نفوذ پیدا کرده بود و دیگر جایی برای مخالفت با آن وجود نداشت.

پاسخ:

برای نیاوردن مشابه قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حیات وی دلیلی جز ناتوانی و عدم قدرت مردم قابل تصور نیست و این هم در مکه مکرّمه و هم در دوران اقامت

پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در مدینه صدق می‌کند. قرآن در مکه که تعداد مسلمانان کم بود و دارای اقتدار و سلطه نبودند اعراب را به مبارزه فراخواند. چنان که تاریخ نیز گواهی می‌دهد ترس و بیم آنها از همان ابتدای نبوت پیامبر آغاز شد و تا امروز نیز ادامه یافته است. چه چیزی مانع از آن شد که اعراب کافر در آن دوران مانند قرآن را نیاورند در حالی که برای خاموش کردن نور نبوت به هر دستاویزی چنگ می‌زدند. آنها حاضر بودند رهبری، قدرت، مال، ثروت و زنان زیبا در اختیار پیامبر بگذارند به شرط آن که وی دست از دعوت خویش بردارد. بدیهی است که اگر یکی از آنها می‌توانست مشابه قرآن را بیاورد آنها مجبور نمی‌شدند تا این اندازه در برابر پیامبر کرنش کنند که از عجز و ناتوانی آنها حکایت کند.

به عنوان شاهد مثال در تاریخ آمده است که ابو جهل از ولید بن مغیره خواست و اصرار کرد تا مطالبی شبیه قرآن بگوید. ولید در پاسخ به این درخواست گفت: «چه چیزی بگویم. به خدا قسم من در زمینه شعر، رجز، قصیده و اشعار جن آگاهترین شما هستم. به خدا قسم مطالب وی به این چیزهایی که برشمردم شباهتی ندارد. گفتارش دارای حلاوت محض و کوبنده مطالب دیگران می‌باشد و بر هر مطلب دیگری برتری دارد و چیزی برتر از آن نیست. ابو جهل گفت: به خدا قسم قوم تو راضی نخواهند شد مگر آن که مطلبی بگویی. ولید گفت: اجازه بده من در این زمینه اندیشه ای کنم. ولید پس از اندیشه گفت: گفتار محمد یک بیان جادویی است که از دیگران فراموخته است.

این اعتراف شخصی است که در ادبیات، فصاحت و بلاغت داناترین مردم زمان خود بود و ابو جهل نیز این مطلب را قبول داشت و به همین جهت به او متوسل شد. اصرار کرد تا آن که مطلبی درباره قرآن بگوید. با چنین اعترافی برای هیچ انسان عاقلی جای شک و تردید باقی نمی‌ماند که علت نیاوردن مشابه برای قرآن عجز و ناتوانی کفار بوده است به ویژه آن که «ولید» می‌گوید:

«قرآن تمامی سخنان دیگران را زیر پا گذاشته است و بر هر چیزی برتری دارد و برتر از آن مطلبی وجود ندارد.»

در دورانی که پیامبر در مدینه اقامت داشت باز هم کفار توانایی آوردن مشابه قرآن را نداشتند زیرا اگر می توانستند با استفاده از بیان و حروف و کلمات، مبارزه و مخالفت کنند هیچ گاه متوسل به شمشیر نمی شدند. زیرا هیچ انسان عاقلی وجود ندارد که بتواند از راه بیان و تلفیق حروف و چیدن واژه ها در کنار یکدیگر ادعای طرف مقابل را باطل سازد و اعتقاد، مرام، جاه و مقام خود را حفظ نماید ولی در عین حال به جنگ متوسل شود و خود را به خطر و هلاکت بیاندازد و اموال بی شمار صرف نماید و دشواری ها را تحمل نماید. پس نتیجه می گیریم که وقوع جنگهای فراوان میان کفار و مسلمانان در آن دوران بیانگر ناتوانی کفار در عرضه و ارائه مشابهی برای قرآن بوده است.

اما پس از درگذشت پیامبر گرامی اسلام و سپری شدن زمان خلفای راشدین و تسلط مسلمین، اهل کتاب در شبهه جزیره عربستان در میان مردم زندگی می کردند و بدون هیچ ترسی مرام خود را آشکار و دین اسلام را انکار می کردند. پس نتیجه می گیریم که اگر آنها می توانستند مشابهی برای قرآن ذکر کنند احتمال هیچ ترس و بیمی وجود نمی داشت. اما بعضی ها این شبهه را مطرح می سازند که پس از سپری شدن دوران خلفای راشدین و به قدرت رسیدن امویها، قرآن در افکار عمومی مسلمانان به یک امر مأنوس تبدیل شده بود به گونه ای که پس از نفوذ قرآن در اذهان عمومی دیگر جایی برای مخالفت باقی نماند.

پاسخ:

طبع بشر به گونه ای است که شنیدن سخن تکراری حتی اگر بسیار فصیح و بلیغ باشد او را خسته می کند و ممکن است به حد تنفر و اشمزاز برسد. این واقعیت تنها شامل کلام نمی شود بلکه همه لذتهای حسی انسان را دربر می گیرد. لذت حاصل از درک اول قابل مقایسه با درک دوم و سوم نیست بلکه این لذت در مراتب بعدی کم می شود تا آنکه به حد صفر و یا حتی به حد معکوس و منفی می رسد.

اگر قرآن معجزه و از مبدأ وحی و معدن علم نبود می بایست به همان سرنوشتی دچار می شد که سایر کلمات و مکتوبات دچار می شوند. در حالی که مشاهده می کنیم که قرآن هرچه بیشتر تلاوت شود بر حسن و طراوتش افزوده می شود و انسان به معرفت، یقین، ایمان، تصدیق و لذت روحانی بی سابقه ای دست می یابد.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در وصف قرآن فرموده است: «اگر فتنه ها همانند شب تاریک به شما روی آورد پس بر شماست که به قرآن تمسک جوید. قرآن شفیع است که شفاعتش رد نمی شود. هر کس که قرآن را فرا روی خویش قرار دهد او را به بهشت رهنمون می شود و هر کس که قرآن را پشت سر خود قرار دهد او را به جهنم سوق خواهد داد. قرآن راهنمایی است که انسان را به بهترین راه هدایت می کند. قرآن کتابی است که در آن تفصیل و بیان مطالب و تحصیل حاصل وجود دارد. قرآن جداکننده حق از باطل است و سست بنیاد نیست و دارای ظاهر و باطن است. ظاهر قرآن حکمت است و باطن آن علم و دانش. ظاهر آراسته دارد و باطن عمیق. ستاره های درخشانی دارد و بر ستارگان آن ستارگانی وجود دارد. عجایب آن قابل شمارش نیست و امور عجیب آن پایان ناپذیر است. آیات آن چراغهای هدایت و نشانه های حکمت هستند و برای کسی که خصلت ها را می شناسد عامل مغفرت است. هر کس که نسبت به ویژگیهای قرآن آگاه شود از هلاکت و نیستی نجات خواهد یافت و از فتنه رهایی می یابد. اندیشه باعث شادابی قلب انسان بیناست. همچنان که انسان روشن در تاریکی ها با نور، راه را طی می کند. پس بر شما باد که به خوبی از شر فتنه ها رهایی یابید و در پیمودن راه حق توقفهای خود را کوتاه کنید.»

البته درک مطالب یاد شده نیازی به توضیح پیامبر و ائمه معصومین صلی الله علیه و آله و سلم ندارد و هر پژوهشگر با انصاف به دور از تعصب و عناد می تواند بی آن که نیازی به توضیح داشته باشد به حقایق آن پی ببرد.

باید خاطر نشان ساخت که این امر خود یکی از ابعاد اعجاز قرآن است. کلام

آدمی هر قدر که فصیح و بلیغ باشد باز هم تکرارش باعث کاهش ارزش و مرتبه کلام و تنزل آن می گردد در حالی که تکرار قرآن لذت بخش و شادی آفرین است. زیرا قرآن کتابی است که خداوند برای هدایت بشر تا قیام قیامت و خروج آدمیان از تاریکی ها به روشنایی فرستاده است. همین مسئله می تواند خود یکی از ابعاد اعجاز قرآن به شمار آید.

شبهه ششم:

اشاره

اسلوب قرآن با اسلوب کتابهای فصیح معروف فرق می کند. زیرا مسائل متعدد و مطالب متنوع در آن مطرح شده است. گاهی از اصول اعتقادات سخن به میان می آورد و پس از آن به توصیف جهنم و بهشت و سپس به حکمت و امثال و تبیین برخی احکام فرعی می پردازد. اگر قرآن فصلهای جداگانه ای داشت و هر فصلی به موضوع خاصی می پرداخت در آن صورت استفاده از قرآن بیشتر می شد و انسان می توانست برای بررسی هر موضوعی به فصل خاصی مراجعه کند و در این رابطه دچار سرگردانی نمی شد. در واقع قرآن اسلوب خاص خود را دارد. کتابها، براساس مطالب متنوع خود دارای فصلهای متعددی هستند. هر چند انسان معمولی نمی تواند مشابهی برای قرآن ذکر کند و با آن به مخالفت برخیزد ولی عدم فصل بندی قرآن از میزان بلاغت و انسجام آن می کاهد.

پاسخ:

باید بدانیم که هدف اصلی از قرآن و نزول آن چیست؟ برای هیچ پژوهشگر و صاحب نظری شک و تردید وجود ندارد که قرآن برای هدایت بشر و سوق آنها به سمت و سوی سعادت دنیا و آخرت و خارج ساختن آنها از تاریکی ها به روشنایی نازل شده است. خداوند متعال در سوره ابراهیم می فرماید:

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ

قرآن کتاب فقه، تاریخ، کلام، فلسفه و غیر و ذلک نیست. بدیهی است که اسلوب

ص: ۱۹۵

موجود قرآن برای دستیابی به چنین هدفی از فصل بندی و دسته بندی مطالب بهتر است. کسی که قرآن را مطالعه می کند با بسیاری از مسائل آن آگاه می شود و در زمان کوتاهی متوجه مبدأ و معاد، تاریخچه گذشتگان، مسائل اخلاقی و احکام شرعی می شود. در واقع قرآن چندین گام، انسان را به هدفش نزدیک می سازد. قرآن مانند سخنوری است که هدف از سخنرانی اش دعوت شنوندگان، هدایت و سوق آنان به سوی سعادت مورد نظر در دنیا و آخرت است. قرآن برای دستیابی به چنین هدفی مطالب متنوع و هنرهای متعدد را باهم درآمیخته است تا آن که شنونده خسته نشود و با استفاده از داستانهای تاریخی و حکمتهای اخلاقی انسان را در مسیر سعادت و خوشبختی قرار دهد.

بنابراین نتیجه می گیریم که اسلوب موجود در قرآن یکی از ویژگیهای زیبا و منحصر به فرد قرآن کریم است. ما چنین ویژگی را در هیچ کتاب دیگری سراغ نداریم زیرا هدف قرآن و ویژگی لازم برای رسیدن به این هدف یک مقصد و ویژگی منحصر به فرد است و اسلوب فعلی قرآن نزدیکترین راه وصول به این غایت می باشد.

شبهه هفتم:

اشاره

در ارتباط با معجزه گفتیم که معجزه می بایست از مخالفت مصون باشد و این موضوع در مورد قرآن صدق نمی کند زیرا مشابهی برای قرآن ذکر شد ولی ناپدید شد. احتمال می رود که سلطه مسلمانان و اقتدارشان باعث گردید تا آن کتاب مشابه ناپدیده شده و از بین برود.

پاسخ:

در ارتباط با موارد شبهه ناک گذشته ناتوانی و عدم توانایی کفار را در این زمینه به اثبات رساندیم و با توجه به اثبات موارد گذشته دیگر جایی برای این توهم باقی نمی ماند. زیرا این توهم فرع بر موارد ثابت شده به شمار می رود.

ص: ۱۹۶

ثانیا: مورد مشابه معارض حتی اگر زمان زیادی سپری شود می بایست به شکل علنی، واضح، و غیرقابل اختفا باقی بماند. با توجه به این که مخالفان و دشمنان دین و شریعت استوار اسلام از همان روز اول فراوان بودند و در جستجوی نقطه ضعفی از دین و سلب اعتماد و قدرت از مسلمانان بودند. در صورت داشتن و ارایه حتی یک سوره مانند قرآن در واقع به مستمسک بسیار محکم دست می یافتند که دلیلی قویتر و سلاحی مؤثرتر و شمشیری برنده تر از آن وجود نمی داشت. آنان چگونه حاضر شدند از چنین دستاویزی چشم پوشند. در حالی که می بایست مورد یاد شده را علنی ساخته و جهانیان را از وجود آن آگاه سازند!؟

اگر چنین موردی وجود می داشت مسلمانان از اسلام دست برمی داشتند زیرا مسلمان شدن آنها تعبدی و از روی تعصب نبوده است بلکه شرایط معجزه در قرآن کریم آنها را به اسلام گرایش داد به گونه ای که هیچ کس قادر به رویارویی با آن نبود.

پس نتیجه می گیریم که وجود مورد مشابه مخالف به شرط آن که در خفا باقی بماند و از بین نرود می توانست مانعی بر سر راه تحقق اعجاز قرآن باشد.

شبهه هشتم:

اشاره

در تاریخ، نام کسانی ثبت و ضبط شده که یک سوره و حتی یک کتاب مانند قرآن به رشته تحریر درآورده اند. کتابی که گمان می کنند با قرآن تفاوتی ندارد و توجه ظاهری به آن باعث می شود تا انسان احساس کند که نویسنده اش راست می گوید. بنابراین با وجود موارد مشابه مخالف متعدد نمی توان قرآن را معجزه دانست.

در گذشته یادآور شدیم که نداشتن مورد مشابه معارض یکی از شرایط معجزه است.

پاسخ:

باید حالات آن گروه و خصوصیات زندگی آنها و موارد مشابهی را که آوردند مورد توجه قرار داد تا موضوع شفاف تر شود. و ملاحظه نمود آیا موارد یاد شده را

ص: ۱۹۷

می توان شایسته عنوان مشابه دانست و از آن به عنوان مشابه قرآن نام برد و یا این که موضوع یک خیال و صرف ادعا و تصویری بیش نبوده است.

باید متذکر شد که در میان این گروه کوچک، میان آن دسته که ادعای نبوت داشتند و کتاب خود را معجزه قلمداد کردند و کسانی که چنین داعیه ای نداشتند بلکه فقط به خاطر آشنایی با بلاغت و ویژگیهای ادبی در صدد برآمدند تا مشابهی برای قرآن ذکر کنند و افرادی که حتی چنین اعتقادی نداشتند بلکه کتابی داشتند که افراد معاند از آن سود جستند و با این ادعا که از نظر بلاغت و فصاحت در سطح قرآن قرار دارد و یا کسانی که بدون هیچ اعتقاد و انگیزه درستی، تنها قصد فریبکاری و گمراه سازی داشتند تفاوت وجود دارد.

باید حالات آنها را نقد و بررسی نموده و مورد امعان نظر قرار داد هرچند مخالفت این گونه افراد اعجاز قرآن را مورد تأیید قرار می دهد و برتری آن را ثابت می کند.

قرآن فراتر از دسترس بشر قرار دارد. بدیهی است در مقابل قرآن افراد فصیح و بلیغ و مشاهیر معروف و ادبای برجسته زانو زده و سر تسلیم فرود آورده اند. پس با توجه به این مسأله، مخالفت گروه یاد شده تنها بیانگر ناتوانی، انحراف و گمراهی آنهاست. تمامی واقعیتها بدین گونه هستند. عدم کوشش تعداد کمی از افراد ناشناخته در برابر واقعیت و تسلیم نشدن آنها درستی واقعیت مذکور را مورد تأیید قرار می دهد و بیانگر ناتوانی آنهاست. ولی با این وجود اشکالی ندارد که در وضعیت آن گروه و موارد مشابهی که به عنوان مخالفت عرض اندام کرده اند دقت نظر به عمل آوریم. در همین رابطه لازم است به مواردی چند از این قبیل اشاره نماییم:

(۱- مسیلمه بن حبیب معروف به مسیلمه کذاب)

مسیلمه کذاب از اهالی یمامه بود. او در دوران پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در یمامه و در قبیله بنی حنیفه ادعای نبوت کرد. او پس از آن که به محضر پیامبر مشرف شد و اسلام را پذیرفت چنین ادعایی کرد. او با استفاده از حيله و نیرنگ در صدد جلب افراد برآمد و اهمیت نمی داد که مردم زشتیهایش را مشاهده کنند زیرا هدفی جز رهبری و زعامت در سر نداشت و معتقد بود که راه رسیدن به ریاست ادعای نبوت است و این ادعا هیچ پایه و اساس درستی نداشت. او برای فریب مردم از شیوه خاص مرتاضی زمان استفاده می کرد و به همین دلیل از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواست تا او را در نبوتش مشارکت دهد و یا این که او را به عنوان جانشین بعد از خود انتخاب کند. او در سال دهم هجری برای پیامبر نوشت: من در زمین با تو شریکم و نیمی از زمین از آن ماست و قریش نیم دیگر را در اختیار دارد. ولی قریش قوم تجاوزگری هستند.»

مسیلمه با نامه خود دو نفر را فرستاد. پیامبر پس از خواندن نامه مسیلمه به آن دو فرستاده گفت: نظر شما چیست. آن دو گفتند: ما نیز چنین اعتقادی داریم. پیامبر به آنها فرمود: به خدا قسم اگر پیام آوران را می شد کشت من شما را می کشتم. پیامبر در جواب مسیلمه نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم: از محمد رسول خدا به مسیلمه کذاب. سلام و درود خدا بر هر کس که راه هدایت در پیش گرفت. اما بعد پس به درستی که زمین از آن

خداست و به هر کس که خواهد می بخشد و عاقبت از آن پرهیزگاران است.»

نهار الرجال بن عنفوه پس از مهاجرت به نزد پیامبر آمد و قرآن و فقه را در نزد وی فراگرفت. پیامبر او را برای آموزش «اهل یمامه» فرستاد تا آن که مسیلمه را در تنگنا قرار دهد و ایمان مسلمانان را تقویت نماید. او در مقایسه با مسیلمه در میان قبیله بنی حنیفه نفوذ بیشتری پیدا کرد. رجال بن عنفوه اذان می گفت و در آن به پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم شهادت می داد. عبد الله بن نواحه مؤذن رجال بن عنفوه بود. حجیر بن عصیر برای مسیلمه اذان می گفت و به پیامبری مسیلمه گواهی می داد. مسیلمه در هنگام اذان گفتن از حجیر می خواست تا صدای خویش را بلندتر سازد. مسیلمه در تأیید خویشتن و نهار مبالغه می کرد و بدین وسیله مسلمانان را گمراه می ساخت و در دل آنها وقار و عظمت می یافت.

او تصور می کرد که دارای معجزات و کراماتی همانند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. روزی زنی به نام «ام هیثم» از قبیله بنی حنیفه به نزد وی آمد و گفت: ای مسیلمه نخلهای ما از بین رفته و چاههای ما خشک گردیده پس برای درختان خرما و آبهای ما دعا کن همچنان که محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای اهل «هزمان» دعا کرد. «مسیلمه» به نهار گفت: این زن چه می گوید؟ نهار گفت: اهل هزمان به نزد محمد آمدند و از کمی آب و خشکی چاهها و از بین رفتن درختان خرما شکایت کردند. پیامبر برایشان دعا کرد و در نتیجه چاههایشان پر از آب شد و آب در رودخانه ها جاری گردید و درختان نخل سرسبز و پر از خرما شدند. پیامبر سطل آبی درخواست کرد و آب دهان خود را در آن انداخت و دعایی فرمودند و سپس دستور دادند تا آب آن سطل را در چاه آب بریزند و در نتیجه چاهها پر از آب شد. مسیلمه نیز پس از شنیدن این مطلب سطل آبی درخواست کرد و در آن آب دهان خویش را ریخت و سپس آنها، آب را در چاههای خویش ریختند ولی آب چاههای آنها کاملاً خشک شد و نخلها خشکیده تر شدند. نهار روزی به مسیلمه گفت که فرزندم بنی حنیفه را مبارک گردان. مسیلمه گفت: منظورت چیست؟ نهار گفت: وقتی برای مردم حجاز فرزندی به دنیا می آمد

او را پیش پیامبر می آوردند و وی نیز برای نوزاد تحت الحنک می گذاشت و دستی بر سرش می کشید. پس از آن تاریخ مسیلمه دست بر سر هر نوزادی که کشید کچل شد!

مسیلمه روزی در کنار دیواری وضو می ساخت سپس نهار به صاحب آن دیوار گفت چرا از آب وضوی مسیلمه برای تبرک بر نمی داری همچنان که مردی از قبیله مهریه آب وضوی پیامبر را برمی داشت و آن را در چاه مزرعه خویش ریخت. آن چاه پر از آب شد و درختان مزرعه اش سرسبز و شاداب شدند. صاحب آن دیوار نیز این گونه عمل کرد ولی مزرعه اش به بیابان خشکی تبدیل گردید.

در کتاب «آثار البلاد و اخبار العباد» زکریا بن محمد بن محمود قزوینی آمده است که: مردم از مسیلمه درخواست معجزه کردند. او یک بطری شیشه ای به آنها نشان داد که سر آن تنگ بود و در آن تخم مرغی نهاده شده بود پس در نتیجه قبیله بنی حنیفه که مردم کم عقلی داشت به او ایمان آوردند. مسیلمه از نادانی بنی حنیفه سوء استفاده کرد و آنها نیز از وی اطاعت کردند. بنی حنیفه در دوران جاهلیت بتی از عسل و روغن ساخته بودند و آن را می پرستیدند. آنها چند سال دچار خشکسالی شدند و در نتیجه بت خود ساخته را خوردند و مردم به عقل آنها خندیدند و در ارتباط با این حادثه این شعر را سرودند که: «حنیفه» پروردگار خود را در هنگام قحطی و گرسنگی خوردند و از پیامدهای بد آن نترسیدند.

گفته می شود که مسیلمه روزی پرنده ای را مشاهده کرد که پرهای بالش را کنده بودند. مسیلمه گفت: چرا خلق خدا را شکنجه می دهید. اگر خداوند برای پرنده امری غیر از پرواز در نظر گرفته بود هیچ گاه بال برایش نمی آفرید. من شما را از کندن پرهای بال پرندگان منع می کنم. بعضی از مردم به وی گفتند از خدایی که آیه تخم مرغ را به تو عطا کرده بخواه تا بالی برای وی برویاند. مسیلمه گفت: اگر من چنین درخواستی از خدا کنم و خداوند نیز پرهایی برای این پرنده برویاند و پرنده به پرواز درآید آیا آن گاه به من ایمان خواهید آورد؟ گفتند: آری. مسیلمه گفت: من

می خواهم که با پروردگارم مناجات کنم. سپس پرنده را با خود به منزل برد و به جای پره‌های کنده شده پره‌های جدیدی فرو برد و آن را از منزل خارج ساخته و به پرواز درآورد و در نتیجه تعداد زیادی از مردم به او ایمان آوردند.

گفته می شود که مسیلمه در یک شب تاریک که باد تندی می وزید گفت: فرشته امشب بر من فرود خواهد آمد و شما صدای بالهای فرشتگان را خواهید شنید. کسی از شما امشب حق ندارد از منزل خارج شود زیرا هرکس به فرشتگان نگاه کند چشمانش کور خواهد شد. او سپس با استفاده از کاغذ بادبادکی با دو بال و یک دم درست کرد و با استفاده از رشته نخ هایی دراز آن را به پرواز درآورد در حالی که مردم آن را می دیدند ولی در اثر تاریکی رشته نخ ها را نمی دیدند. وقتی آن را مشاهده کردند از ترس کور شدن وارد منازل خود شدند. در همین لحظات کسی با صدای بلند فریاد زد که هرکس وارد منزل خود شود در امان خواهد بود. از سوی دیگر در کتابهای تاریخی مانند تاریخ طبری آمده است که: پیامبر روزی با جمعیتی نشست بود که در آن جمعیت رجال بن عنفوه نیز نشسته بود. پیامبر فرمود که در میان شما فردی است که دندانش در آتش جهنم است. دندانانی که از کوه احد بزرگتر است. رجال از مسیلمه کذاب حمایت کرد و پیامبری او را مورد تأیید قرار داد. لذا فتنه و آشوب «رجال بن عنفوه» از فتنه مسیلمه گسترده و بزرگتر بود. به طور کلی مسیلمه مدعی بود که قرآن به وسیله فرشته ای به نام «رحمان» بر او نازل می شود و این کتاب دارای فصلها و جملاتی است که بعضی از آنها مرتب هستند و بعضی دیگر شامل حوادثی می شوند که برای وی رخ داده و شامل مسائلی در ارتباط با اوضاع و احوال وی می باشد و برخی از آنها پاسخگوی سؤالهای مطرح شده هستند. ولی تمامی مطالب این کتاب نشان می دهد که صاحب آن یک فرد کوتاه اندیش و دارای دانش کم و ناآگاه نسبت به واقعیت نبوت و بی اعتقاد به جهان آخرت و ماوراء الطبیعه می باشد. مردم پس از ملاقات احنف بن قیس با مسیلمه از احنف پرسیدند که او را چگونه یافتی؟ احنف در پاسخ گفت که او پیامبر راستگو و در عین

حال دروغگوی حرفه ای نیست.

گفته می شود که ابو طلحه وارد یمامه شد و پرسید که مسیلمه کجاست؟ به او گفتند ساکت باش بگو رسول خدا. ابو طلحه گفت: من چنین چیزی نخواهم گفت مگر آن که با وی ملاقات کنم. وقتی که ابو طلحه به نزدش آمد گفت: آیا تو مسیلمه هستی؟ گفت: آری. گفت: چه فرشته ای بر تو فرود می آید. گفت: «رحمان». گفت: آیا این فرشته در تاریکی بر تو فرود می آید یا در روشنایی. گفت: در تاریکی. ابو طلحه گفت: من شهادت می دهم که تو دروغگویی و محمد راست می گوید. ولی دروغگوی ربیعه از راستگوی مضر برایم دوست داشتنی تر است.

در قرآن وی آمده است که: قسم به هشداردهندگان به کشاورزان و قسم به دروکنندگان و قسم به بذرپاشان و قسم به آسیاب کنندگان و قسم به پزندگان نان و قسم به تریت کنندگان و قسم به لقمه خواران چاق شونده به درستی که شما بر صحرائشیمان ترجیح داده شدید و چوپانان بر شما پیشی نگرفتند. از مزارع خود محافظت کنید و عریان را بپوشانید و با ستمکار دشمنی ورزید.

در کتاب وی همچنین آمده است که: ای قورباغه چه صدای صافی داری بالا تنه ات در آب قرار دارد و پایین تنه ات در گل. نه مانع از آب خوردن تشنه می شوی و نه آب را گل آلود می کنی.

جاحظ در کتاب «حیوان» خود می گوید: من نمی دانم چه چیزی باعث شد تا مسیلمه از قورباغه نام ببرد و آن را بخشی از قرآنی قرار دهد که گمان می کند بر او وحی شده است.

مسیلمه می گفت: قسم به گوسفند و رنگهای آن و قسم به شتر سیاه رنگ و شیر آن و قسم به گوسفند سیاه رنگ و شیر سفیدرنگ که واقعا عجیب است. شیری که خالص است پس چرا خرما را با شیر نمی خورید. و می گفت: فیل و تو چه دانی که فیل چیست. او دارای دم طناب مانندی است و خرطوم درازی دارد.

مسیلمه می افزاید: خداوند بر ابرهای باران را منت گذاشت و از میان رعد و برق

وحشتناک نسیم ملایمی به وجود آورد.

این مطالب بیش از آن که بر معنی مشخصی دلالت داشته باشند از ناتوانی گوینده آن حکایت می کنند. این مطالب بیش از آن که بیانگر واقعیتها باشند نشان می دهند که گوینده به بیماری حب جاه و ریاست مبتلا شده است. این امر بر هر کس که به دنبال هدایت و دوری از گمراهی است روشن و آشکار است.

ابن عباس این گونه روایت کرده که: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ارتش اسامه را به رفتن تشویق کرد ولی آنها اهمیتی به بیماری پیامبر گرامی اسلام و خلع مسیلمه و اسود ندادند. منافقین در ارتباط با فرماندهی «اسامه» سخنان گزافی به میان آوردند. این مطالب به گوش پیامبر رسید. پیامبر به میان مردم آمد در حالی که پارچه ای به پیشانی بسته بود. وی خوابی را که در خانه عایشه دیده بود برای آنها تعریف کرد و گفت: من شب گذشته در خواب دیدم که بر بازو دو دستبند طلا دارم از آنها بدم آمد و آن دو دستبند طلا را فوت کردم. آن دو نیز به پرواز درآمدند. منظور از این دو دستبند دو دروغگو در یمامه و یمین هستند. به اطلاع من رسیده که بعضی ها مطالبی درباره فرماندهی اسامه به زبان می آورند. به خدا قسم که در مورد فرماندهی پدرش نیز همین مطالب را بر زبان آوردند. پدرش برای فرماندهی لیاقت داشت همچنان که خود وی نیز لیاقت دارد. پس ارتش اسامه را به حرکت درآوردید.

در تاریخ طبری به نقل از ابو هریره آمده است که: ابو بکر پس از درگذشت پیامبر خالد بن ولید را به سمت اهل یمامه فرستاد. خالد به همراه سپاهیان خود به دروازه یمامه رسید. مجاعه بن مراره که رئیس قبیله بنی حنیفه بود به همراه قوم خویش که قصد حمله به بنی عامر را داشتند با خالد رودرو شد. خالد آنها را که بیست و سه اسب سوار بودند به محاصره خویش درآورد. خالد گفت: چه وقت خبر ما به شما رسید. آنها گفتند: ما خبری از شما نداشتیم بلکه خارج شدیم تا انتقام خون کشته گان خود را از بنی عامر بستانیم. خالد به سپاهیان خود دستور داد آنها را گردن بزنند. خالد، مجاعه را نکشت و رها کرد و سپس رهسپار یمامه شد. مسیلمه و بنو حنیفه از

شنیدن خبر خالد و سپاهیان‌ش خارج شدند و در منطقه عقرباء سکنی گزیدند. او آنها را در آنجا به محاصره خویش درآورد. عقرباء آن سوی یمامه و نرسیده به اموال قرار داشت. و روستای یمامه در پشت سرشان قرار گرفت. شرحییل فرزند مسیلمه گفت: امروز روز غیرت و حمیت است. اگر امروز شکست بخورید زنان شما به اسارت برده خواهند شد و به اجبار شوهر داده خواهند شد. پس از حسب و نسب خود دفاع کنید و از زنان خود حمایت نمایید. آنها در عقرباء به قتل رسیدند. پرچم مهاجرین در آن جنگ در اختیار سالم غلام ابی حذیفه قرار داشت. آنها گفتند که ما از تو احساس امنیت نمی‌کنیم. سالم گفت: پس در این صورت من حمل‌کننده خوبی برای قرآن نیستم. پرچم انصار در اختیار ثابت بن شماس قرار داشت و اعراب هر یک پرچم خود را به همراه داشتند. مجاعه به همراه ام تمیم همسر خالد در چادرش به اسارت گرفته شد. مسلمانان به تاخت و تاز پرداختند. گروهی از بنی حنیفه بر ام تمیم وارد شدند و در صدد کشتن او برآمدند ولی مجاعه مانع آنها شد و گفت که وی همسایه اوست. مسلمانان بار دیگر حمله را آغاز کردند و در نتیجه بنی حنیفه شکست خورد. محکم بن طفیل گفت: ای بنی حنیفه وارد باغ شوید. من از پشت سر شما را حمایت می‌کنم. وی مدتی جنگید و سپس به دست عبد الرحمن بن ابی بکر کشته شد. کفار وارد باغ شدند. وحشی به همراه یکی از انصار، مسیلمه را کشت.

هم اکنون داستان زندگی مسیلمه و قرآن‌ادعایی وی و نکات جالب آن برای ما مشخص گردید و معلوم شد ادعای وی ادعایی پوچ و بی‌اساس است و او شایستگی تصدی منصب نبوت را نداشته و ندارد و مطالب وی هیچگونه تشابهی با مطالب ذکر شده در قرآن ندارد. برای توضیح بیشتر این واقعیت که بسیار بدیهی است لازم است به چند نکته اشاره نمایم:

اولاً: مسیلمه تصوّر می‌کرد که نبوت مبتنی بر ادعاست و به هیچ وجه یک نمود عینی واقعی برای آن قابل تصور نیست و با مبدأ وحی دارای یک رابطه ویژه نیست و به همین دلیل از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواست تا او را در نبوت شریک نماید و برای او نیز

در آن سهمی منظور شود و در همین راستا به عنوان شاهد مثال باید خاطر نشان ساخت که در کتاب وی به هیچ وجه مبارزه طلبی که یکی از اصول اساسی تحقق معجزه است وجود ندارد.

ثانیا: او در نامه اش به پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در سال دهم هجری، خود را مانند وی پیامبر و فرستاده خدا معرفی کرده است و در آن می گوید:

«از مسیلمه فرستاده خدا به محمد فرستاده خدا» بدیهی است که نبوت پیامبر محدود به زمان و مکان خاصی نمی شود بلکه رسالت وی تا روز قیامت، مطلق، عمومی و ثابت است و به همین دلیل خداوند متعال می فرماید که: «اگر جن و انس به پشتیبانی یکدیگر جمع شوند تا مانند قرآن را بیاورند هیچ گاه نخواهند توانست.» اگر «مسیلمه» واقعا به نبوت پیامبر اعتقاد داشت پس چرا در صدد آوردن مشابهی برای قرآن برآمد. هر چند که کتاب وی هیچ شباهتی به قرآن نداشت. پس چگونه با آن که به ناتوانی خویش اذعان داشت مدعی نبوت بود و اگر در ادعای خویش صادق نبود و معتقد بود که می توان مشابهی برای قرآن ذکر کرد پس چرا نبوت پیامبر را تصدیق نمود و در نامه ای که به پیامبر اسلام فرستاد خود را مانند وی پیامبر معرفی کرد. این نشان می دهد که وی نبوت را نوعی سلطنت ظاهری و رهبری دنیوی می دانست و آن را به عنوان یک امر واقعی قبول نداشت.

ثالثا: او مدعی بود که وحی از سوی خداوند متعال به واسطه فرشته ای به نام «رحمن» بر او نازل می شود. هر پژوهشگر تحلیلی در صورت مقایسه کتاب وی با قرآن تشخیص می دهد که این دو کتاب به هیچ وجه در یک سطح قرار ندارند. هر کس که کمترین اطلاعی راجع به ادبیات و زبان عربی داشته باشد این واقعیت را درک می کند. کتاب وی به هیچ وجه نمی تواند مشابه و رقیب قرآن به شمار آید. اگر جملات مسخره و کلمات بی ارزش او را شایسته مخالفت با قرآن بدانیم در آن صورت می بایست افراد معاند که بسیارند و فراوان و در میان آنها افراد بلیغ وجود دارد و مخالفان که اندک اند و در میان آنها افراد فصیح یافت می شوند با استناد به

آنها به مخالفت با قرآن برمی خاستند و مسلمانان می بایست از اسلام دست برمی داشتند زیرا اعتقاد آنان نشأت گرفته از تعصب قومی نبود بلکه مبتنی بر دلیل و برهان بود. بدیهی است که دلیل و برهان تا آنجا پیش می رود که چیزی آن را نقض نکند.

بی اعتنایی افراد مخالف و همقطاران مسیلمه که برای خاموش ساختن نور نبوت به هر دستاویزی چنگ می زدند بی ارزش بودن سخنان وی را ثابت می کند. افراد معاندی که تمام تلاش خود را به کار می بردند تا اعجاز را به عنوان ویژگی تنها معجزه ماندگار یعنی قرآن از بین ببرند و برای به ضعف کشاندن امت مسلمان به هر حيله ای متوسل شده و به هر شیوه ای برای گمراهی امت اسلامی دست می یازند. هر کس که کمترین آگاهی نسبت به مسائل داشته باشد این واقعیت را به خوبی درک می کند.

ص: ۲۰۷

او پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شبه جزیره عربستان در بنی تغلب ادّعی نبوت کرد و هذیل به او پاسخ مثبت داد و از دین نصرانیت دست برداشت. رؤسای عشایر به همراه هذیل برای حمله به ابو بکر با وی هم صدا شدند. وقتی که به منطقه الحزن رسیدند نامه ای برای مالک بن نویره نوشت و از او بیعت خواست او نیز پاسخ مثبت گفت و او را از حمله اش منصرف ساخت و او را به سمت محله سکونت بنی تمیم هدایت کرد. سجاح گفت: حق با توست. من زنی از بنی یربوع هستم. اگر مملکتی باشد مملکت شماست.

او در مسیحیت ثابت قدم بود و دین مسیح را از علمای تغلب فراگرفت. و از پیروان خود خواست تا رهسپار یمامه شوند و با مسیلمه به جنگ برخیزند آنها گفتند: اهل یمامه دارای جلال و مقام بزرگی هستند و موضوع مسیلمه ریشه دوانیده است. او گفت: باید یمامه را به تصرف درآورید و جایگاه کبوتران را گرم نگه دارید زیرا حمله سختی در پیش دارید که بعد از آن هیچ ملامتی بر شما نخواهد بود. این خبر به مسیلمه رسید و او از سجاح بیمناک شد و ترسید که اگر فکر و حواس خود را متوجه سجاح کند مخالفانش بر او پیروز شوند پس در نتیجه هدیه ای برای او فرستاد و سپس نامه ای برایش فرستاد و در آن برای خود امان خواست تا آن که بتواند به نزد وی بیاید. سجاح به سربازان دستور داد تا در منطقه «امواه» فرود آیند و به مسیلمه اجازه و امان داد و او به همراه چهل تن از بنی حنیفه به نزد سجاح آمد.

در حکایت دیگری آمده است که وقتی سجاح در نزدیکی مسیلمه فرود آمد دروازه های شهر را به روی او بست. سجاح به او گفت: به نزد ما بیا. مسیلمه گفت: مرا از شرّ سربازان خود در امان نگه دار. او نیز این چنین کرد. مسیلمه به یاران خود گفت که چادر بزرگی برایش برافرازد و آتش در آن بیافروزند. تا میل شهوانی او تحریک شود. یارانش نیز این چنین کردند. وقتی که سجاح وارد چادر شد مسیلمه نیز به نزد وی آمد و دستور داد تا بیست نفر از یارانش بر در چادر بایستند سپس با سجاح به بحث و گفتگو پرداخت. مسیلمه به سجاح گفت: چه چیزی بر تو وحی شده است. او گفت: آیا زنان هستند که شروع می کنند پس بهتر است شما شروع کنید. مسیلمه گفت: آیا نمی بینی که پروردگارت با ابرهای باران را چگونه برخورد کرد و از میان رعد و برق نسیمی پدید آورد. سجاح گفت: دیگر چه چیزی بر تو وحی شده است؟ گفت: بر من وحی شده که خداوند برای زنان فرج آفریده و مردان را به همسری آنها برگزید. پس در آن زنان به شدت فرو می کنیم سپس در آنان نطفه را قرار می دهیم و یا آن که اگر بخواهیم آن را خارج می سازیم و در نتیجه آنها کودکانی ضعیف الجثه برای ما به دنیا می آورند. سجاح گفت: من شهادت می دهم که تو پیامبر خدا هستی. مسیلمه گفت: آیا می توانم که با تو ازدواج کنم زیرا در این ازدواج با قوم خود و قوم تو اعراب را خواهیم خورد؟ وی گفت: بله. مسیلمه گفت: این گونه به من وحی شد. سجاح سه روز در نزد مسیلمه ماند و سپس به نزد قوم خویش بازگشت. آنها به وی گفتند: چه چیز با خود به همراه آوردی. او گفت: من مسیلمه را بر حق یافته ام و در نتیجه از او پیروی کرده و با او ازدواج نمودم. آنها گفتند: آیا مهریه ای به تو داد؟ گفت: نه. گفتند: پس به نزد وی بازگرد زیرا مثل تویی زشت است که بدون مهریه بازگردد. او بازگشت و وقتی مسیلمه او را دید در را به رویش بست و به او گفت: چه می خواهی؟ گفت: مهریه ام را می خواهم. گفت: چه کسی به تو چنین اذنی بخشیده است؟ گفت: شبث بن ربیع ریاحی. گفت او را به نزد من آورید. سپس او را آوردند. مسیلمه خطاب به شبث گفت که در میان یارانند ندا درده

که مسیلمه بن حبیب پیامبر خداست من نیز دو نماز صبح و عشا را که محمد بر شما تکلیف نموده از عهده شما انداختم.

«کلبی» گفت که بزرگان بنی تمیم به او گفته اند که اکثریت بنی تمیم در صحرا این دو نماز را به جا نمی آورند.

در حکایت دیگری آمده است که مسیلمه با سجاح صلح نمود به شرط آن که نیمی از غلات یمامه را برایش بفرستد. «سجاح» پذیرفت مگر به شرط آن که سال دیگر این کار را تکرار نماید. او نیز پذیرفت. مسیلمه گفت: تعدادی از افراد خود را واگذار تا نیم باقیمانده از غلات را با خود ببرند و تو نیز نیم اول را با خود ببر و اینجا را ترک کن. «سجاح» نیز این چنین کرد.

از جمله چیزهایی که سجاح ادعا کرده وحی است این که: «ای افراد باایمان و باتقوا برای ما نیمی از زمین است و برای قریش نیم دیگر آن ولی قریش قومی ستمکارند.» او در نهایت مسلمان شد و از ادعای نبوت خود دست برداشت و اعلام کرد که به خاطر ازدواج با مسیلمه کذاب مدّعی نبوت شده بود.

با توجه به اجتماع دو دروغگو و ازدواج دو فرد منحرف با یکدیگر بی پایه و اساس بودن ادعای آنها به اثبات رسید.

*

دروغگوی تیره دل روپوش دار

او ادعا می کرد که وحی به واسطه فرشته ای که دارای روبند است بر او نازل می شود. او کاهن شعبده بازی بود و برای مردم امور عجیبی را به نمایش می گذاشت. او دل شنوندگان خود را با سخنان خویش می فریفت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از اسلام آوردن یمنی ها، باذان را به عنوان فرماندار خویش در آنجا برگزید و تا زمان درگذشت پیامبر او در این پست باقی ماند.

پیامبر او را از این منصب عزل نکرد و کسی را با او شریک قرار نداد تا این که باذان از دنیا رفت. وقتی او از دنیا رفت فرمانداری یمن را در میان گروهی از یاران خویش تقسیم نمود. در میان این گروه فرزند باذان به نام «شهر» نیز قرار داشت. «اسود» به همراه هفتصد اسب سوار علاوه بر پیاده نظام رهسپار «صنعا یمن» شد. شهر بن باذان که فرماندار صنعا بود با او رودر رو شده و به جنگ برخاست. او ابن باذان را کشت و بر صنعا مستولی گردید. «اسود» با همسر «شهر» که دختر عموی فیروز بود، ازدواج کرد.

«اسود»، «فیروز» و «داذویه» را به عنوان پیام رسان خویش انتخاب کرد. پیامبر در این زمان نامه ای برای آنها فرستاد و از ایشان خواست تا به وظایف دینی خود عمل نموده و با «اسود» به جنگ برخیزند. در نتیجه آنها تصمیم به کشتن «اسود» گرفتند و زنش را در جریان تصمیم خویش قرار دادند. همسرش نیز با تصمیم آنها

اعلام موافقت کرد و به آنها گفت که چگونه می توانند به او دست پیدا کنند و بر او چیره شوند. وی گفت: او محتاط و دارای نگهبان است اما نگهبانان در منزل از او حمایت نمی کنند. اگر شب شد به او یورش برید زیرا در آن صورت با نگهبانان رودر رو نخواهید شد و مانعی بر سر راه کشتن او وجود ندارد و می توانید اسلحه اش را به غنیمت بگیرید.

آنها گفتند: ما نیز چنین کردیم. دیوار منزل را از بیرون سوراخ کردیم و بر او وارد شدیم در حالی که همسرش بیدار بود. یکی از ما سرعت عمل به خرج داده و بر او پرید و در همین هنگام یکی از افراد با او گلاویز شد و سرش را گرفته بر گردن او ضربه ای وارد و از پشت، زانو بر کمرش نهاد و ضربه شدیدی بر او وارد ساخت، و او را کشت سپس برخاست که خارج شود، آن زن پیراهن وی را گرفت زیرا زن دیده بود که او کاملاً کشته نشده است.

زن فریاد برآورد: کجا مرا تنها می گذارید؟ آن مرد گفت: می خواهم به یارانم خبر مرگ این مرد را بدهم و سپس به سوی ما آمد و ما هم با آمدن او، با وی برخاستیم، و خواستیم سر آن مرد را از بدنش جدا کنیم، که شیطان سر آن مرد را تکان داد، کسی که می خواست سر از بدنش جدا سازد، ترس بر دلش مستولی شد به گونه ای که نتوانست سر وی را جدا کند، من گفتم بر سینه اش بنشینید، آنگاه دو نفر از یاران بر سینه اش نشستند و آن زن موی سرش را گرفت، ما صدای ترسناکی از او شنیدیم، سپس آن زن با دستانش، دهان آن مرد را بست و یکی از یاران ما تیغ را بر گردنش وارد ساخت صدای شدیدی همچو نعره گاو از او برآمد که تا کنون مانند آن نشنیده بودم، نگهبانان به سوی آستانه درب کاخ دویدند و تا حرمسرا پیش آمدند. گفتند: چه خبر است این چه صدایی است! زن گفت: پیام آور وحی بر او نازل شده و وحی بر او فرود می آید نگهبانان خاموش شدند و برگشتند، و ما با یاران شور و مشورت کردیم که این حادثه را چگونه به هواداران خویش واگوییم، آنگاه به دنبال رمز و علامتی که میان ما و یاران، مقرر داشته بودیم، گرد هم جمع شدیم، سپس صدای

اذان بلند شد و وقتی خورشید طلوع کرد، دازویه با صدایی رسا و رمز و علامت میان یاران فریاد نمود، مسلمانان و کافران به محض شنیدن فریاد، به هراس افتادند، و به دنبال آن نگهبانان همگی هجوم آورده و ما را محاصره کردند من نیز صدای اذان را رساتر بر زبان جاری ساختم، ناگهان نگهبانان سواره نظام به کمک نگهبانان کاخ شتافتند، آنان را مورد خطاب قرار داده و فریاد برآوردیم: شهادت می دهیم «محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خداست» و عبهله دروغپردازی قهار است و سر او را به سویشان پرتاب کردیم.

ص: ۲۱۳

طلیحه در سال نهم هجری به همراه هیأت «اسد بن خزیمه» به نزد پیامبر آمده و اسلام برگزید. سپس مرتد شد و ادعای پیامبری کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «ضرار بن الازور» را در این رابطه به سوی بنی اسد فرستاد و به او و سپاهیانش دستور داد تا بر علیه هرمرتدی قیام کنند. آنها طلیحه را دچار وحشت ساختند. مسلمانان در منطقه واردات و مشرکان در سمیراد فرود آمدند. تعداد مسلمانان همچنان رو به افزایش و تعداد مشرکین رو به کاهش می گذاشت. تا این که «ضرار» در صدد برآمد به سوی طلیحه رهسپار شود و در راه، کسانی که تسلیم او می شدند گردن می زد تا آنجا که این خبر در همه جا شایع شد. در همان زمان خبر رحلت جانگداز پیامبر به مسلمانان رسید و بعضی از مردم گفتند که اسلحه در طلیحه کارگر نیست. مسلمانان آن روز را در حالی به شب رساندند که از تعدادشان کاسته شده بود و مردم به سوی طلیحه گرایش پیدا کردند و او به شهرت رسیده بود.

عینیه بن حصن از قبیله غطفان پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: از زمانی که ارتباط ما با بنی اسد قطع گردید ما مرزی برای خود نمی شناسیم. من پیمانی را که در گذشته میان این دو قبیله بوده، تجدید می کنم و از طلیحه پیروی می کنم. به خدا قسم پیروی از پیامبری که از این دو قبیله است برای ما از پیروی از پیامبر قریش دوست داشتنی تر است. محمد مرد و طلیحه باقی ماند. افراد قبیله اش نیز نظر او را پسندیدند و مانند او عمل کردند.

«ابو بکر» پس از بازگشت «اسامه» و سپاهیان‌ش به خالد بن ولید دستور داد تا به مقابله با طلیحه و عینیه بپردازد، در حالی که آنها در کنار چشمه آبی از چشمه های بنی اسد قرار داشتند. عینیه و طلیحه به همراه هفتصد نفر از قبیله بنی فزاره با خالد و سپاهیان‌ش درگیر شدند در حالی که طلیحه در گوشه چادر خویش نشسته بود و برای مردم پیش بینی می کرد و مردم مشغول جنگ بودند و جنگ شدت گرفته بود عینیه به نزد طلیحه آمد و از او پرسید که آیا جبرئیل بر تو نازل شد؟ گفت: نه. عینیه برای بار دوم و سوم نیز این سؤال را تکرار کرد تا این که طلیحه در بار سوم گفت: آری. آنها پرسیدند: به تو چه گفت؟ اظهار داشت: او به من گفت: تو نیز مانند او سنگ آسیابی داری و تو سخنی داری که هیچ گاه آن را فراموش نخواهی کرد. عینیه گفت: من گمان می کنم که خداوند دانست که تو حدیثی داری که هیچ گاه آن را فراموش نخواهی کرد. ای بنی فزاره دور شوید زیرا به خدا قسم که او دروغگوست. آنها نیز پراکنده شدند و مردم شکست خوردند و نزد طلیحه آمدند و به او گفتند چه دستور می دهی. طلیحه اسب خود را آماده ساخته بود. در حالی که مردم او را احاطه کرده بودند او نیز بر اسب خود پرید و همسرش را با خود فراری داد. طلیحه به مردم گفت: هرکس می تواند مثل من عمل نماید و همسرش را نجات دهد و این گونه عمل نماید. سرانجام وقتی که خداوند طلیحه را شکست داد مردم گفتند: به همان دینی که از آن خارج شدیم بهتر است وارد شویم و به خدا و پیامبرش ایمان می آوریم و اموال و جان خود را در اختیارش قرار می دهیم.

طلیحه، هنگامی که شنید؛ بنی اسد، بنی غطفان و بنی عامر مسلمان شده اند او نیز مسلمان شد. طلیحه در دوران ابو بکر جهت انجام مراسم حج عمره وارد مکه شد و در هنگام گذر از شهر به ابو بکر گفته شد که این طلیحه است. گفت: من با او چه کنم. او را رها نمایید زیرا خداوند او را به اسلام هدایت کرد. طلیحه پس از انجام حج عمره نزد عمر رفت تا با او بیعت نماید. عمر به او گفت: آیا تو قاتل عکاشه و ثابت هستی. به خدا قسم که هیچ گاه به تو علاقه ای نخواهم داشت. طلیحه گفت:

چرا به دو مردی اهمیت می دهی که خداوند آنها را به دست من کرامت بخشید. سپس او با عمر بیعت کرد. عمر به او گفت: ای فریبکار از کاهنی تو چه باقی مانده است. گفت: یک یا دو فوت در دم آهنگری. سپس او به موطنش نزد قوم خویش بازگشت تا آن که رهسپار عراق شد.

او در دوران ادعای نبوت مدعی بود که فرشته ای به نام ذوالنون یا جبرئیل بر او وحی نازل می کند ولی مدعی داشتن کتابی برای خویش نبود. در کتاب معجم البلدان گفته شده از مواردی که از وی نقل شده این است که: «خداوند ظاهر و باطن شما را زشت نیافریده پس شما خدا را در حال قیام یاد کنید زیرا کف شیر بالای شیر اصلی قرار دارد.»

در کتاب «طبری» آمده است که طلیحه به عنوان وحی می گفت: «قسم به پرندگان اهلی و وحشی و قسم به گنجشکهای مناطق بی آب و علف. خداوند از چند سال قبل به ما تضمین داد که قدرت و حاکمیت ما عراق و شام را در بر خواهد گرفت.»

قریش نضر بن حارث را به همراه عقبه بن ابی معیط و عاص بن وائل سهمی به نجران فرستادند تا در آنجا مسائلی را بیاموزند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤالاتی بپرسند.

در کتاب مناقب آمده که نضر بن حارث جهت تجارت رهسپار فارس شد. او اخبار عجم را از غیر اعراب می خرید و آنها را برای قریش بازگو می کرد. او می گفت: محمد داستان عاد و ثمود را برای آنها بازگو می کند و من برای شما داستان رستم و اسفندیار را حکایت می کنم. قریش از سخنانش خوششان آمد و گوش دادن به قرآن را ترک گفتند. آیه ۶ سوره لقمان می فرماید:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ»

در روزگاری که مسلمانان در «شعب ابی طالب» محاصره بودند هیچ یک از اعرابی که وارد مکه می شد جرأت نمی کرد به بنی هاشم چیزی بفروشد و هر کس چنین می کرد مالش را به یغما می بردند. نضر و دوستانش و ابو جهل در راههایی که به مکه ختم می شد می ایستادند و به هر قافله تجاری که از راه می آمد هشدار می دادند که چیزی به مسلمانان نفروشد و آنها را تهدید می کردند اگر چنین کنند اموالشان را به غارت خواهند برد.

البته او داعیه نبوت نداشت ولی گمان می کرد که می تواند مشابهی برای قرآن بیاورد. او به خاطر حماقتش اهمیتی به تاریخ شناسان و ادبا نمی داد. کسانی که کمترین اطلاعی در مورد بلاغت و فصاحت داشته باشند می دانند مطالبی که از وی در این رابطه ذکر شده کاملاً بی ارزش است.

وی دانشمند برجسته و ماهری در عرصه انشا و ادبیات بود. او مجوسی بود که توسط عیسی بن علی عموی منصور مسلمان شد. او مانند ابن ابی العوجاء، ابن طالوت و ابن الاعمی ملحد بود. کتاب کلیله و دمنه را اعراب گذاری و کتاب «الدّره الیتیمه» را تصنیف نمود و کاتب عیسی بن علی بود. بعضی ها می گویند او تا مدتی به مخالفت با قرآن پرداخت سپس پشیمان گشت و هرآنچه را که در این رابطه نوشته بود پاره ساخت. او گفت: به این علت پشیمان شدم و از تصمیم خود منصرف شدم که در وقت مخالفت با قرآن به این آیه رسیدم که:

«یا أَرْضُ اِنلَعِ مَاءِکِ وَ یا سَمَاءُ اَقْلَعِی»

با خود گفتم که مخالفت با این آیه خارج از قدرت بشر است بنابراین از کار خود منصرف شدم و هرآنچه را که نوشته بودم پاره کردم.

رافعی در کتاب خود به نام «اعجاز قرآن» در مورد وی نوشته است: گفته می شود وی مدتها به مخالفت با قرآن برخاست و سپس هرآنچه را که گرد آورده بود پاره کرد و از اظهار این مطلب احساس خجالت می کرد. سپس رافعی می گوید: «ملحدان معتقدند که کتاب «الدّره الیتیمه» (۱) توسط ابن مقفع به رشته تحریر درآمده

ص: ۲۱۸

۱- ۱) - این کتاب بارها چاپ و منتشر شده است و از رساله های توجه برانگیز می باشد و از نظر بلاغت عربی وزنه مهمی به شمار می آید. البته از نظر ویژگیهای منفی، مطالب آن هدف خاصی را دنبال نمی کند و با-

است و در واقع به مخالفت با قرآن پرداخته زیرا دروغ را تنها دروغ می تواند بزدايد. اين افراد ملحد می گویند: ابن مقفع با توجه به تکیه و اعتمادی که به قدرت و فصاحت خویش داشت مطالب خود را آشکار ساخت و مطالب وی هم وزن با قرآن بود.» او همواره در این کار بود، اینان (ملحدان) می گفتند: ابن مقفع مدتی را با قرآن به مخالفت برخاست و سپس هرچه نوشته بود پاره ساخت و از این امر شرمنده بود.

اما ما می گوئیم که هر دو داستان یاد شده دروغ است. «ابن مقفع» بیش از هر کسی می دانست که مخالفت با قرآن امری ناممکن است زیرا او آگاهترین مردم به علم بلاغت بود. اگر کسی ادعا کند که می تواند با قرآن مخالفت و رویارویی کند از این دو حال خارج نیست یا جاهلی است که خود را قبول دارد و یا عالمی است که به مردم دروغ می گوید. پدیدار گشتن گروه ملحدان پس از «ابن مقفع» باعث شد تا به او نسبت مخالفت با قرآن داده شود. هیچ یک از افراد بلیغ در معجزه بودن قرآن شک و تردید به خود راه نمی دهد بلکه در چگونگی این اعجاز با یکدیگر اختلاف نظر دارند. از سوی دیگر مردم در دین داری «ابن مقفع» شک و تردید داشتند و همین عوامل باعث شد تا زمینه برای متهم شدن او به مخالفت با قرآن فراهم گردد. الحادگرایی در دوران «عبد الحمید» نویسنده کتاب رواج داشت و «ابن مقفع» نیز به الحادگرایی متهم شده بود. از سوی دیگر «ابن مقفع» در اصل مجوس بود. همین دو موضوع باعث شد که به او نسبت مخالفت با قرآن داده شود. البته نه به این دلیل که

او زندیق بود بلکه به خاطر این که بلیغ و فصیح بود و ملحدین می توانستند بدین وسیله از وجودش سوء استفاده کنند.

همچنین همین افراد ملحد ادعا کردند که حکمت‌های قابوس بن وشمگیر و داستانهایش در مخالفت با قرآن بیان شده است. به عبارت دیگر آنها از هرآنچه که در آن، ادبیات، حکمت، تاریخ و اخبار به کار رفته باشد برای رسیدن به مقاصد شوم خود سوء استفاده می کردند. آنها تا آنجا پیش رفتند که قصاید هفت گانه موسوم به «معلقات سبع» را که بسیار فصیح بودند به عنوان رقیب و همتای قرآن ذکر کردند. داستان کشته شدن «ابن مقفع» در تواریخ و کتب سیره مشهور و معروف است.

*

ص: ۲۲۰

عوام و خواص دیدگاه متفاوتی نسبت به شخصیت ابن راوندی دارند. از نظر عوام ابن راوندی ملحد بود و به اسلام و تمامی ادیان اشکال وارد می ساخت. اما از نظر خواص او از دانشمندان برجسته قدیم و از خواص شیعه و برجستگان آنها به شمار می رود. در اینجا بهتر است دیدگاه هر دو گروه را شرح دهیم. «رافعی» در کتاب اعجاز قرآن نظر عامه مردم را درباره ابن راوندی این گونه شرح داده است:

ابن راوندی فردی بود که به سخنوری خود مغرور شد و در صدد نقض دین برآمد و به ادعا و افترا روی آورد. او انسان نادانی بود و در مسائل بدون داشتن دلیل وارد می شد. به عنوان مثال در کتاب خود به نام «الفرید» (۲) می گوید: مسلمانان قرآن را دلیل نبوت پیامبر خود می دانند. قرآنی که پیامبر به واسطه آن مبارز طلبید ولی

ص: ۲۲۱

۱-۱) -در حاشیه کتاب اعجاز قرآن آمده است: «براساس روایت ابی الفداء وی در سال ۲۹۳، بر پایه کتاب کشف الظنون در سال ۳۰۱، از نظر کتاب وفیات ابن خلکان در سال ۳۴۵ و همچنین گفته شده که در سال ۳۵۰ دار فانی را وداع گفته است ولی به نظر می رسد که مورد اولی صحیح تر باشد. وی در ابتدا جزو معتزله بود ولی بعدها با آنها به مخالفت برخاست و آنان نیز او را طرد کردند و بر وی سخت گرفتند و در نتیجه وی خشمگین شده و به رافضی ها پیوست. مخالفانش گفته اند: همه مذاهب اسلامی او را طرد کردند و سپس در دین ملحد گردید و برای ضربه زدن به اسلام کتابهایی برای یهود و مسیحیان به رشته تحریر درآورد و در منزل یک فرد یهودی به نام ابو عیسی اهوازی در حالی که داشت برای او کتابی تألیف می نمود، به هلاکت رسید.»

۲-۲) -در تاریخ ابی الفداء آمده است که این کتاب توسط ابن راوندی علیه پیامبر گرامی اسلام نگاشته است ولی دانشمندان و نویسندگان مسلمان به او پاسخ داده و آن را رد کرده اند.

هیچ کس نتوانست به رویارویی با آن پردازد. باید به مسلمانان گفت که اگر در میان فلاسفه کسی مانند بطلمیوس و اقلیدس ادعا کرد که کسی نمی تواند مشابهی برای کتابش بیاورد آیا بدین وسیله نبوت وی ثابت خواهد شد؟

«رافعی» به این شبهه وی پاسخ می گوید: البته پاسخ وی قانع کننده نیست و پاسخ چنین شبهه ای همان است که در گذشته بیان کردیم. سپس «رافعی» می افزاید: «گفته می شود که «ابن راوندی» در کتاب خویش به نام «التاج» به مخالفت با قرآن برخاست که چنین مطالبی را در هیچ کتاب دیگری سراغ نداریم. ابو الفداء در تاریخ خویش می گوید: دانشمندان به تمامی مطالب وی در مخالفت با قرآن و دیگر کفرگوییهای وی پاسخ گفته اند و با دلایل قاطع، بی پایه و اساس بودن دیدگاههایش را ثابت کردند. کتاب ابن راوندی در اعتراض به قرآن و مخالفت با آن دچار تناقض گویی شده است. ابن راوندی در سایر کتابهای خویش مانند «الفرید»، «الزمره»، قضیب الذهب و «المرجان» این گونه عمل کرده است. (۱) از این کتابها به عنوان ظُلْمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ یاد کرده است. همگی این کتابها در اعتراض به شرع مقدس و نبوت نگاشته شده اند و در آنها مطالب مسخره و مضحکی مانند کتاب «الفرید» به رشته تحریر درآمده است که هیچ عقل سالمی آنها را قبول ندارد و و نیز از لحاظ علمی هیچ ارزشی ندارد. (۲) «المعری» در مقاله «الغفران» خود این

ص: ۲۲۲

۱- ۳) - در حاشیه کتاب الاعجاز آمده است: به نظر می رسد ابن راوندی آدم خیال پردازی بوده است و الا این نامهایی که وی برای کتابهایش برگزیده چه معنایی می تواند داشته باشد. خیالهای باطل در مقایسه با جنون دارای تأثیر منفی بیشتری است. زیرا خیال باطل مغز انسان را فاسد می سازد و هیچ پایه دینی و عقلانی برای آن نمی توان یافت و بیش از هر ویژگی منفی دیگری در فرد خیال پرداز ایجاد غرور می کند.

۲- ۴) - در این کتاب همچنین آمده است: برای اولین بار است که این مطلب را می نویسیم و آن این که نویسنده «التاج» در کتاب خویش برای قدیمی بودن جهان و این که دنیا سازنده، مدبر، پدیدآورنده و خالق ندارد دلایلی ذکر کرده است. «ابن راوندی» در کتاب خویش به نام «الدامغ» قرآن را زیر سؤال برده است. گفته شده که وی این کتاب را برای «ابن لاوی» یهودی نگاشته است و طی آن نظم و ترتیب قرآن را مورد شک و تردید قرار داده است. «خیاط» و «ابو علی جبایی» به اشکالات مطرح شده در کتاب مذکور پاسخ گفته و -

کتابها را یاد کرده و در اشعار خود آنها را به باد ناسزا گرفته است. البته «معزی» در اشعارش از نظر ظاهری مطالب «ابن راوندی» را مورد توجه قرار داده است. «معزی» در ارتباط با کتاب «التاج» وی می گوید: اما «تاج» ابن راوندی شایسته آن است که به عنوان کفش مورد استفاده قرار گیرد و همچنان که کاهنان گفته اند «تاج» وی چیزی جز آف و تفّ بیش نیست. منظور «معزی» این است که کتاب التّیاج چیزی جز دروغگویی و آسمان ریسمان به هم بافتن بیش نیست و در واقع مانند کاهنان، تحریف ماهیت و واقعیت کلمات نموده است. زیرا اگر واقعا او توانسته قرآن را نقض نماید می بایست کتابهای تاریخ، ادبیات و کلام به مطالب وی اشاره می کردند.» (۱) در اینجا مطالب ذکر شده در کتاب اعجاز قرآن پایان می یابد.

گفته می شود کتابهایی که وی به رشته تحریر درآورد عبارتند از: ۱- التّاج فی قدم العالم ۲- الزمرد فی ابطال الرساله ۳- نعت الحکمه فی الاعتراض بالباری تعالی من جهة تکلیفه للعباد ۴- الدماغ فی الطعن علی نظم القرآن ۵- القضیب فی حدوث علم الباری ۶- الفرید فی الطعن علی النبی ۷- المرجان فی اختلاف اهل الاسلام.

ص: ۲۲۳

۱- ۵) - در صفحه ۱۱۱ جلد ۲ حاشیه کتاب «الکامل» نام کسانی که با قرآن به مخالفت برخاسته و مطالب نادرست را در کشورهای اسلامی گسترش داده اند ذکر شده است.

گفته می شود که بسیاری از مکتوبات وی توسط ابو الحسن الخیاط و ابو علی الجبائی پاسخ داده شده و نقض گردیده است. این وضعیت ابن راوندی در میان عوام بود. (عامه مردم درباره ابن راوندی چنین اعتقادی داشتند).

اما در میان علمای شیعه، محدث قمی (قدس سره) در کتاب خویش به نام «الکنی و الالقاب» از ابن راوندی به عنوان دانشمندی پیشگام و مشهور نام برده است. ابن راوندی در علم کلام دارای مقاله ای است و با تعدادی از علمای کلام به مناظره پرداخته است. او نزدیک به ۱۱۴ کتاب به رشته تحریر درآورده است. محدث قمی می گوید: ابن راوندی در میان عوام الناس به عنوان فردی ملحد شناخته می شد. ابن شهر آشوب در کتاب خود المعالم می نویسد: تهمتهای بسیاری به ابن راوندی نسبت داده شده است. اما سید مرتضی آن شخصیت بزرگوار در کتاب خود «الشافی فی الامامه» می نویسد: مطالب نگاشته شده در کتاب «التاج» اعتقادات ابن راوندی را نشان می دهد بلکه منظور وی از مطالب یاد شده اثبات تناقض گوییهای معتزله بوده است. او از مطالب یاد شده به طور شفاف اعلام بیزاری و براءت می نمود و از وجود چنین کتابی اظهار بی اطلاعی می کرد و آن را به دیگری نسبت می داد. او کتابهای بسیار محکم و قوی مانند «الامامه» و «العروس» دارد. نویسنده کتاب «ریاض العلماء» می گوید: من گمان می کنم که «سید مرتضی» در کتاب «مطاوی الشافی»، شیعه بودن و حسن اعتقادات «ابن راوندی» را مورد تایید قرار داده است.

بنابراین نتیجه می گیریم ابن راوندی به خاطر حقیقت جویی، پیروی از مذهب حق و انتخاب تشیع و عقیده صحیح از سوی اهل تسنن به الحاد متهم شده است. آنها گفتند: از آنجایی که هیچ یک از فرقه های اسلامی او را قبول نداشتند به همین دلیل به سمت رافضه گرایش پیدا کرد. آنها با این سخن خویش تلویحا می خواهند بگویند که شیعه جزو فرقه های اسلامی نیست در حالی که عقل و وجدان این گونه حکم نمی کند و دلیل و برهان بهترین حاکم است.

*

این کتابچه توسط یک چاپخانه آمریکایی و انگلیسی در «بولاق مصر» در سال ۱۹۱۲ میلادی چاپ و منتشر شد. نویسنده این رساله خاطر نشان می‌سازد که می‌توان مشابهی برای قرآن ذکر کرد. او با اقتباس بعضی از جمله‌های قرآن و تغییر بعضی از الفاظ و حذف بعضی دیگر از آنها جملاتی آورده است از قبیل مشابه سوره کوثر و در آن می‌گوید:

انا اعطیناک الجواهر، فصل لربک و جاهر، و لا تعتمد قول ساحر

او در ارتباط با سوره فاتحه گفته است:

الحمد للرحمن، رب الاکوان، الملک الدیان، لک العباده و بک المستعان، اهدنا صراط الایمان

او مدعی است که این جملات تمامی اهداف سوره فاتحه را دربر دارد و به خاطر خلاصه بودن نسبت به آن برتری دارد.

قبل از مقایسه جملات وی که به خاطر آنها خود را خیلی به زحمت افکنده با دو سوره اقتباس شده از قرآن بهتر است در ابتدا، مفهوم معارضه با قرآن را معنی نماییم و توضیح دهیم تا این نویسنده جاهل، آگاهی یافته و به واقعیت این اصطلاح پی ببرد: اصولاً منظور از معارضه با کلام نظم یا نثر چیست؟ آیا درست است که برای مقابله با شعری تنها به تغییر بعضی از الفاظ آن بسنده کنیم. اگر واقعیت تعارض این گونه باشد پس هر کس که کمترین اطلاعی درباره شعر دارد می‌تواند

مشابه آن را شبیه سازی نماید. حتی اگر قریحه شعری نداشته و نتواند یک بیت از خویش بیان کند. آیا معارضه با نویسنده با تغییر بعضی از الفاظ و حذف بعضی دیگر تحقق می یابد؟ اگر این گونه باشد پس امکان معارضه با هر کلامی بسیار خواهد بود. آیا معارضه به این شکل برای افراد فصیح برجسته و بلیغ کارشناس که در دوران نزول قرآن می زیستند امکان پذیر نبود؟

آیا برای پدیدار شدن نویسنده این رساله لازم بود تا سیزده قرن سپری شود تا علم و بشریت به این درجه از کمال نایل شوند و انسان بتواند به این شکل با قرآن به معارضه برخیزد؟ در حالی که در سیزده قرن گذشته کسی توانایی انجام چنین کاری را نداشت؟! اگر واقعا این گونه باشد باید صاحب این رساله ادعای نبوت نیز می کرد و مبارز می طلبید زیرا از قرار معلوم کسی توانایی آوردن مشابهی برای آن ندارد.

انسان چه وقت از مرکب هواپرستی و تعصب مهلک پیاده خواهد شد و زمام امور اعتقادات و اعمال خود را براساس عقل سالم در اختیار خواهد گرفت و چه وقت درخواهد یافت که گمراه ساختن مردم به واسطه آن چیزهایی که خود به آنها اعتقاد ندارد سخت ترین گناه و بزرگترین جرم است. آن هم جرمی نابخشودنی که نمی توان از آن چشم پوشید. آنچه موجب بسی تاسف است؛ نادانی مردم و دوری آنها از واقعیتها است و این که تصور می کنند که نویسنده رساله دارای علم سرشاری است و منظور وی از چاپ این رساله گسترش علم و کشف حقایق است. در حالی که بدیهی است که وی مزدوری از کارگزاران استعمار و گسترش دهنده اندیشه های بی ارزش و مقاصد پلید آنهاست که هدفی جز بی یاور گذاشتن مسلمانان، تضعیف عقاید، چپاول اموال و تسلط بر آنها را دنبال نمی کنند. موارد یاد شده به انسان این اطمینان را می بخشد که علی رغم ادعای پشت سر گذاشتن مراحل تکاملی سیر تحوّل و تکامل آدمیان کاملا در حال انحطاط و فروپاشی است. اعراب جاهلیت علی رغم تعصب شدید و دوری از واقعیتها و تمدن ماهیت و حقیقت معارضه با قرآن را درک کردند و به ناتوانی خود در زمینه آوردن مشابهی برای قرآن اذعان

نمودند. در حالی که در آن دوران تنها امتیازشان فصاحت و بلاغت بود. به همین دلیل برخی ایمان آوردند و برخی دیگر گفتند: قرآن چیز جز جادوی برتر بیش نیست. اما در چنین دورانی نویسنده مذکور شناخت لازم را برای مبارزه ندارد و طرح رساله احمقانه به عنوان معارضه با قرآن و تفاخر به آن نشانه جاهلیت نوین است. منظور از مشابه قرآن آن است که فردی با الفاظ، ساختار و اسلوب مستقلى، کتابی هم ردیف با قرآن بیاورد. در حالی که در جملات بر ساخته وی چنین معنایی مستفاد نمی شود.

وی در ارتباط با سوره کوثر با اخذ از مطالب «مسيلمه كذاب» اراجيف او را به سرقت برده كه مى گفت:

انا اعطيناك الجواهر، فصل لربك و هاجر ان مبغضك رجل كافر

دزد و دزدیده شده هر دو ادعای باطلی داشتند و پیرو هوای نفس و حب جاه و مطامع دنیوی بودند و نسبت به جهان آخرت و مجازاتهای آن برای انسانهای گمراه که در غفلت به سر می برند بی خبرند. الفاظی که او به کار برده به هیچ وجه با قرآن قابل مقایسه نیست.

او بی هیچ دلیلی کلمه کوثر را با لفظ جواهر عوض کرده است. اعطای جواهرات از امور و شئون دنیای پست و بی ارزش است و آوردن آن با تأکید إنّ و سپس نسبت دادن آن به ضمیر جمع هیچ تناسبی ندارد. جواهر که از امور دنیای بی ارزش مادی است به هیچ وجه با عطای الهی و عنایت ربّانی، آن هم به این شکل که بیانگر عظمت و اهمیت آن است همخوانی ندارد. جواهر از امور مادی فانی است در حالی که «کوثر» به معنی خیر فراوان، عمومی و دربرگیرنده دنیا و آخرت است. «کوثر» در دنیا، داشتن افتخار رسالت، هدایت، رهبری، فراوانی نسل وی از فاطمه زهرا علیها السلام است تا روز قیامت که موجب بقای نام می شود و تا دنیا باقی است فراموش نخواهد شد. و در آخرت قابل شمارش نیست و شامل شفاعت، بهشت، حوض کوثر و غیره می گردد.

از سوی دیگر هیچ تناسبی میان اعطای جواهر و وجوب نماز که پس از آن آمده است وجود ندارد. نماز ستون دین و معراج مومن است. اگر پذیرفته شود بقیه اعمال نیز پذیرفته خواهد شد و اگر ردّ شود سایر اعمال مردود خواهد بود. اثر نماز دوری از فحشا و منکرات است و با مقام تقوا تناسب پیدا می کند و هدیه هر فرد باتقواست. نماز بهترین هدیه آسمانی است که می توان از آن استفاده نمود و بر آن افزود و هیچ گونه همخوانی میان آن و بخشیدن جواهرات وجود ندارد. جواهرات از نعمتهای دنیای فانی است: نماز با کوثر معنی و مفهوم پیدا می کند و همخوانی بسیار آشکار و واضحی میان آن دو وجود دارد. همچنین وجود رابطه میان کوثر و قربانی کردن که منظور همان قربانی در منا و در عید قربان است روشن و مشخص است. زیرا کوثر به عنوان یک ویژگی و کمال نفسانی بستگی به خشوع و کرنش در برابر خداوند متعال دارد و همچنین بستگی به انفاق اموال دارد. صرف نظر کردن از داراییها و بخشیدن آن به مردم یک هدف مهم به شمار می آید. همچنان که گفته اند اگر بالا بردن دستها تا نزدیک گلو و رو به قبله کردن گلو در هنگام نماز مدّ نظر باشد باز هم تناسب موجود میان آیات بسیار روشن و واضح است. اما آخرین جمله وی یعنی «لا تعتمد قول السّاحر» هیچ ارتباطی با دو جمله قبل ندارد در حالی که آیه شریفه:

إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ

با خیر فراوان در ارتباط است که یکی از مصادیق برجسته آن فاطمه زهرا علیها السّلام است که از وی نسل پیامبر افزایش و تا قیام قیامت ادامه می یابد. اما گفتار مسخره وی یعنی ساحر آیا منظور جادوگر مشخصی است یا این که تمامی اظهارات جادوگران است زیرا تمامی سخنان هیچ جادوگر به طور حتم و یقین در ارتباط با جادوگری نیست. پس نه از نظر گفتار و نه از نظر گوینده هیچ قرینه ای که از وجود ارتباط میان آن و جملات ماقبل حکایت کند وجود ندارد.

اما مورد دوم وجود نکره در سیاق نهی است که مانند نفی بر شمول دلالت

می کند. این امر نیز بی مورد است زیرا جادوگر به عنوان یک افسونگر کارش عملی است نه گفتاری.

اما در ارتباط با سوره حمد باید خاطرنشان ساخت با توجه به تعریفی که از معارضه ارائه دادیم جملات وی برخلاف سوره حمد دارای مراحل متعددی نیست. در اینجا بهتر است هریک از جملات وی را با آیات این سوره مورد ملاحظه قرار دهیم.

وی «الْحَمْدُ لِلَّهِ» را به «الحمد للرحمن» تغییر داده است. بدیهی است لفظی که به کار می رود باید معنی موردنظر را کامل نماید. لفظ جلاله الله ویژه ذات مقدس خداوند است و دربر دارنده تمام صفات کمال می باشد و شامل یک معنی فراگیر است که در یک فرد خاص تجلی می یابد. الله اسم ذات است ولی الرحمن اسم علم می باشد. اولی دربر دارنده همه صفات ولی دومی فقط بیانگر یکی از صفات کمال است. منظور خداوند از آیه شریفه «الْحَمْدُ لِلَّهِ» نسبت دادن حمد و ستایش به نامی است که دربردارنده همه صفات کمال می باشد. جایگزین ساختن صفت الرحمن به جای الله نمی تواند به این هدف تحقق بخشد.

وی به جای «رَبِّ الْعَالَمِينَ» از «رب الاکوان» استفاده کرده است. کلمه «رَبِّ» را نمی توان به «اکوان» اضافه نمود. «اکوان» جمع کون است و «کون» مصدر می باشد. در این میان معنای آن فرقی نمی کند خواه به معنی حادث شدن، واقع شدن و یا انجام شدن باشد هیچ تفاوتی نمی کند. همچنان که در بعضی از کتابهای زبان و ادبیات عرب به طور مفصل شرح داده شده «رَبِّ» به معنی مالک و مربی است و اضافه کردن آن به معنی مصدری بی مورد و بی جاست. منظور خداوند از «رَبِّ الْعَالَمِينَ»، «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» این است که خداوند مالک و تربیت کننده همه جهانیان است و رحمت خداوند تمام هستی را شامل می شود. ما از «رَبِّ الاکوان» به چنین منظوری دست پیدا نمی کنیم. براساس این آیه رحمت خداوند مستمر و دنباله دار است که با «رَبِّ الاکوان» اصلاً قابل قیاس نیست.

این گمراه شده توسط شیطان «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» را به «الملک الدیان» تغییر داده است. منظور خداوند این است که روزی به نام روز جزا وجود دارد و مردم باید خود را برای مکافات عمل در آن روز آماده سازند و مالک آن روز خداوند متعال است. ولی این گوینده شیطان صفت به خاطر عدم اعتقاد به روز جزا چنین تغییری را روا داشته است. او «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» را به شکل «لك العباده و بك المستعان» تغییر داده است. منظور آیه این است که ما تنها خدا را می پرستیم و تنها از او یاری می جوئیم و در برابر غیر خدا کرنش نمی کنیم. این آیه انسان مؤمن را این گونه توصیف می کند که در عبادت و یاری جستن جز خداوند را شایسته نمی داند و تنها اوست که شایسته عبادت و یاری جستن می باشد. ولی از این تغییر تعبیر چنین منظوری برداشت نمی شود. این آیه با توجه به مبتلا بودن اعراب جاهلیت در آن دوران به شرک در مقام عبادت و استعانت و کرنش آنها در برابر بتها و طلب یاری از آنها و اعتقادشان مبنی بر این که بتها آنها را به خدا نزدیک می سازند و برایشان در نزد خدا شفاعت می کنند در ارتباط با توحید در مقام عبادت و استعانت در بردارنده معنی بسیار لطیفی است. در حالی که این شخص عبادت و استعانت را در خداوند منحصر کرده است ولی توجهی به حالت مؤمن، اظهار توحید توسط وی و امتیازش نسبت به سایر اعراب در آن دوران توجهی ندارد.

این نویسنده ناآگاه به جای «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»، «اهدنا صراط الایمان» را به کار برده است. باید خاطر نشان ساخت که الفاظ وی فقط از نظر الف و لام مختصرتر از این آیه شریفه است. البته بدیهی است که الف و لام هیچ تغییری در اینجا نداده است. صراط مستقیم نزدیک ترین راه قابل تصور برای رسیدن به هدف مورد نظر است و محدود به شکل و بعد خاصی نیست بلکه تمامی اعتقادات صحیح و ویژگیهای برجسته و کردار نیکوی مورد نظر را شامل می شود. در حالی که او صراط را تنها به صراط ایمان محدود ساخته است و ایمان یک امر قلبی و اعتقادی است و شامل دیگر ابعاد نمی شود.

این نویسنده جاهل و مزدور جیره خوار در باب معارضه با سوره فاتحه تنها به این چند جمله بسنده کرده و دنباله ای برای آنها نیاورده است. او برای بقیه سوره جملاتی ذکر نکرده است و نسبت به آنها اظهار بی نیازی کرده است زیرا نسبت به مفاد جملات ذکر شده چیز اضافی ارائه نمی دهد در حالی که این گونه نیست. آیات باقیمانده از یک موضوع بسیار مهم حکایت می کنند و انسانها را براساس دستیابی به سعادت مطلوب و در پیش گرفتن راه رسیدن به کمال معنوی به سه گروه تقسیم کرده است گروه اول پیامبران، صدیقین، شهدا و صالحین هستند که خداوند به آنها نعمت بخشیده است. اینها کسانی هستند که خداوند آنها را به «صراط مستقیم» هدایت کرده است و به بالاترین هدف نایل آمده اند. باید از خداوند بخواهیم تا ما را هدایت نموده و در زمره آنها قرار دهد تا بتوانیم راه آنها را پیروی کنیم.

گروه دوم کسانی هستند که خداوند بر آنها خشم گرفته است. آنها کسانی هستند که پس از روشن شدن راه حق آن را انکار نموده و پس از مشخص شدن با آن به عناد و معارضه برخاستند و در صدد خاموش کردن شعله هدایت برآمده و به مقابله با آن اقدام نمودند و در راه باطل به تلاش پرداختند.

گروه سوم گمراهان هستند که راه هدایت را گم کرده اند و در اثر جهالت خود از «صراط مستقیم» منحرف شده اند. آنها به راه پدران خود و دیگر راههای منحرف رفتند. راههایی که هیچ انسان عاقلی به آن نمی گراید.

از آنجایی که نویسنده خود جزو گروه اول نیست و خود نیز به خوبی این واقعیت را می داند قطعاً از گروه دوم یعنی جزو پیروان شیطان است زیرا با وجودی که حق و حقیقت، شفاف و روشن است به ستیزه جویی با خداوند قیام کرده است.

در اینجا به بحث در مورد اعجاز قرآن خاتمه داده و از او یاری می جوئیم تا ما را از تاریکیها به نور رهنمون شود. (انشاء الله)

[پژوهشی از مترجم]

پس از گسترش اسلام و قبل و بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عده ای به دلایلی که برمی شماریم ادعای نبوت کردند (بدین جهت به آنها «متنبی» گویند یعنی کسی که خود را نبی می خواند). علل ظهور پیامبران دروغین را دکتر بحریه اوچ اوک استاد دانشکده الهیات دانشگاه آنکارا در کتاب تاریخ پیامبران دروغین در صدر اسلام چند چیز دانسته است که به طور خلاصه عبارتند از:

۱) اوضاع دینی عربستان هنگام ظهور اسلام شامل: الف) بت پرستی در عربستان. ب) ادیان بیگانه ای که در عربستان نفوذ کرده بودند. مثل آیین صابئی، مجوسی، یهودی، مسیحی و تشکل مفهوم تک خدایی در تضاد با بت پرستی در عربستان و آیین حنیف. ۲) ارتداد. ۳) سایر علل از قبیل: الف) رقابت عشیره ای و قبیله ای، و وابستگی قبیله ای، ب) علل سیاسی و اقتصادی، ج) کهنات. دلایل فوق باعث شد که عده ای ادعای پیامبری کنند. از جمله آنها عبارتند از: ۱) اسود العنسی؛ اسود بن کعب بن عوف که ابتدا کاهن بود، و با زبانی شیرین و سخنان دلنشین و با یک رشته حيله گیريها، به شیوه فریب و گول زدن مردم جاهل، آشنا بود. اسود آن چنان مهارتی در گول زدن مردم داشت که عده زیادی از قبیله مذبح به تمامی خواسته های وی گردن نهاده بودند. او الاغی داشت که وقتی اسود به گوشش می گفت: به خدایت سجده کن، الاغ خم می شد و سجده می کرد، و وقتی دستور می داد بلند شود، الاغ به پا می خاست. اسود در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ادعای پیامبری کرد و خود را رحمان الیمن لقب داد. اسود سرانجام به دست فیروز دیلمی یا به قول ابن سعد در (الطبقات الکبری، ج ۵/۳۸۳) به دست قیس بن هییره مکشوح کشته شد.

۲) طلیحه بن خویلد: اسم اصلی وی طلحه و از سرکردگان و رهبران قبیلهٔ اسد ساکن در نجد بود. مسلمانان به خاطر خشمی که از او داشتند وی را طلیحه یعنی طلحهٔ کوچک نامیدند طلیحه در سال پنجم هجرت به همراه قریش در محاصرهٔ مدینه شرکت کرده بود. برخی گفته اند او به همراه قبیله اش در سال نهم هجری اسلام آورده بود. (طبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲/۳۵). طلیحه نیز در زمان بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در اواخر عمر شریف آن حضرت، قیام نمود و ادعای پیامبری کرد. طلیحه نیز در جنگی که در زمان ابو بکر صورت گرفت به قتل رسید.

۳) سجاح: سومین پیامبر دروغین که نه مانند اسود فرماندهی بود که بتواند سرزمینهای مهمی را به دست آورد و نه مانند طلیحه آرمان گرایی بود که جان خود را در راه عقیده اش فدا کند. سجاح در اصل از اهالی بین النهرین بود، او تنها به ادعای پیامبری اکتفا نکرد، بلکه شخصیت‌های مهمی از قبیلهٔ بزرگی را که منتسب بدان بود، در ادعای خود شریک کرد. سجاح نیز کاهن بود. او منسوب به قبیلهٔ بزرگ بنی تمیم، زنی بود فوق العاده زیبا. کاهنه بودن و قاطع صحبت کردن، به او در برخورداری از یک موقعیت خیلی بالا در میان قبیله اش، کمک زیادی کرده بود. جنگ‌هایی میان سجاح و مسلمین در گرفت. پس از مدتی اطرافیان سجاح او را تنها گذاردند و سجاح نیز عاقبت مسلمان شد.

۴) مسیلمه کذاب: مسیلمه بر سرزمین یمامه حکومت می کرد. او ادعای پیامبری کرد و مورخین گفته اند ادعای پیامبری او تعبیر خوابی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود که روزی خوابش را بر بالای منبر برای مردم تعریف کرده بود. مسیلمه از بنی حنیفه بود و قبیلهٔ او نیز در پی ادعای او مرتد شدند. سرانجام در سال یازدهم هجری پس از این که ابو بکر به عنوان خلیفه برگزیده شد در جنگی میان قبیلهٔ مسیلمه و مسلمانان، مسیلمه کشته شد و طرفداران وی پراکنده شدند. (تاریخ پیامبران دروغین در صدر اسلام، دکتر بحریه اوچ اوک، ترجمهٔ دکتر وهاب ولی، صفحات مختلف). مطالب پی آمده شرح مبسوطتری در خصوص برخی از شاخص ترین پیامبران دروغین می باشد که توجه پژوهندگان را به آن جلب می کنیم:

مسیلمه کذاب

ابن کثیر بن حبیب بن الحارث الحنفی، از مردم یمامه و قبیلهٔ بنی حنیفه، ملقب به رحمن الیمامه، و گفته اند کنیهٔ او ابو ثمامه بوده است. یکی از مدعیان نبوت که در بین سالهای ۷ تا ۱۱ ق و در اواخر حیات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در یمامه خروج کرد و دعوی نبوت کرد و به همین سبب به مسیلمه کذاب مشهور شد. وی به همراهی عده ای به عنوان نمایندگان مردم یمامه و

قبیله بنی حنیفه به مدینه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفتند. هنگامی که با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ملاقات کردند، مسیلمه دعوت شد و مقصود خویش را آشکار کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد او آمد و در دستش شاخه ای از نخل بود. به گفته و اقدی و به قول ابن اسحاق، ستاکی از نخل در دست داشت که بر سر آن برگهایی بود. پیامبر بدو گفت: «اگر به (اسلام) روی آوری خداوند بر تو خواهد بخشود و اگر روی گردان شوی خداوند دنباله ات را خواهد برید. و من تو را همان می بینم که در خواب دیدم، و اگر از همین برش خرما بن را بخواهی به تو نخواهم داد».

پس از این که این گروه به یمامه بازگشتند وی وانمود کرد که در کار پیامبری با پیامبر شریک است. چون مسیلمه دعوی شرکت در پیامبری کرد رجال بن عنفوه بدین کار گواهی داد و مردم یمامه شیفته و فریفته او شدند. پس به پیامبر نامه ای نوشت به عنوان: «از مسیلمه پیامبر خداوند به محمد پیامبر خدا، درود بر تو! اما بعد، همانا که من با تو در امر نبوت شریک هستم و نیمی از زمین از آن ماست و نیمی از قریش، اما قریش تجاوز می کنند». پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ او نوشت: «از سوی محمد پیامبر خداوند به مسیلمه دروغگویی، درود بر کسی که از راه راست پیروی کند. اما بعد، زمین از آن خداوند است که به هر کس از بندگانش که بخواهد، به ارث می رساند و سرانجام از آن پرهیزگاران است». (اعراف آیه ۱۲۸)

چون این پاسخ رسید، وی نامه ای از جانب خویش بر ساخت و نمایاند که پاسخ نامه او به محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و پیامبر کار نبوت را پس از خود بدو سپرده است. و معتقد بود که جبریل از جانب خداوند نزد او می آید. شادروان خزالی در این باره می نویسد: «آیه ۹۳ از سوره انعام: أَوْ قَالَ أُوْحِيَ إِلَيَّ وَ لَمْ يُوْحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ

: (یا بگوید بر من وحی شده است و چیزی بر او وحی نشده باشد). درباره مسیلمه نازل شده است». (اعلام قرآن، ص ۷۱۹)

به این ترتیب، از سجعه‌های برساخته خویش که تقلید بعضی آیات قرآن و تعبیرات قرآنی بود، بر مردم می خواند.

(نمونه ای از سخنان سجع آمیز او در کتاب آفرینش و تاریخ، مطهر بن طاهر مقدسی، مقدمه-ترجمه-تعلیقات از دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، ص ۸۴۴، عینا آمده است).

ابن مقفع

ابو محمد عبد الله، نویسنده نامی ایرانی و ترجمان نگارشهای پهلوی به تازی. نام پدر او در حقیقت «داذویه» بوده ولی چون زیر شکنجه دستش ناقص و ترنجیده شده بود، لقب «مقفع»

می یابد. ابن مقفع خود پیش از تشرّف به اسلام «روزبه» نام داشت و کنیه اش ابو عمرو بود ولی پس از تشرّف نام عبد الله و کنیه ابو محمد برگزید. ولادتش در حدود ۱۰۶ ق، ظاهراً در جور (- گور، فیروزآباد فارس) رخ داده است. در کودکی با پدر به بصره رفت و چنان با «تازی شیوا» و «شیوایی تازی» آشنا و مانوس شد و آموزش دید که خود در رده شیویان زبان تازی جای گرفت. ابن مقفع هم با امویان و هم با عباسیان ارتباط داشته و در هر دو روزگار به دبیری پرداخته است. سرانجام او در سال ۱۴۲ ق به طرزی دردناک کشته شد. علت یا علل کشته شدن وی را باید در برخی پرسمانهای سیاسی و فرهنگی آن عصر جست- که تفصیل آنها به درازا می کشد. سیمای فرهنگی ابن مقفع با همه آوازه مندی، در هاله ای از ابهام است. ظاهراً نمی توان گفت او مسلمان نبوده، اما از دیگر سوی نیز نمی توان چهره دین ورزی مصمم را از وی فرامایاند. به هر روی، از مکارم اخلاق خالی نبوده است. او را شهبسوار نثر تازی دانسته اند و گفته اند زبان تازی نثر فنی خویش را سراسر و امدار عبد الحمید و ابن مقفع است. وی همچنین از بزرگترین راهبران «نهضت ترجمانی» در سده های نخستین اسلامی است و از این حیث تأثیر ژرف و بی مانند بر تمدن مسلمانان نهاده است. شاید پس از ترجمانی و زباندانی و ادبیات، بحث انگیزترین موضوع پیرامون ابن مقفع، طرح «زندقه» در مورد اوست. برخی او را «زندیق» به معنای خاص (مانوی) و برخی «زندیق» به معنای عام (ملحد و بددین) شماره کرده اند. اگر ناچار شویم ابن مقفع را «زندیق» بخوانیم، شاید معنای عام درست تر بنماید، ولی اساساً سلب کامل نسبت اسلام از او- حتی وقتی استواری عقیدت و شریعتمداری را از وی نفی کنیم- صواب به نظر نمی رسد و گواه مقنع ندارد. ادعا شده که ابن مقفع به معارضه با قرآن کریم برخاسته بوده، ادعایی که در آن جای چون و چرا هست؛ چرا که در صحت انتساب کتابی که با قرآن به ستیز خاسته و قاسم ابراهیم رسی به رد آن اهتمام کرده، به ابن مقفع، تردید جدی وجود دارد. در آثار مسلم الانتساب هم، جایی برای اثبات ادعای معارضه نمی توان یافت. البته به موجب اخباری که آمده است، ابن مقفع گویا زمانی خواسته با قرآن معارضه کند ولی بر فور از این رأی برگشته است. آثار ابن مقفع عبارتند از: کلیله و دمنه، الأدب الکبیر، الأدب الصغیر.

منابع: شرح حال عبد الله بن المقفع فارسی، عباس اقبال آشتیانی؛ تاریخ ادبیات زبان عربی، حنا فاخوری، ترجمه عبد المحمد آیتی؛ دائره المعارف بزرگ اسلامی، مقاله «ابن مقفع».

ابن راوندی:

ابو الحسین احمد بن یحیی (۲۰۵-۲۴۵ ق) از متکلمان اسلامی که به زندقه و الحاد و بددینی

نامبردار است. ابتدا از معتزله بود و سپس از آنان برید و با آنان در افتاد. و کتاب فضیحه المعتزله را که جزو معدود آثار باقی مانده اوست، در ردّ آنان نوشت. معتزله نیز ردّیه هایی سخت و سنگینی بر او نوشته اند. دو بخش مهم از کتاب یا به قولی تمامی کتاب فضیحه المعتزله در الانتصار و الرد علی ابن الراوندی ابو الحسین خیاط باقی مانده است. بعضی از منابع برآند که مدتی به مذهب تشیع گرایش یافته بوده است. ولی چون در آثارش در رد نبوت و معجزات انبیا داد سخن داده است، جزو مرتدان و زندیقان به شمار آمده است. کتابی نیز به نام الدماغ در ردّ قرآن کریم دارد. بعضی از محققان برآند که آنچه در ردّ ضروریات اسلام در آثار او آمده نقل سخنان دیگران است نه اعتقاد قلبی خود او. از چون و چند کتاب الدماغ- که از دست رفته است- اطلاعی و نقلی در منابع نیامده است.

منابع: دایره المعارف اسلام (انگلیسی)، ذیل «ابن راوندی»، دایره المعارف تشیع، ذیل «راوندی»، همچنین جامع ترین و پربارترین مقاله درباره او نوشته آقایان رضا رضازاده لنگرودی و شادروان دکتر عباس زریاب خوبی در دایره المعارف بزرگ اسلامی (ج ۳/۵۳۱-۵۳۹).

ص: ۲۳۶

۵- قاریان بزرگ و قرائت ها

اشاره

قاریان بزرگ و قرائت ها

[موضوع تواتر قرائت ها-قاریان هفتگانه چه کسانی هستند-دلایل منکرین تواتر-دلایل معتقدین به تواتر و پاسخ آنها-حجیت قرائت ها-اجازه قرائت ها و جواز استفاده از آن در نماز].

ص: ۲۳۷

(موضوع متواتر بودن قرائت ها)

علمای اهل تسنن معتقدند که قرائت های هفت گانه شناخته شده در میان مردم متواتر است. ظاهراً منظور آنها این است که ثابت شده پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم براساس این قرائت ها، قرآن را تلاوت می کرده است. بعضی از علمای اهل تسنن از ده قرائت نیز سخن به میان آورده اند. حتی تعدادی از آنها خاطر نشان ساخته اند که هرکس قرائت های هفت گانه را همراه با تواتر نداند کفر ورزیده است.

ولی شیعه امامیه معتقد است که قرائت های هفت گانه متواتر نیست بلکه بعضی از آنها اجتهاد خود قاری قرآن است و یا این که تنها با یک واسطه به پیامبر ختم می شود. گروهی از پژوهشگران اهل تسنن نیز چنین اعتقادی دارند و به نظر می رسد این اعتقاد در میان آنها رواج دارد. در آینده به نقل مطالبی از آنها در این راستا خواهیم پرداخت.

قبل از ورود در بحث اصلی می بایست به نکته بسیار مهمی اشاره نمود و آن این که درستی قرآن به واسطه تواتر ثابت شده است و تمامی گروهها و مذاهب اسلامی نسبت به این مسئله اتفاق نظر دارند.

در ابتدا ممکن است این توهم بوجود آید که چه تفاوتی میان کلام خداوند و کلام معصوم وجود دارد. چرا باید قرآن تنها از طریق تواتر ثابت شود در حالی که گفتار معصوم تنها با یک خبر واحد دارای شرایط اعتبار و استدلال نیز قابل اثبات است. به عنوان مثال وجوب نماز جمعه تنها با روایت زراره از امام علیه السلام ثابت شده

است پس چه مانعی دارد که صحت قرآن نیز تنها با یک خبر واحد ثابت شود. درستی قرآن با تایید پیامبر ثابت می شود. در اینجا این سؤال مطرح می شود که چرا درستی احکام شرعی تنها با یک خبر واحد از معصوم قابل اثبات است ولی قرآن تنها در صورت تواتر قابل اثبات می باشد.

تمامی مسلمین در زمینه صحت قرآن اتفاق نظر دارند. سیوطی خاطر نشان می سازد که قاضی ابو بکر در کتاب الانتصار گفته است: گروهی از فقها و متکلمین معتقدند که قرآن با یک خبر واحد تنها از نظر حکم و نه علمی قابل اثبات است. کسانی که دنبال واقعیت هستند این مطلب را نادرست انگاشته و آن را مردود دانسته اند.

این اصل که صحت قرآن تنها از طریق تواتر قابل اثبات است در میان مسلمین یک امر بدیهی به شمار می رود. بنی مالکیه منکر ذکر بسم الله در اول سوره ها شدند ولی بر پایه اصل عدم تواتر نظرشان رد شد. هرچه را که به حدّ تواتر نرسد جزو قرآن نیست. هرچه را که در قرآن های صحابه ذکر شده جزو امور متواتر محسوب می شود و به همین دلیل علایم، نشانه ها و نام سوره ها با خطی غیر از خط قرآن نگاشته شده است: زیرا در غیر این صورت موارد یاد شده نیز بخشی از قرآن به شمار می آمد و صحابه با این کار خویش باعث گمراهی مسلمانان می شدند. اصحاب اقدام یاد شده را مجاز نمی دانستند.

روایات بسیاری در ارتباط با این که بسم الله بخشی از قرآن است وجود دارد که از احمد، ابو داود، حاکم و دیگران نقل شده، همگی آنها بر این که جزو آیات قرآن است دلالت دارند. در تعدادی از این روایات ذکر شده که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بزرگترین آیه قرآن است. ابن عباس روایت کرده که تنها آیه ای که به جز پیامبر گرامی اسلام بر سلیمان بن داود نیز نازل شده بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ می باشد. در بعضی از روایات آمده که پیامبر و مسلمانان متوجه پایان یافتن سوره نمی شدند تا آن که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ نازل می شد. وقتی این آیه نازل می شد آنها متوجه پایان

یافتن سوره قبلی می شدند.

سیوطی در کتاب اتقان خود آورده که براساس چنین اصلی پذیرفتن مطالب امام فخر رازی کار سخت و دشواری است. رازی می گوید: در بعضی از کتابهای قدیمی نقل شده که ابن مسعود سوره های حمد، ناس و فلق را جزو قرآن نمی دانست. پذیرفتن چنین مطلبی سخت و دشوار است زیرا اگر معتقد باشیم نقل متواتر که در دوران صحابه وجود داشته پایه و اساس قرآن است پس در این صورت انکار آن باعث کفر می شود. اما اگر بگوییم که نقل متواتر در آن دوران وجود نداشته پس اصل یاد شده نیز به خودی خود از بین می رود. اکثر علمای اسلام معتقدند که چنین روایتی از ابن مسعود بی پایه و اساس است.

سیوطی در ارتباط با باطل بودن داستان یاد شده مطالب و دلایل متفاوتی ذکر کرده است. سیوطی می گوید: منظور از ابن مسعود در اینجا علی بن مسعود و نه عبد الله بن مسعود است و روایت او به هیچ وجه پایه و اساس درستی ندارد. سیوطی همچنین این روایت را به گونه ای تفسیر نموده که با متواتر بودن قرآن هیچ منافاتی ندارد.

این اصل در میان مسلمین یک اصل ثابت شده است و هیچ شک و تردیدی در مورد آن وجود ندارد. پس با توجه به این واقعیت، توهم یاد شده از بین می رود و مشخص می گردد که تنها راه ثابت شدن صحت قرآن تواتر است زیرا شرایط لازم برای آن فراهم است. قرآن از همان ابتدا به عنوان یک معجزه جاودان و نه بیان احکام نازل شد که انس و جن تا روز قیامت نخواهند توانست سوره ای مانند آن بیاورند. در بحث اعجاز یادآور شدیم که قرآن خود یک معجزه جاودانه است و به همین دلیل عوامل و شرایط لازم برای ثبت و ضبط و انتقال سالم در آن فراهم آمده است تا اسلام که کاملترین دین و شریعت است محفوظ و باقی بماند. هرآنچه که به شکل متواتر به دست ما نرسیده به طور حتم و یقین جزو قرآن نیست زیرا اگر این چنین بود شرایط تواتر نیز در آن فراهم بود.

ص: ۲۴۱

اگر پادشاه بزرگی بخواهد وارد شهری شود باید اکثر اهالی آن شهر از ورود وی با خیر شوند تا آن که مقدمات لازم برای پذیرایی از وی را فراهم سازند. در چنین صورتی اگر شخص خبر از ورود وی بدهد با توجه به اهمیت موضوع خبر یک شخص کأن له یکن تلقی می شود. اگر به جای پادشاه قرآن را که اساس دین اسلام است قرار دهیم اهمیت مسئله بیشتر مشخص می شود. زیرا قرآن کتابی است که تا روز قیامت منبع رجوع افراد برای کسب اعتقادات صحیح، ویژگیهای شایسته، کارهای نیک، فرامین عالی و قرار گرفتن در جریان داستانهای گذشتگان و حالت‌های امت‌های پیشین و دیگر امور و مسائل مطرح شده در قرآن به شمار می رود و به همین دلیل خبر واحد برای کسب اطمینان از صحت انتقال آن در طول قرنهای گذشته کافی نیست. البته نه فقط به این دلیل که قرآن کلام خداوند متعال است بلکه در واقع به خاطر این که قرآن کتاب مبارزه طلبی، اعجاز، هدایت، ارشاد و خارج کننده تمام مردم تا روز قیامت از تاریکی‌ها به روشنایی است. اگر کلام خداوند متعال شامل موارد یادشده نباشد مانند حدیث قدسی دیگر برای پذیرفتن آن نیازی به تواتر وجود ندارد.

در اینجا تفاوت میان قرآن به عنوان یک کتاب بی نظیر و کلام معصوم مشخص می گردد. تواتر تنها راه اثبات روایت معصومین محسوب نمی شود. به روایتی که تنها با یک واسطه به معصوم می رسد می توان عمل نمود و لزومی به نسبت دادن آن روایت به معصوم وجود ندارد زیرا هدف نهایی عمل به آن روایت می باشد. این موضوع با کلام خداوند همراه با مبارزه طلبی و اعجاز فرق می کند. کلامی که پایه دین و اساس هدایت و سنجش و عامل خروج از تاریکیهای جهل و انحراف به دنیای نورانی علم و معرفت است. در چنین موردی باید کاملاً مشخص شود که کلام، سخن خداوند است و منبع آن خداوند متعال می باشد.

باید یادآور شد که قرآن همچنان که در بحث اعجاز به طور مفصل به آن پرداخته شد در محیط بلاغت و فصاحت نازل گردید و در سطحی قرار داشت که افراد بلیغ

از دستیابی به آن عاجز و ناتوان بودند و افراد فصیح توانایی رسیدن به اوج آن را نداشتند و به همین دلیل بعضی در برابرش کرنش کردند و برخی دیگر نسبت جادو به آن دادند و بر همین اساس مورد توجه کارشناسان صنعت فصاحت و بلاغت قرار گرفت. صنعتی که تنها عامل برتری و شرافت در میان آنها شمرده می شد و به واسطه آن بر یکدیگر فخر می فروختند.

بدیهی است که قرآن با داشتن چنین جایگاهی تمامی بخشهای آن مورد توجه قرار گرفت و در این میان بین افراد مومن و کافر تفاوتی وجود نداشت. چگونه می توان انتقال چنین کتابی را تنها به یک واسطه منحصر ساخت. این واقعیت بر کسانی که متعصب و لجباز نیستند و دنباله رو عقل و منطق می باشند پوشیده نیست.

چنان که خاطر نشان ساختیم متواتر بودن انتقال قرآن به عنوان یک صفت ذاتی لازم و اجباری است و در واقع تواتر به عنوان یک ویژگی درونی در خارج نیز عینیت یافته است. محقق قمی قدس سره در همین رابطه می فرماید: تواتر هنگامی لازم و واجب می شود که تنها راه اثبات معجزه و نبوت برای نسلهای بعدی به شمار آید. تواتر همچنین هنگامی تحقق می یابد که افراد مکلف، مانند دوران غیبت کبری خود را از لطف الهی محروم ساخته اند. قرآن تنها معجزه جاودان است و خودش بر جاودانگی خود دلالت می کند و تا روز قیامت اگر انس و جن جمع شوند قادر به ارائه چنین کاری نخواهند بود حتی اگر به پشتیبانی یکدیگر برخیزند. قرآن تا روز قیامت تمام مردم را از تاریکی ها به نور رهنمون خواهد شد و برای همه جهانیان عامل هشداردهنده محسوب می شود. چنین معجزه ای اگر همراه با تواتر نباشد نخواهد توانست به هدف غایی خویش دست پیدا کند. در اینجا علت عدم تواتر سایر معجزه ها مشخص می شود زیرا با وجود متواتر بودن قرآن، دیگر نیازی به بقیه معجزه ها وجود ندارد. مقایسه قرآن با موضوع رؤیت امام عصر (عج) که افراد مکلف، خود را از دیدن وی محروم ساخته اند به هیچ وجه صحیح نیست. محرومیت از لطف الهی باعث شده تا امت اسلامی از مشاهده امام عصر (عج)

محروم شود ولی در عین حال این محرومیت نمی تواند عاملی برای عدم وجوب تواتر در انتقال قرآن به شمار آید زیرا در چنین صورتی نقض غرض می شود و هدف موردنظر از نزول قرآن تحقق نخواهد یافت.

بنابراین نتیجه می گیریم که تواتر تنها راه اثبات اعجاز قرآن به عنوان کلامی است که از سوی خداوند متعال بر پیامبر گرامی اسلام فروفرستاده شده است. همچنین برای این که ثابت کنیم که مثلاً آیه «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» جزو سوره الرحمن است و به دیگر سوره های قرآن تعلق ندارد چاره ای نداریم جز این که تواتر را جزو صفات ذاتی و عینی قرآن تلقی کنیم. از سوی دیگر تنها راه اثبات این که «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» پس از «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» و قبل از «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» واقع شده تواتر است. همچنین تواتر تنها راه اثبات اعراب کلمات قرآن است مانند «وَالْأَرْحَامِ» در آیه «وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ» که مشخص می شود دارای فتحه یا کسره است زیرا هریک از این دو علامت معنی آن را کاملاً تغییر خواهد داد.

چه بسا گفته شود که برای علامتهای قرآن همچون مد نیازی به تواتر نیست زیرا علامتهای یاد شده جزو کلمات نیستند و از ویژگیهای الفاظ کلام محسوب نمی شوند و بود و نبود آنها تغییری در معنا نمی دهد پس در نتیجه تواتر آنها فایده چندانی دربر ندارد. البته این مسئله قابل تأمل است و ما به آن نگرشی خواهیم داشت.

هم اکنون پس از ذکر این مقدمه سودمند بهتر است به موضوع تواتر در قرائت های هفتگانه پردازیم. گروهی از علمای اهل تسنن و چنان که گفته می شود اکثر آنها (به موضوع یاد شده) اعتقاد دارند. گفته می شود قرائت های هفتگانه همان هفت حرفی هستند که قرآن به واسطه آنها فرورستاده شده است.

در ابتدا به بیان تاریخچه مختصری از این هفت قاری می پردازیم:

۱- عبد الله بن عامر دمشقی در سال هشتم هجری متولد شد و در سال ۱۱۸ هجری از دنیا رفت. هشام و ابن ذکوان با واسطه از او روایت کرده اند.

۲- عبد الله بن کثیر مکی در سال ۴۵ هجری در مکه به دنیا آمد و در سال ۱۲۰ ه. ق از دنیا رفت. بزّی و قنبل با واسطه از وی روایت کرده اند.

۳- عاصم بن بهدله الکوفی. وی در سال ۱۲۷ تا ۱۲۸ از دنیا رفت. حفص و ابو بکر بدون واسطه از او روایت کرده اند.

۴- ابو عمرو بصری در سال ۶۸ ه. ق زاده شد و در سال ۱۵۴ از دنیا کوچ کرد. دوری و سوسی به واسطه یحیی بن مبارک یزیدی از وی روایت کرده اند.

۵- حمزه کوفی در سال ۸۰ چشم به جهان گشود و در سال ۱۵۶ دار فانی را وداع گفت. خلف بن هشام و خلاد بن خالد با واسطه از او روایت کرده اند.

۶- نافع مدنی در سال ۱۶۹ در گذشت و قالون و ورش با واسطه از او روایت کرده اند.

۷- الکسایبی الکوفی. تاریخ درگذشت او مشخص نیست. البته تعدادی از دانشمندان تاریخ وفات وی را سال ۱۸۹ ذکر کرده اند. لیث بن خالد و حفص بن عمر بدون واسطه از او روایت کرده اند.

برخی از علمای اهل تسنن سه قاری دیگر به این تعداد اضافه کرده اند که عبارتند از:

۱- خلف بن هشام البزار. او یکی از کسانی است که از حمزه کوفی روایت کرده است. او در سال ۱۵۰ تولد یافت و در سال ۲۲۹ مرد. اسحاق و ادريس از وی روایت نقل کرده اند.

۲- یعقوب بن اسحاق در ذی الحجه سال ۲۰۵ درگذشت و ۸۸ سال داشت. ادريس و روح از وی روایت کرده اند.

۳- ابو جعفر یزید بن القعقاع. وی در سال ۱۳۰ در شهر مدینه درگذشت. عیسی و ابن حمّاز از او روایت کرده اند.

منظور از تواتر در قرائت های هفتگانه یا ده گانه نسبت دادن این قرائت ها به شکل متواتر به قراء آنهاست که چنین نسبتی با استفاده از اخبار گروهی که معمولاً بعید است در راه کذب با یکدیگر همگام شده و در گفتن خلاف واقع هم داستان شده باشند، به مرز یقین می رسد. چنین وضعی با توجه به واسطه های متعدد در تمامی لایه های جامعه وجود داشت. بدیهی است راویان چنین خبری می بایست در تمامی اقشار جامعه وجود داشته باشند و معمولاً محال است چنین گروهی در مورد دروغ مشخص به توافق نظر برسند. متواتر بودن قرائت های هفتگانه دارای دو اشکال عمده است:

اولاً: هریک از قراء هفتگانه یا دهگانه با واسطه یا بی واسطه دارای دو راوی است و به طور بدیهی، تواتر با چنین وضعیتی تحقق نمی یابد حتی اگر راویان مورد اعتماد باشند تا چه رسد به این که بعضی از راویان قابل وثوق نباشند.

ثانیاً: قرائت هریک از آنها حتی اگر به تواتر نقل شده باشد هیچ تأثیر و فایده ای

دربر ندارد و گفتار هیچ یک از آنها نمی تواند برای ما دلیل و حجت باشد و اصلا هیچ دلیلی مبنی بر معتبر بودن گفتارشان در دست نیست. به نظر می رسد ظاهرا منظور از متواتر بودن قرائت های هفتگانه این است که پیامبر گرامی اسلام به طور متواتر براساس قرائت های یاد شده، قرآن را تلاوت کرده است. به این معنا که پیامبر یک بار قرآن را براساس قرائت عبد الله بن عامر و بار دیگر براساس قرائت عبد الله بن کثیر و دیگر قراء تلاوت نموده است و چنین مطلبی به طور متوالی در طول تاریخ از پیامبر نقل شده است. این مطلب به دلایل متعدد مردود است:

اولا: قرائت های یاد شده به شکل متواتر از خود قراء نقل نشده است تا چه رسد به پیامبر گرامی اسلام.

ثانیا: نسبتهای داده شده معمولا به خود قاریان ختم می شود در حالی که این نسبتها باید تا خود پیامبر ادامه یابد و به چنین حالتی نمی توان تواتر گفت. اما این که گفته می شود وجود راویان متعدد در اقشار مختلف جامعه بیانگر آن است که این گروه غیرممکن است بر سر یک دروغ مشخص به اتفاق نظر برسند نیز هیچ پایه و اساس درستی ندارد زیرا وجود یک قاری و یک راوی جایی برای این نظریه باقی نمی گذارد که قرآن با قرائت های متعدد به طور متواتر از پیامبر گرامی اسلام روایت شده است.

ثالثا: هر یک از قراء هفتگانه قرائت خویش را بر دیگری ترجیح می دهد در حالی که اگر همگی آنها به نقل از پیامبر گرامی باشد نمی بایست ترجیحی در میان باشد و آنها را با یکدیگر مقایسه نمود.

رابعا: اگر قرائت های یاد شده به پیامبر ختم می شود پس دیگر جایی برای این که آنها را به اشخاص مذکور نسبت دهیم وجود ندارد بلکه می بایست آنها را به پیامبر گرامی اسلام که وحی بر وی نازل گردیده نسبت دهیم. بلکه لازم است آنها را به خداوند متعال نسبت داد زیرا قرائت پیامبر از خودش نبود بلکه وحی ای بود که بر وی نازل گردید. بر همین اساس قرائت های یاد شده از قراء مذکور هیچ گونه

امتیازی برای آنها محسوب نمی شود و در واقع آنها در این زمینه هیچ تفاوتی با دیگر افراد جامعه ندارند و قرار گرفتن آنها در جریان انتقال متواتر قرآن هیچ گونه مزیت و برتری برایشان ندارد و اصلاً دلیلی وجود ندارد که این قرائت ها را به آنها نسبت دهیم. این که هریک از آنها برای خود قرائت خاصی در نظر گرفته نشان می دهد که این امر نشأت گرفته از اجتهاد و استنباط شخصی آنها در قرائت است.

نسبت دادن این قرائت ها به افراد یاد شده بدون در نظر گرفتن پیامبر گرامی اسلام که وحی بر او نازل شده معلوم می سازد که این قرائت ها ارتباطی با پیامبر ندارد و الاً دلیلی برای نسبت یاد شده وجود نداشت.

خامسا: بسیاری از پژوهشگران برجسته اهل تسنن گواهی به عدم تواتر قرائت های یاد شده داده اند و بعضی از قرائت ها را انکار نموده و به آنها ایراد گرفته اند. اگر فرض کنیم که تواتر واقعیت داشته و با شرایط کامل تحقق یافته است پس دیگر موردی برای اعتراضها و ایرادهای یاد شده وجود ندارد و اگر هم ایرادی در میان باشد در واقع این ایرادها نعوذ بالله به پیامبر گرامی اسلام نسبت داده شده است.

اشاره

تعدادی از شخصیت‌های برجسته علمی معتقد به عدم تواتر قرائت‌های هفت گانه هستند که در اینجا به ارائه دیدگاه برخی خواهیم پرداخت:

۱- ابن جزری:

سیوطی در «اتقان» خود از او به عنوان بزرگترین قاری قرآن در زمان خودش و بهترین کسی که در این رابطه سخن گفته نام می‌برد. وی می‌گوید: هر قرائتی که به گونه‌ای با عربی و یا یکی از مصاحف عثمانی حتی به شکل احتمالی همخوانی داشته و دارای سند صحیح باشد قرائت صحیحی است و نباید آن را رد و انکار نمود زیرا در واقع یکی از حروف هفتگانه‌ای است که قرآن به واسطه آنها نازل گردید و بر مردم پذیرش آنها واجب گردیده و فرقی نمی‌کند که این قرائت از کدام یک از پیشوایان هفتگانه یا دهگانه یا دیگر پیشوایان قابل قبول عامه مردم مطرح شده باشد. هرگاه در یکی از این ارکان سه گانه اختلال بوجود آید به قرائت یاد شده از هر نوعی که باشد ضعیف، استثنایی و باطل اطلاق می‌شود. تمام پژوهشگران گذشته و کنونی چنین نظری را پذیرفته‌اند. دانی، مکی، مهدوی و ابو شامه همگی بر این مطلب تأکید دارند و در عین حال هیچ یک از آنها داعیه خلاف آن را نداشته‌اند. «سیوطی» در اتقان خود بقیه اظهارات طولانی ابن جزری را ذکر کرده و از او به عنوان بهترین شخصی که این موضوع را مورد بحث و بررسی قرار داده نام برده است.

۲- ابو شامه:

وی در کتاب «المرشد الوجیز» خویش می‌گوید: نباید به هیچ یک از

قرائت های هفتگانه مغرور شد و از آن به عنوان قرائت صحیح نام برد و تصور کنیم که قرآن بدین گونه نازل گردیده مگر آن که ضابطه مند باشد و در این صورت فرقی نمی کند که راوی آن چه کسی باشد و نقل آن برای راوی هیچ گونه امتیازی محسوب نمی شود. نقل قرائت یاد شده از دیگر قراء قرآن آن را بی اعتبار نمی سازد. در قرائت صحیح باید اوصاف یاد شده وجود داشته باشد و صحت قرائت ارتباطی با منسوب الیه ندارد. شهرت قرائت هریک از قراء هفت گانه و دیگر قراء به موارد اشتراک و اختلاف میان آنها بستگی دارد. این هفت قرائت به خاطر موارد اشتراک بی شمار و شهرتی که دارند بیش از دیگر قرائت ها دلها را مجذوب خویش ساخته اند.

۳-زرکشی:

وی می گوید: این که گفته می شود قرائت های هفتگانه به تواتر از پیامبر نقل شده محل بحث و بررسی است. نسبت موجود میان قرائت های هفتگانه و قاری آنها فرد به فرد پیش رفته است. در کتابهای «الذکری» و «روض الجنان» گفته شده که بعضی از اصولی ها و همچنین بعضی از فقهای برجسته شیعه امامیه مانند شهید اول و ثانی قدس سره مدعی تواتر بودن قرائت های هفتگانه بودند و این واقعا مطلب عجیبی است.

زرکشی پس از نقل قول دیدگاههای علمای متأخر و دیدگاه شهید ثانی در این رابطه به نقل از وی می گوید: گروهی از تحلیل گران اخیرا کتابی به رشته تحریر درآورده اند که در آن نام شخصیتهایی که در تمامی اقشار جامعه به نقل قرائت های هفتگانه قرآن پرداخته اند ذکر شده است و تعدادشان بیش از حد در نظر گرفته شده برای تواتر است پس در نتیجه می توان براساس قرائت های هفتگانه به خواست خداوند متعال به تلاوت قرآن پرداخت.

در پاسخ باید خاطر نشان ساخت که کارشناسان هر صنعتی به آن صنعت آگاهترند و دیگران حق ندارند در رابطه با آن حکم صادر کنند. البته ممکن است گفته شود که منظور شهید ثانی قدس سره اثبات تواتر برای قرائت های هفتگانه قرآن است و

نه نسبت دادن تواتر قرائت های یاد شده به پیامبر گرامی اسلام، هرچند که چنین مطلبی نیز جایز نیست. ما در گذشته باطل بودن چنین ادعایی را به اثبات رساندیم. البته ادعای وی در خصوص نسبت دادن تواتر یاد شده به پیامبر گرامی اسلام اشکال کمتری دارد. هرچند که اثبات قرائت های هفتگانه هیچ تأثیر مثبتی در بر ندارد زیرا چنان که یادآور شدیم گفتار، رفتار و دیدگاههای آنها نمی تواند دلیل و حجت باشد. البته به نظر می رسد که هدف شهید ثانی از اثبات تواتر این است که ما می توانیم براساس قرائت های یاد شده قرآن را تلاوت نماییم. وی در دو جا به این مسأله اشاره کرده است زیرا در صورتی تواتر به پیامبر گرامی اسلام نسبت داده می شود که هدف مهمتر و بالاتری در کار باشد یعنی با استدلال و استناد به قرآن یکی از احکام شرعی الهی استنباط شود، بدیهی است که این مطلب از نظر اهمیت با صدور مجوز برای قرائت قرآن قابل مقایسه نیست. در اینجا یک احتمال سوم در مورد معنی تواتر قرائت های هفتگانه نیز در میان است. «محقق قمی» قدس سره در کتاب «القوانین» خویش به این امر اذعان نموده و می گوید: اگر منظور از تواتر نسبت دادن قرائت های هفتگانه به ائمه معصومین علیهم السّلام باشد در چنین حالتی، این بدان معناست که آنها در واقع مجوز تلاوت قرآن براساس قرائت های هفتگانه و عمل بر پایه مفاد آنها را صادر نموده اند. آنها ممکن است ادعا کنند که با استفاده از افکار عمومی به چنین مطلبی دست یافته اند زیرا امامان معصوم به یاران خویش دستور می دادند تا قرآن را همانند مردم تلاوت نمایند و در واقع بدین وسیله بر قرائت های هفتگانه صحّه گذاشتند. این امر با عدم علمی بودن صدور قرائت های یاد شده از سوی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و وقوع فزونی و کاستی در آنها و تأیید آنها و یا سکوت در قبال آن با در نظر گرفتن احتیاط لازم منافاتی ندارد.

این احتمال نشأت گرفته از آن است که مسأله تواتر قرائت های هفتگانه یکی از مسائل مهم مورد بحث در میان اهل تسنن است. بعید به نظر می رسد که منظور آنها از تواتر ائمه اطهار علیهم السّلام باشد، زیرا گفتار امامان معصوم تنها در نزد شیعه حجت به

شمار می آید.

این بحث در آینده پس از ذکر استدلال افرادی که معتقد به تواتر قرائت های هفتگانه هستند مورد بررسی قرار خواهد گرفت. تا اینجا ثابت کردیم که در مورد قرائت های هفتگانه به هیچ وجه مبنای عقلی و تاریخی وجود ندارد و نمی توان به آنها استدلال نمود و در مقام استنباط واقعیتها به آنها استناد و حکم خداوند متعال را کشف نمود.

*

دلایل معتقدین به تواتر

اشاره

افراد معتقد به تواتر بودن قرائت های هفتگانه در اثبات مدّعی خویش به دلایل ذیل استناد می کنند:

اولاً:

اشاره

تمام شخصیت های علمی گذشته و دوران معاصر نسبت به این موضوع اتفاق نظر دارند.

پاسخ:

منظور از اجماع در اینجا تمام کسانی است که جزو امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بشمار می آیند. در گذشته ثابت کردیم که موضوع یاد شده به هیچ وجه تحقق نیافته است. و مشخص نمودیم شیعه که گروه قابل توجهی از امت پیامبر هستند تواتر بودن قرائت های هفتگانه را قبول ندارند. همچنین بسیاری از پژوهشگران اهل تسنن موضوع یاد شده را رد کرده اند، از فصول گذشته نیز نقطه نظرات بعضی را مطرح ساختیم. لذا با نگرش به واقعیت های یاد شده از انسان عاقل غیر متعصب چنین ادّعایی بعید به نظر می رسد.

ثانیاً:

اشاره

توجه صحابه و تابعین نسبت به قرآن، تواتر بودن قرائت های هفتگانه را می طلبد. این مطلب برای کسانی که منصفانه و عادلانه داوری می کنند، بسیار بدیهی است.

اولاً این دلیل با مطلب ادعا شده به هیچ وجه همخوانی ندارد. متواتر بودن

ص: ۲۵۲

قرائت قرآن نمی تواند بیانگر تواتر قرائت های هفتگانه یا ده گانه باشد.

ثانیا: دلیل ارائه شده بیانگر متواتر بودن خود قرآن است نه چگونگی تلاوت آن. به ویژه این که می دانیم بعضی از روحانیون و قاریان قرآن، اجتهاد، رؤیت و شنیدن حتی یک خبر واحد را به عنوان حجت و دلیل قبول دارند. انحصار تلاوت قرآن در قرائت های هفتگانه در قرن سوم هجری شکل گرفت و قبل از این هیچ گونه نشانه ای برای شکل گیری این نظریه نمی توان یافت.

گفته می شود که ابو بکر احمد بن موسی بن عباس بن مجاهد در رأس سیصد تن از شخصیت های بغدادی برای اولین بار از قرائت های هفتگانه سخن به میان آورد و آنها را از شخصیت های برجسته مکه، مدینه، عراق و شام جمع آوری نمود.

بسیاری از علما او را به خاطر این ادعا که در بردارنده ابهاماتی بود ملامت کردند. بزرگترین ابهام موجود در ادعای یاد شده این است که ابو بکر (مجاهد) روایت نزول قرآن براساس هفت حرف را مبنای کار خویش قرار داده است.

از ابو محمد مکی نقل شده است که: مردم به تلاوت بیش از هفتاد قاری که دارای جایگاهی برتر و مقامی بالاتر از هفت قاری یاد شده هستند توجه دارند. پس چگونه می توان تصوّر نمود که قرائت هریک از این هفت قاری مبتنی بر یکی از حروف هفتگانه ای است که در روایت ذکر شده است. آیا در این ارتباط روایتی از پیامبر وجود دارد. این امر چگونه تحقق گرفت و چگونه چنین چیزی امکان پذیر است؟!

کسائی در دوران مأمون به عنوان قاری هفتم شناخته شد در حالی که قبل از وی یعقوب حضرمی به عنوان هفتمین قاری به شمار می آمد. ابن مجاهد در سال ۳۰۰ (ه ق) کسائی را به جای یعقوب قرار داد.

با توجه به موارد یاد شده آیا می توان گفت اهمی که صحابه و تابعین نسبت به قرآن داشتند عاملی برای متواتر بودن قرائت های هفتگانه به شمار می آید؟ اگر چنین ادعایی را بپذیریم پس باید تمامی قرائت ها را بدون استثناء قبول داشته

باشیم. اگر مورد اول را بپذیریم پس چاره ای نیست. جز این که مورد دوم را نیز پذیرا باشیم و این امر بر کسی پوشیده نیست.

ثالثاً:

اشاره

میان متواتر بودن اصل قرآن و متواتر بودن قرائت های مختلف همخوانی وجود دارد. قرائت از قرآن جدایی ناپذیر است. اصل قرآن و قرائت به عنوان دو حلقه مستقل به شمار می آیند که توسط حافظان و قاریان به عنوان حلقه وصل به یکدیگر متصل شده اند و در نتیجه لازم و ملزوم یکدیگر به شمار می آیند. بنابراین معلوم می شود تواتر قرآن که در آن هیچ شک و تردیدی وجود ندارد با تواتر قرائت های هفتگانه همراه است.

باسخ:

اولاً: متواتر بودن اصل هر چیزی با متواتر بودن ویژگیها و خصوصیات آن همراه نیست زیرا علی رغم کاستی و فزونی ویژگیها، اصل همواره ثابت است. این یک واقعیت بسیار بدیهی است. اکثر حوادث، وقایع، مسائل و امور دارای یک اصل ثابت مسلم هستند که همگی در مورد آن اتفاق نظر دارند و در عین حال دارای ویژگیهای مشکوکی هستند که در مورد آنها اختلاف نظر وجود دارد. به عنوان مثال می توان به حادثه کربلا- اشاره نمود که اصل وقوع آن از امور مسلم و بدیهی است ولی در مورد چگونگی رخدادهای آن اختلاف نظر وجود دارد. و نیز مانند مهاجرت پیامبر گرامی اسلام که متواتر بودن آن لزوماً به معنای متواتر بودن ویژگیهای آن نیست. به طور کلی ادعای این که اصل هر چیزی همواره با ویژگیهای آن همراه است به هیچ وجه صحیح نیست.

ثانیاً: اگر بگوییم که قرآن به واسطه حافظان و قاریان به ما رسیده است در واقع مدعی عدم متواتر بودن اصل قرآن شده ایم. بدیهی است که قرآن سینه به سینه و دهان به دهان میان مسلمانان چرخیده و در گفتار و کردارشان تجلی یافته تا به دست ما رسیده است و آن هفت یا ده قاری در این زمینه نسبت به سایر مسلمانان هیچ گونه امتیازی ندارند. در چنین صورتی چگونه می توان گفت که تواتر قرآن با تواتر

ص: ۲۵۴

قرائت های هفت یا ده گانه همراه است و چگونه می توان اصل قرآن را با ویژگیهای قرائت ها مقایسه نمود؟

اگر فرض کنیم که موضوع مورد نظر، متواتر بودن قرائت های هفتگانه یا دهگانه است-چنان که چنین به نظر می رسد-بطلان دلیل ارائه شده بیشتر مشخص می شود زیرا بدیهی است که قرآن به واسطه این چند نفر به پیامبر ختم نمی شود.

اگر کسی کمترین بهره ای از دانش، عدل و انصاف داشته باشد و دارای عقل و اندیشه ای سلیم باشد به هیچ وجه چنین ادعایی نخواهد کرد.

رابعاً:

اشاره

اختلاف قرائت ها با یکدیگر مانند اختلاف موجود در قرائت «ملک» و «مالک» نشأت گرفته از ریشه کلمات است. لازمه چنین اختلافی این است که قرائت های هفت گانه به طور متواتر به دست ما رسیده باشد و به عنوان مثال «ملک» و «مالک» لازم و ملزوم یکدیگرند و متواتر بودن یکی از آنها به متواتر بودن دیگری بستگی دارد. ابن حاجب و گروهی از متأخرین چنین اعتقادی دارند.

پاسخ:

آن گونه که به نظر می رسد دلیل ارائه شده برای اثبات متواتر بودن قرائت های هفتگانه است در حالی که دلیل مذکور بنابر اقتضا، تمام قرائت ها را شامل می شود. از سوی دیگر برخی از پژوهشگران و علمای اهل تسنن خاطر نشان ساخته اند که به جز این هفت قاری قاریان دیگری وجود دارند که دارای جایگاهی برتر و مقامی بالاتر هستند. ابو محمد مکی در همین رابطه خاطر نشان می سازد که مردم بیش از هفتاد قاری قرآن می شناسند که از نظر مرتبه و درجه بالاتر از این هفت قاری می باشند. بدیهی است که این هفت قاری هیچ رجحان و اولویتی نسبت به سایر قراء قرآن ندارند. به طور کلی دلیل مذکور به فرض آن که درست باشد بدون هیچ گونه رجحان و امتیازی همه قرائت ها را شامل می شود.

اگر منظور، متواتر بودن تمامی قرائت هاست در این صورت بطلان این مدعا ثابت می شود. البته هیچ یک از افراد معتقد به متواتر بودن قرائت ها نگفته است که

منظور آنها متواتر بودن تمامی قرائت هاست و همچنین نگفته است که دلیل و مدّعی لازم و ملزوم یکدیگر نیستند. اگر اختلاف نظر بر سر کلمه به طور مطلق یعنی ماده و شکل آن باشد چاره دارد. اما در مثال «مالک» و «ملک» اختلاف فقط بر سر کیفیت و شکل کلمه است در حالی که تواتر قرآن تنها شامل ماده کلمات می شود و در نتیجه اختلاف مذکور با متواتر بودن قرآن منافات ندارد. البته اختلاف مذکور باعث می شود تا قرآن با مطالب غیر قرآنی اشتباه گرفته شود و تشخیص کلمه از نظر هیأت ظاهری مانند اعراب «و الارحام» دچار اشکال گردد.

از موارد یاد شده نتیجه می گیریم که قرائت های هفتگانه یا ده گانه به هیچ وجه متواتر نیستند.

*

(حجت بودن قرائت‌ها)

در ارتباط با این که آیا قرائت‌های هفتگانه حجت هستند یا نه و آیا می‌توان در احکام شرعی به آنها استناد جست یا نه باید متذکر شد: گروهی، قرائت‌های یاد شده را حجت می‌دانند و معتقدند که فقیه در هنگام استنباط احکام می‌تواند به آنها استناد نماید. بر همین اساس به عنوان مثال می‌توان براساس آیه «وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ» بر حرمت نزدیکی با زنانی که دوران حیض را پشت سر گذاشته ولی هنوز غسل نکرده اند استناد نمود. «یطهرن» براساس قرائت کوفی‌ها البته به استثنای حفص با تشدید آمده است. گروه مذکور متواتر بودن قرائت‌های یاد شده را حجت دانسته و به عنوان یک اصل هیچ شک و تردیدی نسبت به آن ندارند و فقیه می‌تواند براساس خواست و اراده خویش بر مبنای هر یک از قرائت‌های مذکور استدلال نماید. این گروه معتقدند که به فرض متواتر نبودن قرائت‌ها باز هم می‌توان براساس آنها استدلال نمود. در این زمینه میان دو دیدگاه یاد شده تفاوتی وجود ندارد. البته مجاز بودن استنباط احکام براساس قرائت‌های یاد شده بر پایه دیدگاه نخست از دومی بدیهی‌تر به نظر می‌رسد.

حجت بودن قرائت‌های هفتگانه براساس فرضیه اول به معنای آن است که قرائت‌های یاد شده از سوی خداوند متعال نازل شده است و به عبارت دیگر بدین معناست که آیات مختلف از جانب خداوند فروفرستاده شده است. فرضیه دوم

یعنی متواتر نبودن قرائت های هفتگانه شامل همه دلایل قطعی است که بیانگر حجیت خبر واحد در بردارنده همه شرایط لازم برای این قرائت هاست و بر همین اساس مورد یاد شده از مصادیق خبر واحد می باشد و در نتیجه مشمول دلایل مربوط به حجیت خبر واحد می شود.

پاسخ:

بر اساس فرضیه اول متواتر بودن قرائت های یاد شده در نهایت به پیامبر گرامی اسلام ختم می شوند و در عین حال از سوی خداوند متعال نازل شده اند.

اگر منظور از حجیت خود حجیت باشد این بدان معناست که هر یک از قرائت های یاد شده شایستگی دارند تا از آنها احکام استنباط شود. بر اساس چنین فرضیه ای صرف نظر از اشکالات موجود در آن حجیت مذکور قابل قبول است ولی از ظاهر آن چنین معنایی بر نمی آید.

اگر منظور حجیت مطلق باشد تا بتوان بر اساس آن استدلال نمود صرف نظر از وجود دوگانگی و اشکال موجود در آن در پاسخ باید گفت که در چنین حالتی تواتر معنا ندارد و رابطه قرائت های یاد شده از نظر سندیت و محل صدور ارتباط آن با خدا و پیامبر قطع می شود. از نظر دلالت بر معنا میان قرائت های هفتگانه یا دهگانه تضاد و دوگانگی وجود دارد و مجالی نیز برای بررسی دلایل مشخص کننده وجود نداشته، رجحان و برتری در آنها نسبت به یکدیگر وجود ندارد. البته این مطلب شامل منابعی می شود که مبتنی بر حدس و گمان هستند و آیات و قرائت هایی که دارای منابع محکم هستند را شامل نمی شود. با وجود تضاد و دوگانگی، لازم است که به طور کلی تمامی قرائت ها را در چهارچوبی قرار ندهیم و تنها موارد بسیار مشخص را مورد توجه در موارد نامشخص قرینه عرف را ملاک قرار دهیم. در صورت نبود قرینه باید به دلیل دیگری مراجعه نمود.

اما بر اساس فرضیه دوم یعنی عدم تواتر قرائت ها اولاً: مشخص نیست که دلایل موجود در حجیت خبر واحد، قرائت ها را نیز شامل شود یا خیر، زیرا ثابت نشده که

در این خصوص روایتی وجود دارد و این احتمال هست که قرائت های یاد شده اجتهاد و استنباط مشخص خود قراء بوده باشد. در مباحث گذشته خاطر نشان ساختیم تعدادی از دانشمندان بر این امر تأکید کرده اند. ما نیز باید نسبت به این مطلب البته با در نظر گرفتن بعضی از مسائل مقید باشیم زیرا ثابت نمودیم که مورد یاد شده نسبت به سایر موارد رجحان و برتری دارد.

ثانیا: حتی اگر ثابت شود که در زمینه قرائت های هفتگانه روایتی وجود دارد باز هم این امر، مورد وثاقت و اعتماد آنها را ثابت نمی کند و شرایط لازم برای حجیت را احراز نمی نماید. تتبع و پژوهش در وضعیت و تألیفات آنها غیرقابل اعتماد بودنشان را ثابت می کند.

ثالثا: حتی اگر فرض کنیم که روایتی جامع شرایط حجیت وجود داشته باشد باز هم با توجه به آگاهی کلی نسبت به عدم صدور برخی از قرائت ها از سوی پیامبر گرامی اسلام میان قرائت ها تضاد بوجود می آید و بر همین اساس لازم است تا از اصل ترجیح یا انتخاب اصلح پیروی کنیم و در واقع دیگر جایی برای ادعای حجیت باقی نمی ماند تا بتوان بر مبنای هر یک از قرائت ها احکام را استنباط نمود.

*

(جواز تلاوت قرآن براساس قرائت های هفتگانه)

در ارتباط با جواز تلاوت قرآن براساس هریک از قرائت های یاد شده یا عدم تلاوت آن یادآور می شویم که علمای اهل تسنن و تشیع تلاوت قرآن در نماز و سایر موارد براساس هریک از قرائت های یاد شده را جایز می دانند.

گفته شده که بعضی از آنها تلاوت قرآن براساس هریک از قرائت های دهگانه را نیز جایز می دانند. چنان که قبلاً نیز یادآور شدیم «ابن جوزی» می گوید: هر قرائتی که با زبان عربی و یکی از مصاحف عثمانی ولو به طور احتمالی همخوانی داشته و دارای سند صحیح باشد قرائت صحیح محسوب می شود و جایز نیست آن را مردود بدانیم و هیچ کس نمی تواند آن را انکار نماید. می توانیم بر مبنای هر قرائتی که دارای این سه شرط باشد حتی اگر جزو قرائت های هفتگانه یا دهگانه نباشد قرآن را تلاوت نماییم. مجاز بودن تلاوت قرآن بر مبنای اصل تواتر قرائت ها یک امر بسیار بدیهی است و نیاز به توضیح ندارد. اما در ارتباط با تلاوت قرآن بر مبنای اصل عدم تواتر قرائت ها باید یادآور شد که قرائت های یاد شده در دوران امامان معصوم علیهم السّلام رواج داشت و هیچ روایتی مبنی بر این که امامان معصوم علیهم السّلام پیروان خود را از تلاوت قرآن براساس قرائت های هفتگانه بر حذر داشته باشند وجود ندارد و اگر چنین روایتی وجود می داشت حتی قابل حصول و دستیابی بود، زیرا شرایط برای انتقال آن روایت وجود می داشت در حالی که حتی به شکل خبری واحد در این زمینه روایتی در اختیار نداریم ولی از سوی دیگر روایات صحیحی وجود دارد که

نشان می دهد امامان معصوم علیهم السّلام تلاوت قرآن براساس قرائت های یاد شده را جایز می دانستند.

ائمه علیهم السّلام با روایاتی همچون «قرآن را تلاوت نمایید همچنان که مردم تلاوت می کنند» و همچنین «قرآن را تلاوت کنید همچنان که فراگرفته اید» بر قرائت های هفتگانه یا دهگانه مهر تأیید زده اند.

چنان که قبلاً خاطر نشان ساختیم محقق قمی قدّس سرّه در کتاب «القوانین» خویش صدور مجوّز برای تلاوت قرآن براساس قرائت ها را به عنوان دلیلی بر تواتر قرائت ها ذکر کرده است.

البته این واقعیت همه قرائت های شناخته شده در زمان امامان معصوم علیهم السّلام را شامل می شود و تنها به قرائت های هفتگانه یا دهگانه منحصر نمی گردد و در عین حال تمام قرائت های موجود پس از دوران ائمه را دربر نمی گیرد.

اگر امامان معصوم علیهم السّلام تلاوت قرآن براساس هریک از قرائت های یاد شده را تأیید نمی کردند در آن حالت مجبور بودیم در نماز قرآن را به چند شکل تلاوت نماییم.

صحت قرائت های یاد شده را نمی توان تأیید نمود مگر آن که متواتر بودن آنها را پذیرفته باشیم. نمی توان به قرائتی که صحت آن ثابت نشده اکتفا نمود. براساس اصل خدشه ناپذیر احتیاط به عنوان یک الگوی عقلی، زمانی می توان با اطمینان کامل به مسأله پرداخت که درستی آن کاملاً برای ما ثابت شده باشد. بر مبنای تفاوت موجود در قرائت ها باید نماز را تکرار نمود و یا آن که در یک نماز موارد متفاوت را با یکدیگر مانند «مالک» و «ملک» تلاوت نمود و یا آن که دو نماز به جا آورد. این مطلب در مورد سوره واجب پس از سوره حمد نیز صدق می کند مگر آن که سوره ای را انتخاب کنیم که در قرائت آن اختلاف و تفاوتی وجود نداشته باشد. [اینجا بحث مربوط به قرائت ها را پایان می دهیم].

[پژوهشی از مترجم]

قرائت های هفتگانه و ده گانه

در زمان حیات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جمعیت متشکلی در مدینه به قرائت قرآن و تعلیم و تعلم آن اشتغال داشتند، آیات قرآنی را که تدریجا نازل می شد از زبان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم استماع می کردند و گاهی در پیشش خوانده به وی عرضه می کردند.

عده ای در قرائت مصدر تعلیم و آموزش بودند و کسانی که از ایشان اخذ می کردند کیفیت قرائت خود را در شکل روایت به استاد خود اسناد می دادند و غالبا به حفظ آنچه اخذ کرده بودند می پرداختند.

و طبعا وضع موجود نیز چنین حفظ و روایت را اقتضا می کرد زیرا از یک طرف خطی که آن روز برای کتابت دایر بود خط کوفی بود که نقطه و اعراب نداشت بنابراین هر کلمه را با اشکال مختلف می شد خواند.

و از طرف دیگر عامه مردم بی سواد بودند و راهی جز حفظ و روایت برای ضبط کلام نداشتند و همین روش، سنت الگویی شده برای اعصار آینده که به یادگار نیز ماند.

طبقات قراء

نخستین طبقه از طبقات قراء همان صحابه را شمرده اند که در عهد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به تعلیم و تعلم آن اشتغال داشتند و جمعی از ایشان همه قرآن را جمع کرده بودند و از آن جمله زنی است بنام ام ورقه دختر عبد الله بن حارث.

(مراد از جمع کردن قرآن که در بعضی از آثار به چهار تن از انصار و در بعضی به پنج و در بعضی به شش و در بعضی به بیشتر نسبت داده شده تعلم و حفظ همه قرآن می باشد نه تألیف و

ترتیب سور و آیات آن و گرنه هیچ موجبی برای دو فقره جمع و ترتیب مصحف که در عهد خلیفه اول و خلیفه سوم باشد نبود. و چنانچه بعضی از علما گفته اند چند تن از این طبقه به تعلیم قرائت قرآن شهرت داشتند: عثمان و علی علیه السلام و ابی بن کعب و زید بن ثابت و عبد الله بن مسعود و ابو موسی اشعری.

طبقه دوم: شاگردان طبقه اول که عموماً از تابعین می باشند و معروفین شان که در شهرهای مکه و مدینه و کوفه و بصره و شام، حوزه های قرائت داشتند و به تعلیم قرآن می پرداختند و البته این پنج شهر جاهایی می باشد که مصاحف عثمانی در آنها بود:

در مکه؛ عبید بن عمیر و عطاء، ابن ابی رباح و طاوس و مجاهد و عکرمه و ابن ابی ملیکه و غیر ایشان بود.

و در مدینه؛ ابن مسیب و عروه و سالم و عمر بن عبد العزیز و سلیمان بن یسار و عطاء بن یسار و معاذ قاری و عبد الله بن اعرج و ابن شهاب زهری و مسلم بن جندب و زید بن اسلم.

و در کوفه؛ علقمه و اسود و مسروق و عبیده و عمرو بن شرحبیل و حارث بن قیس و ربیع بن خثیم و عمرو بن میمون و ابو عبد الرحمن سلمی و زر بن حبیش و عبید بن نضله و سعید بن جبیر و نخعی و شعبی.

و در بصره؛ ابو عالیه و ابو رجا، و نصر بن عاصم و یحیی بن یعمر و حسن بصری و ابن سیرین و قتاده.

و در شام؛ مغیره بن ابی شهاب از اصحاب عثمان و خلیفه ابن سعد از اصحاب ابو درداء صحابی.

طبقه سوم: که تقریباً به نصف اول قرن دوم منطبق است جماعتی از مشاهیر ائمه قرائت که از طبقه دوم اخذ کرده اند.

در مکه؛ عبد الله بن کثیر (یکی از قراء سبعه) و حمید بن قیس اعرج و محمد بن ابی محیصن.

و در مدینه؛ ابو جعفر یزید بن قعقاع و شبیه بن نصاب و نافع بن نعیم (یکی از قراء سبعه).

و در کوفه؛ یحیی بن وثاب و عاصم بن ابی النجود (یکی از قراء سبعه) و سلیمان اعمش و حمزه (یکی از قراء سبعه) و کسائی (یکی از قراء سبعه).

و در بصره؛ عبد الله بن ابی اسحق و عیسی بن عمرو و ابو عمرو و ابن علاء (یکی از قراء سبعه) و عاصم جحدری و یعقوب حضرمی.

و در شام؛ عبد الله بن عامر (یکی از قراء سبعة) و عطیه بن قیس کلابی و اسماعیل بن عبد الله بن مهاجر و یحیی بن حارث و شریح بن یزید حضر می.

طبقه چهارم: شاگردان و روات طبقه سوم می باشند مانند ابن عیاش و حفص و خلف.

طبقه پنجم: طبقه اهل بحث و تألیف است و چنانکه گفته اند اول کسی که در قرائت به تألیف پرداخت ابو عبید قاسم بن سلام است پس از آن احمد بن جبیر کوفی پس از آن اسماعیل بن اسحاق مالکی از اصحاب قالون راوی پس از آن ابو جعفر ابن جریر طبری پس از آن داجونی پس از آن مجاهد.

پس از اینان دامنه بحث و تحقیق وسیعتر شده امثال دانی و شاطبی کتب و رسائل بی شمار به نظم و نثر نوشتند.

قراء سبعة

هفت تن از قراء طبقه سوم در میان مردم شهرت بسزایی بدست آورده مرجعیتی پیدا کردند که دیگران را تحت الشعاع قرار دادند و همچنین روایت اینان با این که بسیار بودند در هر کدام دو راوی از میان روات تعیین بدست آوردند. قراء سبعة و راویانشان به ترتیب زیر می باشند:

اول: ابن کثیر مکی راویان وی قبل و بزی می باشند به یک واسطه.

دویم: نافع مدنی و راویان وی قالون و ورش می باشند.

سیم: عاصم کوفی و راویان وی ابو بکر شعبه بن عیاش و حفص می باشند و قرآنی که امروزه در میان مردم دایر است مطابق قرائت عاصم است به روایت حفص.

چهارم: حمزه کوفی و راویان وی خلف و خلاد هستند به یک واسطه.

پنجم: کسائی کوفی و راویان وی دوری و ابو الحارث می باشند.

ششم: ابو عمرو بن علاء بصری و راویان وی دورزی و سوسی می باشند به یک واسطه.

هفتم: ابن عامر راویان وی هشام و ابن ذکور با یک واسطه.

و تالی قرائت سبع در شهرت قرائت قراء ثلاثه است که عبارت اند از ابو جعفر و یعقوب و خلف.

و قرائتهای دیگری نیز نقل شده مانند قرائتی که بطور متفرقه از اصحاب رسیده و همچنین قرائتهای شاذ که مورد اعتنا قرار نگرفته اند و همچنین قرائتهایی متفرقه از ائمه اهل بیت علیه السلام روایت شده ولی روایتی دیگری از ایشان رسیده که امر به اتباع قرائتهای مشهور می نماید.

جمهور علماء عامه قرائات سبع را متواتر می دانند و حتی جماعتی روایت نبوی معروف

ص: ۲۶۴

نزل القرآن علی سبعة احرف: (قرآن روی هفت حرف نازل شد) را به قرائات سبع تفسیر کرده اند که به قرائات سبع مشهورند نه متواتر.

زرکشی در کتاب برهان گوید: «حق این است که این قرائتهای هفتگانه از قراء سبعه به طور متواتر به ما رسیده است ولی تواتر آنها از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم موردنظر و تأمل است زیرا سندهای قراء سبعه به این قرائتها در کتاب قرائت موجود است و همه این اسناد از قبیل نقل واحد از واحد می باشد».

و مکی در کتاب خود گوید: هر که گمان برد که قرائت این قراء مانند نافع و عاصم همان هفت حرف است که در حدیث نبوی وارد می باشد دچار غلط فاحشی گردیده و لازمه این گمان این است که قرائت غیر این هفت قاری از پیشوایان، قرائت قرآن نباشد و این خطای بزرگی است زیرا قدماء علما که قرائتها را جمع کرده، تألیف نموده اند مانند ابو عبید قاسم بن سلام و ابو حاتم سجستانی و ابو جعفر طبری و اسماعیل قاضی چندین برابر این هفت قاری را ذکر کرده اند.

در سنه دویست هجری مردم در بصره قرائت ابو عمرو و یعقوب را معمول می داشتند و در کوفه قرائت حمزه و عاصم و در شام قرائت ابن عامر و در مکه قرائت ابن کثیر و در مدینه قرائت نافع دایر بود و زمانی به همین حال بودند تا در سر سیصد هجری ابن مجاهد اسم یعقوب را برداشت و نام کسائی را بجای وی گذاشت.

و سبب این که مردم به قراء سبعه با این که مانند ایشان یا بهتر از ایشان در میان قراء بسیار بود اعتنا نکرده به قرائت ایشان روی آوردند این بود که روات ائمه بسیار زیاد شدند و همتها از ضبط و حفظ این همه روایات قرائت کوتاه شد بنا گذاشتند که چند نفر از کسائی که قرائت شان با رسم خط مصحف، موافق و از جهت ضبط و حفظ آسانتر است انتخاب کنند.

ازین روی با رعایت عدد مصاحف پنجگانه که عثمان به شهرهای مکه و مدینه و کوفه و بصره و شام فرستاده بود از این پنج شهر پنج قاری انتخاب کرده قرائت شان را معمول داشتند.

چنان که ابن جبیر در کتابی که مانند ابن مجاهد در قرائات نوشته از قراء سبعه فقط پنج نفر را از پنج شهر ذکر نموده است.

و پس از آن ابن مجاهد و دیگران به خبر دیگری که به موجب آن عثمان دو مصحف دیگر به یمن و بحرین فرستاده (و عدد مصاحف عثمانی هفت تا است) اعتنا کرده هفت نفر از قراء را انتخاب نمودند.

و چون از مصحف هایی که به یمن و بحرین فرستاده شده خبری در دست نیست دو نفر از قراء کوفه را برای تکمیل عدد تعیین نموده به پنج نفر سابق علاوه کردند و بدین ترتیب عدد قراء هفت شد.

از طرفی نیز تصادفاً این عدد با عددی که در روایت نبوی ذکر شده مطابقت پیدا کرد و به دست کسانی افتاد که از اصل قضیه بی اطلاع بودند ناچار گمان بردند که مراد از هفت حرف که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده همان هفت قرائت می باشد.

و بهر حال قرائت قابل اعتماد آن است که سند روایتش صحیح و با قواعد عربیت موافق و با رسم خط مصحف مطابق باشد.

و قراب در مثانی گوید: در این که «باید به قرائت هفت نفر قراء تمسک بجوییم نه دیگران» نه اثری هست و نه سنتی بلکه بعضی از متأخرین این هفت قرائت را جمع آوری کردند و انتشار پیدا کرد، آن گاه این توهّم پیش آمد که غیر آنها را نمی شود خواند در حالی که کسی چنین سخنی نگفته است.

*

خط و اعراب قرآن مجید

قرآن مجید در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و قرنهاى اوّل و دوم با خط کوفی استنساخ می شد و ابهام خط کوفی پیدایش سازمان حفظ و روایت و قرائت را ایجاب می کرد در عین حال اشکال ابهام بطور کلیت و عموم حل نمی شد و تنها حفاظ و روات بودند که تلفظ صحیح قرآن را آشنا بودند و برای هرکسی که مصحف را باز می کرد و می خواست تلاوت نماید قرائت صحیح آسان نبود.

از این روی در اواخر قرن اول هجری ابو الاسود دوئلی از اصحاب امام علی علیه السلام به راهنمایی آن حضرت دستور زبان عربی را که نوشته بود به امر عبد الملک، خلیفه اموی نقطه گذاری حروف را بنا گذاشت و به این ترتیب ابهام خط تا اندازه ای رفع شد.

ولی باز مشکل ابهام فی الجمله حل می شد نه بالجمله تا این که خلیل بن احمد نحوی معروف که واضع علم عروض بود اشکالی برای کیفیات تلفظ حروف وضع کرد: مدّ، تشدید، فتحه، کسره، ضمّه، سکون، تنوین، منضم به یکی از حرکات سه گانه، روم، اشما، و به این نحو ابهام تلفظ رفع شد.

و پیش از آن مدتی با نقطه به حرکت‌های حروف اشاره می شد به جای فتحه بالای حرف در اولش نقطه ای می گذاشتند و به جای کسره زیر حرف در اوّل و به جای ضمّه بالای حرف طرف آخرش و این روش گاهی موجب مزید ابهام می شد.

اصول علم تفسیر

[رکن اول: متن کتاب.

رکن دوم: بیان معصوم علیه السلام.

رکن سوم: داوری و حکم عقل].

ص: ۲۶۷

(نگرشی به ارکان تفسیر قرآن)

در اینجا منظور از تفسیر آن است که منظور خداوند متعال را از کانال الفاضلی در قرآن مجید درک نماییم. همچنان که از خلال نوشتارها به کشف منظور صاحبنظران کلام و بیان می پردازیم تا منظور و هدف آنها را دریابیم. ممکن است در تفسیر معنای لغوی با معنای موردنظر در یک سطح قرار داشته باشد و یا معنای موردنظر در مقایسه با معنای لغوی دربردارنده ویژگی خاصی باشد زیرا تفسیر پرده از روی ناگفته ها برمی دارد. البته ما قصد نداریم به بررسی معنی تفسیر پردازیم بلکه می خواهیم منظور خداوند متعال را از الفاظ ذکر شده در قرآن مجید توضیح دهیم و از تفسیر برای بیان منظور خداوند استفاده می کنیم و قصد نداریم تا معنای لغوی و ویژگیهای برگرفته از آن را ارائه دهیم. در تفسیر قرآن جایز نیست که ما براساس حدس و گمان و نظر شخصی عمل نماییم بلکه باید به مسائلی استناد جوییم که اعتبار و حجیت آنها ثابت شده باشد و به منظور پرهیز از هرگونه حدس و گمان باید از دیدگاههای شخصی مفسرین قدیمی و یا جدید، موافق یا مخالف اجتناب ورزید. خداوند متعال در آیه ۳۶ سوره اسراء می فرماید:

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ

ما نباید بدون اجازه خداوند مطلبی را به وی نسبت دهیم زیرا این نسبت، افترا محسوب می شود. خداوند متعال در آیه ۵۹ سوره یونس می فرماید:

قُلْ أَللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ

ص: ۲۶۹

در دیگر آیات و روایات از گفتار و کردار ناآگاهانه و تفسیر به رأی، نهی شده است. عقل و اندیشه نیز این مطلب را تأیید می کند و در معنی تفسیر به طور کلی به مطلب مذکور اشاره شده است.

به طور کلی در تفسیر باید به مسائلی پرداخت که از نظر شرع یا عقل اعتبار و حجیت آنها ثابت شده باشد. بنابراین مفسر باید با استفاده از نشانه های ظاهری متن که فرد آگاه به عربی فصیح، آنها را درک می کند به منظور خداوند متعال پی ببرد. ظاهر آیات ابزار تشریح واقعیتهاست و عقل و فطرت سالم نیز واقعیتهای یادشده را تأیید می کند. عقل و فطرت سالم مرجعی برای اثبات اساس توحید است. قرآن به عنوان معجزه، رسالت الهی پیامبر را به اثبات می رساند و هیچ شک و تردیدی در حجیت آن وجود ندارد. روایاتی که از معصومین نقل شده منظور خداوند متعال را مشخص می سازد.

ما برآنیم در ارتباط با این اصول سه گانه که پایه های تفسیر به شمار می آیند سخن بگوییم.

ظواهر متن قرآن مجید

منظور از ظاهر متن قرآن که برای ما حجت به شمار می آید و بعضی از راویان حدیث آن را به عنوان یک اصل معتبر قبول ندارند آن چیزی است که فرد آگاه به زبان عربی صحیح فصیح از الفاظ قرآن می فهمد و برخلاف آن قرینه عقلی یا نقلی معتبر نمی یابد. در حالی که آیاتی همچون: وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَيِّفًا صَفًّا وَ الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى وَ سَأَلَ الْقُرَيْهَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا

دارای قرینه عقلی قطعی برخلاف ظاهر خویشند. البته این مطلب خارج از بحث ما است.

نیز برخلاف ظواهر بعضی از آیات قرینه های نقلی معتبر وجود دارد. مانند آیات اجمالی و کلی که به وسیله روایات اهل بیت تخصیص یافته اند. آیات مطلق نیز این گونه هستند. آنها به وسیله قرینه های نقلی معتبر مقتید شده اند. دلایل متعددی برای حجت بودن ظواهر قرآن می توان ذکر کرد.

دلایل حجت بودن ظواهر قرآن

اولاً: هیچ شک و تردیدی وجود ندارد که قرآن بر پیامبر فرورستاده شد تا مردم معانی آن را بفهمند و در آیاتش تدبیر نمایند و اعمال خود را مطابق اوامر و نواهی آن قرار دهند و اعتقاداتشان را در راستای عقاید صحیح موجود در آن قرار دهند.

بدیهی است که شرع مقدس برای فهماندن مقاصد خویش روش خاصی برای خود اختراع نکرده بلکه برای سخن گفتن با مردم و فهماندن مقاصد خویش از الفاظ و عبارات و شیوه های معمول و متداول استفاده کرده است. بنابراین ظاهر قرآن مانند ظاهر سایر کتابها برای فهماندن معنا و ارائه مقاصد و اهداف است. قرآن خود مردم را به تدبّر در آیات خویش دعوت کرده و نسبت به عدم تدبّر در قرآن معترض است. خداوند متعال در آیه ۸۳ سوره نساء می فرماید:

أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ إِخْتِلَافًا كَثِيرًا

و در آیه ۲۴ سوره محمد (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا

توصیفی که خود قرآن از خویش کرده نشان می دهد که باید نسبت به اوصاف و خصوصیات ظاهری قرآن متعهد بود. قرآن خود را این گونه توصیف می کند.

«مخرج الناس من الظلمات الى النور» و «هدی و موعظه للمتقين» و «قد ضرب فيه للناس من كل مثل لعلمهم يتذكرون»

این اوصاف و دیگر امتیازات و ویژگیها نشان می دهد که ظواهر قرآن معتبر است.

ثانیا: ما در گذشته یادآور شدیم که قرآن تنها معجزه جاودان نبوت و رسالت تا روز قیامت است. قرآن انس و جن را به مبارزه طلبیده تا مانند قرآن یا ده سوره و حتی یک سوره بیاورند. اگر اعراب معانی قرآن را نمی فهمیدند و منظور الفاظ و آیات آن را درک نمی کردند و اگر قرآن از قبیل معما و غیر قابل درک و شناخت بود در آن صورت معجزه به شمار نمی رفت و اصلا جایی برای معارضه و مقابله باقی نمی ماند.

ثالثا: حدیث ثقلین که در میان اهل تسنن و تشیع شناخته شده و معروف است نشان می دهد که مسلمانان باید به قرآن و اهل بیت تمسک جویند و تنها راه خروج انسانها از گمراهی است.

بدیهی است تمسک به قرآن به عنوان یکی از ثقلین تنها به این معنا نیست که قرآن از سوی خداوند به عنوان دلیل رسالت و نبوت و صحت مدعای پیامبر فرو فرستاده شده است بلکه منظور از تمسک در پیش گرفتن قرآن به عنوان یک خط مشی زندگی و عمل به اوامر و نواهی آن است و عبرت گرفتن از داستانهای پیشینیان است. به عبارت دیگر تمسک به قرآن تمسک به دستورات پیامبر گرامی اسلام است و قرآن را پیشوا و رهنمای خویش قرار دهیم تا ما را به بهشت رهنمون شود. اگر ظاهر قرآن حجت نباشد و در تمامی موارد نیاز به توضیح داشته باشد و به خودی خود قابل درک و شناخت نباشد در این صورت نمی تواند دربردارنده ویژگیهای یاد شده باشد.

رابعاً: در روایات بی شمار و متواتر از احادیث متضاد با قرآن با تعبیر مختلف و بیان متنوع یاد شده است از قبیل: آن حدیث باید به دیوار کوبیده شود و یا که مانند زیورآلات پوشالی، باطل و یا چنین احادیثی از اهل بیت نیست و از این قبیل موارد فراوان است. بدیهی است که تشخیص موارد متضاد و غیرمتضاد با قرآن به عهده مردم گذاشته شده است و لازمه چنین مطلبی حجیت ظواهر قرآن است و در غیر این صورت هیچ گاه مسئولیت یاد شده به مردم واگذار نمی شد.

در همین راستا باید به روایات ذکر شده درباره شرایط اشاره نمود که براساس آنها هر شرطی جایز و قابل اجراست مگر شرطی که با قرآن در تضاد است.

«عرف» منبع تعیین شرط تعارض با قرآن است و چنین امری تحقق نمی یابد مگر با مراجعه به قرآن تا بتوان از خلال الفاظ و آیات به اهداف و معانی موردنظر دست پیدا کرد.

ممکن است ادعا شود که منظور از «مخالف» در دو مورد یاد شده مخالفت با امور تصریح شده در قرآن باشد و منظور ظواهر قرآن نیست که در آنها احتمال اختلاف وجود دارد و در اینجا موضوع مورد بحث می باشد. و فساد آن بی نیاز از تبیین است.

خامسا: روایات بی شماری وجود دارد که نشان می دهد ائمه علیهم السّلام با قرآن در موارد بسیاری استدلال نموده اند:

۱- زراره از معصوم علیه السّلام پرسید: از کجا می شود فهمید که مسح بخشی از سر از حرف «باء» در آیه وضو مشخص می شود. اگر زراره به این نکته در آیه وضو توجه می کرد هیچ گاه چنین سؤالی را مطرح نمی ساخت زیرا «باء» به طور آشکار به معنی بعضی است و این امر بسیار روشن و بدیهی است.

ممکن است گفته شود که آیه وضو به وضوح در مورد مسح بخشی از سر سخن نگفته است زیرا «باء» به روشنی نشان نمی دهد که منظور بخشی از سر است و بر همین اساس روایت معصوم دلالت بر حجیت ظاهر قرآن نمی کند.

در پاسخ به این اشکال باید گفت که معصوم در جواب زراره تنها به گفتن «به خاطر باء» اکتفا نمود و همین امر نشان می دهد که «با» به معنی بعضی است و گرنه تنها به گفتن این مطلب بسنده نمی کرد.

۲- امام معصوم علیه السّلام به شخصی که برای شنیدن آواز غنا، نشستنش در مستراح به بهانه این که غائطی از او خارج نشده طول کشیده است می فرماید:

إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا

شخص مذکور می گوید: انگار این آیه را اولین بار است که می شنوم.

۳- امام معصوم علیه السّلام در مورد ازدواج با زن سه طلاقه این آیه را تلاوت فرمود:

حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ

۴- معصوم علیه السّلام با استناد به این آیه: فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا می فرماید: با زن سه طلاقه نمی توان به وسیله عقد موقت ازدواج مجدد نمود. در ازدواج موقت طلاق وجود ندارد.

۵- معصوم علیه السّلام با استناد به این آیه:

وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ

می فرماید: اشکالی ندارد کسی که ناخنش کنده شده است دارویی استفاده کند که مانع از رسیدن آب وضو به پوست می شود.

۶- در تفسیر عیاشی آمده است ابن مسلم به نقل از امام باقر علیه السلام روایت کرده که شخصی در هنگام ازدواج شرط کرد که اگر مجدداً ازدواج کرد و یا همسرش را ترک گفت این بدان معناست که او را طلاق گفته است. حضرت علی در ارتباط با این شخص گفت شرطی که این شخص مقرر نموده با وجود شرطی که خداوند متعال قرار داده است نافذ نیست و فاقد اعتبار می باشد. خداوند متعال می فرماید:

فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعًا وَ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَ الَّلَاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ

۷- زراره از ابی جعفر از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که ازدواج و طلاق برده تنها با اجازه صاحب او امکان پذیر است و خداوند متعال می فرماید:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ

شئی در اینجا همان طلاق است.

۸- معصوم علیه السلام در مسائل مختلف فقهی در موارد بی شماری به ویژه در مقام احتجاج با منکران امامت به آیات قرآن استناد جسته است. اگر ظاهر قرآن حجیت نداشت هیچ گاه معصوم علیه السلام در برابر دیگران براساس آن استدلال نمی جست.

*

دلایل مخالفان حجیت ظاهر قرآن

اشاره

مخالفین حجیت ظاهر قرآن، گروهی از راویان حدیث هستند که به دلایل ذیل استناد جسته اند:

اول:

اشاره

در روایات متواتر اهل تسنن و تشیع از تفسیر به رأی نهی شده است. معصوم علیه السلام می فرماید: هر کس که قرآن را به رأی خویش تفسیر نماید، جایگاه خود را در دوزخ برگزیده است. به عبارت دیگر او باید جایگاهی برای نشستن خویش در

آتش جهنم بیاید و در واقع چاره ای جز این ندارد. تحلیل قرآن براساس ظاهر آن از مصادیق تفسیر به رأی است. البته تفسیر به رأی به طور حتم و یقین فراگیرتر از مورد یاد شده است. ظواهر قرآن دربردارنده امور متشابه و مبهم و مبتنی بر حدس و گمان است و اقتضا می کند تا براساس ظاهر قرآن عمل شود.

پاسخ:

اولاً: تفسیر از نظر لغوی و عرفی به معنای برداشتن پرده از روی واقعیتهاست و بدیهی است که از توجه به ظاهر الفاظ چنین معنایی برداشت نمی شود مثلاً اگر کسی گوید من «شیر» دیدم هیچ کس نمی گوید که وی در حال تفسیر است بلکه منظور وی از «شیر» همان حیوان درنده معروف می باشد. براساس عرف عام واقعه و تفسیر واقعه دو امر جدا از هم اند و باهم فرق می کنند.

بی تردید تفسیر شامل استناد به ظواهر قرآن نمی شود و روایات یاد شده به طور اصولی با این موضوع ارتباطی ندارند.

ثانیاً: حتی اگر فرض کنیم که استناد به ظواهر قرآن تفسیر محسوب می شود به طور حتم و یقین چنین تفسیری تفسیر به رأی نخواهد بود و به همین دلیل مشمول روایات متواتری نمی شود که از تفسیر به رأی نهی کرده اند. به عبارت دیگر از روایات مذکور این گونه فهمیده می شود که تفسیر دو نوع است یکی تفسیر به رأی و دیگری تفسیر به غیر رأی. کسی که ادعا می کند استناد به ظاهر قرآن از مصادیق تفسیر به رأی است باید برای مدّعی خویش دلیل محکمی ارائه دهد. در صورت نبود دلیل محکم این شک و تردید به وجود می آید که روایات مزبور شامل استناد به ظاهر قرآن نمی شود و همین امر کافی است تا «تفسیر به رأی نبودن» چنین استنادی ثابت و محرز نشود.

بدیهی است به فرض این که چنین اقدامی تفسیر باشد نمی تواند از مصادیق تفسیر به رأی باشد. اگر کسی خطبه ای از خطبه های «نهج البلاغه» را براساس ظاهر عبارات، آن گونه که آشنای به زبان عربی با توجه به قرینه های داخلی و خارجی

درک می کند ترجمه کند به هیچ وجه این کار وی «تفسیر به رأی» محسوب نمی شود.

تفسیر به رأی بدین معناست که شخص بدون مراجعه به اهل بیت علیه السلام برداشت مستقلی از قرآن داشته باشد زیرا اهل بیت عدل قرآن محسوب می شوند و باید به آنها تمسک جست و در مسائل به آنها مراجعه نمود. «تفسیر به رأی» بدین معناست که فرد براساس دیدگاه شخصی خود به تأویل امور متشابه در قرآن پردازد. امام صادق علیه السلام در همین زمینه می فرماید: مردم در امور متشابه هلاک گشتند زیرا در اثر بی توجهی و ناآگاهی، معنا و واقعیت امور یاد شده را درک نکرده و در نتیجه براساس دیدگاههایشان به تأویل آنها پرداختند و به جانسپندان پیامبر مراجعه نکردند تا آنها را آگاه سازند.

به عبارت دیگر «تفسیر به رأی» آن است که ما بدون توجه به امور عام، خاص مطلق، مقتید و قرینه های ذکر شده از سوی امامان معصوم علیهم السلام، ظاهر قرآن را حجت تلقی کنیم و می دانیم که این موضوع با استناد بر ظواهر قرآن فرق می کند.

ثالثاً: اگر فرض کنیم استناد به ظاهر قرآن از مصادیق تفسیر به رأی و مشمول روایاتی می باشد که از تفسیر به رأی نهی کرده اند در نتیجه میان این دسته از روایتها و روایاتی که به طور صریح حجیت داشتن ظواهر قرآن را مورد تأکید قرار داده اند می بایست همخوانی وجود داشته باشد و به همین دلیل باید برای «تفسیر به رأی» معنی دیگری بیابیم. در حالی که می دانیم تفسیر به رأی یعنی فردی براساس دیدگاه شخصی خود به تأویل امور متشابه در قرآن پردازد و بدون مراجعه به قرینه موردنظر بر پایه ظاهر امور یادشده حکم صادر نماید. پس برای ایجاد همخوانی میان این دو دسته از روایات چاره ای نداریم جز این که معنی دیگری برای «تفسیر به رأی» ارائه دهیم.

مورد دوم

اشاره

این که برای درک قرآن می بایست به اهل بیت علیهم السلام مراجعه نمود زیرا روایات متعددی در این رابطه داریم. در اینجا به عنوان مثال به چند روایت اشاره می کنیم:

ص: ۲۷۷

از شعیب بن انس روایتی نقل شده که امام صادق علیه السلام به ابو حنیفه فرمود: آیا شما فقیه اهل عراق هستید؟ عرض کرد: آری. امام علیه السلام فرمود: بر پایه چه چیزی فتوا صادر می کنی؟ عرض کرد: براساس کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم. امام علیه السلام فرمود: ای ابا حنیفه آیا کتاب خدا را آن طور که شایسته است می شناسی و ناسخ و منسوخ آن را از یکدیگر تشخیص می دهی؟ عرض کرد: آری. امام علیه السلام فرمود: ای ابا حنیفه وای بر تو ادعا می کنی دارای علمی هستی که تنها در نزد اهل بیت پیامبر که قرآن بر آنها نازل گردیده یافت می شود. وای بر تو این علم تنها در نزد خواص از ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وجود دارد و خداوند حتی یک حرف از کتابش را برای تو به ارث نگذاشته است.

زید الشحام روایت کرده که قتاده بر «امام باقر علیه السلام» وارد شد. امام به وی فرمود: آیا تو فقیه اهل بصره هستی؟ او عرض کرد: این گونه ادعا می کنند. امام فرمود: به من خبر رسیده که تو قرآن تفسیر می کنی. عرض کرد: آری. امام فرمود: اگر قرآن را از پیش خود تفسیر کنی، هلاک خواهی شد و مردم را به هلاکت خواهی افکنند و اگر قرآن را به نقل از دیگران تفسیر کنی باز به همین سرنوشت دچار خواهی شد. وای بر تو! کسانی که مخاطب قرآن هستند آن را درک می کنند. علاوه بر این دو روایت، روایات دیگری نیز در همین راستا وجود دارد. که مضامین فوق را دربر دارد.

پاسخ:

این که گفته شود کسانی قرآن را درک می کنند که به تمامی امور و ویژگیهایش از جمله به ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و ظاهر و باطن آن آشنایی داشته باشند یعنی «امامان معصوم» که قرآن بر آنها نازل گردیده با حجیت داشتن ظواهر قرآن هیچ گونه منافاتی ندارد.

این ادعا که مردم حتی یک کلمه نمی توانند از قرآن بهره بگیرند و قرآن برای هیچ کس به استثنای ائمه معصومین علیهم السلام به هیچ وجه قابل درک و شناخت نیست ادعای درستی نیست و این که قرآن فقط بر اهل بیت نازل شده، کلام حق و درستی

است لیک هیچ گونه منافاتی با حجیت ظواهر قرآن ندارد. و از دو روایت یاد شده چنین مطلبی استنباط نمی شود.

از روایت اول چنین برمی آید که اعتراض امام علیه السلام به ابو حنیفه نشأت گرفته از آن بود که وی ادعا داشت قرآن را کاملاً می شناسد و ناسخ و منسوخ و دیگر امور آن را تشخیص می دهد از سوی دیگر این گفته امام علیه السلام که خداوند حرفی از قرآن را برای تو به ارث نگذاشته است به این معنا نیست که او چیزی از قرآن نمی فهمد زیرا اگر این گونه بود ابو حنیفه اعتراض می کرد در حالی که مشاهده می کنیم که ابو حنیفه کاملاً تسلیم حرفهای امام علیه السلام شد.

منظور امام این بود که خداوند فقط علوم قرآنی را به پیامبرش تعلیم داده است و ابو حنیفه در این میان هیچ بهره ای ندارد. آیه ۳۲ سوره فاطر به این مطلب اشاره داشته و می فرماید: **ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا**

تویخ امام علیه السلام در روایت دوم به این علت بود که قتاده براساس نظر شخصی خود اقدام به تفسیر قرآن می کرد. ما می دانیم که استناد به ظاهر قرآن به هیچ وجه تفسیر محسوب نمی شود و مشمول این کلام نمی باشد. پس بدیهی است که قتاده براساس افکار خویش یا نظریات غیر معتبر، قرآن را تفسیر می کرد و تویخ به همین علت صورت گرفته است. چنان که قبلاً خاطر نشان ساختیم استناد به ظاهر قرآن به هیچ وجه از مصادیق تفسیر به رأی به شمار نمی آید و به فرض محال که این گونه باشد فرد مدعی باید برای اثبات این ادعای خود دلیل محکمی ارائه دهد و در باطل بودن ادعای یاد شده همین بس که احتمال عدم اثبات ادعای یاد شده وجود دارد زیرا براساس عرف با حضور احتمال، استدلال باطل می شود.

ثالثاً:

اشاره

قرآن در بردارنده معانی بلند، مطالب عمیق، علوم مختلف و اهداف بسیار می باشد که فهم بشر از درک و وصول به آن ناتوان است. انسان چگونه می تواند به مضامین بلند قرآن دست یابد در حالی که از دستیابی به تمامی معانی «نهج البلاغه» که کلام بشر است آن هم چگونه بشری عاجز و درمانده است. انسان

ص: ۲۷۹

صرف نظر از «نهج البلاغه» حتی از درک کتابهای دانشمندان قدیم البته به استثنای بعضی از کارشناسان نیز ناتوان می باشد پس چگونه می تواند قرآن که علم اولین و آخرین در آن است و از سوی خداوند متعال به واسطه روح الامین بر سید و سالار رسولان صلی الله علیه و آله و سلم فروفرستاده شده و عامل هدایت جهانیان تا قیام قیامت است درک کند.

پاسخ:

هرچند قرآن دارای ویژگیهای یاد شده است و این موضوع قابل انکار نیست که دانش قرآن تنها در اختیار پیامبر گذاشته شده است ولی این مانع از آن نمی شود که مردم بتوانند به ظاهر قرآن استناد نمایند.

رابعا:

اشاره

می دانیم که امور کلی و مطلق قرآن به واسطه موارد بسیاری مقید شده اند و نیز به طور کلی می دانیم که آن بخش از ظواهر قرآن که فرد آگاه به زبان عربی فصیح آن را می فهمد به طور حتم مدنظر نیست زیرا انسان می تواند با استناد به آن عمل نماید در حالی که انسان مجاز نیست که بر پایه دومین بخش از ظواهر قرآن عمل نماید زیرا این بخش دارای معنای باطنی است.

پاسخ:

اولاً: این موضوع با روایات یاد شده در تضاد است زیرا امام علیه السلام با آگاهی به این که در موارد بی شماری در قرآن امور عام تخصیص یافته و امور مطلق مقید گردیده است چنین مطالبی را بیان فرمود. براساس استدلال مذکور ظواهر قرآن از حجیت ساقط می شود در حالی که از موارد یاد شده چنین چیزی استنباط نمی شود.

ثانیا: وجود موارد بسیار و متعدد خاص و مقید در قرآن که باعث می شود تا برخلاف ظاهر الفاظ حکم صادر شود با حجیت داشتن سایر الفاظ قرآن که مشمول موارد یاد شده نیستند هیچ منافاتی ندارد. بعضی از الفاظ قرآن در چارچوب موارد یاد شده نمی گنجند و منظور از حجیت ظواهر نیز همین الفاظ از قرآن هستند. الفاظ مذکور در دایره امور مطلق قرار گرفته اند که هیچ تخصیصی برای آنها وجود ندارد.

روایات مذکور شامل آن دسته از الفاظ قرآن می شوند که دارای قید تخصیص می باشند. بنابراین نتیجه می گیریم که آن بخش از الفاظ قرآن که دارای قید تخصیص نیستند با حجیت ظواهر قرآن هیچ گونه منافاتی ندارند.

پنجم:

اشاره

خود قرآن انسانها را از عمل براساس تشابهات برحذر داشته است. خداوند متعال در آیه ۷ سوره آل عمران می فرماید:

«مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ»

در اینجا استناد به ظاهر قرآن از مصادیق تبعیت از تشابهات به شمار می آید و اگر صرفاً احتمال دهیم که این آیه مشمول چنین استنادی نیست در این صورت حجیت ظواهر قرآن از درجه اعتبار ساقط می شود.

پاسخ:

اگر منظور از چنین اشکالی این ادعا باشد که ظواهر قرآن از مصادیق تشابهات هستند در چنین حالتی باطل بودن این ادعا کاملاً روشن و آشکار است زیرا چگونه می توان ادعا نمود که آیات بسیاری موجود در قرآن که هدف، معنی و مفهوم خاصی را دنبال می کنند و به طوری آشکارا منظور خود را می رسانند از مصادیق تشابهات محسوب شوند.

اما اگر ادعا شود که لفظ «متشابه» در اینجا ظواهر قرآن را شامل می شود در چنین حالتی علاوه بر پاسخ قبلی باید خاطر نشان ساخت که از نظر زبان و عرف عام، ظواهر از مصادیق تشابهات نیستند زیرا چگونه می توان برای اثبات عدم حجیت ظواهر قرآن به ظاهر قرآن استناد جست. در اینجا تناقض پیش می آید، زیرا کسی که اعتقاد به حجیت ظواهر قرآن دارد نباید از این ادعای خویش دست بردارد چرا که این آیه با صراحت هرچه تمامتر ما را در پیروی از تشابهات که شامل ظواهر قرآن نیز می شود برحذر داشته است. چون همان طور که قبلاً متذکر شدیم ظواهر قرآن از نظر اصطلاحی و نه عرفی مشمول تشابهات می شوند.

ص: ۲۸۱

اگر گفته شود که امور متشابه ممکن است ظواهر قرآن را نیز دربر گیرد همین امر باعث ایجاد شک و تردید در حجیت ظواهر قرآن می شود و در نتیجه چنین حجیتی کاملاً منتفی می گردد. زیرا براساس علم اصول، شک و تردید در حجیت امری، باعث اسقاط حجیت امر مذکور و تمامی امور مربوط به آن می شود.

در پاسخ به این اشکال باید گفت صرف نظر از این که چنین احتمالی امکان پذیر نیست، ولی به فرض تحقق چنین احتمالی ظواهر قرآن از حجیت ساقط نمی شوند. چرا که مردم براساس این ظواهر و با تمسک به آنها خط مشی عملی و معقول خود را برمی گزینند و بر پایه آن برده و مولا- با یکدیگر به احتجاج می پردازند و به صرف این که ممکن است لفظ متشابه شامل ظواهر قرآن شود نمی توان از این شیوه دست برداشت.

اگر عمل به ظواهر قرآن از نظر افکار عمومی مجاز نبود و اگر نحوه برداشت افکار عمومی از ظواهر قرآن با اندیشمندان تفاوت می داشت در چنین صورتی افکار عمومی می بایست با شیوه ترسیمی و تعیین شده برای مردم در قرآن به معارضه برمی خاست. از سوی دیگر همچنان که می توان به ظواهر روایات استناد نمود به ظواهر الفاظ قرآن نیز می توان استناد جست و صرف این احتمال که لفظ متشابه شامل ظواهر قرآن نیز می شود در اینجا بی تأثیر است.

به عبارت دیگر اگر قرآن با نحوه درک معانی خویش در افکار عمومی همخوانی نداشت هیچ گاه روند معقول مردم در برداشتها و نتیجه گیریها ادامه نمی یافت. صرف این احتمال که لفظ متشابه شامل ظواهر قرآن نیز می شود کافی نیست بلکه قرآن می بایست با صراحت به این مطلب اشاره می کرد. با توجه به این که قسمت دوم موضوع منتفی است و قسمت اول نیز به طور حتم برای اثبات ادعای مذکور کافی نیست بنابراین نتیجه می گیریم که ویژگی مذکور منتفی به انتفا سالبه می باشد.

اشکال ششم:

اشاره

کاهش حجم قرآن و به عبارت دیگر تحریف آن مانع از استناد به قرآن می شود زیرا ممکن است ظواهر قرآن در بردارنده قرائنی باشد که مفهوم

دیگری از آنها برداشت شود و این قرائن حذف گردیده است. تحریف بوجود آمده باعث تحقق چنین احتمالی می شود و در نتیجه مانع از استناد به ظواهر قرآن می گردد.

پاسخ:

امکان تحریف قرآن به هیچ وجه وجود ندارد. به خواست خدا در بخش مستقلی تحت عنوان «تحریف ناپذیری قرآن و شبهات ذکر شده از سوی مدعیان تحریف» تفصیلاً به بررسی خواهیم پرداخت.

ص: ۲۸۳

[پژوهشی از مترجم]

حقیقت تأویل و تفسیر

کلمات در مکالمات و فرهنگ لغات، معانی و مفاهیمی دارند که اغلب برای اهل زبان و متناسب با رابطه افراد با ادبیات و فرهنگ زبان قابل فهم و ادراک هستند و معانی کلماتی که در محاوره ها کمتر بکار می رود نیز معمولاً در فرهنگها و لغت نامه ها معنا شده و قابل دسترس می باشند.

اما همین کلمات رایج در محاوره ها، وقتی برای بیان مقاصد علمی، فلسفی و فنی پدیده های نو بکار برده می شوند معانی اصطلاحی جدیدی پیدا می کنند که با مفاهیم محاوره ای و معانی لغوی اختلاف پیدا می کنند، و لذا در وضع جدید درک و فهم معانی آنها، حتی برای اهل زبان و ادب و استفاده از فرهنگ لغات نیز مواجه با مشکلات فراوان خواهد شد.

برای رفع این قبیل مشکلات، اهل دانش و فن، فرهنگهای لغات و اصطلاحات مربوط به علوم و فنون را تنظیم و برای استفاده علاقمندان منتشر نموده اند که با مراجعه می توان تا حدودی به معانی اصطلاحی آنها آشنا شد، اما فهم نسبتاً کامل مفاهیم اصطلاحات، بستگی تام و تمام دارد به آگاهی شخص از علم یا فنی که در آن غور و تحقیق می نماید.

همین گونه است قرآن؛ با وجودی که به زبان عرب نازل شده و برای آن زبان نیز فرهنگ لغات فراوان و حتی فرهنگ لغات قرآن مدون و در دسترس است اما مفاهیم واقعی بسیاری از کلمات و جملاتی که در قرآن بکار رفته است چه بسا که برای خود عرب زبانان لغت شناس هم قابل ادراک نباشد، مگر این که بکوشند تا با کمک تعاریفی که خود آیات داده اند مفهوم را تحصیل نمایند.

برای فهم معنی تأویل باید توجه نماییم که خداوند آن را برای چه مواردی بکار برده است تا در توضیحاتی که پیرامون مفاهیم قرآن می دهیم از راه صواب خارج نشویم.

در آیات مربوط به همراه شدن حضرت موسی با آن بنده خاص خداوند (حضرت خضر یا الیاس) که به منظور تعلیم گرفتن از ارشادات علمی آن بزرگوار بوده است (آیات ۵۹ تا ۸۱ کهف) پس از این که سه بار حضرت موسی در برابر اعمال به ظاهر غیر منطقی آن بزرگوار «علت انجام آن اعمال را» می پرسد، خداوند از قول آن شخص بیان فرموده است که:

سَأْتِبُّكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا

به همین زودی از تأویل آنچه نتوانستی در برابر انجام آن خویشتن داری کنی آگاهت می نمایم. (۷۸ کهف).

سپس در دنبال این وعده شروع می فرماید به «بیان علت» سوراخ کردن آن کشتی که بر آن سوار شده بوده اند:

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَضْبًا.

: اما کشتی (را که بر آن سوار شدیم و سوراخش کردم) متعلق به مسکینانی بود که در دریا با آن کار می کردند و تصمیم به معیوب کردن آن گرفتم (به این علت که) در پی آنها پادشاهی بود که تمام کشتیهای (سالم را) غضب می نمود (و می دانستم که چون به آن کشتی که معیوبش کردم می رسید به علت معیوب بودن از غضب کردن آن منصرف می شد و در اختیار و مالکیت صاحبان مسکین آن باقی می ماند و می توانستند با کار کردن توسط آن کشتی معیشت خود را تامین نمایند. (۷۹/کهف)

از مفهوم این آیه که در توضیح علل و موجبات عمل حضرت خضر نازل شده و در حقیقت جانشین کلمه «تأویل» است به خوبی معلوم می شود که از نظر قرآن تأویل یعنی «توضیح علل و موجبات انجام یک عمل و یا نزول یک آیه» - با تفسیر فرق بسیار دارد.

در بیان «تفسیر» خداوند در آیات ۳۵ و ۳۶ فرقان فرموده است؛

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا - وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا.

: کافران گفتند چرا قرآن به طور کلی و یکباره بر او نازل نشد؟ ما این گونه (به تائی و جزو جزو نازلش می کنیم) تا قلبت را با آن آرام کنیم (گرفتار هیجان نشوی) - برایت مثلی نیاورند مگر این که ما حقیقت را با بهترین بیان به تو الهام می نمایم.

با توجه به مفاد این آیات معلوم می شود که تفسیر از لحاظ قرآن یعنی این که: اجمال توسط گوینده به نحوی تجزیه گردد و تفصیل داده شود و با تائی و به تدریج بیان گردد که در قلب

شنونده بنشیند و حقیقت امر آن چنان برایش روشن گردد که قلب او آرام گیرد.

به طور خلاصه تفسیر یعنی؛ توضیح و تفصیل موضوع مورد بحث به نحوی که مفهوم واقعی آن برای دیگران روشن گردد-و این با تأویل اختلاف بسیار دارد.

بنابراین تأویل، علل و موجبات نزول آیه یا عمل (چرائی) و تفسیر چگونگی (چونی) و مفاهیم آن را بیان می کند.

پس تفسیر، کیفیت ظاهری قضایا را شرح و بیان می کند و تأویل علت و موجبات قضایا را. از این تعاریف معلوم می شود که تأویل کننده باید حداقل از موجبات تصمیم گیری تقاضاکننده آگاه باشد، و لذا هرچه موضوع مهمتر و دامنه های آن گسترده تر باشد تأویل کننده به علوم بیشتری از نحوه علوم متقاضی نیاز دارد تا بتواند خواسته های او را تأویل نماید-و به همین علت است که خداوند در مورد تأویل فرموده است:

وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ . . .

: تأویل آن را (آیه را) کسی جز خداوند نمی داند و راسخون در دانش . . .

و باز با توجه به همین مشکلات و پیچیدگی تأویل است که موسی خواسته است یا مأمور شده بود تا برود و از کسی که قادر بوده است پاره ای امور را تأویل نماید چیزهایی فراگیرد- چنانچه وقتی موسی نزد خضر می رسد مؤدبانه می پرسد:

هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَ مِنَّمَا عَلَّمْتَ رُشْدًا

: آیا اجازه می فرمایی تو را همراه شوم به این منظور که از آنچه آموخته شده ای هدایتی هم به من بیاموزی؟ (۶۶/کهف)

و در این آیه کلمه «عَلِّمْتَ» را به صیغه مجهول بیان فرموده است تا هم مهم بودن تأویل را بیان دارد و هم بفهماند که علم تأویل آموختنی نیست بلکه آموخته شدنی می باشد، یا به مفهوم دیگری یا از مقوله «علم لدنی» است و یا از مجرای غیر متداول ممکن است تحصیل گردد. یا به بیان ساده تر باید تأویل کننده با پدیدارنده علل حوادث یا اراده کننده مقاصد رابطه علمی نزدیک داشته باشد.

توضیحات مذکور مدلل می سازد که به هیچ عنوان نمی شود تأویل را همطراز با تفسیر و تعبیر قرار داد. بنظر می رسد آنچه سبب شده است تا بعضی تأویل را هم معنا با تفسیر و تعبیر بگیرند این است که خداوند در مواردی مانند سوره یوسف تأویل هایی را که حضرت یعقوب از

رؤیای حضرت یوسف، و حضرت یوسف از رؤیاهای فرعون و طبّاخ و سقّای او بیان کرده اند- ذکر فرموده است.

به همین علت بعضی ها هم می پندارند که قرآن کریم تعبیر رؤیایها را در معنای مصطلح و شایع آن تصدیق کرده و لذا بسیاری از کسانی که صلاحیت آنان مورد تردید است بی محابا به تعبیر خواب دیگران می پردازند!

در کلام خداوند فقط در یک مورد در آیه ۴۴ سوره یوسف ذکری از تعبیر کردن رؤیا به میان آمده است که در این مورد هم مدّعیان تعبیر رؤیا به عذر این که رؤیای فرعون آشفته بوده است عجز خود را از تعبیر آن ابراز داشته اند و لذا قرآن به طور غیر مستقیم تعبیر رؤیا را مردود می شمارد ولی تأویل را تصدیق می کند ولی آن را هم در صلاحیت برخورداران از علم «لَدُنِّي» یا راسخون فی العلم مانند حضرات یعقوب و یوسف قرار می دهد- چنان که حضرت یوسف به ساقی و طبّاخ فرعون که تقاضای تأویل خواب خود را داشته اند فرموده است:

قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُزْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا، ذَلِكَ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي

(۳۸/یوسف)

: غذایی برای خوردن به شما نمی رسد مگر این که من شما را از تأویل آن آگاه می کنم پیش از رسیدن غذا به شما، این (تأویل رؤیای) شما هم ناشی از علمی است که پروردگارم به من آموخته است.

و معنی این است که تأویل رؤیا نیاز به علم لدنی دارد کما این که تأویل آیات هم همین گونه است.

با توجه به رابطه نکات مهمی که آیات حاوی کلمات تأویل باهم دارند، معلوم می شود که تأویل کننده خواب هم باید بتواند علل و موجبات پدید آمدن رؤیا در ذهن صاحب رؤیا را تشخیص دهد تا بتواند به تأویل رؤیا پردازد و این امری است که در توان مردم عادی نمی باشد؟

نکته مهم دیگری که به طور شایسته مورد توجه قرار نگرفته است اما بسیاری در مورد آن سخن می گویند موضوع شأن نزول آیات می باشد.

بسیاری گمان می کنند که شأن نزول فقط مربوط به آیاتی است که با توجه به وقوع حادثه ای نازل شده اند، تا هم تکلیف حادثه را تعیین کنند و هم سؤالی را جواب دهند که دائم تکالیف مسلمانان را برای موارد مشابه مشخص نماید. در حالی که تمام آیات بدون استثنا دارای شأن نزول هستند و لذا شأن نزول منحصر به آیاتی مانند آیات مربوط به نسی یا سعی بین صفا و

مروه در سالی که هنوز بت ها روی کوههای مذکور قرار داشته اند، یا پاسخ به سؤالیهای مربوط به انفال، ایتام، ذی القرنین و امثال اینها نمی باشد.

آیات را می توان کلاً به سه دسته طبقه بندی کرد:

۱- آیاتی که در طول ۲۳ سال رسالت حضرت رسول الله برای تعیین تکلیف حوادث و یا مناسبتهای دیگر نازل شده اند.

این آیات هم تکلیف برخورد با حوادث را بیان می کنند و هم تکالیف را برای آیندگان تثبیت می نمایند.

این قبیل آیات به منزله تجویز دارو برای دفع بیماری و نیز تعلیم افراد برای استفاده از این نسخه ها در موارد بیماریهای مشابه می باشند.

۲- آیاتی که به منظور تشریح شریعت اسلام (علاوه بر آیات مذکور در بند یک) مستقلاً و بدون مناسبت و موجبات قبلی نازل شده اند.

این قبیل آیات به منزله دادن تعلیمات و فراهم کردن و در اختیار قرار دادن تجهیزات لازم و پیشگیری از حوادث و آفات و آماده کردن مسلمانان برای تشکیل یک اجتماع سعادت مند و ارتقا به مراحل عالتر در هر دو سرای دنیا و آخرت می باشند.

۳- آیات مربوط به پیامبران سلف و ادیان پیشین و قصص و حوادث اقوام و ایام گذشته است. این آیات برای اسوه قرار دادن پیامبران سلف و رعایت سنن آنان، و آگاهی دادن از انحرافهایی که در ادیان بوجود آمده است به منظور انداز مسلمانان، بررسی علل و عوامل حوادثی که بر اقوام سلف گذشته و عبرت گیری از آنها نازل شده اند و بیشتر نظر به اصلاح امور دنیوی مسلمانان مانند مسائل اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، صنعتی و... دارند که در داستانهای موسی، خضر، یوسف، داوود و سلیمان، ذی القرنین، سیل عرم و غیر آن نقل گردیده اند.

چون تمام آیات به منظور رفع مشکلی یا تشریح تکالیفی، یا دادن آگاهیهایی و تعالیمی به مسلمانان برای تشکیل یک امت فاضله و آماده کردن وسیله رستگاری آنان برای سرای دیگر نازل شده اند همه دارای شأن نزول می باشند و معانی باطنی آیات نیز از مصادیق شأن نزول هستند نه از مقوله تأویل.

پس تکرار می کنیم که تأویل «چرائی»، تفسیر چگونگی «چونی» و شأن نزول مقصود و آرمان (برای چه) را بیان و توضیح می دهند.

برای تشخیص تفاوت تأویل با شأن نزول (چرائی و برای چه) عمل حضرت خضر را در معیوب کردن کشتی مورد بررسی قرار می دهیم:

حضرت موسی می پرسد: چرا کشتی را سوراخ و معیوب کردی؟

تأویل این است که: چون پادشاهی در دنبال کشتیها بود و کشتیهای سالم را غضب می نمود. در دنبال می پرسد: برای چه سوراخ و معیوب کردی تا بدست پادشاه نیفتد؟

شأن نزول یا برای چه این است که: برای این که به علت معیوب بودن، پادشاه از غضب آن منصرف شود تا در اختیار صاحبان نیازمند کشتی باقی بماند تا بتوانند به کار کردن با آن ادامه دهند و نیازمندیهای خود را برطرف نمایند.

هرچند مفاهیم تأویل و شأن نزول ظاهراً بسیار به هم نزدیک هستند اما با نظر تدبیر باهم اختلاف معنی و مفهوم دارند و لذا کسی که می خواهد به معانی دقیق آیات برسد باید این قبیل اختلافات بسیار ظریف را از نظر دور ندارد.

باید توضیح دهیم که این نظریه که تأویل، توجیه متشابهات است درست است اما صحیح تر این است که: تأویل توجیه آیات به طور عام است و منحصر به متشابهات نیست و برداشت نظریه ناقص مذکور از دقت ناکافی به سیاق آیاتی حاصل شده است که کلمه تأویل در آنها به کار رفته است.

بطون آیات نیز از مصادیق شأن نزول هستند نه از مصادیق تأویل. هرچند بطون برای عامه مسلمانان قابل ادراک نمی باشند اما برای خاصانی از خواص قابل فهم هستند و از زبان و قلم آنان به تدریج به خواص منتقل می شوند و به طور غیرمستقیم مفاد آنها در هدایت بندگان خداوند تأثیر می گذارد و هرگاه غیر از این بود ضرورتی نداشت که خداوند در نزول آیات بطونی را وارد نماید.

چون بطون آیات هم در نهایت تأثیر هدایتی دارند پس، از اهداف و مقاصد نزول آیات هستند و به عبارت دیگر از مصادیق شأن نزول می باشند نه از مصادیق تأویل. و آن چنان که در مثل مربوط به آب خواستن بیان داشتیم که شخص نزدیک به خواهان آب می فهمد که غرض خواهان چگونه آب و برای چه نوع مصرفی است، در رابطه با آیات هم، اشخاص نزدیک به خداوند می توانند به کنه مطلب پی ببرند و بطون آیات را تفسیر نمایند.

و اما متشابهات: با توجه به آیه ۶ سوره آل عمران که می فرماید:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ...

: او کسی است که کتاب را بر تو نازل کرد که قسمتی از آیات آن محکمت‌ها هستند و قسمت دیگر متشابهات که محکمت‌ها آن، اصل و مادر کتاب می‌باشند.

این که خداوند در این آیه متشابهات را مقابل محکمت‌ها قرار داده و از تعریفی که از محکمت‌ها بیان فرموده است:

هُنَّ أُمَّ الْكِتَابِ

معلوم می‌شود که متشابهات فروع و یا فرزندان محکمت‌ها هستند.

چون از شناخت اصل درخت می‌توان به شاخ و برگ و گل و میوه آن آگاه شد و یا یک مادر می‌تواند تعاریف لازم را از فرزند خود بدست بدهد، با شناخت محکمت‌ها و تدبیر در آنها هم می‌توان به مفاهیم متشابهات آگاه شد و بنابراین محکمت‌ها مفسر و معرف متشابهات می‌باشند.

پس برخلاف معروف که اشکال را در فهم متشابهات می‌دانند مشکل اصلی فهم و تشخیص این است که محکمت‌ها کدامند، زیرا اگر ما بتوانیم محکمت‌ها را بشناسیم و جدا کنیم باقیمانده آیات متشابهات هستند و با کمک محکمت‌ها می‌توانیم به فهم آنها نایل شویم: به خصوص که معنی کلمه متشابهات که در برابر محکمت‌ها قرار گرفته است یعنی «همانندان» صراحت دارد که از لحاظ مقصود و شأن نزول همانند محکمت‌ها می‌باشند.

بحث محکمت‌ها و متشابهات بحثی است دامنه دار که جای آن در این مقال نیست و غرض ما از توضیح مختصر مذکور این است که معلوم کنیم که متشابهات هم شأن نزول دارند و هم با در نظر گرفتن مفاهیم محکمت‌ها قابل تفسیر می‌باشند و مسلمانان به ناروا از تدبیر و تفاهم متشابهات حذر دارند. و این ترس هم ناشی از این است که بعضی تفسیر را با تأویل هم معنی گرفته‌اند. و چون در آیه مورد بحث که کلمه تأویل بکار برده شده و قید گردیده است که:

وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ

تأویل آن را جز خداوند کسی نمی‌داند، تصوّر کرده‌اند شامل تفسیر متشابهات هم می‌شود!

گفتار معصوم؛ پیامبر و یا امام در تحلیل و تفسیر آیات قرآن مجید حجّت به شمار می آید. علت حجّت بودن سخنان پیامبر واضح و روشن است و امام نیز یکی از ثقلین محسوب می شود که پیامبر دستور فرموده تا به آن تمسّک و برای فرار از گمراهی و نادانی به ریسمان وی چنگ سائیم. بی تردید ما باید به روایت معتبر ثقلین پیامبر عمل نماییم و بر همین اساس می بایست به روایات محکم و متواتر معصومین حتی اگر با ظاهر قرآن همخوانی نداشته باشد عمل نموده و آنها را مبنای کار خویش قرار دهیم زیرا در واقع روایت نقل شده از معصوم اگر متواتر و قطعی بودنش ثابت شود به مثابه یک قرینه تعیین کننده و سرنوشت ساز به حساب می آید.

در اینجا این اشکال و اختلاف نظر پیش می آید که آیا حجّت روایت از طریق خبر واحد جامع الشرایط ثابت می شود و آیا می توان براساس آن به عنوان یک روایت معتبر؛ حکم شرعی عملی صادر نمود یا نه؟

چه بسا گفته شود که در باب تفسیر نمی توان به خبر واحد اعتماد نمود ولی در زمینه بیان احکام فقهی و فروع عملی می توان به آن استناد جست به عبارت دیگر می توان آیات فقهی قرآن را با استفاده از روایات نقل شده از طریق خبر واحد تفسیر نمود. اما در مورد آیاتی که با احکام عملی در ارتباط نیستند خبر واحد به هیچ وجه حجّت به شمار نمی آید.

به عبارت دیگر حجّت بودن خبر واحد در صورت همخوانی و یا عدم

همخوانی اثبات و یا نفی می شود. اگر مفاد خبر یک حکم شرعی و یا موضوعی برای دستیابی به حکم شرعی باشد خبر واحد حجّت به شمار می آید. اما اگر چنین نباشد بطور حتم این معنا نیز تحقق نمی یابد. پس نتیجه می گیریم خبر واحد در تفسیر آیاتی که با احکام عملی در ارتباط نیستند به هیچ وجه حجّت به شمار نمی آید.

البته به طور حتم و یقین بین این دو بخش از نظر حجّت و اعتبار هیچ گونه تفاوتی وجود ندارد زیرا ملاک لازم در هر دو حالت وجود دارد. در توضیح این مطلب باید خاطر نشان ساخت که می توان به خبر واحد استناد جست زیرا عقلای قوم شیوه و سیره خود را براساس آن برگزیده و همواره ادامه می دهند. این واقعیت یکی از پایه های اثبات حجّت خبر واحد است. احکام شرعی تعبّدی اخذ شده از قرآن، سنت و اجماع نیز حجّت بودن خبر واحد را به اثبات می رسانند.

در اینجا این سؤال مطرح می شود که آیا عقلا تنها در خصوص احکام عملی به قرآن استناد می جویند و یا در تمامی زمینه ها!؟ ظاهراً به نظر می رسد بخش دوم درست باشد زیرا به عنوان مثال اگر آنها مطمئن شوند که «زید» از سفر برگشته است خواهند توانست خبر آن را منتشر سازند هرچند که هیچ گونه تأثیر عملی بر آن مترتب و موضوعی برای یک اثر عملی نباشد. همچنین اگر فرد مورد اعتمادی به آنها خبر از آمدن «زید» دهد. از نظر ایشان این خبر که خبر واحد می باشد قابل اعتماد و انتشار است. چنین موضوعی در تمامی ابعاد شیوه زندگی عقلاء صدق می کند. به عنوان مثال «ید» بر مالکیت صاحب آن دلالت می کند و بر همین اساس است که حکم صادر می کنند و به خرید و فروش می پردازند و با استناد به این عبارت از مالکیت خبر می دهند. («ید» اماره مالکیت است).

به طور کلی اگر از نظر اندیشمندان خبر واحد حجّت داشته باشد، و اگر شخص عادل از امام معصوم علیه السلام روایت نقل کند در این صورت دیگر میان روایت مذکور و آیات قرآن از نظر اعتبار تفاوتی وجود ندارد. عمل عقلای قوم براساس ظاهر کلمات

و تشخیص منظور از طریق الفاظ و نوشته ها تنها عامل اعتبار قرآن محسوب می شود. نمی توان گفت که ظاهر الفاظ قرآن هنگامی حجیت دارند که شامل احکام عملی باشند بلکه به طور مطلق ظاهر تمامی الفاظ قرآن حجّت به شمار می آید. همچنین نمی توان گفت که روایت نقل شده از معصوم تنها در باب تفسیر معتبر است. به عبارت دیگر تفسیر قرآن توسط معصوم علیه السلام نه تنها در باب احکام فقهی بلکه به طور مطلق حجّت به شمار می آید.

استناد به خبر واحد نه تنها صحت احکام فقهی موجود در آیات قرآن را به اثبات می رساند بلکه تمام روایات مربوط به تفسیر قرآن قابل اعتبار می باشند. به عنوان مثال مفهوم ذکر شده از آیه «نبأ» حجّت بودن خبر واحد را ثابت می کند و نشان می دهد اگر خبردهنده عادل باشد می توان به خبر وی استناد نمود و نیازی به تحقیق و تفحص در مورد صدق مدّعی او وجود ندارد. در آیه نبأ چیزی در مورد احکام عملی یافت نمی شود.

نسبت دادن مطالب به خداوند متعال و تبیین منظور وی از خلال آیات قرآن مجید نه تنها در زمینه احکام فقهی بلکه در تمامی زمینه ها یعنی مواعظ، نصایح و قصص برای استفاده افکار عمومی و اقشار جامعه صورت می گیرد. می توانیم خبر کشته نشدن و به دار آویخته نشدن عیسی علیه السلام را به خداوند نسبت دهیم هرچند این خبر ارتباطی با احکام فقهی ندارد. به طور کلی خبر واحد در زمینه تفسیر به طور مطلق حجّت به شمار می رود.

در اینجا این اشکال وجود دارد که آیا می توان تمام قرآن را به یک خبر واحد استناد کرد. اشکال مذکور اصلاً جای بحث ندارد. البته تنها تعدادی از علمای اهل تسنن معتقدند که تمام قرآن با یک خبر واحد حجیت پیدا نمی کند. هرچند که میان آنها نیز اختلاف نظر وجود دارد و بطلان ادّعی آنها کاملاً روشن و آشکار است.

بدون شک «حکم عقل» تبیین کننده است و نحوه استنباط مسائل توسط عقل یکی از پایه های تفسیر به شمار می آید. اگر عقل برخلاف ظاهر قرآن حکمی صادر کند چاره ای نیست جز آن را بپذیریم و به ظواهر الفاظ توجهی نداشته باشیم. عقل، حجت و معجزه بودن قرآن و صحت مدعای پیامبر را تأیید می کند. عقل به عنوان پیامبر درونی که نمی توان با حکمش مخالفت ورزید ثابت می کند که قرآن معجزه ای است فراتر از قدرت بشری و هیچ کس توانایی چالش و هموردی با آن را ندارد.

در واقع «عقل» با صدور حکم برخلاف ظاهر قرآن به عنوان یک قرینه لفظی متصل، انسان را از معنی حقیقی الفاظ بازداشته و به سمت معنی مجازی سوق می دهد. در اینجا معنی حقیقی مدنظر نیست. البته معنای حقیقی به انسان کمک می کند تا بتواند به معنای مجازی دست پیدا کند و در این خصوص بود و نبود قرینه هیچ تأثیری ندارد.

چنان که جمله «شیر دیدم» در معنای حقیقی اش تبلور یافته، جمله «شیری دیدم تیراندازی می کند» نیز در معنای مجازی اش تبلور گشته است زیرا از آن فهمیده می شود که مرد شجاعی تیراندازی کرده است. واژه «شیر» آن گاه در معنای حقیقی اش تبلور می یابد که جمله تمام گشته و از هرگونه قرینه مخالف تهی باشد.

کلمه «شیر» در صورت وجود قرینه در معنای مجازی اش تبلور می یابد و به

عبارت دیگر «شیر» در معنای حقیقی اش «تیراندازی می کند» در معنای مجازی اش ظهور می یابد. ظهور دومی از اولی نمایان تر است و به همین دلیل بر آن پیشی می گیرد. در واقع هر دو لفظ در معنای حقیقی شان ظهور یافته است و وجود قرینه میان آن دو، به «تیراندازی می کند» معنی مجازی بخشیده که از معنی حقیقی «شیر» قویتر و محکم تر است. البته در هر دو حالت جمله در معنای مجازی آن یعنی مرد شجاع تبلور یافته است.

در واقع اگر مفهوم واقعی را با مفهوم کاربردی تطبیق دهیم منظور حقیقی جمله نمایانگر می شود. اگر عقل برخلاف ظاهر لفظ قرآن حکم صادر کند این حکم به منزله قرینه قطعی متصل می باشد و در این حالت ظهور واقعی جمله بستگی به حکم صادر شده از سوی عقل خواهد داشت.

خداوند متعال در آیه ۳۳ سوره فجر می فرماید:

وَ جَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا

صفاً، ظهور ابتدایی این آیه در آمدن خود پروردگار است و این امر مستلزم جسمانی بودن خداوند متعال است که امری ناممکن می باشد. زیرا براساس حکم عقلی جسم بودن، نیاز به همراه دارد و «واجب الوجود» نمی تواند نیازمند باشد. واجب الوجود ذاتاً بی نیاز است و چنین مفهومی یعنی آمدن درباره وی صدق نمی کند. خداوند متعال همچنین در آیه ۵ سوره طه می فرماید:

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ظاهر این آیه برخلاف حکم عقل است.

بنابراین نتیجه می گیریم که حکم عقل علاوه بر این که از مبانی تفسیر است و نمی توان آن را در کشف مفاهیم و معانی آیات قرآن نادیده گرفت بر معنی حقیقی الفاظ قرآن تقدم دارد و عقل به واسطه صدور حکم برخلاف معنی حقیقی باعث می شود تا معنی مجازی پدیدار گردد زیرا «حکم عقل» به منزله قرینه متصل می باشد و ما با استناد به حکم عقل حجت بودن معنی مجازی را به اثبات می رسانیم. روایت معصوم علیه السلام نمی تواند برخلاف ظاهر قرآن باشد و اگر واقعا این

گونه باشد پس بیانگر معنی مجازی برای الفاظ قرآن است.

از مطالب یاد شده این گونه برداشت می شود که تفسیر، مبتنی بر سه پایه یعنی «ظاهر قرآن»، «گفتار معصوم» و «حکم عقل» است و در تفسیر نمی توان به موضوع دیگری استناد نمود.

در ارتباط با ظاهر قرآن باید خاطرنشان ساخت که می بایست مفهوم کاربردی و معنی واقعی الفاظ مشخص باشد. در اینجا این سؤال مطرح می شود که فرد ناآگاه به زبان عربی چگونه می تواند معنی واقعی الفاظ را تشخیص دهد. در اینجا نمی توان به گفتار مفسّر یا زبان دان اعتماد نمود زیرا گفتار آنها در زمینه زبان که یک دانش عرفی است قابل اطمینان نیست. تفسیر هنگامی مثمرتر و بهره آفرین است که اطمینان بخش باشد و یا معنی واقعی و مفهوم کاربردی الفاظ مشخص باشد.

ص: ۲۹۶

۷- تحریف ناپذیری قرآن

اشاره

تحریف ناپذیری قرآن

[بیان مفاهیم تحریف و پاسخ آن-هماهنگی و هم آوایی مذهب امامیه در تحریف ناپذیری قرآن- دلایل تحریف ناپذیری قرآن، بحث و گفت و گوی صاحب نظران در زمینه تحریف ناپذیری قرآن- نتیجه گیری]

ص: ۲۹۷

از آنجایی که مسئله تحریف یکی از مسائل مهم مربوط به قرآن می باشد ضروری است به طور مفصل به این موضوع پرداخت تا به خواست خداوند متعال- هرگونه تردیدی در این خصوص منتفی و معلوم شود که قرآن به عنوان تنها معجزه جاودان نبوت و رسالت، از هرگونه تحریفی مصون است. چرا که قرآن تنها برنامه و سند بی بدیلی است که می تواند انسان را به اصلاح امور دنیوی و اخروی رهنمون گردد و از تاریکی ها نجات و به روشنایی و نور، هدایت و به سمت و سوی راهی مستقیم و شریعتی سهل و آسان ارشاد و سعادت دنیا و آخرت را تضمین نماید.

آن شخصی که از روی بی اطلاعی موضوع تحریف قرآن را مطرح ساخته نمی داند این ادعای مسخره چه پیامدهای منفی و مخربی می تواند به همراه داشته باشد. زیرا چنین مطلبی موجب نقض غرض شده و بهانه به دست دشمنان اسلام و مسلمین از جمله یهود و نصارا و کسانی دهد که شوکت و عظمت اسلام و مسلمانان را بر نمی تابند و بر تضعیف موقعیت و جایگاه مسلمین به هر دستاویزی چنگ می یازند تا دین استوار و مستحکم اسلام را مورد هجمه و تاخت و تاز قرار دهند.

شگفت اینجاست که برخی از کسانی که به کسب علوم اسلامی اشتغال و نسبت به دین تعصب نشان می دهند اظهار این مطلب که قرآن تحریف شده است را برای خود افتخار و فضیلت به شمار می آورند. اگر ایشان کمترین بهره ای از شعور و عقل

که همان رسول باطنی و حجت داخلی است می داشتند اساساً چنین ادعایی را به شدت مردود و منتفی می دانستند.

بدیهی است که دستهای مرموز و تبهکار و سیاستهای خصمانه علیه اسلام به منظور وصول به اهدافی که بر کسی پوشیده نیست، چنین اعتقاد باطلی را ترویج می نمایند. انسان هوشیار و آگاه در قبال این مسائل باید احساس مسئولیت نماید و بایسته نیست در این دام گرفتار آید زیرا در چنین شرایطی، افراد معاند را حظی وافر فراهم آورد و باعث تضعیف اسلام و مسلمین گردد و زمینه را برای این اتهام که مذهب بر حق شیعه اثنی عشری معتقد به تحریف و نقصان قرآن است فراهم سازد!

دشمنان، آن گروه از علمای شیعه را که بیشتر بر این موضوع اصرار می ورزند مورد تکریم و تمجید فزونتر قرار می دهند. چند سال پیش مقاله ای در مراسم حج چاپ و منتشر گردید-خداوند نویسنده اش را عذاب نماید-که مضمون آن پاسخ به مسائل مطرح شده از سوی شیعه بود و بیشترین چیزی که نویسنده برای رسیدن به هدف پلید خویش بر آن تکیه کرده بود این که: براساس اعتقاد بعضی از علمای تشیع، شیعه معتقد به تحریف قرآن است. این نویسنده مغرض نوشته بود که تمام شیعیان چنین اعتقاد و خصوصیتی دارند و هدفشان نیز شانه خالی کردن از تعهدشان نسبت به قرآن به عنوان ثقل اکبر است در حالی که مسلمان می بایست تا قیامت نسبت به قرآن متعهد باقی بماند. آیا با وجود چنین هجمه تبلیغاتی گمراه کننده ای رواست که انسان عاقل چنین موضوع باطلی را مطرح نماید تا چه رسد به این که کتابی در زمینه آن به رشته تحریر درآورد و طی آن به آیات نامربوط و روایاتی ناموزون استناد جوید؟ امیدوارم خداوند ما را از هر گونه لغزش و خطایی مصون و محفوظ فرماید.

به هر تقدیر با توکل بر خدا قبل از ورود به بحث اصلی می بایست به دو نکته اشاره نماییم:

نکته اول این که: اصطلاح تحریف در چه جایی به کار می رود؛ آیت الله العظمی خوئی در کتاب خویش «البیان فی تفسیر القرآن» در ص ۲۱۵-۲۱۸ در همین رابطه می گوید:

«کلمه تحریف دارای معانی مختلفی است. در مورد وجود یا عدم وجود برخی تحریفها در قرآن، مسلمانان اتفاق نظر دارند ولی در مورد تعدادی از تحریفها میان مسلمین اختلاف نظر وجود دارد. اولاً: به انتقال و جابجایی چیزی از جایی به جایی دیگر تحریف گفته می شود. به عنوان مثال خداوند متعال در قرآن می فرماید: الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ

مسلمین اجماعاً معتقدند که چنین تحریفی در قرآن وجود دارد زیرا هر کس قرآن را به شکل غیر واقعی و نادرست تفسیر نماید در واقع آن را تحریف نموده است. لذا مشاهده می کنیم که بسیاری از بدعت گزاران و پیروان ایدئولوژیهای باطل با تفسیر قرآن براساس افکار و خواست و هوای خویش قرآن را تحریف نموده اند. روایات معصومین علیهم السّلام ما را از تحریف قرآن به این شکل منع نموده و در موارد متعددی مرتکبین را مذمت نموده اند.

به عنوان مثال مرحوم کلینی در کتاب کافی به نقل از امام باقر علیه السّلام روایتی نقل کرده که امام در نامه خویش به «سعد الخیر» می نویسد: از جمله مواردی که آنها قرآن را از خویش دور ساختند این بود که حروفش را باقی گذاشتند ولی حدّ و مرز آن را تحریف نمودند. آنها قرآن را نقل و روایت می کنند ولی به آن عمل نمی کنند. افراد نادان از میزان نقل و روایت حفظ شده توسط ایشان در تعجب اند در حالی که علمای راستین به خاطر عدم پابندی شان به قرآن غمگین و ناراحت هستند.

ثانیاً: تحریف به کاستی و فزونی در حروف یا حرکات در عین محفوظ ماندن و عدم تباهی قرآن گفته می شود هر چند که این حروف و حرکات در مقایسه با سایر حروف و حرکات هیچ گونه ویژگی خاصی ندارند. تحریف به این معنا حتماً در قرآن وجود دارد، که ما در گذشته ثابت کردیم که قرائت ها متواتر نیستند و این واقعیت

نشان می دهد که قرآن با یکی از قرائت های یاد شده منطبق است و در سایر قرائت ها کم و زیاد وجود دارد.

ثالثاً: تحریف به کاستی و فزونی در یک یا دو کلمه علی‌رغم محفوظ ماندن قرآن گفته می شود. این تحریف به طور حتم در صدر اسلام و در دوران صحابه اتفاق افتاده است. در همین راستا خاطر نشان می سازیم که عثمان به استثنای قرآنی که خود گردآوری نمود سایر قرآن‌ها را به آتش کشید و به فرمانداران خویش دستور داد تا چنین کاری انجام دهند و این امر نشان می دهد که سایر قرآن‌ها با قرآن وی فرق می کردند و الاً انگیزه و توجیه دیگری برای این کار نمی توان یافت. تعدادی از علما از جمله «عبد الله بن ابی داود سجستانی» در کتاب خویش به نام «المصاحف» تفاوت‌های موجود در قرآن‌های یاد شده را گردآورده است. بدون شک تحریف یا از سوی عثمان و یا نویسندگان آن قرآن‌ها وجود داشته است. البته در آینده انشاء الله روشن خواهیم ساخت آنچه که عثمان گردآوری نموده همان قرآن معروف در میان مسلمانان است، که دست به دست از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ما رسیده است. در واقع کم و زیادی در قرآن پس از دوران عثمان روی داده و در قرآن موجود هیچ گونه کم و زیادی وجود ندارد. . .

رابعاً: تحریف به شکل کاستی و فزونی در آیه و سوره، علی‌رغم محفوظ ماندن قرآن نازل شده از سوی خداوند براساس قرائت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می باشد. این تحریف نیز به طور حتم در قرآن وجود دارد. به عنوان مثال مسلمانان در این که پیامبر قبل از هر سوره ای به جز سوره توبه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را تلاوت نموده اتفاق نظر دارند ولی علمای اهل تسنن در این که بسم الله جزو قرآن است یا نه با یکدیگر اختلاف نظر دارند. تعدادی از آنها معتقدند که بسم الله جزو قرآن نیست تا آنجا که مالکی ها تلاوت بسم الله قبل از سوره فاتحه در نماز واجب را مکروه تلقی کرده اند. مگر آن که نماز گزار قصد اجتناب از اختلاف را داشته باشد. تعداد دیگری از اهل تسنن نیز بسم الله را جزو قرآن می دانند. اما شیعه در این که

بسم الله بخشی از هر سوره به استثنای سوره توبه می باشد اتفاق نظر دارند. گروهی از علمای اهل سنت نیز چنین اعتقادی دارند. بنابراین نتیجه می گیریم که در قرآن فرورفته شده بر پیامبر بدون شک کم و زیادی صورت گرفته است.

خامسا: تحریف به این معنا که بخشی از قرآن موجود در اختیار ما از سوی خداوند نازل نشده است. مسلمانان به اتفاق آراء این نوع تحریف را قبول ندارند. (در گذشته بطلان چنین ادعایی را ثابت نمودیم.)

سادسا: تحریف به این معنا که تمام قرآن موجود در اختیار ما، آن چیزی نیست که بر پیامبر فرورفته شده است، و در واقع بخشی از قرآن مفقود گشته است، بعضی از مسلمین این تحریف را قبول دارند و برخی دیگر آن را نفی می کنند.»

به خواست خداوند متعال در بحث مربوط به گردآوری قرآن خواهیم گفت که قرآن در حقیقت در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گردآوری شد و فرق قرآن عثمان با سایر قرآنها فقط در نحوه قرائت بود و قرآنها از نظر کلمات با یکدیگر تفاوتی نداشتند.

شگفت این که: آیت الله العظمی خوئی در ادامه بر این مطلب تصریح نموده و خاطر نشان می سازد: عثمان در دوران خود به گردآوری قرآن اقدام نمود. البته این بدان معنا نیست که عثمان آیات و سوره ها را در قرآن جمع آوری نمود بلکه بدین معناست که تمام مسلمانان را بر یک قرائت واحد گرد آورد و سایر قرآنها را به آتش کشید زیرا با قرآن وی از نظر قرائت همخوانی نداشتند لذا به سایر مناطق مسلمان نشین دستور داد تا سایر قرآنها را به آتش بکشند و از اختلاف در قرائت بپرهیزند. بنابراین نتیجه می گیریم که تفاوت قرآنها از نظر قرائت بوده است، نه کلمات آن.

نکته دوم این که از نظر مسلمانان هیچ گونه تحریفی در قرآن رخ نداده است به این معنا که هیچ آیه یا سوره ای در قرآن کم و زیاد نشده است و هر آنچه که در اختیار داریم همه آن چیزی است که بر پیامبر نازل شده است. بزرگان علمای شیعه اثنی عشری از متقدمین و متأخرین آنها بر عدم تحریف قرآن تأکید کرده اند که در اینجا به

پاره ای از گفته های آنها اشاره می کنیم:

شیخ صدوق در کتاب «الاعتقاد» خویش می گوید: «ما معتقدیم قرآنی که بر پیامبر نازل شده همان چیزی است که هم اکنون در اختیار داریم و نه بیشتر و هر کس به ما نسبت دهد که بیش از این است در واقع دروغ گفته است.»

شیخ مفید در کتاب «المقالات» خویش می گوید: «گروهی از علمای شیعه امامیه معتقدند که کلمه، آیه و یا سوره ای از قرآن کم نشده است ولی آن بخشی از تأویل، تفسیر و شأن نزول ذکر شده در قرآن امیر المومنین علیه السلام از قرآن حذف گردیده است. البته هیچ یک از موارد حذف شده جزو وحی و به عبارتی سخنان خداوند متعال یعنی همان معجزه جاودان نیست. بدیهی است تأویل قرآن، قرآن نامیده می شود زیرا خداوند متعال می فرماید:

وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا .

در این آیه از تأویل قرآن به عنوان قرآن نام برده شده است و مفسرین همگی در این زمینه اتفاق نظر دارند. البته به نظر من این مطلب شباهت به ادعای کسانی دارد که در واقع معتقد به نقصان قرآن بی تأویل هستند. از خداوند متعال می خواهم تا توفیق انتخاب راه درست به ما عنایت فرماید.»

سید مرتضی قدس سره در همین رابطه گفته است: «ما به تاریخ کشورها، حوادث بزرگ، وقایع، کتابهای مشهور و اشعار نوشته شده اعراب و نسبت به صحت انتقال قرآن به یک میزان آگاهی داریم. البته به قرآن در مقایسه با سایر موارد یادشده عنایت و توجه بیشتری مبذول شده و انگیزه بیشتری برای انتقال صحیح و محافظت از آن وجود داشته است. زیرا قرآن معجزه پیامبر و منبع فیاض علوم شرعی و احکام دینی است و به همین دلیل علمای اسلام نهایت توجه و دقت را نسبت به آن مبذول داشته اند به طوری که اگر کمترین تفاوتی در اعراب، قرائت، حروف و آیات آن پیش می آمد متوجه می شدند. پس چگونه می توان تصور نمود که با این عنایت خاص و صادقانه و کنترل شدید تغییری یا نقصی در قرآن بوجود آمده است. آگاهی

علما نسبت به صحت انتقال قرآن مانند آگاهی شان در مورد جملات آن می باشد.

علما به کتابهای تألیف شده مانند کتابهای «سیبویه» و «مزنّی»، عنایت ویژه ای داشتند که بسیار بیش از نسبت به قرآن عنایت و توجه داشتند. دانشمندان نسبت به جزئیات و مشروح این کتابها آگاهی داشتند و به فرض اگر بابی به بابهای کتاب «سیبویه» افزوده می شد سریع متوجه می شدند و تشخیص می دادند که این باب جزء اصل کتاب نیست بلکه در واقع به آن ضمیمه شده است. همین امر در مورد کتاب «مزنّی» نیز صدق می کند. بدیهی است که عنایت و توجه نسبت به انتقال صحیح قرآن در مقایسه با کتابهای معمولی بسیار فزوتتر از آن بوده است.

«سید مرتضی» خاطرنشان می سازد: «قرآن در دوره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مانند دوران معاصر به شکل یک مجموعه تألیف شده گردآوری شده بود. «سید مرتضی» با استناد به این مطلب اظهار می دارد که به همین دلیل قرآن در آن زمان تدریس و تمام آن حفظ می گردید به طوری که پیامبر به تعدادی از صحابه مأموریت داد تا آن را حفظ نمایند و مطالب حفظ شده، بر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم عرضه و تلاوت می شد و گروهی از صحابه مانند «عبد الله بن مسعود» و «ابی بن کعب» و دیگران بارها در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را ختم نمودند. با توجه به مطالب یادشده ما با کمترین تأملی متوجه می شویم که قرآن به شکل یک مجموعه مرتب و نه پراکنده وجود داشته است. «سید مرتضی» اظهار می دارد: «اما آن دسته از علمای شیعه که با این واقعیت مخالف هستند در حقیقت مخالفت ایشان فاقد ارزش و ایشان راویانی هستند که احادیث ضعیف و بی پایه نقل می کنند.»

شیخ طوسی قدس سرّه در ابتدای تفسیر خویش به نام «تبیان» می فرماید: «شایسته نیست حتی در تفسیر از کمی و زیادی قرآن سخن به میان آوریم و تمامی مسلمانان بر این امر اتفاق نظر دارند و شایسته نیست برای ما به عنوان پیروان «علی مرتضی»، چنین اعتقادی داشته باشیم و از روایات اهل بیت نیز این گونه می فهمیم و روایاتی که از کمی و جابجایی آیات قرآن سخن به میان آورده اند قابل استناد نیستند زیرا

دارای سندی ضعیف بوده و اعراض از آن شایسته تر است».

«طبرسی» نیز در مقدمه تفسیر مجمع البیان خود به عنوان خلاصه تفسیر التبیان بر این مطلب صحّحه گذاشته است.

کاشف الغطاء می گوید: «بدون شک قرآن از سوی خداوند متعال حفظ می شود. قرآن با صراحت به این واقعیت اشاره نموده و علما نیز در هر زمانی نسبت به آن اتفاق نظر داشته اند. تعداد کمی از روایات که از وجود نقص در قرآن حکایت می کنند. براساس ظاهر آنها نمی توان استناد نمود زیرا با امور بدیهی در تضاد هستند و به همین دلیل باید به گونه ای آنها را تأویل نمود».

«سید قاضی نور الله» در کتاب خویش به نام «مصائب النواصب» می گوید: «آنچه که به شیعه امامیه در مورد وجود تغییر در قرآن نسبت داده می شود آن چیزی نیست که اکثر علمای شیعه اثنی عشری به آن اعتقاد دارند بلکه تعداد کمی چنین اعتقادی دارند که قابل توجه نیستند».

«شیخ بهائی» قدس سرّه می گوید: «مسلمانان درباره کمی و زیادی در قرآن با یکدیگر اختلاف نظر دارند. البته قرآن از هر گونه نقصان و فزونی محفوظ مانده است زیرا خداوند متعال می فرماید: وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ. این که گفته می شود نام امیرالمومنین در بعضی از جاهای قرآن از قلم افتاده است مانند «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فی علی» از نظر علمای شیعه فاقد اعتبار است.

«مقدس بغدادی» در کتاب خویش «شرح الوافیه» می گوید: «سخن گفتن بعضی در مورد وجود نقصان در قرآن باعث شده تا علمای شیعه به اتفاق آراء آن را رد کنند. شیخ علی بن عبد العالی رساله مستقلی در نفی نقصان قرآن به رشته تحریر درآورده است. وی در این رساله به اظهار نظر شیخ صدوق اشاره نموده و سپس احادیثی که از وجود نقصان در قرآن حکایت می کنند را مورد کاوش قرار داده است. و می گوید: «اگر حدیثی برخلاف قرآن، سنت متواتر و یا اجماع علما باشد و نتوان بر آن تأویل و تفسیری یافت می بایست آن را دور افکند».

علامه بزرگوار شهشهانی در کتاب «العروه الوثقی»، فیض کاشانی در کتاب «الوافی» و «علم الیقین» و شیخ محمدجواد بلاغی در مقدمه تفسیر خویش به نامه «آلاء الرحمن» همگی بر این واقعیت صحه گذاشته اند.

به طور کلی در میان علمای شیعه امامیه در این زمینه هیچ شک و تردیدی وجود ندارد و تنها گروه کمی از «اخباریون» چنین اعتقادی داشتند زیرا آنها فریب ظاهر روایات را خوردند. در آینده به چنین روایاتی خواهیم پرداخت. اعتقاد این تعداد کم در برابر اکثریت قریب به اتفاق علمای شیعه فاقد اعتبار است و نمی تواند عاملی باشد تا برخی از مفسرین اهل تسنن بخواهند با کمک آن، مذهب بر حق شیعه را خدشه دار سازند.

در اینجا بد نیست به ذکر تعابیر به کار برده شده توسط این گروه از علمای اهل تسنن پردازیم تا مشخص شود که آنها چگونه با سوار شدن بر مرکب تعصب و جهل به مذهب بر حق شیعه افترا می بندند.

آلوسی در مقدمه تفسیر خویش «روح المعانی» می گوید: «شیعه ادعا می کند که نه تنها عثمان بلکه عمر و ابو بکر نیز قرآن را تحریف نموده اند و بسیاری از آیات و سوره های آن را حذف کرده اند. کلینی یکی از علمای شیعه از هشام بن سالم به نقل از امام صادق علیه السلام روایتی نقل کرده که قرآنی که جبرئیل بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرود آورد هفده هزار آیه داشت.

محمد بن نصر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در «لم یکن» (سوره بینه) نام هفتاد تن از مردان قریش به همراه نام پدرانشان وجود داشته است.

از سالم بن سلیمه روایت شده که گفت: «مردی در نزد امام صادق علیه السلام کلماتی از قرآن بر زبان آورد که مردم آنها را تلاوت نمی کنند. امام صادق علیه السلام به او فرمود: ساکت باش و همانند مردم قرآن را تلاوت کن تا قائم آل محمد قیام کند. اگر قائم قیام نمود در آن صورت قرآن را براساس حد و مرز واقعی اش تلاوت کن».

از محمد بن جهم هلالی از امام صادق علیه السلام روایت شده که «ان امة هی اربی من

امّه» جزو قرآن نیست زیرا تحریف شده و آیه واقعی این است که «ائمه هی از کی من ائمتکم»

ابن شهر آشوب مازندرانی در کتاب خویش به نام «المطالب» خاطرنشان می سازد: سوره «ولایت» به طور کامل و بخش اعظم سوره احزاب حذف شده است. «احزاب» به اندازه سوره انعام بود ولی فضایل اهل بیت را از آن حذف کردند. آنها همچنین لفظ «ویلک» را قبل از «لا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» و «عن ولایه علی» را بعد از «وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» و «بعلی بن ابیطالب» را بعد از «و كفى الله المومنین القتال» و «آل محمد» را بعد از «و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا» حذف کردند.

آلوسی می گوید: «از نظر شیعه قرآنی که هم اکنون مسلمانان شرق و غرب جهان در اختیار دارند و مرکز دایره اسلام و احکام اسلامی است از تورات و انجیل تحریف شده تر، دارای ساختاری ضعیف تر و دارنده امور باطل تری است». و همانطور که می دانید این مطلب از تار عنکبوت نیز ناستوارتر است. بی شک این افراد در حماقت آشکار به سر می برند».

آلوسی سپس به نقل کلام طبرسی در مقدمه «مجمع البیان» با استناد به سخنان سید مرتضی پرداخته و آن را به فرقه حشویّه (۱) نسبت داده و می گوید: «این کلام

ص: ۳۰۸

۱- ۱) -حشویّه: «حشو» در لغت به معنی چیزهایی از پنبه و پشم و غیر آن است که لحاف و بالش و تشک را با آنها پر کنند و کلام زاید را که در ادای مطلب واقع شود، «حشو» گویند. حشویّه در اسلام لقب تحقیر آمیزی است که برخی از علمای کلام اسلام مانند «معتزله» به «اصحاب حدیث» داده اند زیرا اصحاب حدیث غالباً قائل به «تجسم» و «تشبیه» خداوند بودند. دیگر آن که «حشویّه» را از آن جهت به این لقب خواندند که احادیث روایت شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که اصلی برای آن نیست بدون تحقیق، در کلام خود وارد کنند و جمیع ایشان قایل به جبر و تشبیه اند. در کتاب «هفتاد و سه ملت» آمده: حشویّه گفتند: سخن گفتن هر جای که شنونده نباشد عبث و بیهوده و امر کردن، جایی که مأموری نباشد بی نتیجه است. اکنون چون معلوم است در ازل آزال غیر خدای ذو الجلال هیچ موجودی نبود: «كان الله و لم يكن معه شيء» خطاب مستطاب ربّ الارباب را مستمع کسی نبوده باشد پس در خلوتخانه ازل امر و نهی با که بود، «... وَ أَفِيْمُوا الصَّلَاةَ وَ اتُّوا الزَّكَاةَ...» بقره ۸۳. چون موسی نبود و فرعون نبود، خطاب حق با که بود. -

(تحریف قرآن) را که طبرسی به نقل از سید مرتضی بدان دعوت می کند تباهی و فساد مکتب طرفداران آن کاملاً واضح و شفاف، حتی برای بچه ها، آشکار و نمایان است، سپس همین آقای آلوسی وقتی به اجماع علما نگاه می کند که به اتفاق آراء معتقد به عدم وجود نقصان و کاستی در تواتر قرآنی هستند که هم اکنون در میان همه مسلمین موجود است، انتساب این نظریه را به فرقه حشویّه و چسباندن آن به امامیه انکار می کند، و سپس می افزاید: «در دوران ابو بکر موارد غیر متواتر از قرآن حذف گردید. این موارد توسط کسانی خوانده می شد که به نسخه قرآن دسترسی نداشتند. و برای درک مطالب واقعی قرآن هیچ کوششی از خود به خرج نمی دادند. قرآن واقعی تنها در زمان عثمان انتشار یافت و به همین دلیل به او نسبت داده شده است.»

از حمیده بنت یونس روایت شده که در قرآن عایشه آمده است که:

ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیماً- علی الذین یصلون الصفوف الاول.

این آیه قبل از آن که عثمان مصاحف را تغییر دهد به شکل فوق وجود داشت.

احمد از ابی و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: خداوند به من دستور داد تا بر تو تلاوت کنم و سپس این آیه را تلاوت کرد:

لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین منفکین حتی تاتیهم البینه رسول من الله یتلوا صحفاً مطهره و ما تفرق الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءتهم البینه - ان الذین عند الله الحنیفیه غیر المشرکه و لا الیهودیه و لا النصرانیه و من یفعل ذلک فلن یکفره

ص: ۳۰۹

در روایت دیگری آمده است که:

و من يعمل صالحا فلن يكفره، و ما اختلف الذين اتوا الكتاب الا من بعد ما جاءتهم البينه ان الذين كفروا، و صدوا عن سبيل الله، و فارقوا الكتاب لما جاءهم اولئك عند الله شر البريه ما كان الناس الا امه واحده ثم ارسل النبيين مبشرين و منذرين يأمرون الناس يقيمون الصلاه، و يؤتون الزكاه، و يعبدون الله وحده اولئك عند الله خير البريه جزاؤهم عند ربهم جنات عدن تجري من تحتها الانهار خالدین فيها ابدًا رضى الله عنهم و رضوا عنه ذلك لمن خشى ربه

در روایت حاکم آمده است:

و لو ان ابن آدم سأل واديا من مال فاعطاه يسأل ثانيا، و لو سأل ثانيا فاعطاه يسأل ثالثا، و لا يملأ جوف ابن آدم الا التراب، و يتوب الله على تاب

از وی روایت شده که دو سوره خلع و حقد را در مصحف خویش ذکر کرده است:

اللهم انا نستعينك و نستغفرک، و نثنى عليك و لا نكفرک، و نخلع و نترك من يفجرک، اللهم اياک نعبد، و لک نصلی و نسجد، و اليک نسعی و نحفد، نرجو رحمتک، و نخشى عذابک ان عذابک بالكفار ملحق

و از این قبیل فراوان ذکر کرده اند. ابو عبيد از ابن عمر روایت کرده که گفت: کسی از شما نگوید که من تمام قرآن را بدست آورده ام زیرا چه می داند که تمام قرآن چیست زیرا بخش اعظم آن از دست رفته است بلکه باید بگوید من هر آنچه را که از قرآن نمودار گشته؛ اخذ کرده ام.

روایات در این زمینه بسی فراوان است ولی چنان که گفتیم یا باید تأویل شوند و یا اساسا بی پایه هستند. در اینجا شایان ذکر است: هر کس که خداوند وی را نوری نبخشیده نوری برای یافتن راه سعادت در اختیار نخواهد داشت.

خدایا تو خود به آنچه در این بحث مطرح شده آگاه تری

اولاً علمای شیعه به اتفاق آراء معتقد به عدم تحریف قرآن هستند و شیخ صدوق آن را جزو اعتقادات شیعه برشمرده و مرحوم کاشف الغطاء آن را از ضروریات و بدیهیات می داند و از نظر وی هیچ دلیلی وجود ندارد که این افتراءات و ادعاهای پوچ و مسخره به مذهب بر حق تشیع نسبت داده شود. اعتقاد کلینی و برخی محدثین مانند شیخ علی بن ابراهیم قمی صاحب تفسیر به وجود تحریف در قرآن نمی تواند دلیلی برای نسبت دادن آن به همه اعظام مکتب باشد. با وجود این که استناد به چنین دلیلی مبتنی بر ذکر اخبار ظاهری است. بدیهی است که نقل خبر بدین معنا نیست که نقل کننده به معنی ظاهری آن اعتقاد دارد زیرا چنین اعتقادی بستگی به میزان اعتبار و نحوه ظهور و بروز حدیث و عدم تناقض و حجت بودنش در این گونه مسائل دارد و تحقیق یافتن این امر در نزد ناقل حدیث واضح و شفاف نیست.

ثانیاً: فرقه حشویّه که ظاهر قرآن را حجت و معتبر می دانند و معتقدند حتی اگر این امر با عقل در تضاد باشد اعتبار دارد و به همین دلیل براساس بعضی از آیات جسمانی بودن خداوند را پذیرفته اند و شاید به همین دلیل است که عنوان حشویّه یعنی باطنی از قدیم الایام بر آنها اطلاق گردیده است.

ثالثاً: آلوسی به شدت وقوع تحریف در قرآن را انکار می کند ولی در عین حال نسبت به قرائت های هفت گانه که تحریف واقعی هستند معتقد و متعهد باقی می ماند. قبلاً یادآور شدیم که مشارالیه خاطر نشان ساخته که در زمان ابو بکر قرائت های غیرمتواتر و منسوخ کنار گذاشته شد و در واقع تنها کسانی که نسخه های قرآن به دستشان رسیده براساس قرائت های یادشده قرآن را تلاوت می کردند.

شگفت این که این ایراد تنها به عالم سنّی مذهب مذکور منحصر نمی شود بلکه اکثر علمای اهل تسنّن را دربر می گیرد. آنها در واقع با صراحت تحریف را نفی کرده اند ولی در عین حال قرائت های چند گانه را مورد تأیید قرار داده اند و روایات

بسیاری در این رابطه ذکر می کنند که نشان می دهد نسخه اصلی قرآن در مقایسه با قرآنهاى فعلی در بردارنده امور بیشتری بوده است و این که قرآن مذکور بعدها منسوخ گردیده است. ما به بخشی از نقطه نظرات آلوسی اشاره کردیم و شایسته است به بخش دیگر نقطه نظرات وی نیز اشاره ای داشته باشیم:

مسور بن مخرمه می گوید: «عمر به عبد الرحمن بن عوف گفت: من این آیه را که بر ما نازل گردید: «ان جاهدوا کما جاهدتم اول مره» در قرآن مشاهده نمی کنم. عبد الرحمن گفت: این آیه جزو آیاتی بود که از قرآن حذف گردیده است.»

ابن ابی داوود ابن الانباری به نقل از ابن شهاب روایت کرده و می گوید: «به ما اطلاع داده شده که آیات بسیاری نازل گردیده ولی چون حافظان و آگاهان نسبت به آنها در یمامه کشته شدند و پس از ایشان کسی آیات مذکور را به رشته تحریر در نیامد به همین دلیل از بین رفتند». عروه بن زبیر به نقل از عایشه می گوید: «سوره احزاب در زمان پیامبر دویت آیه بوده است ولی وقتی عثمان قرآن را نوشت تا همین تعداد در اذهان باقی ماند.»

ابن عباس به نقل از عمرانه می گوید: خداوند عزّ و جلّ؛ محمّد را به حق مبعوث گردانید و قرآن را همراهش قرار داد. از جمله آیاتی که بر پیامبر نازل گردید آیه رجم بود. پیامبر سنگسار نمود و ما نیز پس از وی سنگسار نمودیم. سپس گفت: ما تلاوت می کردیم:

و لا ترغبوا عن آباءکم فانه کفر بکم او ان کفرا بکم ان ترغبوا عن آباءکم

آیه رجم که عمر براساس این روایت ادعا نمود به اشکال مختلف ذکر شده است. از جمله از اذنی الشیخ و الشیخه فارجموها البته نکالا من الله عزیز حکیم و از جمله؛ الشیخ و الشیخه فارجموها البته بما قضیا من اللذه، و همچنین ان الشیخ و الشیخه اذازنیا فارجموها البته .

موارد دیگری نیز از منسوخات مشهور یافت شده است. البته روشن نیست

منظور از نسخ های مشهور همان نسخی (منسوخ) است که به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسخ شده و یا آن که توسط خلفای پس از وی منسوخ گردیده است؟!!

اگر موارد یاد شده همچنان که آنها معتقدند جزو قرآن و متواتر بوده اند پس دلیلی ندارد که منسوخ شده باشند. آنها در همین راستا می گویند: کسانی موارد یاد شده را تلاوت می کردند که در جریان منسوخ شدن آنها قرار نداشتند. خاطر نشان ساختیم آلوسی بر این امر تأکید کرده است. آلوسی در ارتباط با علم اصول تأکید می کند که نمی توان با استناد به خبر واحد، آیات قرآن را منسوخ نمود، و از سوی دیگر می گوید: موارد یاد شده از طریق خبر واحد به دست ما رسیده است. به نظر می رسد علمای تسنن در این زمینه اتفاق نظر دارند ولی در مورد این که آیا می توان براساس خبر واحد تمام قرآن را معتبر دانست و تلاوت نمود با یکدیگر اختلاف نظر دارند. هرچند که این خبر، سنت متواتر باشد. در صورت عدم ثابت شدن تواتر قرآن-آن گونه که پیدا است- به نقل از شافعی و اکثر پیروان و یاران وی، گفته شده که نمی توان براساس سنت متواتر قرآن را منسوخ دانست. و به نقل از احمد حنبل گفته شده که او گروهی را که وقوع و تحقق نسخ قرآن را مجاز دانسته اند تقیح نموده است.

مورد دوم عینا همان اعتقاد به تحریف است. به نظر می رسد برای آلوسی و هم کیشانش این توهم پیش آمده که کشمکش بر سر تحریف قرآن یک کشمکش لفظی است و الا- از این نظر میان اظهارات وی و منسوخ دانستن تلاوت قرآن هیچ تفاوتی وجود ندارد. بر همین اساس می توان گفت که اکثر علمای اهل تسنن به تحریف قرآن اعتقاد داشته زیرا بر منسوخ شدن تلاوت آن تأکید می ورزند. از این مطلب می فهمیم که هر کس خدا به او نوری نبخشیده نوری برای یافتن راه نخواهد داشت.

رابعا: چگونه می توان دو سوره خلع و حقد را پذیرفت که راغب در

«محاضرات» خویش از آنها به عنوان دو سوره قنوت نام برده است و آنها را به قرآن «ابن عباس» و «زید» و قرائت ابی و ابی موسی نسبت داده و بنابراین چگونه می توان وجود کلمه یفجرک در سوره اول را تفسیر نمود و چگونه است که کلمه «یفجر» متعدی شده است. از سوی دیگر کلمه «خلع» مناسب حال «بتها» است. معنی این کلمه چیست و این اشتباه چگونه برطرف می گردد؟ نکته موجود در عبارت «ملحق» چیست و چه تناسبی وجود دارد میان این که مؤمن از عذاب خدا می ترسد و عذاب خدا کافران را دربر خواهد گرفت. این عبارت علت امر را بیان می دارد و می گوید علت این که مؤمن از عذاب خدا می ترسد این است که عذاب خدا شامل کفار خواهد شد پس چه تناسبی در این میان وجود دارد؟!

همچنین آیه رجم که عمر آن را جزو قرآن دانسته است. گوینده این روایت به وی می گوید که این آیه حذف شده است. البته اگر چنین روایتی درست باشد. علت ذکر «فاء» برای «فارجموها» چیست؟ در اینجا جمله ما شرطی نیست تا به «فاء» شرط نیاز داشته باشد و لزومی برای ذکر «فاء» به شکل ظاهری یا تقدیری مشاهده نمی شود. خداوند متعال در سوره نور می فرماید:

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا...

در اینجا «فاء» به منزله مجازات صفت زناست و «زنا» به منزله شرط می باشد. در حالی که سنگسار کردن مجازات پیری و سبب آن نیست. بدیهی است که وجود «فاء» در این آیه بیانگر ساختگی بودن آن است. این مطلب بر صاحبان عقل و اندیشه پوشیده نیست.

از سوی دیگر کامجویی و لذت، فراگیرتر از جماع و «جماع» فراگیرتر از زناست و زنا از علت سنگسار شدن که زنا محصنه و محصن است فراگیرتر می باشد. پس چگونه می توان آن دو را به صرف لذت و کامجویی سنگسار نمود.

اگر گفته شود که منظور از کامجویی و لذت همان زناست باید خاطر نشان ساخت

به فرض این که چنین مطلبی درست باشد همچنان که می دانید «زنا» به طور مطلق علت سنگسار کردن نمی تواند باشد و پیری با زنای محصنه ملازم نبوده همواره در یک ردیف نیستند.

اکنون که این دو موضوع فهمیده شد بنا داریم به ذکر دلایل دو طرف و تحقیق و تفحص در مورد واقعیت موضوع پردازیم.

ص: ۳۱۵

اشاره

به عنوان ارائه اولین دلیل، خداوند متعال در آیه ۹ سوره حجر می فرماید:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

این آیه نشان می دهد که قرآن از هر گونه تحریف و تغییری مصون است و کسی نمی تواند در آن دست ببرد. اینجا ممکن است این شبهه تصور شود که منظور از ذکر، پیامبر گرامی اسلام است زیرا خداوند متعال از پیامبرش در سوره طلاق تحت عنوان ذکر نام می برد:

قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ

ولی این شبهه به دلایل ذیل مردود است:

اولاً: کاربرد تعبیر انزال به عنوان قرینه ای برای ذکر با پیامبر گرامی اسلام تناسب ندارد زیرا وی در زمین سکونت و با سایر مخلوقات هم نوع خویش حشر و نشر داشته است. در حالی که تعبیری همچون تنزیل، انزال و امثالهم با امور آسمانی از قبیل کتاب، فرشتگان و امثالهم تناسب دارند. آوردن کلمه «رسول» پس از این آیه نشان نمی دهد که منظور از ذکر همان پیامبر گرانقدر اسلام است زیرا کلمه رسول در ابتدای یک آیه مستقل آمده است و بخشی از آیه ماقبل به شمار نمی آید. تفسیر مجمع البیان احتمال می دهد که «رسول» مفعول فعل تقدیری «ارسل» باشد. به طور کلی از ظاهر این آیه نمی توان نتیجه گرفت که منظور از «ذکر»

پیامبر بزرگوار اسلام باشد بلکه وجود قرینه «انزال» نشان می دهد که منظور قرآن مجید است.

ثانیا: در این آیه شاید بتوان فرض نمود که منظور از «ذکر» پیامبر شریف اسلام است ولی در آیه «حفظ» چنین احتمالی به هیچ وجه وارد نیست زیرا با صراحت نشان می دهد که منظور از ذکر همان قرآن مجید است. خداوند متعال می فرماید:

وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ، لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ، مَا نُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُنظَرِينَ

این آیه ادعای مسخره و تهمت شدید کفار را بیان کرده و می گوید آنها می گفتند فرد دیوانه نمی تواند حافظ قرآن باشد و شایستگی ندارد تا وحی بر وی نازل شود. خداوند متعال در پاسخ آنها می فرماید خداوند است که قرآن را فرو فرستاده و همانا حفظ قرآن از هر گونه تحریف و تغییری بر عهده اوست:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

بنابراین از مطالب یادشده نتیجه می گیریم که منظور از ذکر در آیه حفظ قرآن مجید است و به هیچ وجه نمی توان احتمال داد که منظور از ذکر، پیامبر گرامی اسلام است.

واقعا شگفت است که یکی از محدثین معاصر به بحث و بررسی این آیه پرداخته و می گوید: «امت مسلمان همگی اتفاق نظر دارند که نباید به متشابهات قرآن تمسک جست مگر متن صریح و روشنی داشته باشیم که به تعریف و توضیح منظور آنها پرداخته باشد. بی تردید مشترکات لفظی و معنوی فاقد قرینه مشخص و تمیزدهنده آنها از یکدیگر، جزو متشابهات به شمار می روند. قرآن در بسیاری از موارد از پیامبر به عنوان ذکر یاد کرده است و در اینجا می توان گفت که منظور از ذکر، پیامبر است. به عنوان مثال در آیه:

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ الذِّكْرَ رَسُولًا

ص: ۳۱۷

قرینه ای همچون انزال وجود ندارد و بر همین اساس نمی توان گفت که منظور از ذکر همان قرآن مجید است.

بنابراین درمی یابیم که منظور از ذکر به دلیل داشتن قرینه واضح و روشن در آیه حفظ همان قرآن مجید است و این آیه به هیچ وجه جزو متشابهات نیست. تعجب در اینجا است که مشارالیه با وجود این که جزء محدثین مشهور می باشد و در شناسایی روایات منقول از اهل بیت علیهم السلام تبخّر دارد ولی در عین حال به روایت مذکور به نقل از روایان کذاب و ناشناس استناد نموده است. ما در بحث روایات، بی پایگی روایت مذکور را ثابت خواهیم کرد. وی بر چه اساسی برای اثبات این که منظور از ذکر در آیه حفظ: انا انزلنا الذکر پیامبر است به آیه قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا استناد می نماید. چگونه می توان تا این اندازه نسبت به الفاظ و آیات مقدّس قرآن مجید بی توجه بود؟ این همان چیزی است که باعث می شود تا دشمنان به مذهب برحق جعفری تهمت و افترا بسته و بگویند که شیعیان توجهی به قرآن و جایگاه والای آن ندارند و مانند ما به حدیث ثقلین که به طور متواتر در میان شیعه و اهل تسنن نقل شده عمل نمی کنند. شیعیان نمی توانند به ما بگویند که چرا اهل بیت پیامبر علیهم السلام را رها کردیم زیرا آنها نیز قرآن را که یکی از ثقلین بلکه ثقل اکبر است ترک گفته اند. بنابراین نتیجه می گیریم که منظور از ذکر در آیه حفظ همان قرآن مجید است که خداوند آن را بر پیامبرش فرو فرستاده است. البته استدلال وی در زمینه تحریف ناپذیری قرآن نیز دارای اشکالاتی است که به ترتیب به آنها پاسخ خواهیم گفت.

اشکال اول:

اشاره

هیچ دلیلی وجود ندارد که منظور از محفوظ ماندن قرآن محفوظ ماندن آن از هرگونه تغییر و تبدیل و دست یازی باشد بلکه احتمال دارد:

اولاً: ممکن است منظور از محفوظ ماندن دانستن باشد به این معنا که «إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» یعنی «انا له العالمون». پس در این صورت نیز نمی توان گفت که منظور تحریف ناپذیری قرآن است. این احتمال توسط محقق قمی قدّس سرّه در کتاب «القوانین» ذکر شده است.

اولاً: ممکن است منظور از محفوظ ماندن دانستن باشد به این معنا که «إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» یعنی «انا له العالمون». پس در این صورت نیز نمی توان گفت که منظور تحریف ناپذیری قرآن است. این احتمال توسط محقق قمی قدس سره در کتاب «القوانین» ذکر شده است.

ثانیاً: منظور از حفظ، مصونیت است ولی احتمال دارد که مطلب مورد نیاز، مصون ماندن آن از استنباط باشد و این که نمی توان معانی والا و مطالب و تعالیم بلندمرتبه و احکام محکم آن را باطل نمود.

پاسخ:

نادرست بودن احتمال اول که محقق قمی (ره) آن را یادآور شده بسیار روشن است. حفظ از نظر لغوی و اصطلاحی به هیچ وجه با علم که به معنی درک و اطلاع و دانستن است همخوانی ندارد. هنگامی می توان از این احتمال در استناد و استدلال سود جست که احتمال مذکور عقلایی و منطقی باشد و نتوان از ظاهر لفظ، معنی خاصی استنباط نمود و بدیهی است احتمال یاد شده در بردارنده این ویژگی نیست.

اما در رابطه با احتمال دوم باید خاطر نشان ساخت که اگر منظور از حفظ، مصون ماندن قرآن از استدلالهای باطل کفار و افراد معاند است در واقع چنین مصونیتی برای قرآن قابل تصور نیست زیرا دشمنان همواره در طول تاریخ با استناد به استدلالهای پوچ و مسخره خویش و تألیف کتابهای متعدد جهت دستیابی به اهداف شیطانی در صدد بطلان قرآن برآمده اند.

البته ممکن است گفته شود که منظور از مصون بودن قرآن عدم تأثیرگذاری استنباطهای افراد کوردل در قرآن می باشد زیرا این کتاب آسمانی از قدرت، استحکام و متانت خاصی برخوردار است. این معنا هر چند درست است و با واقعیت انطباق دارد ولی هیچ ارتباطی با مفاد این آیه شریفه ندارد. چرا که مصون بودن یکی از ویژگیهای قرآن است در حالی که آیه حفظ بیانگر یکی از اوصاف خداوند متعال مبنی بر این که قرآن از سوی حضرتش نازل شده، می باشد و حفظکننده قرآن از هرگونه تغییر و تبدیلی است.

ص:

اشاره

اگر بگوییم مرجع ضمیر در «إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» تک تک نسخه های چاپ شده و نوشته شده قرآن در طول تاریخ است بدون شک دچار اشتباه شده ایم زیرا برخی از نسخه های آن تغییر یافته و یا از بین رفته است همچنان که «ولید» چنین کرد.

اگر منظور از آیه حفظ، محفوظ ماندن قرآن به طور کلی و به عبارت دیگر در نزد امام عصر (عج) باشد این امر ثابت نمی کند که نسخه های موجود در نزد ما از تحریف، مصون مانده باشد و کسی که می گوید قرآن تحریف شده است منظورش همین نسخه های موجود در میان ماست و منظورش نسخه موجود در اختیار پیامبر و اهل بیت وی نیست.

پاسخ:

قرآن یک امر کلی نیست که بر تک تک نسخه ها به تناسب تعداد افراد صدق نماید بلکه به عنوان یک واقعیت بر پیامبر گرامی اسلام نازل شده است و خداوند متعال در ارتباط با آن می فرماید: **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ**

قرآن مکتوب و قرائت شده نیز از این واقعیت حکایت می کند و بیانگر آن چیزی است که در آن شب مبارک نازل شده است. و بدیهی است که قرآن یک واقعیت تکثیر یافته و متنوع نیست و کاملاً بدون هیچ نقص و تغییری محفوظ مانده است. به عنوان مثال اگر بگوییم قصیده فلانی محفوظ مانده است این بدان معناست که هر چه از آن قصیده نقل شده کاملاً محفوظ مانده است.

اشکال سوم:**اشاره**

آیه حفظ مکی است و شامل آیاتی که بعد از آن نازل گردیده نمی شود.

پاسخ:

بدیهی است بر هیچ فرد آگاه نسبت به قرآن پوشیده نیست که منظور از «ذکر»، تمام قرآن است. چنان که نزول بر مبنای آیه: **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ** به

عنوان یک ویژگی عمومی ثابت، شامل تمامی آیات و سوره های قرآن می شود و در ذهن هیچ عاقلی این توهم پیش نمی آید که آیه حفظ تنها شامل آیه های ماقبل آن می شود.

اشکال چهارم:

اشاره

این احتمال وجود دارد که در خود این آیه شریفه تحریف صورت گرفته باشد زیرا با وجود چنین آیه ای احتمال تحریف در سایر آیات قرآن وجود ندارد. براساس چنین احتمالی نمی توان به این آیه استناد جست. چگونه می توان به آیه ای استناد جست که در آن احتمال تحریف وجود دارد؟

پاسخ:

اگر بخواهیم در برابر ادعای تحریف در موارد خاص استدلال کنیم مواردی که روایات تحریف بر آنها دلالت دارند جایی برای بحث و بررسی وجود ندارد زیرا آیه حفظ جزو موارد یاد شده نیست و روایتی که بر وجود تحریف در آیه حفظ دلالت داشته باشد وجود ندارد.

از سوی دیگر ممکن است کسی مدعی باشد که در قرآن به طور کلی تحریف صورت گرفته و احتمال تحریف در هر یک از آیات وجود دارد و هرگونه قرینه ای که برخلاف ظاهر قرآن دلالت داشته باشد از درجه اعتبار ساقط است. ممکن است فرد مدعی، حجت بودن ظواهر قرآن را قبول داشته باشد و یا برعکس معتقد باشد که تحریف، حجت بودن ظواهر قرآن را از درجه اعتبار ساقط می سازد و نمی توان به ظواهر قرآن تمسک جست و تصور کند که تحریف مانع از حجت بودن ظواهر قرآن می شود.

در مورد اول؛ با توجه به این که تحریف، حجت بودن ظواهر قرآن را از درجه اعتبار ساقط نمی سازد ظاهر آیه حفظ نیز همچنان حجت به شمار می رود و براساس آن می توان بر عدم وقوع تحریف در قرآن استناد نمود.

در مورد دوم؛ اعتقاد به تحریف قرآن مانع از عمل براساس ظواهر قرآن و استناد به آنها نمی شود زیرا فرد مدعی نسبت به این امر آگاهی دارد و معتقد است که به طور کلی در قرآن تحریف صورت گرفته است و در چنین حالتی استناد به آیه حفظ به وی ضرر و زیانی نمی رساند. هرچند که ظاهر آیه حفظ برای کسانی که نسبت به این امر آگاهی ندارند حجت به شمار می آید. البته مورد یاد شده جزو حدسیات معتبر محسوب می شود. ظاهر آیات برای افراد ناآگاه، برعکس افراد مطلع، حجت شمرده می شود. نماز جمعه مبتنی بر خیر واحد برای افراد ناآگاه نسبت به بی اعتبار بودن خبر واحد واجب می شود. اما برای افراد آگاه، نماز جمعه مبتنی بر روایت غیر متواتر و جوب پیدا نمی کند. بنابراین نتیجه می گیریم که ظاهر آیه حفظ به فرض حجت بودن برای افراد ناآگاه نسبت به تحریف قرآن دارای اعتبار است.

هرچند که چنین اعتقادی از مرز یک احتمال صرف فراتر نمی رود و در واقع با شک و تردید آمیخته شده است و نه یقین. پس نتیجه می گیریم که احتمال وقوع تحریف در قرآن حتی در مورد آیه حفظ مانع از استناد به آن نمی شود. پس به دلیل ثابت نشدن چنین احتمالی می توان به ظاهر قرآن استناد و براساس آنها حکم صادر نمود زیرا همان طور که متوجه شدیم قرآن به هیچ وجه تحریف نشده است و چنین امری مستلزم دور باطل نمی شود زیرا می دانیم که در صورت تحقق تحریف و ثابت شدن آن حجت بودن ظواهر قرآن نیز از درجه اعتبار ساقط می شود. چرا که استدلال در صورت وجود شک و تردید معنا پیدا می کند. بدیهی است که شک و تردید، حجت بودن ظواهر قرآن را از درجه اعتبار ساقط نمی سازد مگر آنکه وقوع تحریف ثابت شود.

از موارد یادشده نتیجه می گیریم که کاملاً می توان به آیه حفظ استناد نمود و در مقام اثبات به همه اشکالات مذکور نیز پاسخ داده شد.

خداوند متعال در آیه ۴۱ و ۴۲ سوره فصلت می فرماید:

وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ

این آیه به طور شفاف نشان می دهد که باطل از هیچ راهی در قرآن به هر شکل راه نداشته و نخواهد داشت زیرا عامل نفی وقتی بر سر طبیعت معرفه (ال) جنس بیاید بیانگر عمومیت و فراگیر بودن آن خواهد بود و نشان می دهد که باطل از هر نوع، صنف و گروهی در قرآن راه نداشته و ندارد. بدیهی است که تحریف یکی از بارزترین مصداقهای باطل است. این آیه وقوع هرگونه تحریفی در قرآن را نفی می کند.

از سوی دیگر عزیز بودن قرآن نشان می دهد که این کتاب آسمانی از هر تغییر و کاستی در امان است. همچنین خداوند متعال در پایان آیه مذکور می فرماید:

تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ

که در واقع علت راه نیافتن باطل به قرآن را توضیح می دهد و نشان می دهد که عدم راه نیافتن باطل در قرآن و عدم تحریف آن یک امر دایمی است زیرا نزول قرآن از سوی خداوند حکیم با تغییر آن همخوانی ندارد و به طور حتم مصون از دست یازی افراد ستمکار و از تعرض افراد ناپاک در امان است.

اشکالهای متعددی در این رابطه ذکر شده که ما به ترتیب به آنها پاسخ خواهیم گفت:

اشکال اول:

اشاره

در تفسیر این آیه روایاتی ذکر شده که نشان می‌دهد منظور آیه غیر از آن چیزی است که خاطر نشان ساختیم. به عنوان مثال علی بن ابراهیم قمی در تفسیر آیه فوق به نقل از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که هیچ گونه باطلی از سوی «تورات»، «انجیل» و «زبور» در قرآن راه ندارد و بعدها نیز از سوی هیچ کتابی باطل در آن راه نخواهد یافت. از طرفی در مجمع البیان به نقل از امام باقر علیه السّلام و امام صادق علیه السّلام روایت شده که باطل در اخبار گذشته و آینده آن راه ندارد.

پاسخ:

این دو روایت با یکدیگر تفاوت دارند و نمی‌توان آنها را باهم جمع نمود. زیرا اخبار گذشته تنها در تورات و انجیل و زبور خلاصه نمی‌شود و اخبار آینده با کتابی که پس از قرآن خواهد آمد همخوانی ندارد. این امر نشان می‌دهد که باطل در دو روایت یاد شده منحصر در چیز خاصی نیست و هر دو بیانگر مصداق مطلب اند، و هیچ دلیلی بر وجود انحصار در آن نمی‌باشند. فراگیر بودن آیه و عدم اشاره آن به هیچ یک از موارد باطل یک امر بدیهی است و بر کسی پوشیده نیست.

اشکال دوم:

اشاره

باطل نمی‌تواند شامل تحریف باشد زیرا براساس مضمون آیه، باطل نه در گذشته و نه در آینده در قرآن راه ندارد و در مورد گذشته نمی‌توان تصوّر تحریف داشت.

پاسخ:

بدیهی است بی‌هیچ تردیدی تحریف یکی از مصادیق و نمودهای بارز باطل است و تعلق لای نفی بر طبیعت معرفه (ال) بر سر باطل فراگیر بودن را می‌رساند و نمی‌توان گفت آیه از ذکر باطل منظور خاصی را دنبال می‌کند. حکم ذکر شده در آیه شامل مکان و زمان مشخصی نمی‌شود بلکه گذشته و حال و آینده را دربر می‌گیرد. و این موضوع بر همگان روشن است.

در هیچ یک از تفسیرها به این مطلب اشاره نشده است. در اینجا به نقل اظهارات برخی از بزرگان تفسیر می پردازیم:

شیخ طوسی قدس سره در تفسیر البیان می گوید: در ارتباط با آیه «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ...» پنج معنا ذکر شده است:

۱- شبهه به آن راه ندارد زیرا هموردی نمی توان برایش مطرح کرد.

۲- قتاده و سدی می گویند: این آیه بدین معناست که شیطان نمی تواند حقی را از آن ضایع کند و یا آن که باطلی را به آن وارد سازد.

۳- نه در گذشته، حال و یا آینده موردی وجود ندارد که بتواند آن را باطل سازد. ضحاک می گوید: کتابی هم زمان یا پس از آن نخواهد آمد که آن را باطل سازد و حدیثی بعدها وجود نخواهد داشت که آن را تکذیب نماید. ابن عباس می گوید: آیه مذکور به این معناست که تورات و انجیل و در آینده نیز هیچ کتابی نخواهد توانست در آن باطلی وارد سازد.

۴- حسن می گوید: از اولین آیه تا آخرین آیه باطلی به آن راه نخواهد یافت.

۵- هیچ باطلی در اخبار گذشته، حال و آینده آن راه ندارد.

سید رضی در فصل پنجم تفسیر خویش به نام «حقایق تأویل» در تفسیر این آیه می گوید: بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ

پس از ذکر علت مذکور بودن ضمیر آن و مؤنث بودن ضمیر در آیه:

إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ

می گوید: اگر با دقت به این دو ضمیر بنگرید به تفاوت میان آنها پی خواهید برد و از ژرفای این کتاب شریف حیران خواهید ماند. کتابی که هیچ کس نمی تواند به عمق آن پی ببرد و دریایی است که هیچ گاه خشک نمی شود. قرآن آن گونه است که خداوند متعال وصف کرده است:

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ

بهترین چیزی که در تفسیر این آیه گفته شده این است که هیچ سخنی چه در

گذشته و چه آینده به آن شباهت ندارد و به پایه آن نمی‌رسند. قرآن سخنی است که قائم به ذات خود می‌باشد و ماهیت و طبیعت آن منحصر به فرد است و از هر سخنی که با آن مقایسه شود برتر است.

به طور کلی تفسیر ذکر شده توسط مفسّرین عامّه و خاصّه با استدلال مذکور منافات دارد به همین دلیل نمی‌توان به چنین استدلالی تمسّک یافت.

پاسخ:

در آغاز بحث اصول تفسیر ثابت کردیم که ظواهر آیات، اولین اصل در تفسیر و درک حقایق قرآنی است و بی‌هیچ تردیدی تفسیر مبتنی بر آن است. مفسّرین، تفسیر را که مبتنی بر ظواهر قرآن نباشد غیر قابل اعتبار می‌دانند. و نیز همانطور که می‌دانیم ظاهر آیه وجود هرگونه امر باطلی در قرآن را نفی می‌کند که تحریف یکی از بارزترین نموده‌های آن است و این مطلب با بیان مفسّرین منافاتی ندارد. مگر آن که گفتار معصوم علیه السّلام با ظاهر آیات منافات داشته باشد که احادیث معصومین علیهم السّلام نیز خود یکی از اصول اساسی تفسیر است. در اینجا روایات معصومین علیهم السّلام با ظاهر آیه هیچ منافاتی ندارد و نشان نمی‌دهد که آیه بر مضمون خاصی دلالت داشته باشد زیرا خود روایات از مضمون خاصی حکایت نمی‌کند.

اشکال چهارم:

اشاره

اگر بگوییم که باطل به هیچ یک از نسخه‌های قرآن راه ندارد در حقیقت خلاف واقع گفته‌ایم. زیرا به طور مثال همگی اتفاق نظر دارند که عثمان بن عفان قرآن‌های بی‌شماری و گفته شده چهل هزار قرآن را به آتش کشید. بعضی از مسلمانان و منافقین نیز مرتکب چنین کاری شدند. بنابراین نتیجه می‌گیریم که عدم راهیابی باطل تنها در مورد نسخه موجود در نزد اهل بیت علیهم السّلام صدق می‌کند.

پاسخ:

در پاسخ به اشکال اول پاسخ این سؤال نیز داده شد و نیازی به تکرار وجود ندارد.

بعضی از بزرگان تفسیر از جمله مرحوم علامه در «المیزان فی تفسیر القرآن» این گونه گفته اند: از امور بدیهی در تاریخ این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چهارده قرن پیش آمد و ادعای نبوت کرد و کتابی به نام قرآن با خود به همراه آورد که آن را به خداوند نسبت می داد و بر مبنای آن مبارز می طلبید و آن را دلیل نبوت خود می دانست. قرآنی که هم اکنون در اختیار ماست همان قرآنی است که پیامبر به همراه آورد و آن را بر تمام مردم دوران معاصر خویش به طور کلی تلاوت کرد. اگر بگوییم که پیامبر، اصل قرآن را از دست داد و کتاب مشابه یا غیر مشابه دیگری به جای آن مطرح ساخت و کتاب مذکور در میان مردم به عنوان قرآن رواج یافت در واقع سخنی برخلاف عقل و منطق بر زبان آورده ایم. هیچ یک از پژوهشگران چنین اعتقادی ندارند و معتقدند تحریف در قرآن به این معناست که در بعضی از کلمات یا اعراب آن کاستی و یا تغییری صورت گرفته است.

از سوی دیگر قرآن براساس اوصاف موجود در تمام آیات خویش، مبارز طلبیده است و ما ملاحظه می کنیم که قرآن موجود در دسترس ما نیز در بردارنده تمام اوصاف یاد شده است.

یکی از موارد تحدی قرآن فصاحت و بلاغت آن است. مشاهده می کنیم که قرآن موجود در اختیار ما دارای نثر عجیب و بدیعی است که برتر از سخنان شعر و نثر تمامی فصحا و افراد بلیغ عرب است.

از سوی دیگر قرآن می فرماید:

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ إِخْتِلَافًا كَثِيرًا

خداوند در این آیه بر عدم وجود اختلاف در قرآن، تحدی کرده است و ملاحظه می کنیم که قرآن موجود با بهترین شکل این هدف را ارایه نموده است.

خداوند در جای دیگر به گونه ای تحدی فرموده که برای غیر عربها نیز قابل درک است آنجا که می فرماید:

قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا

قرآن بی هیچ شبهه ای، آشکارا حق را بیان می دارد و انسان را به آخرین مرحله از معارف واقعی که عقل به آنها دسترسی دارد هدایت می کند و ما را با قوانین فطری و فضایل اخلاقی بی هیچ کم و کاست و تضاد و خللی آشنا می سازد و مشاهده می کنیم که تمام معارف با روح و حیاتی واحد در قرآن موج می زند که همه آنها در قلمرو و ساختاری واحد یعنی توحید می گنجد.

مشاهده می کنیم که قرآن به تحلیل و بررسی تاریخ پیامبران و امتهای پیشین پرداخته و داستان آنها را یادآور شده است و دامن دین و پیامبران را از هرگونه آلاشی پیراسته می دارد.

مشاهده می کنیم که قرآن به یادآوری حماسه ها پرداخته و حوادث آینده را پیش بینی کرده و همین مطلب را عینا در قرآن موجود نیز مشاهده می کنیم. می بینیم که قرآن خود را با ویژگیهایی پاک و زیبا از قبیل نور، هدایت گر و هدایت کننده به سوی صراط مستقیم و کیش استوار می ستاید، همین فرازها را عینا در قرآن موجود ملاحظه می کنیم.

ذکر الله بزرگترین توصیفی است که قرآن خود را با آن وصف می کند. این بزرگترین توصیفی است که خداوند، قرآن را با آن وصف کرده است. قرآن به توصیف اسماء حسنی و صفات عالی پروردگار و سنت وی در ساخت و ایجاد و

ویژگیهای فرشتگان، کتابهای آسمانی، پیامبران، شرایع، احکام و پایان امر خلقت و جزئیات سرنوشت انسان یعنی سعادت، شقاوت و بهشت و دوزخ می پردازد.

همه موارد یادشده در مجموعه ذکر الله می گنجد و منظور قرآن از «ذکر» نیز همین است و قرآن موجود نیز دربردارنده تمامی معانی مربوط به ذکر است.

خداوند جایی که می خواهد از مصون ماندن قرآن در برابر هرگونه بطلان، تغییر و تحریف سخن بگوید مانند: **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ**

از این ویژگی بهره می گیرد. زیرا «ذکر» کاملترین ویژگی دربردارنده تمامی مسائل قرآنی است.

تحریف ناپذیری قرآن نیاز به بحث و گفتمان ندارد. خداوند در موارد بسیاری بر عدم وجود کاستی یا فزونی در قرآن تأکید کرده است و روایات بی شماری نیز بر همین امر دلالت دارند. برخی معتقدند که کاستی و فزونی اندکی در قرآن صورت گرفته است. اما دلیل ارائه شده از سوی آنها به هیچ وجه این امر را ثابت نمی کند. به عنوان مثال براساس دلیل مذکور نمی توان ثابت کرد که کلمه «علی» از آیه:

بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

حذف شده است. در هر دو حالت یعنی بود و نبود کلمه «علی» خللی در اوصاف قرآن بوجود نمی آورد و در مبارزه طلبی قرآن نقصی ایجاد نمی کند و در مسائل گوناگون قرآن از جمله معارف، اصول، فضایل اخلاقی، داستانها و اخبار غیبی خللی وارد نمی سازد. ذکر علاوه بر اینها به عنوان کاملترین صفت بر امور قرآنی دلالت دارد و توانایی تأیید مسائل مختلف قرآنی را دارد.

امور سه گانه یاد شده عدم وقوع تحریف در قرآن را ثابت می سازند و می توان براساس قرآن به آن تمسک جست.

اشاره

براساس حدیث معروف متواتر میان اهل تسنن و تشیع، پیامبر، قرآن و اهل بیت را از خود به یادگار گذاشت و خبر داده است که این دو از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر بر او وارد شوند و تمسک به آنها تا روز قیامت باعث عدم گمراهی خواهد شد. این حدیث شریف از دو بعد بر تحریف ناپذیری قرآن دلالت دارد.

بعد اول:

اشاره

در صورت پذیرفتن تحریف نمی توان به قرآن تمسک نمود و براساس حدیث مذکور وقوع چنین تحریفی تا قیامت امکان پذیر نخواهد بود. در اینجا دو موضوع مطرح می شود.

موضوع اول: در صورت پذیرفتن تحریف نمی توان به قرآن تمسک جست. آن گونه که در بحث اعجاز گفتیم هدف از نزول قرآن پرداختن به یک وضعیت یا موضوع خاص و رشته ای از رشته های علمی و هنری که هر یک از آنها کتابی جداگانه می طلبید نبوده است بلکه قرآن شامل همه رشته ها و مسائل بسیاری است. قرآن به مبدأ وحی، یگانگی، صفات عالی، اسماء حسنی، افعال و آثار خداوند، اثبات معاد و ویژگیهای مربوط به آن، سعادت و شقاوت، بهشت و دوزخ و اوصاف آن و خصوصیات بهشتیان و دوزخیان، مسائل مربوط به پیامبران و علو مقام و منزّه بودن ساحت مقدس آنها و حوادث و رویدادهایی که میان ایشان و امتهایشان رخ داده، فضایل اخلاقی و خصوصیات روحی و تشریح احکام عملی و شرایع فطری و دیگر امور می پردازد.

خارج ساختن مردم از تاریکیهای جهل و نادانی و ورود آنها به روشنایی و رساندن آنها به کاملترین مرتبه انسانیت و بالاترین درجه و امتیازات مادی و معنوی هدف نهایی تبیین شده از سوی قرآن مجید است.

تمسک به قرآن به عنوان یک کتاب بی همتا به معنای استفاده از تمامی موارد یاد شده و روشنایی گرفتن از نور قرآن است که تاریکی، همراه آن معنا ندارد و هدایت شدن به وسیله آن، دیگر گمراهی با آن بی معناست و دلیلی برای ترسیدن از نادانی وجود ندارد. اگر قرآن موجود همان چیزی نباشد که بر پیامبر نازل شده و وی بر تمسک به آن تأکید ورزیده؛ قرآنی که انسان را از تاریکی گمراهی رهایی می بخشد و باید تا قیام قیامت به آن تمسک یافت، اگر قرآن فعلی همان قرآن پیامبر نباشد چگونه می توان تا قیامت به آن تمسک جست و از گمراهی رهایی یافت. اگر قرآن به واسطه توطئه مخالفان که در صدد سرپوش گذاشتن بر واقعیت ها و خاموش ساختن نور قرآن بودند تحریف شده باشد چگونه می تواند روشنایی بخش تمامی مسائل و چراغ رهایی بخش انسانها از تمامی تاریکیها باشد. در چنین حالتی دیگر نیازی به تحریف قرآن نبود زیرا هدف از تحریف سرپوش گذاشتن بر مقام امامت و دیگر امور مهم موجود در قرآن بوده است و در صورت تحریف قرآن، دیگر معنایی برای تمسک به آن وجود ندارد.

موضوع دوم: حدیث شریف ثقلین به طور واضح و آشکار بر امکان و لزوم تمسک و التزام به قرآن دلالت می کند و با صراحت بر این امر تأکید دارد. امر و نهی هنگامی مصداق پیدا می کند که بتوان به آن عمل نمود و یا عمل نکرد. در صورت عدم امکان تمسک دیگر جایی برای امر و نهی باقی نمی ماند. اما اگر بگویید منظور از این حدیث صدور یک حکم تکلیفی و دستور واجب الاطاعه نیست بلکه منظور از این جمله خبریه تنها خبر دادن است و می خواهد واقعیتی را نشان دهد و هدف از آن دور ساختن مردم از گمراهی و جهالت باشد. براساس عرف در جملات شرطی خبری باید «شرط»، امکان تحقیق یافتن داشته باشد و همین امر در مورد

حدیث مذکور به عنوان یک جمله شرطی خبری صدق می کند. به عنوان مثال اگر به دوست خود بگویید که در صورت خرید خانه فلانی به چنین امتیازاتی دست خواهی یافت می فهمیم که امکان خرید آن خانه حتما وجود داشته است زیرا در غیر این صورت پیشنهاد مذکور بی معنا خواهد بود. اگر بخواهیم نشان دهیم که امکان خرید آن خانه وجود ندارد این تعبیر را به کار می بریم که اگر بتوانی این خانه را بخری. علاوه بر این در جملات شرطی خبری، ویژگی ثابتی وجود دارد. در اینجا قرآن میراث پیامبر می باشد که خاتم الانبیاست و حلال و حرامش تا قیامت پایدار است. آیا با این وجود باز هم می توان گفت که قرآن غیر قابل تمسک است و در چنین حالتی قرآن چگونه می تواند هدایت مردم و رهایی بخش آنها از گمراهی و راهنمای آنها به نور علم و معرفت باشد. پس گزیری نیست جز این که بگوییم که این تعبیر با توجه به شواهد و ویژگیهای موجود در آن بر امکان تمسک به قرآن دلالت دارد.

بنابراین با توجه به تمام موارد یادشده نتیجه می گیریم که براساس بعد اول مبتنی بر دو موضوع یاد شده می توان کاملا به حدیث شریف ثقلین استناد و استدلال نمود.

البته ممکن است برای استدلال به این بعد، شبهاتی ذکر شود که بهتر است به آنها پاسخ گوئیم:

شبهه اول:

اشاره

برای تمسک به چیزی لازم نیست آن چیز وجود و حضور داشته باشد. به عنوان مثال، این امر در مورد اهل بیت علیهم السلام به عنوان یکی از ثقلین نیز صدق می کند. برای تمسک به معصومین نیازی نیست که آنها زنده باشند تا چه رسد به این که حضور داشته باشند. در عصر حاضر نمی توان به محضر سیزده معصوم مشرف شویم و از سوی دیگر امام عصر نیز در غیبت به سر می برد. این مطلب در مورد تمسک به

قرآن نیز صدق می کند. تحریفی که باعث تباه شدن قرآن می گردد نمی تواند مانع از تمسک به آن باشد.

پاسخ:

فرق میان تمسک به اهل بیت و قرآن کاملاً روشن است. تمسک به شخص حتی در زمان حیات و حضورش به معنای پیروی و اطاعت از امر و نهی و پیمودن سیره و منش وی می باشد و در این رابطه نیازی به تماس و تشرّف به محضر وی و مکالمه با او وجود ندارد و این امر حتی در صورت مرگ وی تا چه رسد به غیبت امکان پذیر است. بر همین اساس در زمان غیبت نسبت به همه معصومین تمسک جسته ایم و چه تمسکی بالاتر از این که ما فقهای راوی حدیث را گرامی می داریم و براساس گفتارشان عمل می کنیم زیرا امام عصر (عج) در توقیع مقدّس خویش در پاسخ به مسائل اسحاق بن یعقوب تأکید فرموده اند که ما باید در حوادث پیش آمده به راویان حدیث مراجعه نماییم زیرا به گفته آن حضرت، آنها حجّتی از سوی وی هستند و او نیز حجّت خداوند بر مردم است.

اما اگر قرآن در میان امت وجود نداشته باشد و تباه گشته باشد نمی توان به آن تمسک یافت زیرا چگونه می توان به آن تمسک جویم در حالی که از محتوای آن اطلاعی نداشته باشیم و برای تحقق این هدف دچار کاستی باشد. میان این دو تمسک، تفاوت آشکاری وجود دارد.

شبهه دوم:

اشاره

برای تمسک به قرآن وجود آن، یک امر لازم و ضروری است و این امر با وجود قرآن واقعی در نزد امام عصر (عج) تحقق یافته است هرچند که ما به طور معمول به آن دسترسی نداریم.

پاسخ:

خاطر نشان نمودیم وجود واقعی قرآن برای تمسک به آن کافی نیست بلکه امت

باید بتواند به آن مراجعه و براساس آن عمل کند و در کارها از آن راهنمایی و استرشاد نماید و از نور آن، روشنایی و هدایت یابد. این مطلب بر هیچ کس مخفی نیست.

شبهه سوم:

اشاره

امت مسلمان موظف است تا تنها نسبت به آیات احکام دربردارنده قوانین شرعی و عملی و احکام فرعی تمسک یابد و احتمالاً فحوای حدیث ثقلین از تمسک، تنها این بخش از آیات قرآن کریم است و عدم تحریف فقط شامل آیات احکام می شود و وقوع تحریف در آیات غیر احکام را نفی نمی کند.

پاسخ:

قرآن تنها جهت تبیین احکام و قوانین عملی بر پیامبر فرو فرستاده شد و هدف آن هدایت مردم از تاریکیها به روشنایی در تمامی ابعاد می باشد. بدیهی است راه عمده دستیابی به این هدف مهم اصول اعتقادات و مسائل مربوط به توحید، نبوت، امامت و اموری از این قبیل می باشد. بنابراین چگونه می توان گفت که تمسک، تنها شامل آیات احکام عملی است در حالی که قرآن تنها یک کتاب فقهی به شمار نمی رود.

منظور حدیث شریف ثقلین از تمسک، تمسک به تمامی راهها و راهکارهایی است که انسان را در راه نیل به کمال، خارج شدن از تاریکیها و حضور در روشنایی، هدایت و محو گمراهی و جهالت یاری می رساند. بی تردید بر هیچ فرد صاحب عقل و اندیشه ای پوشیده نیست که براساس حدیث ثقلین در هیچ یک از آیات قرآن تحریف صورت نگرفته است.

بعد دوم:

اشاره

ظاهر حدیث نشان می دهد که هر یک از دو ثقلین حجت مستقل هستند و در یک رتبه و مقام و در عرض یکدیگر قرار دارند. به این معنا که حجت بودن هر یک از آنها بستگی به دیگری ندارد و نیازمند به تأیید طرف مقابل خودش

ص: ۳۳۴

نمی باشد. البته برای رسیدن به کمال مطلوب و رهایی از گمراهی و نادانی، هریک از آن دو به تنهایی کافی نیست بلکه براساس حدیث شریف باید از هر دو ثقلین پیروی نموده و به هر دو میراث به جامانده از پیامبر تمسک یافت. قطعاً این موضوع با استقلال و حجّت هریک از آنها به تنهایی منافاتی ندارد. بدین معنا که قرآن و اهل بیت هریک به طور مستقل حجّت به شمار می آیند و در عین حال برای رسیدن به نتیجه و اثر مطلوب می بایست به هر دو تمسک جست و این دو واقعیت با یکدیگر هیچ گونه منافاتی ندارند. کتاب، سنت، عقل و اجماع در فقدان هریک، دلیل و حجّت مستقل به شمار می آیند ولی برای استنباط و دستیابی به حکم می بایست همه آنها را مورد امعان نظر قرار داد.

به طور کلی حدیث مذکور از مستقل بودن قرآن و اهل بیت به عنوان دلیل و حجّت حکایت می کند. پس با توجه به عدم تحریف قرآن و عدم مفقود شدن بخشی از آیات آن، قرآن دارای حجّت مستقل ثابتی است و برای استناد به آن نیازی به تأیید ائمه علیهم السلام نداریم.

اما در صورت اعتقاد به تحریف و کاستی و نقصان قرآن برای استناد به آن به تأیید و امضای امامان معصوم علیهم السلام نیاز خواهیم داشت و این امر با مستقل بودن قرآن به عنوان حجّت که حدیث ثقلین بر آن دلالت دارد منافات دارد. اما اگر کسی بگوید که بدون مراجعه به ائمه می توان به قرآن استناد نمود بسیار بدیهی است که چنین رجوعی جایز نیست.

توضیح: چه بسا گفته شود که علت مجاز نبودن مراجعه به ظواهر قرآن این است که ما به طور اجمال می دانیم که ظواهر قرآن به طور کلی دچار تحریف و در نهایت خلل شده اند و با توجه به این پیش آگاهی، ظواهر قرآن دیگر دارای حجّت نیستند.

محقق خراسانی قدس سرّه در کتاب الکفایه خویش به مطلب این گونه پاسخ می گوید:

«داشتن آگاهی اجمالی نسبت به وقوع تحریف مانع از حجّت ظواهر قرآن نمی شود زیرا اصولاً نسبت به وقوع خلل در ظواهر قرآن آگاهی نداریم. اگر به فرض

بپذیریم که تحریف صورت گرفته است با توجه به این که نمی دانیم این تحریف در آیات احکام و یا سایر آیات بوده یا نه هیچ لطمه ای به حجیت آیات احکام وارد نمی سازد. زیرا سایر آیات حجیت ندارد. آگاهی کلی نسبت به وقوع خلل در ظواهر در صورتی مانع از حجیت می شود که تمام آیات قرآن حجت به شمار روند و در چنین حالتی همه قرآن از حجیت ساقط می شود.»

پاسخ:

اساسا این مبحث خود قابل اشکال و بررسی است زیرا حجیت تنها شامل آیات احکام نمی شود و چون در بردارنده مفهوم گسترده و شامل ابعاد متعدد و ویژگیهای زیادی است و تنها به آیات احکام منحصر نمی شود و فقط مشتمل بر احکام فرعی و قوانین عملی نیست. بنابراین نتیجه می گیریم که آگاهی اجمالی نسبت به وقوع تحریف نمی تواند مانعی بر سر راه مراجعه به ظواهر قرآن باشد.

اگر تحریف را بپذیریم باید احتمال دهیم که در هریک از آیات قرآن ممکن است قرینه ای یافت شود که بر عدم تحریف دلالت نماید و نمی توان به عدم وجود قرینه حکم داد زیرا قرینه یک اصل عقلایی و یکی از اصول سازوکار عقلا به شمار می رود. از سوی دیگر عامه مردم همواره در گفت و شنوهای خود به دنبال یافتن قرینه هستند. علت مراجعه عقلا به قرینه این که آنها احتمال می دهند ممکن است گوینده از ذکر آن و یا شنونده از توجه و التفات نسبت به آن غفلت کرده باشد و یا ممکن است در اثر عوامل دیگری همچون تحریف، قرینه؛ مورد غفلت واقع شده باشد. به عنوان مثال همان گونه که برخی از بزرگان یادآور شده اند اگر نامه ای از پدر و یا دوست و یا شخصی که اطاعتش بر ما لازم است به دستمان رسد و طی آن به ما امر شده باشد که خانه ای بخریم ولی آن بخش از نامه که به خصوصیات منزل مورد نظر از قبیل مساحت، محله، قیمت و همسایگان اشاره کرده است از بین رفته باشد. آیا در این صورت می توانیم با توجه به عدم وجود قرینه هر خانه ای را خریداری نماییم و سپس بگوییم که به دستور عمل کرده ایم. هیچ فرد عاقلی نمی پذیرد که ما

برخلاف ویژگیهای موردنظر در نامه، خانه ای بخریم و سپس بگوییم که به تکلیف عمل کرده ایم. بدیهی است در چنین مواردی دست ما برای عمل باز نیست. پس نتیجه می گیریم که در صورت عدم وجود قرینه نمی توان از آیات برداشت خاصی داشت.

به طور کلی به ظاهر آیات با وجود احتمال قرینه مخالف نمی توان استناد جست زیرا صددرصد نمی توان به اصل عدم وجود قرینه مخالف اعتماد نمود. بنابراین باید گفت که مراجعه به ائمه علیهم السّلام جهت کسب امضا و تأیید آنها جایز نیست.

همان گونه که در گذشته ثابت کردیم این موضوع با حدیث شریف ثقلین منافات دارد زیرا این حدیث از حجّیت مستقل قرآن حکایت می کند و از عترت انشعاب نیافته است. قرآن چگونه می تواند منشعب شده از عترت باشد در حالی که «قرآن» ثقل اکبر است و «اهل بیت» ثقل اصغر به شمار می آیند.

از دیگر امور دال بر تحریف ناپذیری قرآن روایات متواتر رسیده از پیامبر و اهل بیت مطهرش علیهم السّلام می باشد. روایات مذکور نشان می دهند که باید احادیث و اخبار اهل بیت را بر قرآن عرضه نمود و هرآنچه را که با قرآن هماهنگی و همخوانی داشت باید برگرفت و هرچه را که با قرآن در تضاد و تعارض بود به دور انداخت. (۱) و یا این که این احادیث جعلی هستند و از سوی آنها صادر نشده اند و از این قبیل تعبیرات. همچنین معصومین علیهم السّلام در روایات متعددی به ظاهر قرآن استناد جسته اند و این امر حجیت ظواهر قرآن را به اثبات می رساند.

برای این که نشان دهیم واقعیت مزبور از تحریف ناپذیری قرآن حکایت می کند باید به دو موضوع ذیل اشاره نماییم:

اول: بدون شک چنان که خاطر نشان ساختیم اعتقاد به تحریف از عدم حجیت مستقل قرآن و متکی بودنش بر تأیید و تصویب ائمه علیهم السّلام حکایت می کند زیرا نبود قرینه احتمالی در ظاهر هریک از آیات قرآن به عنوان یک اصل قابل قبول نیست مگر این که احتمال دهیم گوینده یا شنونده از ذکر و یا شنیدن قرینه غفلت ورزیده است.

ص: ۳۳۸

۱- ۱) - این تعبیر در بحث تعادل و برتری علم اصول، تعبیر شناخته شده ای است. البته من در روایات ذکر شده در این زمینه که توسط صاحب «وسائل» قدس سرّه گردآوری شده در فصل نهم کتاب القضاء به چنین تعبیری برخورددم. چه بسا در صورت مراجعه به سایر کتب بتوان چنین تعبیری را یافت. «مؤلف»

دوم: میان فرد معتقد به تحریف و فردی که معتقد به عدم تحریف قرآن در دوران ائمه معصومین علیهم السّلام است تفاوتی وجود ندارد. به فرض اگر ثابت کنیم که در قرآن تحریف صورت گرفته است این تحریف در واقع در دوران حکومت خلفای سه گانه راشدین تحقق یافته است و در زمان شروع خلافت ظاهری امیر مؤمنان علیه السّلام و پس از آن در زمان ائمه معصومین علیهم السّلام تحریف صورت نگرفته است. البته بعضی ها معتقدند که تحریف پس از حکومت ظاهری امیر مؤمنان انجام گرفته است. (در آینده به تفصیل راجع به این موضوع و پاسخ آن خواهیم پرداخت). پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: سخنان مرا بر قرآن عرضه دارید روایات موافق قرآن را پذیرا و روایات مخالف را به دور افکنید. این روایت نشان می دهد که در زمان پیامبر تحریفی در قرآن صورت نگرفته است. خداوند متعال در همین رابطه می فرماید:

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ

در اصول کافی آمده است که ابا بصیر از امام باقر علیه السّلام در مورد منظور خدا در آیه «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى...» پرسید حضرت در پاسخ فرمود: شأن نزول این آیه عبد الله بن سعد بن ابی سرح برادر رضاعی عثمان است که عثمان او را والی مصر گردانیده بود. وی از جمله کسانی بود که پیامبر در روز فتح مکه خورش را مباح دانست. او یکی از کاتبان وحی بود و آیه «وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» را «و الله علیم حکیم» می نوشت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز به او می فرمود: هو واحد یعنی یکی است و تفاوتی ایجاد نمی کند. ابن ابی سرح به منافقین می گفت من می توانم همان مطالبی را بیان کنم که محمد با خویش به همراه آورده است و پیامبر نیز اشکالی بر من نمی گیرد. پس خداوند این آیه را فرو فرستاد: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا

البته آیه مذکور بیانگر وقوع تحریف و رواج قرآن تحریف شده در میان مسلمانان نیست زیرا این فرد یکی از کاتبان وحی به شمار می رفت. البته تناسب میان این آیه با

داستان مذکور معلوم نیست و صحت و سقم خود داستان نیز در پرده ای از ابهام قرار دارد. (۱)

روایت مذکور به وضوح نشان می دهد که منظور پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مبنی بر عرضه کردن سخنان وی بر قرآن مجید تنها منحصر به زمان خودش نیست و حکم مذکور موقتی و محدود به زمان مشخص نبوده و حدّ و مرز معینی ندارد و به طور شفاف این حکم تا زمانی که دین ادامه دارد ادامه خواهد یافت و با استمرار شریعت خاتم الانبیاء استمرار خواهد داشت. بنابراین نتیجه می گیریم که حکم مذکور حتی پس از دوران پیامبر گرامی اسلام همچنان ثابت و پابرجا و لایتغیر باقی مانده است. با توجه به این که حکم مذکور حتی در دوران حیات پیامبر نیز هیچ تغییر نیافت.

روشن گردید که حکم مذکور پایدار و نامحدود است و همین امر در مورد روایات اهل بیت علیهم السلام نیز صدق می کند.

روایت ذکر شده از سوی آنها مبنی بر عرضه کردن سخنانشان و تشخیص حق و باطل از خلال آن نشان می دهد که هیچ گونه تغییر و تحریفی در قرآن صورت نگرفته و قرآن دارای حجّیت مستقلی است و ملاک تشخیص حق از باطل می باشد زیرا ملاک تشخیص صحّت و سقم روایات، همخوانی و یا عدم همخوانی آنها با قرآن مجید ذکر شده است. در واقع همخوانی روایات با قرآن بیانگر صحّت آنها و نشان می دهد که این روایات واقعا از سوی آنها صادر شده است. این امر تحقق نمی یابد مگر آنکه قرآن دارای حجّیت مستقل بوده و مبتنی بر چیز دیگری نباشد. از سوی

ص: ۳۴۰

۱-۱) - شیخ صدوق (ره) پس از بیان این داستان می گوید: علت این که پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به ابن ابی سرح-آن گاه که وحی را دگرگونه می نوشت می فرمود هو واحد این بود که ابن ابی سرح آنچه را که می خواست بنویسد و وحی الهی را تحریف کند و به همان صورت نگارش نمی یافت بلکه همان گونه نوشته می شد که پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم املاء می فرمود و اگر او می خواست تحریف کند جبرئیل علیه السلام آن را اصلاح می کرد و تحریف را به پیامبر اعلام می کرد. (مترجم)

دیگر اگر قرآن نیازمند تأیید و امضای آنها باشد چگونه می تواند ملاک تشخیص حق از باطل و صحت و سقم روایت ذکر شده از سوی آنان باشد.

به طور کلی هدف امامان معصوم علیهم السّلام نفی روایاتی است که از سوی آنان ذکر شده و با قرآن مجید منافات دارد. قرآنی که ثقل اکبر به شمار می آید و میزانی است که هیچ مسلمانی در آن شک و تردید ندارد. این امر به هیچ وجه با وابستگی قرآن به تأیید و امضای اهل بیت همخوانی ندارد. روایت مذکور بزرگترین گواه بر عدم وقوع تحریف در قرآن است و این که به عنوان یک حجت مستقل تا قیامت باقی خواهد ماند.

بنابراین نتیجه می گیریم آنچه از قرآن فرو گذاشته شده به قرآن موجود لطمه و ضرری وارد نمی سازد و روایات اهل بیت را می توان بر تمام قرآنی که به عنوان معجزه فرو فرستاده شده عرضه نمود. همان طور که یادآور شدیم عرضه روایات بر قرآن به منظور تشخیص حق از باطل و تشخیص صحت و سقم آنهاست و بر همین اساس حجیت قرآن به امضا و تأیید ائمه بستگی ندارد. اگر ادعا کنیم که تنها آیات احکام در بردارنده چنین امتیازی هستند در آن صورت در واقع وجود چنین امتیازی در سایر آیات قرآن را زیر سؤال برده ایم. بحرانی محدث مشهور در کتاب الدرّه النجفیه می گوید: چنین امتیازی تنها به آیات احکام اختصاص ندارد زیرا در سایر آیات کاستی و نقصانی مشاهده نمی کنیم و هیچ دلیلی وجود ندارد که ما این ویژگی را در آیات احکام منحصر نماییم زیرا چنان که قبلاً خاطر نشان ساختیم قرآن یک کتاب صرفاً فقهی و ویژه قوانین شرعی و احکام عملی نیست. از سوی دیگر امامان معصوم بر لزوم عرضه روایات خویش بر تمام قرآن و نه فقط آیات الاحکام تأیید کرده اند.

از تمام موارد یاد شده مشخص می شود که تأکید ائمه علیهم السّلام بر لزوم عرضه روایات بر قرآن از عدم تحریف و عدم وقوع نقص و کاستی در قرآن حکایت می کند. از سوی دیگر اهل بیت علیهم السّلام برای اثبات مدّعی خویش در موارد بسیاری به آیات قرآن

استناد جسته اند. همین امر نشان می دهد که قرآن دارای حجیت مستقل است و یک الگوی کامل و بی نیاز از تأیید ائمه علیه السلام به شمار می رود. البته ائمه علیه السلام تنها در مقابل علمای اهل تسنن به قرآن استناد نجسته اند بلکه همان گونه که یادآور شدیم امام باقر علیه السلام مثلا در برابر زراره به قرآن استناد و در موارد دیگری نیز امامان معصوم برای آگاه ساختن شیعیان به قرآن استناد جسته اند. از روایت زراره در ارتباط با مسح سر در وضو متوجه می شویم که ائمه از قرآن برای اثبات احکام خویش سود می جستند. پس چگونه ممکن است قرآن بستگی به تأیید ائمه داشته باشد.

بنابراین نتیجه می گیریم که یک فرد اندیشمند بانصاف به دور از لجبازی و تعصب در این که قرآن تهی از هر گونه کاستی، تحریف، تغییر و تبدیل است هیچ شک و تردیدی ندارد.

ص: ۳۴۲

روایات بسیاری که در باب فضیلت ختم قرآن و یا سوره ذکر شده نیز بیانگر عدم تحریف قرآن است.

روایات نقل شده درباره ثواب قرائت هر یک از سوره های قرآن، ثواب ختم قرآن، مجاز بودن قرائت دو سوره در یک رکعت نماز نافله و نهی از قرائت دو سوره در یک رکعت نماز واجب همگی بر درستی مطلب مذکور تأکید و نشان می دهند که قرآن به طور کامل در اختیار مردم قرار دارد. همچنین از تلاوت تمام قرآن در یک شب نهی شده است و این که جایز نیست قرآن در کمتر از سه روز ختم شود. این چند مورد نیز صحّت مدّعی ما را به اثبات می رسانند. از همه اینها روشن تر واجب بودن قرائت یک سوره کامل در هر یک از رکعت های نمازهای فریضه است و این که می توان آن را در نماز آیات تقسیم کرد. بدیهی است این حکم به عنوان یکی از اصول احکام نماز مطرح بوده و مسلمانان صدر اسلام می بایست علاوه بر سوره حمد که نماز بدون آن جایز نیست سوره کاملی را تلاوت می کردند. سوره ای که در زمان پیامبر بدون هیچ تحریف و تغییری وجود داشته است. البته اگر بپذیریم که بعدها چنین تحریفی صورت گرفته است. در چنین حالتی فرد معتقد به تحریف می بایست به یکی از موارد ذیل متعهد باشد. آن هم مواردی که پابندی نسبت به

هیچ یک از بخشهای آن نه جایز است و نه درست.

اول این که: پس از دوران پیامبر قرائت یک سوره کامل در نماز فریضه، واجب نباشد زیرا از صحت آن اطمینان نداریم چون احکام شرعی تنها در صورت توانایی و استطاعت، واجب و قابل اجرا و می بایست آنها را انجام داد.

و فرض بر این است که توانایی و استطاعت در احراز اطمینان از صحت آن پس از دوران شکوفای پیامبر اسلام وجود نداشته است.

به هر تقدیر فرد معتقد به تحریف در چنین حالتی به دلیل عدم قرائت سوره در نماز هیچ تعهد گفتاری و عملی نسبت به این موضوع ندارد در حالی که از نظر شرع مقدس موضوع یاد شده تشریحا بسیار بدیهی و عمل به آن ثابت شده و قابل استمرار است و به دوران پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم اختصاص ندارد. روایات منقول از سوی ائمه اطهار علیهم السلام نیز بر وجوب قرائت سوره در هر یک از نمازهای فریضه به استثنای بعضی از موارد خاص دلالت دارد.

بدیهی است که براساس چنین دیدگاهی اگر سوره های کامل وجود نداشت بیان چنین حکمی نیز از سوی ائمه اطهار علیهم السلام لغو و بیهوده بود زیرا قرآن واقعی در نزد مردم وجود نداشت و مردم به آن دسترسی نداشتند.

فرضا قبول کردیم که قرائت سوره در نمازهای واجب پس از دوران پیامبر وجوب خود را از دست داد و گیریم پذیرفتیم که قرائت سوره در نمازهای فریضه اصلا واجب نبوده نباشد و گفتیم که سوره از اجزای واجب نماز نیست ولی باید خاطر نشان سازیم که روایات نقل شده از سوی ائمه اطهار علیهم السلام حداقل بر مستحب بودن قرائت سوره در نمازهای فریضه دلالت دارد و همین امر عدم تحریف قرآن را به اثبات می رساند. چرا که اگر فرض را بر عدم تمکن در احراز اطمینان و صحت سوره کامل در عصر ائمه معصومین بگذاریم، مجالی برای حضور روایات فراوان

دالّ بر استحباب قرائت سوره در نماز باقی نخواهد ماند آیا می توان به یک حکم مستحب آن هم با این وسعت که اصلا هیچ مبنایی ندارد پرداخت در حالی که مردم قادر به اجرای آن نباشند آیا این موضوع امری لغو و بیهوده نیست؟

اگر بگویید که این امر بر مستحب بودن قرائت سوره در نماز فریضه بدون قید کامل بودن دلالت دارد در پاسخ می گوییم به فرض چنین احتمالی لزومی برای ذکر «سوره کامل» و یا حتی «سوره» وجود نداشت. به نظر می رسد که حکم مذکور یک حکم مستحب خاص است و یک حکم کلی به شمار نمی رود و نشان می دهد که قرائت قرآن در نماز مستحب است. اگر بگوییم که قرائت سوره در نماز یک امر مستحب خاص است و ارتباطی با اصل مستحب بودن قرائت قرآن به طور کلی در نماز و غیره ندارد پس نتیجه می گیریم که روایات یاد شده در ارتباط با قرائت سوره در قرآن حتی به شکل مستحب آن و عدم وجوب آن در بخشی از نماز بر عدم تحریف قرآن دلالت دارد و نشان می دهد که قرآن آن گونه که نازل شده باقی مانده به شرط آن که دارای بصیرتی کامل و از هر گونه تعصب کورکورانه به دور باشیم.

ثانیا: روایات یاد شده در مورد سوره ای صدق می کند که در آن احتمال تحریف وجود نداشته باشد زیرا چنین احتمالی در مورد همه سوره ها صدق نمی کند و در مورد بعضی از سوره ها مانند سوره توحید اصلا چنین احتمالی را نمی توان داد پس به ناچار باید در نماز به سوره خاصی بسنده نمود.

پاسخ:

ملاحظه کردیم که هیچ تضمین شفاهی و یا عملی نسبت به این موضوع وجود ندارد. از سوی دیگر روایات نقل شده از ائمه اطهار علیهم السّلام مطلق است و اگر آنها چنین منظوری داشتند حتما توضیح می دادند زیرا عدم توضیح آنها آشوب و آشفتگی عمومی ایجاد می کند و همگان در شبانه روز دهها بار به آن نیاز پیدا می کنند. در

هیچ یک از روایات مذکور احساس نمی کنیم که منظور سوره خاصی است بلکه برعکس مطلق بودن آنها کاملاً روشن و بدیهی است.

از سوی دیگر براساس روایات رسیده، اگر در نماز، کمتر از نیمی از سوره را قرائت کرده باشیم می توانیم آن را قطع نموده و سوره دیگری را آغاز کنیم. البته این کار در مورد بعضی از سوره ها جایز نیست. ذکر چنین مطلبی در روایت، مهم و به شدت بر عدم تحریف قرآن دلالت دارد.

ثالثاً: بر کسی پوشیده نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مسلمانان امر فرموده که یک سوره کامل از قرآن واقعی را در نماز تلاوت نمایند و ائمه اطهار علیهم السلام نیز به مردم امر می فرمودند که یک سوره از قرآن موجود در اختیار مردم را در نماز قرائت نمایند هر چند که یک سوره کامل از قرآن واقعی نباشد. بر همین اساس انسان مکلف می تواند به اختیار خویش هر یک از سوره ها را که بخواهد انتخاب کند. در واقع این امر از سوی ائمه علیهم السلام یک مجوز و آسان گیری در انجام واجبات به شمار می آید.

پاسخ:

این مطلب جزو نواسخ به شمار می رود بدین معنا که حکم وجوب قرائت سوره کامل از قرآن واقعی به حکم وجوب قرائت سوره ای از کتاب موجود تغییر یافت. این نسخ محسوب می شود. کارشناسان امر به اتفاق آراء معتقدند که امکان قرائت سوره کامل توسط مسلمانان پس از دوران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وجود نداشت. پس نتیجه می گیریم که حکم ائمه علیهم السلام مجوز و آسان گیری به شمار نمی آید.

آن گاه محدث معاصر (محدث نوری) با نقل اصل دلیل از شیخ صدوق (ره) پاسخ می دهد و اظهار می دارد که: شیخ صدوق (ره) در همین رابطه می گوید: روایت نقل شده از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هر چند در کتابهای معتبر حدیث بسیار به ندرت مشاهده می شود با روایات نسخ کننده آن هیچ منافاتی ندارد زیرا مسلمانان در

دوران ائمه عليهم السّلام توانایی نداشتند تا به روایات مذکور عمل نمایند. از سوی دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مسلمانان را به پیروی در گفتار و عمل از امام علیه السّلام و گرفتن احکام از ایشان تشویق و ترغیب نموده ولی در عین حال مسلمانان از ترس و یا به خاطر تقیه و دلایل دیگر امکان دسترسی و استفاضه از امام علیه السّلام را ندارند. این دو موضوع نیز با یکدیگر به هیچ وجه منافاتی ندارد.

قرآن ذکر شده در روایات اهل بیت علیه السّلام نیز همان قرآن موجود در اختیار مردم است. ائمه اطهار علیه السّلام با این کار خویش آن را مورد تأیید قرار داده و مردم را به پیروی از آن تشویق و ترغیب می کردند. از ظاهر روایات این گونه برمی آید که ثواب ذکر شده برای قرآن موجود در اختیار مردم است و برای موارد حذف شده از قرآن ثوابی ذکر نکرده اند زیرا مردم به آن دسترسی ندارند. در صورت وجود کم و کاستی خداوند متعال ثواب آن را به قاری قرآن می دهد زیرا وی هیچ دخالتی در این زمینه نداشته است.

پاسخ:

مطالب ذکر شده توسط پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به زمان مشخصی منحصر نمی شود و تنها محدود به دوران حیات آن حضرت نیست بلکه این مطلب مانند سایر احکام تبیین شده از سوی آن حضرت یک حکم پایدار و مستمر است و مشمول این روایت می گردد که حلال محمد صلی الله علیه و آله و سلم تا روز قیامت حلال و حرام وی تا قیامت حرام می باشد. اگر عدم تحریف قرآن را تنها به دوران حیات پیامبر منحصر نماییم در این صورت حکم مذکور را نیز تنها در زمان حیات آن بزرگوار خلاصه نموده ایم.

دستور ائمه اطهار عليهم السّلام مبنی بر این که باید از قرآن موجود پیروی نمود بدون شک از موارد نسخ به شمار می رود. همچنین متوجه شدید که روایت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

پس از آن حضرت تحقق پذیر نبود. پس براساس روایات نقل شده از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علیه السلام نتیجه می گیریم که قرآن تحریف نشده است و قرآن موجود همان قرآنی است که بر پیامبر گرامی اسلام نزول یافته است. همان گونه که قبلاً نیز خاطر نشان ساختیم میان مراجعه به قرآن و تمسک به امام تفاوت وجود دارد و به هیچ وجه نمی توان آن دو را با یکدیگر مقایسه نمود.

ص: ۳۴۸

دلیل عقلی از جمله دلایل ذکر شده برای عدم تحریف قرآن است که بعضی از بزرگان علم آن را مورد توجه قرار داده اند. به این ترتیب که اگر تحریف را بپذیریم باید یادآور شویم که این تحریف پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در دوران خلافت ابو بکر، عمر و یا عثمان تحقق یافته است و برای این احتمالهای سه گانه احتمال چهارمی وجود ندارد و همگی آنها نادرست هستند.

اما احتمال اول: برای تحریف قرآن از سوی ابو بکر و عمر دو حالت وجود دارد یا این که آنها از روی ناآگاهی این کار را انجام داده اند؛ زیرا قرآن تا آن زمان هنوز گردآوری نشده بود و یا این که عمدا دست به چنین کاری زده اند زیرا در قرآن آیاتی وجود داشت که رهبری آنها را خدشه دار می ساخت و نشان می داد که خلافت و ولایت به امام علی علیه السلام تعلق دارد. از سه بعد می توان به این موضوع پرداخت:

اول: این که قرآن به طور کامل در اختیار آنها وجود نداشت و آن دو در تحریف قرآن تعمد نداشتند. در پاسخ باید بگوییم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حفظ، قرائت و ترتیل آیات قرآن اهتمام خاص داشتند و صحابه در دوران پیامبر و پس از رحلت وی قرآن را به شکل یک مجموعه یا جداگانه از حفظ داشتند. آنها قرآن را در سینه ها و بر پوستین ها حفظ کرده بودند. ایشان نسبت به حفظ خطبه ها و اشعار دوران جاهلیت اهتمام می ورزیدند پس چگونه می توان پذیرفت نسبت به قرآن که در راه دعوت به آن و اعلام احکامش خانه و کاشانه خود را ترک گفته و اموال خود را بخشیده و از زن

و فرزند چشم پوشیده اهتمام نداشته باشند؟! آیا با وجود تمام موارد یادشده انسان عاقلی وجود دارد که احتمال دهد مسلمانان صدر اسلام نسبت به قرآن توجه نداشته باشند به گونه ای که در میان مردم تباه شده و برای اثبات، محتاج شهادت دو شاهد عادل باشد. روایت ثقلین بی پایه و اساس بودن این احتمال را نشان می دهد. حدیث شریف ثقلین که می فرماید: «من دو امانت گرانها در میان شما می گذارم کتاب خدا و اهل بیت» در صورتی که بخشی از قرآن در دوران خود پیامبر از بین رفته باشد اعتبار خود را از دست می دهد. زیرا در چنین حالتی پیامبر بخشی از قرآن و نه تمام آن را به امانت گذاشته است در حالی که در روایات بر تدوین و جمع آوری قرآن در زمان پیامبر تصریح شده است چرا که در غیر این صورت نمی توان به آیات پراکنده و آنچه در سینه ها حفظ شده اعتماد نمود.

دوم: ابو بکر و عمر در ارتباط با آیاتی که رهبری و خلافت آنها را خدشه دار می ساخت عمدا قرآن را تحریف کردند. این امر نیز بسیار بعید و حتی ناممکن به نظر می رسد زیرا خلافت بر سیاست و نشان دادن اهتمام نسبت به دین و حفظ قرآن مبتنی بود. اگر غیر از این بود افراد معترض به خلافت ابو بکر و عمر حتما این موضوع را مطرح می کردند. از سوی دیگر حضرت علی علیه السلام نیز در خطبه شقشقیه هیچ اشاره ای به این موضوع نکرده است.

اما بعد سوم: ابو بکر و عمر آیات مربوط به جانشینی پیامبر را عمدا تحریف کرده اند. تحقق چنین امری نیز ناممکن است زیرا امیر مؤمنان علیه السلام و صدیقه طاهره علیها السلام و گروهی از صحابه به خلافت آنها اعتراض کرده و در همین رابطه به گفته های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، شهادت مهاجرین و انصار و حدیث غدیر خم استناد جستند. اگر در قرآن مطلبی در این زمینه وجود داشت برای استناد نسبت به سایر موارد ارجحیت داشت. در کتاب احتجاج که در آن مشروح احتجاج دوازده نفر به خلافت ابو بکر بیان شده این واقعیت کاملا مشاهده می شود. علامه مجلسی در بحار الانوار جلد ۸ ص ۷۹ بخش خاصی را به احتجاج امام علی علیه السلام در زمینه

خلافت اختصاص داده و در نهایت نتیجه می‌گیرد که احتمال اول با تمامی ابعاد آن کاملاً بی‌پایه و اساس است.

اما احتمال دوم: این که قرآن توسط عثمان تحریف شده از احتمال اول بی‌پایه تر است زیرا اسلام در زمان وی آن چنان گسترش یافته بود که نه تنها او بلکه بزرگتر از او نیز نمی‌توانست چیزی از قرآن کم کند.

زیرا اگر این چنین بود قاتلان عثمان به طور علنی بزرگترین دلیل و بهانه را می‌یافتند و دیگر نیازی نبود تا آنها به دلایلی از قبیل مخالفت وی با خط مشی ابو بکر و عمر در زمینه بیت المال مسلمانان متوسل شوند.

از سوی دیگر حضرت علی علیه السلام نیز می‌بایست پس از تصدی امر خلافت قرآن تحریف شده توسط عثمان را به حالت سابق آن در دوران پیامبر و ابو بکر و عمر باز می‌گرداند. و اگر این چنین می‌کرد به هیچ وجه مورد انتقاد قرار نمی‌گرفت و دسترسی آن حضرت به هدفش آسانتر می‌شد و در برابر خونخواهان عثمان دلیل خوبی به شمار می‌رفت. به ویژه آن که آن حضرت دستور داد تا موارد به ناحق گرفته شده توسط عثمان به اهلش بازگردانده شود. وی در خطبه ای به همین مناسبت فرمود: «به خدا قسم اگر مشاهده کنم کسی با مال حرام همسری برای خویش برگزیده و کنیزی برای خود اختیار نموده هر آینه آن مال را از او باز خواهم ستاندم. زیرا دامنه عدل بسیار گسترده است و اگر کسی عدالت بر او تنگ آید به طور حتم ظلم و ستم بر او تنگ تر خواهد آمد. این دستور حضرت در ارتباط با داراییهای بیت المال است. پس چگونه می‌توان تصور نمود که حضرت در مورد قرآن تحریف شده دست روی دست بگذارد و ساکت بنشیند. (۱)

ص: ۳۵۱

۱-۱) -انصاف حکم می‌کند که همین مسئله برای برطرف ساختن شبهه تحریف قرآن کافی باشد آن هم تحریفی که گفته می‌شود در زمان سه خلیفه اول رخ داده است. تأیید قرآن موجود از سوی حضرت علی در دوران خلافتش و نپرداختن به تکمیل قرآن براساس فرضیه تحریف و حتی عدم اظهار این قضیه از سوی -

اما احتمال سوم: این که گفته شود تحریف پس از دوران خلفای راشدین به وقوع پیوست. تا آنجایی که می دانیم تاکنون هیچ کس چنین ادعایی نکرده است. البته این موضوع به کسانی که معتقد به تحریف قرآن هستند نسبت داده شده است. نقل شده وقتی که حجاج بن یوسف به یاری بنی امیه شتافت آیات بسیاری را که در ارتباط با آنها بود از قرآن حذف کرد و آیات جدیدی را به قرآن اضافه کرد و قرآن هایی را تدوین نمود و به مصر، شام، مکه، مدینه، بصره و کوفه فرستاد که قرآن موجود فعلی با آن قرآن ها همخوانی دارد. وی سایر قرآن ها را جمع آوری نموده و حتی یک نسخه از آنها را باقی نگذاشت. افراد معتقد به تحریف قرآن می گویند که اصل «سوره قدر» این گونه بود:

«لیلہ القدر خیر من الف شهر یملکها بنو امیه و لیس فیها لیلہ القدر». اگر به تعداد آیات این سوره و کوتاهی آنها توجه کنیم متوجه می شویم که ارتباطی میان شب قدر و موضوع خلافت بنی امیه وجود ندارد. از سوی دیگر در اینجا دلیلی برای تحریف یافت نمی شود بلکه برعکس همان طور که در گذشته یادآور شدیم دلایل بسیاری بر عدم تحریف قرآن وجود دارد.

احتمال سوم مردود است زیرا حجاج به عنوان یکی از حکمرانان بنی امیه از قدرت، نفوذ و اقتدار لازم برای دست یازی به قرآن بی بهره بود بلکه پست تر از آن

بود که بتواند حتی در فروع اسلام کوچکترین تغییری ایجاد کند. پس چگونه می توانست اساس دین و پایه شریعت را تغییر دهد. به فرض محال هم که چنین بوده باشد از قدرت و نفوذ لازم در کشورهای اسلامی برای گسترش قرآن خویش بی بهره بود. چگونه است که هیچ یک از تاریخ نویسان و منتقدین، چنین رویداد مهمی را با توجه به انگیزه های بسیاری که برای انتقال آن وجود داشت مورد توجه و بررسی قرار نداده اند. و چگونه بود که مسلمانان در برابر چنین جنایت بی نظیری ساکت نشستند آن هم پس از این که دوران حکومت حجاج بسر آمد.

او چگونه توانست تمام قرآنها را جمع آوری کند و حتی یک نسخه از قرآن در اقصی نقاط جهان اسلام از این قاعده مستثنی نگردد. به فرض محال این مطلب درست باشد او چگونه توانست قرآن حفظ شده در سینه مسلمانان را پاک نماید. مسلمانانی که در آن دوران فقط خداوند از تعدادشان آگاه است؟!

اگر در قرآن چیزی علیه بنی امیه وجود داشت معاویه حتما قبل از حجاج این کار را می کرد زیرا قدرت و نفوذ وی بیشتر از حجاج بود. احتجاج یاران امام علی علیه السلام در برابر معاویه در تاریخ، کتابهای حدیث و کلام، ثبت و ضبط شده است و اگر آیاتی در قرآن علیه بنی امیه وجود داشت حتما یاران امام علی علیه السلام با استفاده از آنها علیه حجاج احتجاج می نمودند.

علمای اسلام همگی اتفاق نظر دارند که مطلبی به قرآن اضافه نشده است و اختلاف تنها بر کاستی و نقصان قرآن است. این احتمال که گفته شود در قرآن مطلب اضافه وجود دارد نیز بی پایه و اساس است. در اینجا به دلیل عقلی مبنی بر عدم تحریف قرآن می رسیم. بنابراین نتیجه می گیریم که مطالب یاد شده بر عدم تحریف قرآن دلالت دارد چنان که صاحب کفایه قدس سره مدعی بود.

از موارد و دلایل هفت گانه ای که بر عدم تحریف قرآن ارائه شد مشخص گردید که ادعای تحریف علاوه بر این که با دلایل نقلی در تضاد است به طور بدیهی با عقل نیز در تضاد می باشد. بعضی فریب ظاهر تعدادی از آیات و مطالبی را خورده اند که

ظاهرا بر تحریف قرآن دلالت دارد. در آینده انشاء... کاملاً به این موضوع خواهیم پرداخت. بعضی نیز فریب آن دسته از محافل سیاسی را خورده اند که برای هژمونی و سلطه و استثمار خویش راهی جز تضعیف دین، ایجاد تفرقه میان مسلمین و ایجاد نقص و کاستی در قرآن که برای هدایت مردم تا قیامت و خارج ساختن آنها از تاریکیهای شک و تردید به دنیای نور و یقین فرو فرستاده شده نمی شناسند.

برخی از مدعیان تحریف به موارد یاد شده توجه دارند و هدف آنها در واقع ایجاد خدشه در پیکره اسلام و مسلمین است. ما از هر دو پدیده فوق به خدا پناه می بریم و از خداوند مَن می خواهیم تا توفیق تمسک به ثقلین را به ما عطا فرماید تا در برابر حکم عقل نافرمانی نکنیم.

ممکن است پژوهشگری که به دنبال کشف واقعیت است تصوّر کند که مدّعی تحریف راست می گوید و یا این که بعضی از قرآن پژوهان دچار شک و تردید شوند. به همین دلیل بهتر است به تمام موارد شبهه ناک بپردازیم و جواب صحیح را استخراج و استنباط نماییم. در اینجا خاطرنشان می سازیم که مدعیان تحریف به موارد شبهه ناک متعددی توسل جسته اند. که پاسخ به آنها ضرورت تام دارد.

شبهات قائلین به تحریف

[شبهه ای که می گوید: تحریفاتی که در تورات و انجیل صورت گرفته در قرآن هم رخ داده است-شبهه تحریف پذیری به علت تصدی غیر معصوم در گردآوری و جمع قرآن- شبهه اختلاف مصحف حضرت علی علیه السلام با دیگر مصاحف-شبهه ادعای تواتر در گفتار در مورد تحریف قرآن-شبهه عدم پیوستگی و ارتباط آیات با یکدیگر.]

ص: ۳۵۵

محدّث معاصر (۱) در کتاب خویش در وهله اوّل به ذکر دلایلی پرداخته و سپس به آنها استناد و مطالب خود را تقسیم بندی کرده است خلاصه کتاب وی بدین قرار است که در تورات و انجیل، تحریف صورت گرفته و دلیل می آورد که هرآنچه در مورد امتهای گذشته روی داده در مورد امت اسلام نیز روی می دهد.

تحریف تورات و انجیل از امور بدیهی و غیر قابل تردید است در انجیلهای متعدد تفاوت و تضاد وجود دارد. حتی در ویژگیهای حضرت مسیح علیه السلام مدت رسالتش، خاندان و زمان به دار کشیدنش (البته به قول آنها) اختلاف نظر وجود دارد. این امر کافی است که حدوث تغییر و تحریف در انجیل را ثابت کند. گرچه که تمامی آنها در یک کتاب واحد به نام انجیلهای چهارگانه گرد آمده است.

وی دلیل می آورد که هر آن چه در مورد امتهای گذشته روی داده درباره امت مسلمان نیز رخ خواهد نمود و در همین رابطه به چند آیه قرآن از قبیل این که «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ» استناد کرده و می گوید: تعدادی از مفسرین آیه مذکور را این

ص: ۳۵۷

۱- ۱) - مؤلف عالیقدر کتاب «مدخل التفسیر» در فرازهای مختلفی از بخش «شبهات قائلین به تحریف» از «محدّث معاصر» به طور مکرر نام می برند. مقصود ایشان «محدّث نوری»، اخباری معروف است که معتقد به تحریف قرآن بود و مجموعه نظرات خود را در کتابی به نام «فصل الخطاب» ارائه نمود. استاد ادّعی واهی تحریف سید نعمت الله جزایری بود که در کتاب انوار نعمانیه و رساله منبع الحیاه، مطالب خود را مطرح ساخته است محدّث نوری نیز بر آن اعتماد و مسائل فراوانی را نقل می کند. شرح مبسوط شبهات وی و پاسخ آن در متن و حاشیه همین کتاب آمده است. (مترجم)

گونه توضیح داده اند که شما مسلمانان به حوادث و شرایط امتهای پیشین دچار خواهید شد. در «مجمع البیان» به نقل از امام صادق علیه السلام آمده که امت مسلمان با رویدادهای امتهای پیشین رودررو خواهد شد. روایات بسیاری از اهل تسنن و شیعه در همین رابطه ذکر شده از جمله:

۱- علی بن ابراهیم در تفسیر خویش در ارتباط با آیه «لَمَّا كَبُتْ طَبَقًا عَنْ طَيْقٍ» می گوید: پیامبر گرامی اسلام فرمود: «امت اسلامی به همان راهی خواهد رفت که امتهای پیشین رفتند و دقیقاً دچار همان مسائلی خواهند شد که آنها شدند و اگر امتهای پیشین وارد سوراخ شغال شده باشند شما مسلمانان نیز وارد آن خواهید شد.» اصحاب عرض کردند یا رسول الله آیا منظور شما یهود و نصارا است. پیامبر فرمود: منظورم این است که دستاویزهای اسلام یکی پس از دیگری باز شده فرو می ریزد. اولین دستاویزها امانت داری و آخرین آنها نماز است.

۲- صدوق در کتاب خویش به نام «کمال الدین» از علی بن احمد الدقاق از محمد بن ابی عبد الله الکوفی از موسی بن عمران النخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی، وی از غیاث بن ابراهیم و او از امام صادق علیه السلام و وی از پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام و وی از پدر بزرگوارش علیهم السلام روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر آنچه در مورد امتهای گذشته روی داده در مورد مسلمانان نیز دقیقاً روی خواهد داد.

روایات دیگری نیز در همین رابطه وجود دارد از قبیل این که علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار می گوید: از روایات متواتر این گونه فهمیده می شود که هر چه در مورد امتهای گذشته اتفاق افتاده در مورد امت اسلام نیز روی خواهد داد. خداوند متعال با ذکر برخی از داستانها در قرآن کریم می خواهد امت اسلامی را از مبتلا شدن به کارهای زشت امتهای پیشین باز دارد و امت اسلامی را از گرفتار شدن به پیامدهای سخت و ناگواری که آنها بدان گرفتار آمدند برحذر دارد.

شیخ صدوق در همین زمینه کتابی به نام «حذو النعل بالنعل» به رشته تحریر درآورد. شیخ حرّ عاملی (ره) در کتاب «ایقاظ الهجعه فی اثبات الرجعه» می گوید:

می توان گفت که تمام مسلمانان نسبت به این موضوع اتفاق نظر دارند و اهل تسنن و تشیع احادیث بسیاری در این رابطه ذکر کرده اند.

«بخاری» در کتاب صحیح خود به نقل از ابو سعید خدری می گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «شما مسلمانان گام به گام از همان راهی خواهید رفت که امتهای گذشته رفتند.» ما گفتیم ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آیا منظور شما یهود و نصارا است؟ پیامبر فرمود: «منظورم این است که...» ابو سعید، ابو هریره، ابن عمر، ابن عباس، خدیفه، ابن مسعود، سهل بن سعد، عمر بن عوف، شداد بن اوس، مستورد بن شداد و عمرو بن العاص با الفاظی نزدیک به هم و عباراتی مشابه این روایت را نقل نموده اند.

پاسخ:

اولاً حصول این روایتها به حدّ تواتر به هیچ وجه مشخص نیست بلکه به نظر می رسد که روایاتی غیر متواتر است و هیچ فایده علمی و عملی دربر ندارد و به همین دلیل هیچ یک از آنها در کتب چهارگانه شیعه ذکر نشده است و هیچ یک از راویان، مدّعی متواتر بودن آنها نشده است. بلکه در نهایت گفته اند که روایتهای مذکور صحیح هستند.

شیخ صدوق در کتاب کمال الدین می گوید: این روایت که پیامبر فرمود: هر آنچه برای امتهای گذشته بوده برای این امت نیز خواهد بود روایت صحیحی است.

ثانیاً: مضمون این روایات نشان می دهد که امت اسلامی تا روز قیامت به حوادث گذشتگان دچار خواهد شد بر همین اساس ممکن است بعضی از این حوادث در آینده برای امت مسلمان رخ دهد. این موضوع به هیچ وجه بیانگر تحریف قرآن نیست. بنابراین اینجا دلیل با مدّعا همخوانی ندارد. براساس ادّعا، قرآن در صدر اسلام در دوران حکمرانی سه خلیفه اول تحریف شده است در حالی که دلیل ارائه شده نشان می دهد که این امر ممکن است تا روز قیامت تحقق یابد. اگر تحریف در صدر اسلام صورت پذیرفته باشد لازمه آن این است که مانند

تورات و انجیل مطالبی به قرآن اضافه شده باشد در حالی که فرد مدعی معتقد است که مطالبی از قرآن حذف شده است.

ثالثاً: اگر این مورد کلی ذکر شده در روایت صدوق که استدلال اصلی به شمار می رود مانند سایر موارد کلی استثنا بردار باشد در این صورت اشکال ندارد که دلیل هفت گانه ذکر شده برای عدم تحریف قرآن به عنوان یک استثنا برای یک امر کلی به شمار رود و با توجه به چنین تخصیصی براساس روایت مذکور هر آنچه برای امتهای گذشته رخ داده برای امت مسلمان نیز رخ خواهد داد مگر تحریف قرآن که دلیل عدم وقوع آن ذکر شد.

هرچند که چهارچوب روایت نشان می دهد که تخصیص بردار نیست زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی از این روایات می فرماید: حتی اگر کسی از امتهای پیشین وارد لانه شغال شده باشد و اگر کسی با همسر خویش در راه آمیزش کرده باشد شما مسلمانان نیز بدین گونه عمل خواهید کرد.

در پاسخ باید گفت که این روایت با متن قرآن کریم به طور شفاف در تضاد است آیه شریفه می فرماید: «خداوند آنها را عذاب نخواهد کرد در حالی که تو در میان ایشان هستی.» این آیه نشان می دهد تا زمانی که پیامبر در میان مسلمانان است عذاب بر آنها نازل نخواهد شد. در حالی که درباره بعضی از امتهای پیشین با وجود آن که پیامبرشان در میانشان بود عذاب بر آنها فرود آمد. از سوی دیگر بسیاری از رویدادهایی که برای امتهای پیشین رخ داد برای امت مسلمان روی نداده و در همین رابطه می توان از گوساله پرستی، سرگردانی چهل ساله بنی اسرائیل، غرق شدن فرعون و یارانش، حکومت سلیمان بر انس و جن، رفتن حضرت عیسی به آسمان، مرگ هارون به عنوان جانشین موسی قبل از آن حضرت، ارائه ۹ معجزه (نشانه) توسط حضرت موسی و تولد عیسی بدون داشتن پدر و مسخ شدن بسیاری از گذشتگان به شکل میمون و خوک به عنوان شاهد مثال یاد کرد.

اگر منظور از این روایت همچنان که در روایات گذشته یادآور شدیم تنها یهود و

نصارا هستند این اشکال باز هم به قوت خود باقی است. زیرا بسیاری از مواردی که در مورد یهود و نصارا یادآور شدیم در مورد ما تحقق نیافته و یا اصلاً تحقق نخواهد نیافت.

با توجه به موارد یاد شده باید معنی دیگری برای این روایت بیابیم و تحریف قرآن را این گونه تفسیر نمود که امت مسلمان به احکام، حدود و قوانین قرآن عمل نمی کند. این خود یک نوع تحریف به شمار می رود. براساس روایات متواتر؛ مسیحیان به ۷۲ گروه و یهود به ۷۱ گروه تقسیم شدند و امت مسلمان نیز به ۷۳ دسته و گروه تقسیم شده اند و هریک از آنها قرآن را براساس دیدگاه، اعتقاد، استنباط و اجتهاد خود تفسیر کردند. این امر نیز به نوبه خود یک نوع تحریف محسوب می شود. علامه مجلسی قدس سرّه با استناد به روایت شیخ صدوق مبنی بر متفرق شدن امت مسلمان پس از پیامبر به ۷۳ گروه این مطلب را تأیید می کند.

ابن ایثر در کتاب «جامع الاصول» خود به نقل از کتاب ترمذی به نقل از عمرو بن العاص می گوید: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عازم جنگ حنین بود از درختی متعلق به مشرکین عبور نمود که مشرکان بر آن اسلحه خویش را آویزان می ساختند و از آن به عنوان «ذات انواط» نام می بردند. اصحاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند برای ما نیز مانند آنان «ذات انواط» قرار بده. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سبحان الله این همان چیزی است که قوم موسی گفتند آنان گفتند که برای ما خدایی مانند آنها قرار بده. به خدایی که جانم در دست قدرت اوست شما به همان راه گذشتگان خواهید رفت.

این داستان نشان می دهد که منظور پیامبر از روایت مذکور این است که مشابه حوادث گذشتگان برای امت مسلمان نیز رخ خواهد داد و نه این که درست همان حوادث بار دیگر به وقوع می پیوندد.

در اصول کافی به نقل از زراره روایت شده که امام باقر علیه السلام در ارتباط با آیه «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ» فرمود: ای زراره آیا مسلمانان پس از مرگ پیامبر از ابو بکر، عمر و عثمان پیروی نکردند. تعدادی از پژوهشگران در همین رابطه گفته اند گمراهی مسلمانان پس از پیامبر شبیه گمراهی امتهای پیشین بوده که با وجود جانشین بر حق، از گوساله و سامری و امثال اینها پیروی کردند.

نحوه گردآوری قرآن و تألیف آن معمولاً با تغییر و تحریف همراه است. علامه مجلسی در کتاب «مرآة العقول» به این مطلب اشاره نموده و می‌فرماید: عقل حکم می‌کند که اگر قرآن به شکل پراکنده در میان مردم وجود داشته و فرد غیر معصوم آن را گردآوری نموده معمولاً بعید به نظر می‌رسد که جمع آوری کاملاً به شکل صحیح صورت گرفته باشد. این شبهه به چند عامل بستگی دارد:

اول این که قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گردآوری نشده بلکه به صورت پراکنده در میان اصحاب در لوحها و سینه‌ها وجود داشته است. قرآن به شکل پراکنده در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در صحیفه‌ها و بر روی پارچه‌های حریر و پوست حیوانات جمع آوری شده بود و آنها را برای حضرت علی علیه السلام به ارث گذاشت و به وی امر و توصیه کرد که قرآن را به همان شکلی که فرو فرستاده شده گردآوری و تألیف نماید. سپس حضرت علی، قرآن را بر حکمرانان وقت عرضه کرد ولی آنها حاضر به پذیرفتن آن نشدند زیرا این کار با خلافت و ریاست آنها در تضاد بود.

دوم این که در ارتباط با جمع آوری قرآن توسط غیر معصوم بعید است کاملاً با واقعیت هماهنگ باشد دو مطلب وجود دارد: مطلب اول این که قرآن در دوران پیامبر گردآوری نشده باشد که در این رابطه روایات بسیاری وجود دارد که در آینده به ذکر و پاسخ آنها خواهیم پرداخت.

دوم این که بعید است که گردآوری و تألیف قرآن کاملاً با واقعیت هماهنگ

بوده و تطبیق نماید. چنان که یادآور شدیم اصحاب سقیفه یعنی ابو بکر، عمر، عثمان، ابو عبیده، سعد بن ابی وقاص، عبد الرحمن بن عوف و معاویه با کمک یزید بن ثابت مبادرت به این کار عظیم کردند و با حضرت علی علیه السلام به مخالفت برخاستند، بدیهی است که مضامین قرآن، مطالب، معانی و نحوه ترتیب و توالی آیات، کلمات و سوره های آن با هیچ یک از کتابهای تألیف شده و دیوان شعرا تشابه ندارد. زیرا اگر کسی کمترین بهره ای از ادبیات داشته باشد می تواند آنها را جمع آوری و تألیف نماید و با کمترین توجه هرگونه نقص و تحریفی را در آن تشخیص دهد. داشتن آگاهی نسبت به نحوه ترتیب آیات قرآن و گردآوری آن بر پایه خود قرآن ناممکن است زیرا برای این کار شناخت منظور و هدف خداوند متعال یک امر لازم و ضروری است. دلیل آن، ترتیب آیات و سوره ها به شکل کنونی و چگونگی ارتباط آیات با یکدیگر، موضوعی است که افراد یاد شده بهره ای از آن نداشتند. آنها نمی توانستند چنین موضوعی را در تصوّر خویش بگنجانند و حتی از داشتن آگاهی نسبت به خود آیات بی بهره بودند. آنها تفاوت میان آیات فرو فرستاده بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مطالب ساخته و پرداخته دروغ پردازان را نمی توانستند از یکدیگر تشخیص دهند و از درک ارتباط موجود میان آیات عاجز بودند.

یزید بن ثابت در میان این گروه آگاهترین فرد نسبت به قرآن بشمار می رفت. «عمر» در مورد وی گفته که نظر «یزید» در میان شما در مورد واجبات به صواب نزدیکتر است. ابو بصیر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: من شهادت می دهم که یزید بن ثابت در مورد واجبات مانند دوران جاهلیت حکم داده است. اما از نظر کتابت آیات اگر امیر المؤمنین علی علیه السلام و عثمان بر او نظارت نداشتند، تحقق آن صورت نمی پذیرفت، ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود به کار وی اشکال داشتند.

شیخ طوسی در کتاب «تلخیص الشافی» به نقل از شریک و اعمش روایت کرده که ابن مسعود گفت: من از رسول خدا هفتاد سوره فراگرفتم در حالی که

زید بن ثابت یک جوان یهودی بود.

مقام علمی سه خلیفه اول بر کسی پوشیده نیست تا آنجا که ابو بکر معنی «کلاله» را نمی دانست. سیوطی در کتاب «اتقان» می گوید: مطالب تفسیری نقل شده از ابو بکر بسیار کم است و به ده مورد نمی رسد. شیخ زین الدین بیاضی در کتاب «صراط مستقیم» در مورد «عمر» می گوید: او نوزده سال و به روایتی دوازده سال تلاش کرد تا سوره بقره را حفظ کند و پس از فارغ شدن از این کار به عنوان شکرانه شتری را قربانی کرد. روایت شده که هیچ یک از خلفای راشدین قرآن را از حفظ نداشتند. گفته می شود «عمر» به دلیل ناآگاهی نسبت به قرآن رحلت پیامبر را انکار کرد تا این که اصحاب این آیه را تلاوت نمودند که «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ». به نقل از صحابه پیامبر مطالب بسیاری در همین راستا ذکر شده است.

اما عثمان هرچند که جزو کاتبان وحی بشمار می رفت ولی چیز زیادی در مورد قرآن نگاشته است. ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» در ارتباط با کاتبان وحی می گوید: علی علیه السلام اکثر آیات قرآن و همچنین مطالبی غیر از وحی را نوشته است. ابی بن کعب و زید بن ثابت وحی را می نوشتند: «زید» و «عبد الله بن ارقم» قراردادها را می نوشتند. زبیر بن عوام و جهم بن صلت موارد خمس و زکات را می نوشتند. «خدیفه» زکات مربوط به خرما را می نوشت. عثمان، خالد بن سعید، ابان بن سعید، مغیره بن شعبه، حصین بن نمیر، علاء بن حضرمی، شرحبیل ابن خمسه الطائحی، خنظله بن ربیع اسدی و عبد الله بن سعد بن ابی سرح. برای پیامبر وحی را می نوشتند. عبد الله بن ابی سرح در نوشتن وحی خیانت کرد و رسول خدا او را لعنت کرد. وی سپس مرتد گشت.

«عکرمه»، «مجاهد»، «سدی»، «فزاء»، «زجاج»، «جبائی» و امام باقر علیه السلام روایت کرده اند که عثمان در هنگام نوشتن وحی مطالب را تغییر می داد. به عنوان مثال به جای «غفور رحیم» «سمیع علیم» و به جای «سمیع علیم» «عزیز حکیم» می نوشت. خداوند متعال در شأن وی این آیه را فرو فرستاد «آن کس که گفت من

فرو خواهیم فرستاد مانند آنچه خداوند فرو فرستاده است.»

«سید» در کتاب طرائف می گوید: اصحاب پیامبر مطالب زشت و ناپسند بسیاری به نقل از «عثمان بن عفان» درباره خدا و رسولش ذکر کرده اند. ثعلبی در تفسیر آیه «إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ» از عثمان روایت کرده که گفته است در قرآن لحن خاصی وجود دارد که اعراب با زبانهای خویش آن را تصحیح خواهند کرد. به او گفته شد: آیا می خواهی آن را تغییر دهی وی گفت: این موضوع را رها کنید. زیرا نه حلالی را حرام و نه حرامی را حلال خواهد ساخت. ابن قتیبه در کتاب «المشکل» با اشاره به این مطلب می گوید: ای کاش می دانستم که این طرز بیان به چه کسی تعلق دارد. اگر عثمان می دانست که این بیان خداوند است؛ پس در این صورت کافر شده است و اگر بیان مذکور از آن خداوند نیست پس چگونه اجازه داد که قرآن به شکل تحریف شده باقی بماند. او در واقع با این کار خویش دچار افترا و گناه بزرگی شده است. اما درباره «معاویه» باید گفت که گروهی از مخالفان شیعه او را در زمره نویسندگان وحی تلقی کرده اند. در حالی که اکثریت قریب به اتفاق مذاهب اسلامی خاطر نشان ساخته اند که وی مدتی بعد از فتح مکه و تقریباً شش ماه قبل از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اسلام آورد. نویسنده کتاب طرائف می گوید: چگونه می توان در نوشتن وحی به شخصی همچون معاویه که تا چندی پیش کافر بوده و مدت زمان زیادی از مسلمان شدنش سپری نشده اعتماد نمود.

ابن ابی الحدید می گوید: در مورد نوشته شدن وحی توسط معاویه اختلاف نظر وجود دارد ولی آنچه از نظر پژوهشگران تاریخی مسلم و قطعی است این که امام علی علیه السلام، زید بن ثابت و زید بن ارقم نویسنده وحی بودند. حنظله بن الربیع و معاویه نامه های پیامبر را به پادشاهان و رؤسای قبایل و موارد نیاز وی را در حضور خود او و نیز میزان خمس و زکات را می نوشتند.

پاسخ این شبهه:

اشاره

با توجه به ناممکن بودن ادعای اولی هیچ گاه نوبت به ادعای دومی نمی رسد.

ص: ۳۶۵

برای توضیح بیشتر باید خاطر نشان ساخت که تعدادی از روایات نشان می دهند که قرآن پس از درگذشت پیامبر جمع آوری گردید. در ابتدا لازم است به این نکته پاسخ دهیم. این روایات که تعدادشان بسیار و قابل توجه است در بخش دوم کتاب «کنز العمال فی سنن الافعال و الاقوال» فصل جمع آوری قرآن صفحه ۳۶۱ ذکر شده است. ما نیز در ادامه به بخشی از آنها اشاره می کنیم:

۱- نویسنده «مسند الصدیق» به نقل از زید بن ثابت می نویسد: به «ابو بکر» خبر کشتار اهل یمامه را دادند. «عمر» که در کنارش قرار داشت گفت: به من خبر رسیده که قرآن در یمامه کشته شده اند. من بیم آن دارم که قاریان قرآن در سایر مناطق نیز کشته شوند و قرآن تباه شود. من معتقدم که باید آن را گردآوری نمود. من به «عمر» گفتم: چگونه کاری انجام دهیم که پیامبر آن را انجام نداده است. «عمر» گفت: این کار به خدا بهتر است. «عمر» بر این مطلب آن قدر تأکید کرد تا خداوند مانند وی به من نیز برای پذیرفتن این مطلب سعه صدر بخشید و با «عمر» هم عقیده شدم. سپس ابو بکر رو به من کرد و گفت: تو جوان عاقلی هستی و ما تو را متهم نمی سازیم. تو برای رسول خدا نویسنده وحی بوده ای پس آن را گردآوری نما. زید گفت: به خدا قسم اگر کوهی از کوهها را بر دوشم می گذاشتند از دستوری که ابو بکر به من داد سنگین تر نبود. من گفتم: شما چگونه کاری را انجام می دهید که پیامبر آن را انجام نداد. ابو بکر گفت: به خدا قسم این کار خوبی است. ابو بکر این مطلب را آن قدر تکرار کرد تا این که مانند ابو بکر و عمر سعه صدر یافته و آن را پذیرفتم و با آنها همساز و هم رأی گشتم. آنگاه من قرآن را از میان رقعها، سنگهای سفید نازک، پوست درختان و سینه مردان جمع آوری نمودم و آخرین سوره، سوره براءت بود که آن را تنها در نزد خزیمه بن ثابت انصاری یافتم. قرآن گردآوری شده در نزد ابو بکر بود تا آن که مرد و پس از وی در نزد عمر قرار داشت و پس از عمر در نزد حفصه دختر عمر قرار گرفت.

۲- از صعصعه روایت شده که اولین گردآورنده قرآن و وارث «کلاله» ابو بکر بود.

۳- از امام علی علیه السلام روایت شده که در ارتباط با قرآن، ابو بکر بیش از همه مردم اجر و ثواب می برد. ابو بکر اولین کسی بود که قرآن را در یک کتاب گردآوری نمود.

۴- از هشام بن عروه روایت شده که گفت: پس از کشته شدن قاریان قرآن، ابو بکر ترسید که قرآن تباه شود. پس به عمر بن خطاب و زید بن ثابت گفت: بر درب مسجد بنشینید و هر کس دو شاهد برای تأیید آیات تلاوت شده خویش آورد آنها را بنویسید.

۵- از ابن شهاب از «سالم بن عبد الله» از «ضارجه» روایت شده که گفت: ابو بکر صدیق، قرآن را در صفحاتی گردآوری نمود و از زید بن ثابت خواست تا در آن تجدیدنظر به عمل آورد. «زید» امتناع ورزید تا آن که برای متقاعد ساختن وی ابو بکر از عمر کمک گرفت. «زید» این کار را انجام داد. قرآن در نزد ابو بکر بود تا این که درگذشت و همین داستان در مورد عمر نیز اتفاق افتاد تا این که قرآن در نزد حفصه همسر پیامبر قرار گرفت. عثمان پس از رسیدن به قدرت به دنبال وی فرستاد. او از دادن قرآن امتناع ورزید. «عثمان» به او قول داد تا آن که قرآن را به او بازپس دهد. پس «حفصه» قرآن را به نزد او فرستاد. عثمان آن را رونویسی نمود و اصل قرآن را به حفصه بازگرداند. این قرآن همچنان در نزد حفصه موجود است.

زهري گفت: سالم بن عبد الله به من خبر داد که مروان به دنبال حفصه می فرستاد و از او قرآن را مطالبه می کرد. حفصه نیز از دادن قرآن به وی امتناع می ورزید. پس از درگذشت حفصه و دفن وی مروان فوراً از عبد الله بن عمر خواست تا آن قرآن را برای او بفرستد. مروان دستور داد تا آن را پاره پاره نمایند. مروان گفت: من این کار را انجام دادم زیرا بیم آن داشتم که با گذشت زمان، مردم تصور کنند که در قرآن حفصه مطلبی غیر از آنچه در قرآن عثمان است وجود داشت.

۶- از هشام بن عروه از پدرش روایت شده که گفت: پس از کشته شدن اهل یمامه، ابو بکر خطاب به عمر بن خطاب و زید بن ثابت گفت: بر درب مسجد بنشینید. هر کس مطلبی از قرآن ذکر کند به شرط داشتن دو شاهد آن را بنویسید زیرا

تعدادی از یاران پیامبر که حافظ قرآن بودند در «یمامه» کشته شده بودند.

۷- نویسنده «مسند عمر» به نقل از محمد بن سیرین روایت کرده که عمر کشته شده بود در حالی که هنوز قرآن جمع آوری نشده بود.

۸- از حسن روایت شده که «عمر» در ارتباط با آیه ای از قرآن پرسید. پس گفته شد که این آیه را فلانی از حفظ داشت که در یمامه کشته شد.

عمر گفت: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** پس دستور گردآوری قرآن را داد. عمر اولین کسی بود که قرآن را در یک مجموعه گرد آورد.

۹- از یحیی بن عبد الرحمن بن حاطب روایت شده که گفت: عمر بن خطاب تصمیم به جمع آوری قرآن گرفت پس در میان مردم برخاسته و گفت: در ارتباط با قرآن هر کس هر آنچه را از پیامبر فرا گرفته به نزد ما آورد. مسلمانان قرآن را بر روی کاغذ، چوب و پوست درخت خرما نوشته بودند. از هیچ کس مطالبش پذیرفته نمی شد مگر آن که دو شاهد می آورد. عمر کشته شد در حالی که در حال جمع آوری قرآن بود.

سپس عثمان از مردم خواست تا هر آنچه از قرآن در نزد خویش دارند به نزدش بیاورند و مطلبی را نمی پذیرفت مگر آن که دو شاهد می آورد. خزیمه بن ثابت آمده و گفت: من مشاهده کردم که شما دو آیه را ننوشته اید که من آنها را از پیامبر فرا آموخته ام. عثمان پرسید: آن دو آیه چیست؟ خزیمه گفت: **«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ...»** تا آخر سوره، عثمان گفت: من نیز شهادت می دهم که این دو آیه از سوی خداوند نازل شده اند. عثمان گفت: به نظر تو بهتر است این دو آیه را کجا قرار دهیم. خزیمه گفت: آخرین سوره فرو فرستاده شده یعنی سوره براءت را با این دو آیه به پایان برسان.

۱۰- از عبد الله بن فضاله روایت شده که گفت: عمر به چند تن از یاران خود دستور داد تا قرآن را بنویسند و به آنها گفت: اگر در نوشتن دچار اختلاف شدید آن را به سبک بیان قوم مضر بنویسید زیرا قرآن بر فردی از قوم مضر فرو فرستاده شده است.

۱۱- از جابر بن سمره روایت شده که گفت: از عمر بن خطاب شنیدم که می گفت: تنها باید فرزندان قریش و ثقیف مسؤولیت نوشتن قرآن را به عهده بگیرند.

۱۲- از سلیمان بن ارقم از «حسن» از «ابن سیرین» و «ابن شهاب الزهری» (الزهری داناترین آنها به علم حدیث بود) روایت شده که گفتند: هنگامی که چهارصد تن از قاریان قرآن در یمامه کشته شدند «زید بن ثابت» با «عمر بن خطاب» ملاقات کرد و گفت: قرآن گردآورنده دین ماست اگر قرآن از بین برود دین ما نیز از بین خواهد رفت. من تصمیم گرفته ام قرآن را در یک کتاب جمع آوری کنم. او گفت: صبر کن تا از ابو بکر سؤال کنم. پس آن دو به نزد ابو بکر رفته و به او این مطلب را گفتند. او گفت عجله نکنید تا این که با مسلمانان مشورت کنم. او در میان مردم برخاسته و نظرشان را راجع به این موضوع پرسید. آنها گفتند: تصمیم درستی گرفته ای. پس آنها قرآن را جمع آوری نمودند. ابو بکر از مردم خواست تا هرآنچه که از قرآن نزد خویش دارند بیاورند. حفصه گفت: هرگاه به این آیه:

حَافِظُوا عَلَی الصَّلَاةِ وَ الصَّلَاةِ الْوُسْطٰی

رسیدید مرا خبر کنید. پس از آن که به این آیه رسیدند به او اطلاع دادند. او گفت بنویسید: و الصلوه الوسطی هی صلاه العصر

«عمر» گفت آیا دلیلی بر اثبات مدعای خویش داری. گفت نه. عمر گفت: به خدا قسم چیزی که یک زن به آن شهادت دهد و دلیلی بر آن نیاورد هیچ گاه وارد قرآن نخواهد شد. عبد الله بن مسعود گفت: بنویسید:

و العصر ان الانسان لیخسر و انه فیه الی آخر الدهر

عمر گفت: این اعرابی را از جلوی چشمانم دور کنید.

۱۳- از خزیمه بن ثابت روایت شده که گفت: من این آیه یعنی لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ را برای عمر بن خطاب و زید بن ثابت آوردم. زید گفت: چه کسی همراه تو شهادت به چنین مطلبی می دهد. من گفتم: به خدا قسم نمی دانم. او گفت: عمر هیچ آیه ای از قرآن را نمی پذیرد مگر دو شاهد بر آن بیاورند. مردی

از انصار دو آیه را برای عمر آورد. عمر گفت: من شاهدی به جز تو برای این دو آیه نمی خواهم «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ...» تا آخر سوره.

۱۴- از ابی اسحاق از بعضی اصحاب آمده که گفته اند وقتی «عمر بن الخطاب» قرآن را جمع آوری نمود پرسید: چه کسی داناترین مردم به زبان عربی است. گفته شد «سعید بن العاص». او سپس پرسید: نویسنده ترین مردم کیست؟ گفته شد زید بن ثابت. عمر گفت: پس سعید قرائت کند و زید بنویسد. آن دو چهار قرآن نوشتند. عمر آن چهار قرآن را به کوفه، بصره، شام و حجاز فرستاد.

۱۵- از اسماعیل بن عیاش از عمر بن محمد بن زید از پدرش روایت کرده که گفت: انصار پیش عمر بن الخطاب آمده و گفتند: ای امیر مؤمنان ما می خواهیم قرآن را در یک مجموعه گرد آوریم. عمر گفت در گویش شما نوعی لهجه وجود دارد و من دوست ندارم در قرآن لهجه به وجود آید. عمر به همین دلیل به درخواست ایشان پاسخ منفی داد.

۱۶- زهری از انس بن مالک از حذیفه بن یمان روایت کرده که بر عثمان وارد شد در حالی که در کنار مردم عراق همراه با اهالی شام در ارمنستان و آذربایجان مشغول جنگ بود. حذیفه مشاهده کرد که مردم آنجا قرآن را به شکل‌های مختلف قرائت می کنند. وی به عثمان گفت: این امت را دریاب قبل از آن که در قرآن با یکدیگر اختلاف نظر پیدا کنند همچنان که یهود و نصاری اختلاف نظر پیدا کردند. او به دنبال حفصه فرستاد که قرآن اصلی را برای ما بفرست تا این که از روی آن چند نسخه بنویسیم سپس آن را به تو باز خواهیم گرداند. حفصه قرآن را به نزد عثمان فرستاد. عثمان از زید بن ثابت، سعید بن العاص، عبد الرحمان بن حارث بن هشام و عبد الله بن زبیر خواست تا از روی آن چند نسخه بنویسند. او به گروه قریشی ها گفت: در مواردی که با زید بن ثابت اختلاف نظر پیدا کردید آنها را به زبان قریشی بنویسید زیرا قرآن به زبان قریش فرو فرستاده شده. وقتی آنها قرآن ها را نوشتند عثمان برای هر منطقه ای قرآنی فرستاد و دستور داد که به جز این قرآن سایر قرآن ها را آتش بزنند.

زهري به نقل از خارجه بن زید از زید بن ثابت روایت کرده که گفت: من آیه ای از سوره احزاب که می شنیدم و پیامبر آن را تلاوت می نمود نیافتم:

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَجْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ

پس از جستجو آن را در نزد خزیمه بن ثابت یا فرزند خزیمه یافتیم و آن را به سوره احزاب ملحق ساختم. زهري گفت: روزی از روزها آنها در «تابوت» و «تابوه» اختلاف نظر پیدا کردند. قریشی ها گفتند که «تابوت» صحیح است ولی زید بن ثابت معتقد بود که «تابوه» صحیح است. آنها اختلاف نظر خود را پیش عثمان مطرح ساختند. عثمان گفت تابوت بنویسید زیرا قرآن به زبان قریش فرو فرستاده شده است.

۱۷- از ابی قلابه روایت شده که گفت: در زمان حکمرانی عثمان هریک از معلمها به گونه خاصی تلاوت قرآن را به شاگردان خویش آموزش می داد. شاگردان هریک از آنها در هنگام ملاقات با یکدیگر اختلاف نظر پیدا می کردند و این اختلاف به معلمها نیز سرایت کرد و تا آنجا پیش رفت که همدیگر را تکفیر کردند. این مطلب به گوش عثمان رسید. وی در میان مردم خطبه خوانده و گفت: شما در نزد من با یکدیگر جدال و لحن پردازی می کنید. ای یاران محمد گرد هم آید و برای مردم قرآنی بنویسید.

«ابو قلابه» به نقل از مالک بن انس گفت: ابو بکر بن ابی داوود گفت این مالک بن انس جد مالک بن انس است. وی گفت: من جزو نویسندگان قرآن بودم. قاریان قرآن چه بسا در تلاوت آیه ای با یکدیگر اختلاف نظر پیدا می کردند و یادآوری می کردند که فلانی آن آیه را از خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده است و چه بسا فرد مذکور در مسافرت بوده و یا به جای دیگری نقل مکان کرده بود. آنها ماقبل و مابعد آیه را می نوشتند و جای آن را خالی می گذاشتند تا آن که وی از سفر بازگشته و یا این که شخصی را به نزدش می فرستادند و سپس آن آیه را می نوشتند. عثمان پس از

فارغ شدن از این کار به والیان خویش در سراسر قلمرو اسلام نوشت که من به این ترتیب عمل کردم و غیر از این قرآن هر آنچه را که در اختیار داشتم زدودم شما نیز سایر قرآن های موجود در نزد خود را از بین ببرید.

۱۸- از ابن شهاب روایت شده که گفت: بخش عمده ای از قرآن فرو فرستاده شده بود که حافظان آن در «یمامه» کشته شدند. آنها گروه بی نظیری بودند. چنان که گفتیم نسخه اصلی قرآن توسط ابو بکر، عمر و عثمان گردآوری و فقط نزد آنها یافت می شد زیرا بیم آن می رفت که سایر حافظان قرآن در دیگر نقاط قلمرو اسلام کشته شوند و بخش عمده ای از قرآن همراه با آنها از بین برود تا این که خداوند به عثمان توفیق داد چند نسخه همانند نسخه اصلی به رشته تحریر در آورد و آنها را به اقصی نقاط جهان اسلام فرستاد و در میان مسلمانان گسترش داد.

۱۹- از «مصعب بن سعد» روایت شده که گفت: عثمان به تلاوت پدرم، عبد الله و معاذ گوش فراداد و سپس در میان مردم برخاسته و خطبه ای ایراد کرد و گفت: پیامبر شما پانزده سال پیش از دنیا رفت و شما در مورد قرآن با یکدیگر اختلاف پیدا کردید و من تصمیم گرفته ام تا هریک از شما هر تعداد آیه ای را که از پیامبر شنیده اند بر من تلاوت نمایند. از آن پس افراد در حالی که قرآن نگاهشته شده بر روی پوست و سنگ و کاغذ به همراه داشتند نزد وی می آمدند. هر کس هر آنچه می آورد از او می پرسید که آیا تو خود این مطلب را از پیامبر شنیده ای. عثمان سپس گفت چه کسی فصیح ترین مردم است؟ پاسخ داده شد سعید بن العاص. سپس پرسید: نویسنده ترین مردم کیست؟ گفته شد زید بن ثابت. عثمان گفت: «زید» بنگارد و «سعید» بروی املا نماید. او قرآن ها را نوشت و آنها را در میان کشورهای اسلامی توزیع نمود و هیچ کس بر این کار وی خرده نگرفت.

۲۰- از «ابی ملیح» روایت شده که گفت: عثمان وقتی در صدد نگاهستن قرآن برآمد گفت که قبیله «هذیل» باید املا نماید و ثقیف بنگارد.

۲۱- از عبد الاعلی بن عبد الله بن عامر قرشی روایت شده که گفت: عثمان پس از

نوشته شدن تمام قرآن در آن نگریسته و گفت: شما خوب و نیکو عمل کردید. من لحنی در آن مشاهده می‌کنم که اعراب آن را تصحیح خواهند کرد.

۲۲- از عکرمه روایت شده که گفت: وقتی قرآن را نزد عثمان آوردند در آن لهجه خاصی مشاهده کرد گفت: اگر قاری قرآن از قبیله هذیل و نویسنده از ثقیف می‌بود هیچ گاه این چنین نمی‌شد.

۲۳- از عطاء روایت شده که گفت عثمان وقتی از قرآن اصلی نسخه برداری کرد به نزد «ابی بن کعب» فرستاد. او بر زید بن ثابت املا می‌کرد و زید آن را می‌نوشت و سعید بن العاص آن را اعراب گذاری می‌کرد. این قرآن براساس قرائت ابی و زید نگاشته شد.

۲۴- از مجاهد روایت شده که گفت عثمان به ابی بن کعب دستور داد تا قرائت نماید و زید بن ثابت بنویسد و سعید بن العاص و عبد الرحمن بن حارث اعراب گذاری نمایند.

۲۵- از زید بن ثابت روایت شده که گفت: وقتی که قرآن را می‌نگاشتیم من آیه ای را که از رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ و آله و سلم شنیده بودم نیافتم پس آن را در نزد خزیمه بن ثابت یافتم:

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ. . . تَبْدِيلًا

به خزیمه ذو الشهادتین می‌گفتند زیرا پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ و آله و سلم شهادت او را به مثابه دو شهادت تلقی کرد.

روایات دیگری نیز وجود دارد. سیوطی در پاورقی اتقان می‌گوید: «ابن اشته» به نقل از لیث بن سعد گفت: اولین کسی که قرآن را جمع آوری کرد ابو بکر بود و «زید» آن را نوشت. مردم نزد «زید» می‌آمدند و او آیه ای را نمی‌نوشت مگر آن که دو نفر شهادت می‌دادند. آخرین سوره یعنی براءت تنها در نزد ابی خزیمه بن ثابت یافت شد. ابو بکر گفت: پیامبر شهادت خزیمه را به مثابه دو شهادت قرار داده است پس هر آنچه می‌گوید بنویسید. عمر آیه «رجم» را ذکر کرد ولی ما آن را ننوشتیم زیرا تنها بود و شاهی بر صحت مدعی خویش نداشت.

نویسنده اتقان به نقل از «فوائد الدیر عاقولی» می گوید: ابراهیم بن بشار از سفیان بن عینیه از زهری از عبید از زید بن ثابت نقل کرده که گفت: پیامبر در گذشت در حالی که قرآن هنوز در یک مجموعه جمع آوری نشده بود.

موارد یاد شده مهمترین روایات منقول در زمینه جمع آوری قرآن بود و از ظاهر آنها برمی آید که گردآوری قرآن در زمان پیامبر تحقق نیافت.

ص: ۳۷۴

اشاره

این روایات از زوایای مختلفی خدشه دار است:

اولاً: تضاد روایات با یکدیگر و عدم اعتماد به آنها

این روایات با یکدیگر در تضادند و نمی توان به آنها اعتماد نمود. موارد تناقض آنها متعدد و بسیار است و عمده ترین آن عبارتند از:

۱- از روایت اولی، دومی، سومی، چهارمی، پنجمی و ششمی چنین برمی آید که قرآن در زمان ابو بکر گردآوری شده و وی بیم آن داشت که قرآن تباه شود. در روایات دیگر مانند روایت هشتم تصریح شده است که عمر دستور جمع آوری قرآن را داده و او اولین کسی است که قرآن را در یک کتاب گرد آورد. همچنین در روایت پانزدهم گفته شده که عمر گردآورنده قرآن است. در تعدادی از روایتها تصریح شده که جمع آوری قرآن در زمان خلافت عثمان صورت گرفته است. در روایت هفتم تصریح شده که عمر وفات کرد در حالی که قرآن هنوز جمع آوری نشده بود. در اینجا روایت دیگری وجود دارد که نشان می دهد «سالم» خدمتکار ابی حذیفه گردآورنده قرآن است. ابن اشته در پاورقی کتاب «المصاحف» از کهمس از ابن بریده روایت کرده که گفت: سالم غلام ابی حذیفه اولین کسی بود که قرآن را در یک کتاب گرد آورد. وی قسم خورد که عبا بر دوش نیاندازد تا آن که قرآن را جمع آوری نماید پس آن را در یک کتاب گرد آورد. بزرگان قوم درباره نام این کتاب به مشورت نشستند. بعضی از آنها نام آن را «السفر» گذاشتند. گفته شده که این یک نام یهودی است و با آن مخالفت کردند. سالم گفت: همانند آن را در حبشه یافتیم که به

آن مصحف می گفتند پس آنها اتفاق نظر پیدا کردند که نام آن را «مصحف» بگذارند. این روایت عجیب است و اشکالات متعددی در آن وجود دارد.

۲- روایت پنجم نشان می دهد که ابو بکر خود، قرآن را در یک کتاب گرد آورد و از زید بن ثابت خواست تا در آن نظری افکند ولی وی امتناع ورزید تا آن که برای متقاعد ساختن او از عمر کمک گرفت در حالی که روایت اول و چند روایت دیگر نشان می دهند که جمع آوری قرآن توسط زید بن ثابت صورت گرفته است و از سوی ابو بکر چیزی جز درخواست و دستور، انجام نگرفته است. از تعدادی از این روایات برمی آید که متصدی این کار زید بن ثابت و عمر بن الخطاب بوده اند.

۳- براساس روایت اول به نظر می رسد که عمر خبر مرگ قاریان قرآن در «یمامه» را به ابو بکر داد و از او خواست تا قرآن را جمع آوری نماید و «زید» در ابتدا از انجام چنین کاری سر باز زد. از روایت دوازدهم برمی آید که زید بن ثابت با عمر دیدار کرده و به او خبر داد که قصد دارد قرآن را گردآوری کند و «عمر» به او گفت: صبر کن تا در این زمینه از ابو بکر سؤال کنم. آن دو نزد ابو بکر رفتند. وی آنها را از عجله و شتاب بر حذر داشت تا با مسلمانان مشورت کند. روایت چهارم می گوید: ابو بکر بیم از بین رفتن قرآن را داشت پس به عمر بن الخطاب و زید بن ثابت دستور داد تا برای جمع آوری قرآن بر دروازه مسجد بنشینند.

۴- از ظاهر روایت اول برمی آید که گردآورنده قرآن پس از دستور ابو بکر تنها زید بن ثابت بود و در واقع ابو بکر چنین اختیاری به او داد و وی قرآن را از میان کاغذها، پوست درختان و حیوانات و سنگها جمع آوری نمود. ظاهر روایت ششم نشان می دهد که ابو بکر به عمر بن الخطاب و زید بن ثابت دستور داد تا بر دروازه مسجد بنشینند و هر آنچه را که دو شاهد گواهی دهند بنویسند.

۵- از ظاهر روایت پنجم و شانزدهم برمی آید که عثمان براساس نسخه اصلی قرآن موجود در نزد حفصه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اقدام به جمع آوری قرآن نمود. این نسخه در زمان ابو بکر نوشته شده بود و تا مرگ او نزد وی قرار داشت و سپس به

«عمر» منتقل و پس از مرگ عمر به حفصه دختر وی سپرده شد. از ظاهر روایت نهم برمی آید که عثمان پس از مرگ عمر به ایراد خطبه پرداخته و گفت: هر کس هر اندازه از قرآن نزد خویش دارد پیش من آورد و تنها در صورت آوردن دو شاهد مطالب آنها را می پذیرفت در حالی که در روایت نوزدهم تصریح شده است که وی براساس مطالب نوشته شده بر روی کاغذها، پوست درختان و حیوانات و سنگها و آیات شنیده شده از پیامبر گرامی اسلام به گردآوری قرآن پرداخت.

۶- در روایت شانزدهم و بیست و پنجم تصریح شده که زید بن ثابت پس از نیافتن آیه: *مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ...* از سوره احزاب آن را نزد خزیمه بن ثابت یافت. براساس روایت اول این حادثه در زمان ابو بکر و بر پایه روایت نهم در زمان عثمان و از نظر تعداد دیگری از روایات مانند سیزدهم در زمان عمر اتفاق افتاده است. از سوی دیگر شهادت خزیمه بدون داشتن دو شاهد پذیرفته شد زیرا پیامبر شهادت او را به مثابه دو شهادت دانسته است. در حالی که در بعضی از روایات عمر بر صحت ادعای او شهادت داد. هر دو مورد با تأیید فرد مدعی به شرط داشتن دو شاهد در تضاد است زیرا منطبق حکم می کند که دو شاهد باید در کنار فرد مدعی قرار داشته باشند که با وی سه نفر خواهند شد. گفتار پیامبر تنها ثابت می کند که شهادت وی به مثابه دو شهادت است و بر همین اساس نمی توان ادعای وی را بدون داشتن دلیل ثابت نمود و در عین حال خود او نمی تواند به عنوان یکی از دو شاهد بشمار رود. از سوی دیگر با توجه به این که مورد یافت نشده در نزد خزیمه یافت شده است به همین دلیل این موضوع نیازی به شاهد خواستن نداشت.

۷- براساس روایت چهاردهم «عمر» قرآن ها را در سراسر قلمرو اسلامی گسترش داد در حالی که از نظر روایت شانزدهم عثمان این کار را انجام داد.

۸- تعدادی از روایات مانند روایت شانزدهم نشان می دهد که عثمان برای نوشتن و نسخه برداری زید بن ثابت، سعید بن العاص، عبد الرحمان بن حارث و

عبد الله بن زبیر را برگزید در حالی که روایت نوزدهم می گوید او «زید» را برای نوشتن تعیین کرد زیرا نویسنده ترین افراد بود و «سعید» را برای قرائت زیرا فصیح ترین مردم بود. روایت بیستم می گوید او هذیل را مأمور قرائت و ثقیف را مأمور نوشتن ساخت در حالی که روایت بیست و دوم کاملاً برعکس این مطلب را نشان می دهد. دو روایت بیست و سوم و بیست و چهارم نشان می دهد که ابی بن کعب املا می نمود و زید بن ثابت می نوشت و سعید بن العاص آن را اعراب گذاری می کرد.

اینها عمده ترین مواردی هستند که نشان می دهند روایات یاد شده با یکدیگر در تضاد هستند. در اینجا موارد دیگری نیز وجود دارد که با دقت و تأمل بیشتر مشخص می شوند. با توجه به تناقض گوییهای یاد شده چگونه می توان به روایتهای مذکور در ارتباط با چنین موضوع حساس و مهمی اعتماد نمود. روایاتی که هیچ یک از دلایل عقلی و نقلی آنها را تأیید نمی کند. در سطور و مباحث بعدی انشاء الله این موضوع روشن خواهد شد.

اگر گفته شود این روایتها علیرغم بی شمار بودن و عدم تواتر و وجود تضاد و تناقض در میان آنها دارای تواتر معنوی هستند به این معنا که نشان می دهند گردآوری قرآن در زمان پیامبر تحقق نیافته بلکه به طور کلی پس از آن حضرت جامه عمل پوشیده است گرچه ممکن است با چگونگی ویژگیهای آن آشنا نباشیم و در نهایت گفته شود قرآن توسط خلیفه اول یا دوم یا سوم گردآوری شده است به طوری که نتیجه این موضوع غیرقابل انکار باشد، ولی اگر به مسأله ای فراتر از آن بنگریم متوجه خواهیم شد که از نظر اهمیت دست کمی از روایت متواتر ندارد. روایتی که حداقل با واقعیت انطباق دارد. نقطه اشتراک همه روایات مذکور عدم گردآوری قرآن در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و همین امر برای مدعی تحریف قرآن کفایت می کند.

در پاسخ به چنین دیدگاهی باید گفت وقتی می توان به روایتی متواتر بگوییم که

با واقعیت منطبق باشد و یا توسط معصوم علیه السّلام ذکر شده باشد. این دو در حقیقت لازم و ملزوم یکدیگرند. روایات مذکور نمی توانند متواتر باشند زیرا از نظر علمی و ماهیتی تواتر آنها ثابت نشده و توسط معصوم نیز بیان نشده است چرا که هیچ یک از آنها به معصوم مستند نمی باشد و از ایشان نقل قول نشده است. هیچ فرد منصفی نمی تواند ادعا کند که روایات مذکور به طور کلی متواتر هستند.

ثانیا با دیگر روایات در تضاد هستند:

روایات مذکور با دیگر روایاتی که نشان می دهند قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گردآوری و نوشته شده است در تضاد است. این روایات نیز فراوان است.

۱- بخاری در یکی از روایتهای خویش به نقل از قتاده می گوید: «من از انس بن مالک پرسیدم که در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چه کسی قرآن را جمع آوری نمود. پاسخ داد: چهار تن که همگی از انصار بودند ابی بن کعب، معاذ بن جبل، زید بن ثابت و ابو زید در جای دیگر به جای ابی بن کعب نام ابو درداء ذکر شده است.

۲- خوارزمی در پاورقی کتاب «مناقب» خویش به نقل از علی بن ریاح می گوید: علی بن ایطالب علیه السّلام و ابی بن کعب، قرآن را در دوران پیامبر جمع آوری کردند.

۳- حاکم در کتاب «مستدرک» به نقل از ابو بکر و عمر و آن دو نیز به نقل از زید بن ثابت روایت کرده اند که گفت: ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را در کاغذهایی تألیف می کردیم.

۴- در «اتقان» سیوطی آمده که احمد، ابو داود، ترمذی، نسائی، ابن جبان و حاکم از ابن عباس روایت کرده اند که گفت: به عثمان گفتم چه چیزی باعث شد تا سوره انفال و براءت را در کنار یکدیگر قرار دهید و میان آن دو عبارت «بسم الله الرحمن الرحیم» را نیاوردید و آن دو را جزو هفت سوره بزرگ قرآن نهادید. عثمان گفت: بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تعدادی از آیات نازل می شد سپس به دنبال کاتبان وحی می فرستاد و می فرمود: این آیات را در فلان بخش از فلان سوره قرار دهید. انفال

جزو سوره هایی بود که در ابتدای هجرت به مدینه فرو فرستاده شد در حالی که برائت آخرین سوره فرو فرستاده شده بر پیامبر بود. داستان این سوره مانند انفال بود. من تصوّر کردم که جزو آن است. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در گذشت در حالی که برای ما مشخص نساخت که این دو باهم فرق می کنند و به همین دلیل من میان آنها «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را ذکر نکردم و آن دو را جزو هفت سوره بزرگ قرآن گذاشتم. (۱)

۵-بیهقی و ابن ابی داوود از شعبی روایت کرده اند که گردآورندگان قرآن در دوران پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شش نفر بودند: ابی، زید بن ثابت، معاذ، ابو درداء، سعید بن عبید، ابو زید و مجمع بن جاریه.

ص: ۳۸۰

۱- ۱) - «سیوطی در «اتفاق» در پایان بخش هفدهم می گوید: احمد به نقل از وائل بن الاسقع روایت کرده که گفت پیامبر فرمود: به جای تورات به من هفت سوره بزرگ و به جای زبور سوره های بیش از صد آیه و به جای انجیل سوره های بیش از دویست آیه و همچنین سوره های کوچک عطا شد. این روایت نشان می دهد که سوره های قرآن در زمان پیامبر به چهار قسمت تقسیم شده بودند و هر قسمت دارای اصطلاح خاصی بود. «سیوطی» در پایان بخش هفدهم کتاب «اتفاق» در ارتباط با چگونگی گردآوری قرآن می گوید: السبع الطوال با بقره آغاز و با برائت خاتمه می یابند. حاکم، نسائی و دیگران از ابن عباس روایت کرده اند که گفت: السبع الطوال عبارتند از بقره، آل عمران، نساء، مائده، انعام و اعراف. راوی می گوید ابن عباس هفتمین سوره را نیز ذکر کرد ولی من آن را فراموش کردم. در روایت صحیحی از ابی حاتم، مجاهد و ابن جبیر روایت شده که هفتمین سوره یونس است. در روایتی که قبلا- یاد آور شدیم ابن عباس نیز چنین مطلبی می گوید. حاکم در روایتی سوره هفتم را کهف دانسته است. مئون سوره هایی است که بعد از سبع الطوال آمده اند. علت نامگذاری آنها به مئون این است که بیش از صد آیه و یا در حدود صد آیه دارند. سوره های مثنائی پس از مئین آمده است و به همین دلیل مثنائی نامگذاری شده اند. فراء گفت: مثنائی سوره هایی هستند که تعداد آیات آنها کمتر از صدتاست. گاهی از تمام قرآن و سوره حمد به عنوان مثنائی نام برده می شود. «مفصل» به سوره های کوچک پس از مثنائی گفته می شود زیرا آنها بسیار به واسطه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ از یکدیگر جدا شده اند. به این سوره ها محکم نیز گفته می شود زیرا موارد منسوخ کمتر در آنها مشاهده می شود. بخاری از سعید بن جبیر روایت کرده که گفت: آنچه را که از آن به عنوان مفصل نام می برید همان محکم است و بدون شک ناس آخرین سوره قرآن است. در متن به روایت ابن عباس خواهیم پرداخت که در آن از سوره های محکم نام برده است و به نظر می رسد که منظور وی همان سوره های مفصل است.»

۶- ابن سعد در پاورقی «الطبقات» به نقل از فضل بن ذکین از ولید بن عبد الله بن جمیع روایت کرده که گفت: مادر بزرگم از امّ ورقه دختر عبد الله بن حارث روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دیدن او می آمد و از وی به عنوان شهیده نام می برد. وی قرآن را جمع آوری کرده بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او دستور داده بود تا امامت نماز افراد خانواده اش را به عهده بگیرد. وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در صدد عزیمت به «بدر» برآمد امّ ورقه به وی گفت: آیا به من اجازه می دهی با شما خارج شوم؛ مجروحان شما را مداوا نمایم و بیمارانتان را تیمار کنم. چه بسا خداوند شهادت را روزی من فرماید. پیامبر فرمود: خداوند شهادت را نصیب تو ساخته است.

۷- از محمد بن کعب القرظی روایت شده که گفت: پنج تن از انصار در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را گردآوری کردند: معاذ بن جبل، عباد بن الصامت، ابی بن کعب، ابو درداء و ابو ایوب.

۸- ابن عباس گفت: محکم در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جمع آوری شد با توجه به این که منظور از محکم تمام قرآن است. اما اگر منظور تنها سوره های مفصل قرآن باشد چنان که سیوطی هم خاطر نشان ساخته در این صورت روایت ابن عباس بر همه قرآن دلالت نمی کند. البته چنین احتمالی بعید به نظر می رسد.

۹- روایت ششم از روایات پیشین نشان می دهد که گروهی از صحابه پیامبر که در یمامه کشته شدند قرآن را جمع آوری کرده بودند.

۱۰- از مسروق روایت شده که از عبد الله بن عمر و عبد الله بن مسعود نام برده و گفت، همچنان عبد الله بن مسعود را دوست دارم من از پیامبر شنیدم که می فرمود، قرآن را از چهار تن کسب نمایند عبد الله بن مسعود، سالم، معاذ و ابی بن کعب.

این روایاتی است که نشان می دهند قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گردآوری شده است.

همچنین محمد بن اسحاق در «الفهرست» یاد آور شده که گردآورندگان قرآن در دوره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عبارت بودند از علی ابن ابیطالب علیه السلام، سعد بن عییند بن نعمان بن عمرو بن زید، ابو درداء، عویمر بن زید، معاذ بن جبل بن اوس، ابو زید ثابت بن زید بن نعمان، ابی بن کعب بن قیس، عییند بن معاویه و زید بن ثابت.

حارث محاسبی (۱) در پاورقی کتاب «فهم السنن» می گوید: نوشتن قرآن چیز جدیدی نیست. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور نوشتن قرآن را می داد. البته قرآن در پوست و کاغذ به شکل پراکنده وجود داشت و ابو بکر دستور داد تا از روی آنها نسخه برداری شود. قرآن به صورت کاغذهای پراکنده در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یافت شد. شخصی آنها را جمع آوری نموده و با طناب به یکدیگر ملحق ساخت تا از بین نروند.

ثالثاً: روایات پیشین با قرآن و عقل در تضادند:

این روایات که فرد مذکور از آنها به عنوان دلیلی بر تحریف قرآن نام می برد با قرآن و عقل در تضاد هستند.

زیرا در قرآن تعابیری وجود دارد که نشان می دهد قرآن در زمان پیامبر گردآوری شده است. سوره ها را می توان از یکدیگر تمیز داد و در میان آیات و حتی سوره ها بافت و ساختار مشخصی وجود دارد. قرآن در آیاتی که دیگران را در آن به مبارزه دعوت می کند مانند بسوره یا بعشر سور از اصطلاح سوره استفاده می کند و این عبارت با پراکندگی و متفرق بودن آیات و عدم انسجام و هماهنگی میان آنها همخوانی ندارد. زیرا سوره به مجموعه ای از آیات متعدد متنوع و منظم و متناسب با هدفمندی و معنای خاصی گفته می شود و دربردارنده محتوایی مشخص و معلوم است.

ص: ۳۸۲

۱- ۱) - حارث بن اسد محاسبی کنیه اش ابا عبد الله و از بزرگان صوفیه بود. وی در علم اصول و معاملات سررشته داشت و استاد بسیاری از بغدادیها در دوران خویش بود. او در نیمه اول قرن سوم ه ق در بغداد دار فانی را وداع گفت.

قرآن در جای دیگری از خود به عنوان کتاب یاد کرده و این کلمه در آیات بسیاری ذکر شده است به عنوان مثال خداوند متعال در سوره بقره می فرماید:

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ

و در سوره ابراهیم می فرماید:

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ

از سوی دیگر پیامبر گرامی اسلام در حدیث معروف به ثقلین این لفظ را بکار برده است. لفظ مذکور برای نوشته ای بکار می رود که یک مجموعه تألیف شده باشد. اگر بخواهیم فقط از نظر لغوی به این مسأله بنگریم مشاهده خواهیم کرد که «عرف عام» چنین معنایی به این تعابیر بخشیده است و لزوماً کتاب و سوره به یک مجموعه منسجم و هماهنگ اطلاق می شود. بنابراین خوب دقت بفرمایید.

روایات مذکور با عقل نیز در تضادند زیرا دعوت اسلام از همان ابتدا بر دو موضوع مبتنی بود و شامل دو جهت می گردید یکی از آنها اصل نبوت و دیگری خاتمیت پیامبر بوده است. همین امر نشان می دهد که دین اسلام تا قیام رستاخیز باقی خواهد ماند و شرع مقدس اسلام ادامه خواهد یافت. به گونه ای که پس از شخص شخیص پیامبر گرانقدر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم دیگر پیامبری نخواهد آمد و ناسخی برای وی وجود ندارد. حلال محمد صلی الله علیه و آله و سلم تا روز قیامت حلال و حرام وی حرام خواهد بود.

بدیهی است که برای اثبات هر دو موضوع و به طور کلی دعوت اسلام باید معجزه ثابت و پایداری نیز وجود داشته باشد تا بتوان در هر دو موضوع یاد شده به آن استناد نمود. معجزه دین اسلام در مقایسه با معجزات پیامبران پیشین دارای ویژگی خاصی است. ویژگی خاصی که در میان معجزات ادیان پیشین نمی توان یافت و به همین دلیل از نظر کیفی و چگونگی با آن معجزات غیر ماندگار تفاوت دارد زیرا هدف آنها تنها اثبات اصل نبوت بوده است.

با این ویژگی و داشتن چنین عظمتی چگونه می توان تصوّر کرد که در دوره پیامبر

عظیم الشان اسلام نسبت به جمع آوری آن سهل انگاری شده باشد. در حالی که پیامبر و یارانش به شدت نسبت به حفظ، تلاوت، تعلیم، تعلّم، آموزش، فراگیری، کسب انواع معارف، احکام، داستانها، حکمتها و سایر واقعیتهای موجود در آن اهتمام ویژه می ورزیدند. آیا هیچ انسان عاقل پاک سرشتی می تواند تصوّر کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم موضوع جمع آوری قرآن را به پس از خویش موکول کرده باشد. به ویژه آن که می دانست که متصدی چنین کاری پس از او دارای عصمت نیست و حتی از دانش و آگاهی هیچ بهره ای نبرده است. زیرا بعید نیست که جمع آوری قرآن به شکل ناقص و تحریف شده صورت گیرد و در میان آیات تناسب کامل تحقق نیابد و در این صورت قرآن به هدف موردنظر خویش دست نخواهد یافت. قرار گرفتن هر بخشی در جایگاه خود باعث تحقق هدف موردنظر می شود به ویژه آن که قرآن از یک سو دارای مهمترین هدف است و از سوی دیگر منحصر در چارچوب دانش و هنر خاص نیست، در چنین وضعیتی بدون تناسب هدف اصلاً تحقق پذیر نخواهد بود.

بنابراین چاره ای نیست جز آن که قرآن در دوران پیامبر جمع و تألیف شده باشد تا سوره و آیات آن را بتوان از یکدیگر بازشناخت. به ویژه آن که در قرآن موارد متعددی وجود دارد که هریک از آنها می تواند مورد توجه مسلمانان واقع شود و در میان مردم حتی کفار و منافقین شهرت یابد.

به عنوان مثال فصاحت و بلاغت که مهمترین هدف اعراب در آن زمان بشمار می رفت. بدیهی است که فصاحت و بلاغت قرآن در بالاترین سطح قرار داشت و بر همین اساس مورد توجه تمام مردم (مؤمن و کافر) قرار داشت. مؤمن به خاطر ایمانش آن را حفظ و تلاوت می نمود و از الفاظ مقدس و معانی بلند آن لذت می برد. کافر و منافق نیز به منظور رویارویی و تقابل و به امید آوردن مشابه و مشاکله و بطلان، قرآن را مورد توجه قرار می داد.

ابعاد دیگر قرآن مانند اجر و ثواب ناشی از حفظ، تلاوت، آموزش و حتی نگاه

کردن به آیات و سوره های آن بدین گونه است. پیامبر مؤمنین را به حفظ و مراجعه به آن ترغیب و تشویق می فرمود و از سوی دیگر حافظ قرآن در میان مسلمانان دارای جایگاهی برجسته بود.

در اینجا بهتر است به بررسی دیدگاه سید مرتضی قدس سره و بلخی از مفسرین قرآن و علمای اهل تسنن و پاسخی که راوی معاصر در کتاب خویش در ارتباط با تحریف قرآن به ایشان داده پردازیم. سید مرتضی می گوید: «قرآن در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم» مانند قرآن کنونی گردآوری و تألیف شد زیرا تمام قرآن در آن زمان حفظ و تدریس می شد تا آنجا که پیامبر تعدادی از یاران خود را موظف به حفظ آن نمود. قرآن بر پیامبر عرضه و تلاوت می شد. تعدادی از صحابه مانند عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب و دیگران بارها قرآن را در نزد پیامبر ختم نمودند. با کمی دقت به موارد یاد شده متوجه می شویم که قرآن به شکل یک مجموعه مرتب وجود داشت و پراکنده و ناقص نبود.

بلخی در تفسیر خویش موسوم به «جامع علم القرآن» می گوید: من تعجب می کنم اگر مؤمنین این ادعا را بپذیرند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را پس از خویش به شکل پراکنده بجا گذاشت در حالی که قرآن حجت پیامبر بر امت و پایه و اساس دعوت و واجبات تبیین شده از سوی پروردگار بشمار می رود و دین اسلام به واسطه آن قوام می یابد و فصل الخطاب همه مسائل محسوب می شود. چگونه ممکن است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از گردآوری، نگهداری، حفظ و تبیین قرائت و موارد مجاز و غیرمجاز، اعراب و مقدار آن و ساختار سوره ها و آیه های آن بی تفاوت گذشته باشد. این واقعیت بر هیچ فرد مسلمان ساده اندیشی پوشیده نیست بنابراین چگونه ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متوجه چنین معنایی نشده باشد.

محدث معاصر در پاسخ سید مرتضی گفته است:

اولاً: قرآن به شکل آیات پراکنده (نجوماً) فرو فرستاده شد و با پایان یافتن زندگی پربرکت پیامبر، نزول قرآن نیز به پایان رسید بنابراین نتیجه می گیریم که آن تعداد از

سوره های موجود نزد پیامبر تلاوت می شد.

ثانیا: بر هیچ کس پوشیده نیست که امیر مؤمنان علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از بیم تباه شدن قرآن خانه نشین شده و به جمع و تألیف آن اقدام نمود. این واقعیت چگونه می تواند با این که قرآن به شکل یک مجموعه تألیف یافته مرتب در دوران حیات پیامبر در میان صحابه متداول بود همخوانی داشته باشد.

ثالثا: به طور خلاصه مطالب نقل شده از ابن مسعود، اّبی و دیگران جزو اخبار ضعیف محسوب می شوند که مخالفان، آن را روایت کرده اند. سپس به ذکر روایاتی می پردازد که نشان می دهد قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گردآوری شده است.

محدث معاصر در پاسخ بلخی گفته است:

اولاً: این مطالب با اعتقادات مذهبی او در تضاد است زیرا پیامبر می دانست که پس از رحلت وی امت اسلامی به ۷۳ گروه تقسیم خواهند شد که یکدیگر را تکفیر و گردن یکدیگر را می زنند پس چگونه است که جانشینی به جای خود انتخاب نکرده باشد و به آنها گفته باشد که خود جانشین مرا انتخاب کنید و آنها را تا روز قیامت در گمراهی آشکار فروگذارد. اگر سپردن چنین امر مهمی به امت جایز باشد، سپردن موضوع جمع آوری و تألیف قرآن به مسلمانان نیز جایز خواهد شد.

ثانیا: ما معتقدیم که تمام قرآن نزد پیامبر به شکل پراکنده وجود داشت و در واقع موضوع جمع آوری قرآن را به جانشین خود یعنی کسی که تمام امور خویش و امت اسلامی را به او واگذار کرده بود سپرد. زیرا وی مرجع مردم در تمامی امور بشمار می آید. این امر نه تنها از جایگاه نبوت وی چیزی نمی کاهد بلکه برعکس بر جایگاه جانشین وی می افزاید و بیانگر مقام والای اوست. امیر مؤمنان علیه السلام نیز به دستور پیامبر عمل کرد، و پس از وی اقدام به جمع آوری قرآن نمود.

اگر منظور وی این است که قرآن موجود در اختیار آنها نسخه ای از همان مجموعه مشخص است و آن را از میان سینه ها و لوحها جمع آوری نکرده اند در این صورت دو اشکال مطرح می شود:

۱- قرآن مرتب نبوده است و امیر مؤمنان آن را تألیف و مرتب نموده است و آنها قرآن وی را کنار گذاشتند.

۲- روایات بسیاری که از طریق اهل تسنن نقل شده نشان می دهد که آنها قرآن را از میان دهانها و الواح مختلف گردآوری نموده اند.

پاسخ:

اما اشکالی که وی به سید مرتضی قدس سره گرفته مبنی بر این که قرآن به تدریج نازل شده و با تمام شدن عمر شریف آن حضرت به پایان رسید به هیچ وجه با اظهارات سید مرتضی منافات ندارد زیرا همان گونه که خاطر نشان ساختیم قرآن از همان ابتدای نزول به عنوان تنها معجزه جاودان شناخته شده که اساس دین و پایه شریعت بستگی به ادامه آن در میان مردم داشت. قرآن همچنین برای هدایت مردم تا روز قیامت فرو فرستاده شده است.

در مبحث آتی درباره قرآن امیر مؤمنان علیه السلام و امتیازی که نسبت به قرآن موجود دارد بحث خواهیم کرد. قرآن آن حضرت از نظر آیات اصلا هیچ تفاوتی با قرآن فعلی ندارد و نمی توان به روایات ضعیفی همچون روایت نقل شده از ابن مسعود و ابی بن کعب اعتماد نمود بلکه باید بر امور شناخته شده در میان مسلمانان مبنی بر وجود قرآن در نزد هریک از مسلمانان عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و گردآوری آن در این دوران تکیه نمود.

اما اشکالی که وی به بلخی گرفته است باید گفت که نادیده گرفتن مسأله خلافت از سوی بلخی و هم کیشانش، کار نادرستی است به ویژه اگر بخواهند این کار ناصواب را به پیامبر نسبت دهند و بگویند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: امت من هیچ گاه بر امر اشتباه اتفاق نظر پیدا نخواهد کرد. البته بدیهی است که این دو مسأله با یکدیگر تفاوت دارند و هیچ شک و تردیدی درباره معجزه بودن قرآن وجود ندارد. اگر منظور از واگذاری امر جمع آوری قرآن و تألیف آن از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت علی علیه السلام این است که شامل مرتب ساختن آیات و سوره ها نیز می شود و در

زمان پیامبر جایگاه و موقعیت آیات مشخص نبوده است در این صورت باید بگوییم که با چنین نظری به هیچ وجه موافق نیستیم. اما اگر بگوییم که منظور از واگذاری امر جمع آوری قرآن، گردآوری آن در قالب یک کتاب باشد در چنین صورتی این مطلب با اظهارات بلخی منافاتی ندارد و بیانگر این نیست که قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گردآوری نشده بود.

رابعاً: روایات یاد شده لزوماً با متواتر بودن قرآن در تضاد هستند:

روایاتی که نشان می دهند قرآن توسط خلفا و در زمان آنها و با تکیه بر گواهی دو شاهد جمع آوری شده است اولاً چنان که گفتیم با اجماع مسلمانان در تضاد است و لزوماً تنها راه اثبات قرآن متواتر بودن آن است. قرآن با نقل خبر واحد از امام معصوم که تبیین کننده یکی از احکام شرعی است فرق می کند.

با وجود چنین تضادی چگونه می توان به روایات یاد شده اعتماد نمود و نسبت به محتوای آنها پابندی نشان داد. برخی می گویند علت این که در روایات یاد شده دو گواه خواسته شده این است که یکی را برای اثبات حفظ و دیگری را برای نوشتن می خواستند در حالی که ظاهر امر و حتی خود روایات با چنین مطلبی در تضاد است. پس این مطلب نیز رفع اشکال نمی کند و تنها راه اثبات قرآن، تواتر می باشد.

خامساً: همخوانی آنها با ادعای تحریف قرآن:

عدم جمع آوری قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یک نوع نقص برای قرآن بشمار می رود و بر همین اساس استناد به این روایات با مدعا همخوانی ندارد و اگر بخواهیم روایات مذکور را بپذیریم در واقع تحریف قرآن از نظر فزونی را پذیرفته ایم زیرا گواهی دو شاهد همیشه با واقعیت انطباق ندارد و پابندی نسبت به آنها نیز این گونه است. شاید گفته شود هرآنچه دو شاهد گواهی دهند در نهایت منطبق با واقعیت است در حالی که ظاهر امر نشان می دهد که به طور کلی برخی از آنها دروغ

بوده است. به ویژه آن که انگیزه کُفّار و منافقین در تخریب دین و تلاش در از بین بردن و ویران ساختن بنای آن یک مسأله ثابت شده است. در اینجا به طور کلی فهمیده می شود که در قرآن براساس روایات مذکور تحریف از نوع فزونی وجود دارد. در پاسخ به این ادّعا که گفته می شود هر سخنی که فراتر از کلام بشری است بیانگر این است که جزو قرآن می باشد باید گفت که گواهی دو شاهد نمی تواند صحّت اعتبار آیه را ثابت کند و نشان دهد که آیه جزو سخنان خداوند است. اگر آیه می توانست صحّت ادّعای دو شاهد را ثابت کند پس در این صورت اصلاً نیازی به شاهد وجود نداشت. در حالی که مضمون روایات یاد شده خلاف این موضوع را ثابت می کند.

به طور کلی از تمام موارد یاد شده نتیجه می گیریم که روایات مزبور باطل است و نمی توان به مفهوم آنها عمل نمود. پس چاره ای نداریم جز این که بپذیریم؛ آیات قرآن در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از یکدیگر بازشناخته و گردآوری شده اند و مشخص شد که آیه فلان به بخش فلان از سوره فلان تعلق دارد و چنین جایگاهی دارد. نیز سوره ها در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از یکدیگر بازشناخته شده اند. البته موضوع گردآوری قرآن را نمی توان بی ارتباط با ابو بکر و همچنین عثمان دانست.

موضوع یاد شده با ابو بکر در ارتباط است زیرا وی تمام سوره های پراکنده را که از هر جهت کامل بودند در یک کتاب گرد آورد. در تعدادی از روایتهای پیشین به این موضوع تصریح و خاطر نشان شده که ابو بکر اولین کسی بود که قرآن را در یک کتاب جمع آوری نمود. به عنوان مثال حارث محاسبی بر این مسأله تأکید کرده است. کار ابو بکر این بود که با طنابی کاغذهای پراکنده در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به یکدیگر متصل ساخت و سایر روایات نیز بر همین منوال صحیح می باشند به این معنا که قرآن جمع آوری شده توسط ابو بکر تا فرا رسیدن مرگ در نزد وی قرار داشت و پس از وی در اختیار عمر قرار گرفت و پس از آن به خانه حفصه دختر عمر و همسر پیامبر منتقل گردید.

همان طور که متذکر شدیم اشکال و اشتباه صورت گرفته نشأت گرفته از خلط مبحث بوده است و منظور از اصطلاح جمع آوری در روایات یادشده مشخص نشده و به همین دلیل دچار تناقض گویی و اشکال گردیده و باید توضیح بیشتری ارائه دهیم. هرچند که حقیقت موضوع برای افراد دقیق و جستجوگر کشف شده است.

هدف از جمع آوری؛ تألیف و ترکیب آیات و به عبارت دیگر قرار دادن هر آیه در محل موردنظر در سوره مربوط به آن می باشد و این امر تنها در حوزه اختیارات پیامبر قرار دارد و کسی جز وی نمی تواند به آن تحقق ببخشد و به استثنای وی هیچ کس حتی در زمان حیات پربار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین وظیفه ای بر عهده ندارد و در روایاتی که جمع آوری قرآن را در زمان پیامبر به افرادی همچون ابی بن کعب نسبت می دهند چنین معنایی لحاظ نشده است زیرا برای انجام چنین کاری تنها وسیله ممکن، ارتباط داشتن با وحی الهی است که صرفاً از ویژگیهای پیامبر محسوب می شود.

اما منظور از جمع آوری قرآن در روایات پیشین اعم از روایاتی که بر عدم تحقق آن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و روایاتی که بر تحقق آن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم توسط اشخاص دلالت دارند این است که سوره های پراکنده نوشته شده بر روی اشیاء گردآوری گردید. به هر حال جمع آوری قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدین معنا بود که دستیابی به تمام قرآن امکان پذیر بود.

به عبارت دیگر تمام قرآن نوشته شده بر روی اشیاء متفاوت وجود داشت و جمع آوری قرآن پس از پیامبر به معنی گردآوری آن در میان دو جلد کتاب بود.

پس مشخص گردید که جمع آوری قرآن در معنای مورد بحث آن از مفهوم تمام روایات یاد شده فرسنگها فاصله دارد و تنها پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که مسئولیت چنین کاری را بر عهده دارد. روایاتی که بر گردآوری قرآن توسط اشخاص در زمان پیامبر دلالت دارند به اندازه روایات مبتنی بر تحریف قرآن بی پایه و اساس می باشند.

موضوع جمع آوری قرآن به نحوی با عثمان نیز در ارتباط است.

عثمان همان فردی است که به افزودن آیات ساختگی در قرآن شهرت یافت و همچنین به سوزاندن قرآن‌ها (حزاق المصاحف) مشهور بود و بر همین اساس مورد انتقاد قرار گرفت. در اینجا منظور از جمع آوری قرآن این نیست که وی آیات و سوره‌های قرآن را از یکدیگر تمیز داد بلکه وی تمام مسلمانان را حول محور یک قرائت واحد گرد آورد، زیرا در قبایل و نقاط مختلف جهان اسلام لحنها و قرائتهای متفاوت پدیدار گشته بود.

حارث محاسبی می گوید: در میان مردم گفته می شود که عثمان گردآورنده قرآن است در حالی که چنین نیست. عثمان باعث شد مردم یک قرائت واحد را دنبال کنند. وی در دیدار با مهاجرین و انصار چنین تصمیمی اتخاذ نمود زیرا بیم آن را پیدا کرد که در اثر قرائتهای مختلف میان مردم عراق و شام اختلاف رخ نماید. چرا که در میان مردم قرائتهای هفت گانه یافت می شد.

در اینجا این سؤال مطرح می شود که آن قرائت واحدی که عثمان مسلمانان را حول محور آن گرد هم آورد چه چیزی بود و در این زمینه متکی به چه قرائتی بود؟

می توان گفت که آن قرائت تنها قرائت متعارف در نزد مسلمانان بود. که به شکل متواتر آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسب نمودند. در بحث تواتر قرائتها یادآور شدیم که نسبت دادن تمام قرائتها به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یک توهم و اشتباه است. احادیث ذکر شده در ارتباط با نزول قرآن براساس هفت حرف به فرض این که درست باشند و بتوان به آنها استناد جست به هیچ وجه با قرائتهای هفتگانه ارتباطی ندارند.

علی بن محمد طاووس علوی فاطمی در پاورقی کتاب «سعد السعود» به نقل از کتاب ابو جعفر محمد بن منصور و روایت محمد بن زید بن مروان در ارتباط با قرائتهای متفاوت می گوید: زید بن ثابت قرآن را در دوران ابو بکر گردآوری نمود ولی ابی بن کعب، عبد الله بن مسعود و سالم مولی ابی حذیفه با وی مخالفت کردند. اما عثمان قرآن را براساس دیدگاه مولای ما علی بن ابیطالب علیه السلام گردآوری نمود و قرآن

ابی بن کعب، عبد الله بن مسعود و سالم غلام ابی حذیفه را برگرفته و آن را شست. عثمان برای خویشتن و اهالی مدینه، مکه، کوفه، بصره و شام برای هریک به تنهایی قرآنی نوشت.

شیخ ابو عبد الله زنجانی به دنبال بیان این مطلب می گوید: ابن فضل العمری در اواسط قرن هشتم هجری، قرآن شام را دیده و در توصیف مسجد دمشق می گوید: «در قسمت چپ مسجد قرآن عثمانی به خط امیر مؤمنان عثمان بن عفان نگاشته شده بود و به احتمال قوی این همان قرآنی است که در کتابخانه لنینگراد وجود داشت و هم اکنون به انگلستان منتقل شده است. من در ماه ذی الحجه سال ۱۳۵۳ هجری در کتابخانه علوی نجف، قرآن دیگری به خط کوفی مشاهده کردم که آن را علی بن ابیطالب در سال چهلیم هجری نوشته بود.

به خاطر تشابه میان ابی و ابو در رسم الخط کوفی فرد ناآگاه تصوّر می کند که علی بن ابیطالب آن را با واو نوشته است.

از تمام موارد یادشده نتیجه می گیریم که کلمه «جمع آوری» در ارتباط با گردآوری قرآن چهار معنا دربر دارد و به همین دلیل موضوع یادشده با خلط مبحث روبرو شده و در اثر انحراف پیش آمده اعتقاد به تحریف قرآن نیز پیدا شد. اعتقادی که باعث تزلزل پایه های دین و تضعیف مسلمین می شود. معانی یاد شده عبارتند از:

۱- گردآوری به معنی تألیف و ترکیب و قرار دادن هر آیه در جایگاه مناسب از سوره موردنظر می باشد. جمع آوری به این معنا قابل بحث و بررسی است. نیز توضیح دادیم که گردآورنده به این معنا کسی جز پیامبر عظیم الشان اسلام نیست. به عبارت دیگر راهی جز وحی برای دستیابی به چنین گردآوری امکان پذیر نمی باشد. در سطور پی آمده در ارتباط با شبیه سوم مربوط به ادعای تحریف توضیح بیشتری ارائه خواهیم داد.

۲- جمع آوری به معنای گردآوری تمامی سوره های نوشته شده به طور پراکنده

بر روی اشیاء مختلف می باشد و بر همین اساس، قرآن گردآوری شده باید شامل تمام قرآن از ابتدا تا انتها گردد. این گردآوری در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که به تعدادی از اشخاص نسبت داده شده تحقق یافت. چه بسا در اینجا منظور از گردآوری، جمع آوری همه موارد مربوط به قرآن از قبیل تأویل و تفسیر و شأن نزول باشد. روایات بسیاری بر این معنا دلالت دارند که تنها به مولای ما امیر مؤمنان علیه السلام اختصاص دارد.

۳- جمع آوری به معنای گردآوری قرآن در یک کتاب واحد است. این جمع آوری به ابو بکر نسبت داده شده و برخی روایات پیشین آن را به عمر بن الخطاب نسبت داده اند.

۴- جمع آوری به معنای گرد آوردن مسلمانان بر سر یک قرائت واحد است زیرا قرائتهای مختلف در میان قبایل و نقاط مختلف جهان اسلام اختلاف ایجاد کرده بود. جمع آوری به این معنا توسط عثمان صورت گرفته است.

عدم خلط مبحث در میان این معانی پژوهشگر را به سمت و سوی حق و حقیقت رهنمون و او را از انحرافی که منجر به تحریف می شود رهایی می بخشد. اینجانب قبل از خود ندیدم کسی این گونه به موضوع جمع آوری قرآن پرداخته و آن را مورد امعان نظر و دقت قرار داده باشد.

فرد معتقد به تحریف دچار شبهه دیگری نیز خواهد شد و آن این که می گوید: حضرت علی علیه السلام دارای قرآنی غیر از قرآن موجود بوده که در میان قوم خود مطرح نمود ولی آن را پذیرا نشدند. قرآن وی دارای آیاتی فزونتر از قرآن موجود بوده است و به همین دلیل قومش آن را نپذیرفتند و بر همین اساس قرآن موجود در مقایسه با قرآن امیر مومنان علیه السلام دارای کاستی و نقصان است و این همان تحریفی است که مدعیان به آن اعتقاد دارند. روایات ذکر شده در این زمینه بسیار است از آن جمله:

۱- حضرت علی علیه السلام در روایتی دیگر با گروهی از مهاجرین و انصار به احتجاج برخاست و فرمود: «ای طلحه هر آیه ای که بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرو فرستاده شده با املائی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دستخط خویش در نزد من موجود است. تأویل هر آیه ای که بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرو فرستاده شد و تمامی امور حلال و حرام، حدود و احکام و تمامی چیزهای مورد نیاز امت تا روز قیامت حتی خراش ناخن بر روی صورت با قرائت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دستخط خودم در نزد من موجود است.

۲- در روایتی وی با یک ملحد احتجاج نموده و فرمود: «من قرآنی کامل؛ شامل تأویل، شأن نزول، محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ بی هیچ کم و کاستی آورده ام ولی قوم آن را نپذیرفتند.

۳- در اصول کافی، جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: هیچ کس جز جانشینان پیامبر نمی تواند ادعا کند که تمام قرآن از ظاهر و باطن آن در نزد وی موجود است.

۴- در اصول کافی همچنین آمده که جابر گفت: من از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: هیچ کس نمی تواند ادعا کند که قرآن آن گونه که نازل شده در نزد او موجود است مگر آن که دروغگو باشد و تنها علی بن ابیطالب و امامان پس از او توانستند قرآن را آن گونه که فرو فرستاده شده گردآوری و حفظ نمایند.

۵- عبد خیر می گوید از امام علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: «من قسم خوردم تا زمانی که قرآن را میان دو جلد گردآوری نکرده باشم ردا از دوش برنیافکنم و ردا از دوش برنیافکنم مگر آن که قرآن را جمع آوری کردم.

۶- ابن فریس از امام علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: من مشاهده کردم که به کتاب خدا مواردی افزوده می شود پس با خود عهد بستم که ردا بر تن نکنم تا آن را گردآوری نمایم.

۷- ابن شهر آشوب روایت کرده که امام علی علیه السلام قرآن را گردآوری نموده و آن را نزد اصحاب پیامبر آورد و گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من در میان شما دو امانت برجا می گذارم کتاب خدا و اهل بیت تا زمانی که به آن دو تمسک یابید گمراه نخواهید شد سپس امام علی علیه السلام فرمود: این کتاب خدا و من هم اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.

۸- روایات بسیار دیگری نیز ذکر شده که نشان می دهند امام علی علیه السلام دارای قرآنی متفاوت از دیگر قرآن ها بوده است. از آنجا که علی علیه السلام با حق است و حق با علی علیه السلام بنابراین نتیجه می گیریم که بی هیچ شک و تردیدی در قرآن موجود تحریف صورت گرفته است!

پاسخ

اگر نگوییم به طور حتم و یقین اما با اطمینان می توان گفت قرآن آن حضرت از نظر ترتیب سوره ها با قرآن موجود تفاوت داشته است. «سیوطی در اتقان» یاد آور شده که قرآن علی علیه السلام براساس ترتیب نزول سوره ها یعنی در ابتدا «المدرثر سپس المزمّل» سپس «تبت» سپس «الکوثر» و پس از سوره های مکی، سوره های مدنی به

ترتیب تنظیم شده است. ابن سیرین در ارتباط با گردآوری قرآن توسط امام علی علیه السلام می گوید: «به من گفته شده که آن حضرت، قرآن را براساس نزول سوره ها تنظیم کرده است و اگر آن کتاب یافت می شد بی تردید علم فراوانی در آن می یافتیم.» در «فهرست ابن ندیم» نیز ترتیب سوره ها با ترتیب نزول آن متفاوت ذکر گردیده است.

به طور کلی وجود تفاوت در ترتیب سوره ها در وهله اول حکایت از آن نمی کند که ترتیب سوره ها «توقیفی» است و در وهله دوم به فرض توقیفی بودن تضادی در ترتیب سوره ها مشاهده نمی شود.

اکثر علمای اهل تسنن معتقدند که ترتیب سوره ها توقیفی نیست و قرآن موجود با اجتهاد و اتفاق نظر صحابه پیامبر جمع آوری و تنظیم شده است. هرچند که بعضی از علمای اهل تسنن مانند زرکشی و کرمانی چنین اعتقادی ندارند.

در کتاب «الاتقان» آمده است که «بغوی» در کتاب شرح السنه می گوید: صحابه قرآن را میان دو جلد هم چنان که بر پیامبر فرو فرستاده شد بی آن که به آن چیزی را افزوده یا کم کنند گرد آوردند زیرا بیم آن داشتند که با مرگ حافظان قرآن این کتاب آسمانی از بین برود پس آن را همان گونه که از پیامبر شنیده بودند به نگارش درآورده و آن گونه که از پیامبر فراگرفته بودند تنظیم کردند زیرا پیامبر، قرآن را به ترتیب نزول آیات به اصحاب آموزش می داد و براساس رهنمودهای جبرئیل، قرآن موجود تنظیم شده است زیرا هر آیه ای که نازل می شد جبرئیل به پیامبر می گفت که این آیه پس از آیه فلان در فلان سوره قرار دارد. پس نتیجه می گیریم که تلاش صحابه پیامبر در جهت گردآوری قرآن در یک جلد کتاب بوده است و نه مرتب ساختن آیات و سوره های آن. قرآن در لوح محفوظ مکتوب است سپس خداوند آن را به طور کامل به آسمان دنیا فرستاد و از آنجا به اقتضای ضرورت به تدریج فرو فرستاده است. و ترتیب نزول قرآن با ترتیب تلاوت آن فرق می کند.

ابن حصار می گوید: «ترتیب آیات و سوره ها بر پایه وحی انجام پذیرفته است. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می فرمود: آیه فلان را در این قسمت از فلان سوره قرار دهید. با

وجود قرائنهای متواتر در مورد وجود چنین ترتیبی از سوی رسول خدا یقین حاصل شده است. تمام یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با قرار دادن چنین ترتیبی در یک جلد کتاب توافق نظر داشته اند» .

از عبارت کتاب چنین برمی آید که قرآن از همه جهات در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دارای نظم و ترتیب بوده است و چنان که قبلاً خاطر نشان ساختیم. قرآن به چهار بخش؛ سوره های طولانی، صدتایی، مثنایی و مفصل تقسیم بندی شده بود. موارد دیگری از قبیل این که از سوره اول به عنوان «فاتحه الكتاب» نام برده می شود ممکن است بیانگر این مطلب باشد که ترتیب سوره ها به دستور پیامبر و جبرئیل صورت گرفته باشد. چه بسا که به همین دلیل «ابن مسعود» آن طور که در ارتباط با وی گفته شده در قرآن خویش «معوذتین» را ذکر نکرده است به این دلیل که در آخر قرآن واقع شده اند و وی تصور کرده است که آن دو سوره جزو قرآن نیستند و جبرئیل تنها به صرف محافظت از امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام آن دو سوره را با خود به همراه آورده است. البته باطل بودن این ادعا بر کسی پوشیده نیست زیرا قرآن برای اثبات خویش نیازمند تواتر است و متواتر بودن معوذتین نیز ثابت شده است.

اما در مورد عدم اختلاف در ترتیب سوره ها، امری است بسیار روشن و شفاف و حاجتی به تبیین ندارد و ضرورتاً نزاع بر سر اختلاف ترتیب سوره ها به هیچ وجه نمی باشد، بلکه اختلاف بر سر این است که قرآن موجود در مقایسه با قرآن علی علیه السلام، در میزان و مقدار آیات نازل، ناقص و دارای کم و کاست است.

اما درباره ترتیب آیات همان گونه که عنایت فرمودید؛ این امر به دستور رسول خدا و براساس وحی جبرئیل صورت گرفته است که اصطلاحاً این پدیده را «توقیفی» نامیده اند. و تعبیر «سوره» این امر را تأیید می نماید. «سوره» به معنای مجموعه آیاتی است منظم و مرتب که مشتمل بر مقصود و موضوع یا موضوعات متعدد اما مرتبط باهم و هماهنگ است.

در قرآن عزیز و در مواضع فراوان، به ویژه در جایگاه آیات مطروحه در مقام

«تحدی» (که کافران را به چالش و مبارزه می طلبد)، و نیز در لسان نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و احکام مترتب بر «سوره» مانند وجوب قرائت سوره در نمازهای واجب پس از قرائت سوره حمد و استحباب خواندن سوره و همانند آن، با تئوری تفرّق آیات و عدم وضوح و بیان آن، هماهنگی و همخوانی ندارد، زیرا هر آیه جزیی از اجزای سوره و سوره نیز جزیی از قرآن می باشد.

آری درست است که علامه بزرگوار در تفسیر «المیزان» گفته است که: وجود برخی آیات قرآنی، که به صورت پراکنده و متفرّق نازل شده و هم اکنون جایی در میان آیات یافته اند، به گونه ای است که هیچ گونه دخالت اجتهادی صحابه را به ذهن متصور و متبادر نمی سازد (چرا که جای گرفتن این گونه آیات در میان آیه های دیگر به دستور مستقیم خود پیامبر بوده است) و روایتی که عثمان بن ابی العاص از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که: جبریل بر من وارد شد و به من دستور داد که این آیه را در این مکان از سوره قرار دهم: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...» چیزی فزونتر را در عملکرد حضرتش در مورد صرفاً برخی آیات نه تمامی آیات، بیان نمی کند.

روایات فراوان از طریق شیعه و اهل سنت نقل شده، جملگی حکایت از آن دارد که: هم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و هم مؤمنان، تأکید می دانستند که ختم سوره و اتمام آن با نزول «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، اعلام می گردد این احادیث را نیز «ابو داوود» و «حاکم» و بیهقی و «البزار» از طریق سعید بن جبیر در «اتقان» نقل می کنند.

ابن عباس می گوید: وقتی که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» نازل می شد پیامبر متوجه می شد که سوره قبلی خاتمه یافته و سوره جدیدی آغاز شده است. «البزار» می افزاید: وقتی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فرو فرستاده می شد سوره قبلی خاتمه می یافت و سوره جدیدی شروع می شد. روایات دیگری در همین رابطه به نقل از اهل تسنن و تشیع ذکر شده است. در روایتی از امام باقر علیه السلام بر این نکته تصریح شده که آیات در حیات پیامبر به شکل مرتب وجود داشت و سوره های مکی در کنار یکدیگر و مدنی در کنار یکدیگر قرار داشت مگر آن که فرض کنیم که تعدادی از

آیات یک سوره مکی و تعداد دیگری از آنها مدنی است که این فرضیه تنها در مورد یکی از سوره ها صدق می کند. لازمه تحقق چنین فرضیه ای این است که محل آیات مبتنی بر اجتهاد صحابه باشد.

در پاسخ باید گفت: هر چند ظاهر روایت عثمان بن ابی العاص بر عمومیت دلالت نمی کند ولی با توجه به نبود ویژگی خاص در آن متوجه چنین مطلبی می شویم زیرا همچنان که خاطر نشان ساختیم آیات در دوران پیامبر و توسط وی مرتب گشته بود. روایاتی که نشان می دهد پیامبر و مؤمنین با نزول بسم الله متوجه خاتمه یافتن سوره قبلی می شدند با این آگاهی که دستور می رسید که آیه فلان را در سوره فلان قرار دهید هیچ منافاتی ندارد. تمام شدن سوره با نزول بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ به هیچ وجه بر عدم امکان استقرار آیه ای در آن به دستور جبرئیل دلالت نمی کند.

در همین رابطه باید خاطر نشان ساخت که اگر صحابه پیشاپیش از ترتیب نزول آیات اطلاع می داشتند در آن صورت می توانستند قرآن را با کیفیت موجود مرتب سازند بر همین اساس نمی توان گفت که به صرف تناسب، آیات مکی و مدنی در یک سوره در کنار یکدیگر قرار گرفته اند و چنین حدس و گمانی در برابر ترتیب آیات براساس نزول که پایه اصلی کار است تاب مقاومت ندارد. با توجه به این که شأن نزول آیات نشان می دهد که سوره ها به دو بخش مکی و مدنی تقسیم شده اند بر همین اساس فرضیه مذکور مبتنی بر هیچ اجتهاد، استنباط، نظر و اندیشه ای نیست.

به طور کلی بر پایه دلایل ثابت شده قرآن در دوران پیامبر و توسط وی گردآوری، مرتب و تألیف شده است. هر چند که ترتیب سوره ها به دستور و نظر پیامبر ثابت نشده ولی بدون شک ترتیب آیات و تشکیل سوره ها به فرمان آن حضرت تحقق یافته است زیرا در غیر این صورت قرآن به هدف نهایی خویش دست نخواهد یافت و از مطالب متفرق و پراکنده نمی توان به هدف خاصی رسید. دلیلی که برای گردآوری قرآن در دوران پیامبر و توسط وی ذکر کردیم همان دلیل می تواند برای ترتیب آیات نیز صدق کند.

تفاوتی که میان قرآن امام علی علیه السلام و سایر قرآن ها وجود دارد در ارتباط با ترتیب سوره هاست. البته بدون شک تفاوت دیگری نیز وجود دارد مبنی بر این که قرآن آن حضرت دارای شأن نزول و تفسیر است.

البته به نظر نمی رسد که موارد یادشده جزو قرآن باشد و بکارگیری لفظ «تنزیل» بیانگر چنین مطلبی نیست زیرا بیان شأن نزول و تفسیر آیات تشکیل دهنده هیچ یک از بخشهای قرآن محسوب نمی شوند. معمولاً بعضی از امور به عنوان توضیح و تفسیر قرآن بدون هیچ علامت مشخصی نوشته می شدند زیرا صحابه مطمئن بودند که امور یاد شده با قرآن آمیخته نخواهد شد به همین دلیل به عنوان مثال «ابن مسعود» در قرآن خویش می نویسد:

لیس علیکم جناح ان تبغوا فضلا من ربکم فی موسم الحج

از ابن جزری روایت شده که می گوید: چه بسا صحابه هنگام قرائت به عنوان توضیح و بیان مطالب، تفسیر را نیز وارد می ساختند زیرا آنها مطمئن بودند هرآنچه از پیامبر فراگرفته اند قرآن است و نسبت به آمیخته نشدن قرآن با دیگر مطالب اطمینان خاطر داشتند و چه بسا بعضی از صحابه قرآن را به همراه تفسیر می نوشتند.

سپس به نظر می رسد که موارد اضافه موجود در قرآن امام علی علیه السلام از قبیل همین موارد یاد شده باشد. امتیازی که قرآن آن حضرت نسبت به سایر قرآن ها داشت این بود که بدون استثنای تمام موارد موجود در این زمینه را ذکر کرده است. روایات پیشین نیز حکایت از این واقعیت دارد که «تنزیل»، «تأویل»، «محکم»، «متشابه»، «ناسخ و منسوخ» همگی در نزد علی علیه السلام موجود است. بنابراین نتیجه می گیریم که در قرآن امام علی علیه السلام حتی آیه ای بیش از آیات موجود در قرآن فعلی وجود نداشته است.

اشاره

روایات بسیاری در این زمینه وجود دارد که گفته شده متواتر هستند در حالی که اکثر آنها از نظر سندیت ضعیف می باشند. به عنوان مثال به نقل از احمد بن محمد سیاری و یا علی بن محمد کوفی که دارای دیدگاههای فاسدی بوده و به جعل احادیث شهرت داشتند، می پردازیم: ادعای تواتر کلی روایات یاد شده که مبتنی بر داشتن آگاهی کلی نسبت به صدور بعضی از آنهاست را نباید مورد بحث و بررسی قرار داد ولی با توجه به این که روایات مذکور بر تحریف قرآن دلالت دارند باید آنها را مورد امعان نظر قرار داد. لازم به یادآوری است که روایات مذکور به چند دسته متفاوت تقسیم می شوند:

گروه اول:

اشاره

روایات بسیاری که بر تحریف قرآن به شکل تغییر، تبدیل و مواردی از این قبیل دلالت دارند.

۱- شیخ کشی در اول کتاب «رجال» به نقل از حمدویه و ابراهیم فرزندان نصیر از محمد بن اسماعیل رازی از علی بن حبیب مدائنی از علی بن سويد السائی روایت کرده که گفت امام کاظم علیه السّلام در زندان «برای من نوشت: ای علی از من سؤال کردی که دانستی های دینی خود را باید از چه کسی فرابگیری؟ من به شما می گویم که نباید دانستی های دینی خود را غیر از شیعیان ما فرابگیری زیرا در

غیر این صورت به افراد خیانتکار مراجعه کرده ای که به خدا و رسول و امانتهای ایشان خیانت کرده اند. کتاب خدا به امانت در نزد آنها سپرده شده ولی آن را تحریف کرده و تغییر دادند. پس لعنت خدا و رسولش و فرشتگان و پدران بزرگوار و نیک سرشتم و لعنت من و شیعیانم تا روز قیامت بر ایشان باد.»

۲- علی بن ابراهیم قمی از پدرش از صفوان بن یحیی از ابی جارود از عمران بن هیثم از مالک بن حمزه از ابوذر روایت کرده که گفت: وقتی این آیه «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ» فرو فرستاده شد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ فرمود: «امت مسلمان در روز قیامت در پنج گروه بر من وارد خواهند شد. گروهی از آنان همراه با گوساله این امت هستند. از آنها خواهم پرسید که بعد از من با «ثقلین» چه کردید؟ آنها خواهند گفت که ما «ثقل اکبر» را تحریف نمودیم و آن را پشت سر خویش انداختیم و امّا با «ثقل اصغر» دشمنی ورزیدیم و کینه توزی نمودیم و بر آن جفا و ستم روا داشتیم. پس من به آنها خواهم گفت: با تشنگی و رویی سیاه به جهنم باز گردید. سپس گروهی همراه با فرعون این امت بر من وارد خواهند شد و من به آنها خواهم گفت که با «ثقلین» چه کردید. ایشان خواهند گفت: «ثقل اکبر» را تحریف و پاره پاره نموده و با آن مخالفت ورزیدیم و اما با «ثقل اصغر» دشمنی ورزیده و جنگیدیم. من به آنها خواهم گفت که با رویی سیاه و تشنگی به آتش دوزخ باز گردید.

سپس گروهی همراه با سامری این امت بر من وارد خواهند شد. من به آنها خواهم گفت که پس از من با «ثقلین» چه کردید. آنها خواهند گفت که با «ثقل اکبر» مخالفت کرده و آن را وا گذاشتیم و اما «ثقل اصغر» را بی یار و یاور گذاشته و تباه ساختیم و تمامی زشتیها را در موردش روا داشتیم. من به آنها خواهم گفت که تشنه و با رویی سیاه به جهنم باز گردید.

سپس گروهی همراه با رهبر خوارج بر من وارد خواهند شد و من از آنان خواهم پرسید که پس از من با «ثقلین» چه کردید. آنها خواهند گفت: «ثقل اکبر» را

پاره پاره کرده و از آن تبری جستیم و با «ثقل اصغر» جنگیدیم و آنها را کشتیم. من به آنها خواهم گفت که با تشنگی و رویی سیاه به جهنم بازگردید. سپس گروهی با امام متقین و سید اوصیا و رهبر پیشانی سفیدها و جانشین فرستاده پروردگار عالمیان بر من وارد خواهند شد و من از آنها خواهم پرسید که پس از من با «ثقلین» چه کردید؟ آنها خواهند گفت ما از «ثقل اکبر» پیروی کردیم و «ثقل اصغر» را دوست داشتیم و با آن همراهی کردیم و آنها را خواستیم و یاری کردیم تا این که خون ما در راه ایشان به زمین ریخته شد. من به آنها خواهم گفت که به بهشت بازگردید در حالی که سیراب و با رویی سفید هستید. سپس پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را تلاوت نمود: **يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ...**

۳- سعد بن عبد الله قمی در حاشیه کتاب بصائر به نقل از شیخ حسن بن سلیمان حلّی از قاسم بن محمد اصفهانی از سلیمان ابن داوود المنقری از یحیی بن آدم از شریک بن عبد الله از عبد الله بن جابر بن یزید جعفری از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در منا مردم را به سوی خویش فراخوانده و فرمود: ای مردم من در میان شما دو امانت گرانبها برجای می گذارم کتاب خدا و اهل بیتم و خانه خدا تا زمانی که به آنها تمسک جوید گمراه نخواهید شد. سپس امام باقر علیه السلام افزود: اما کتاب خدا را تحریف نمودند و کعبه را منهدم ساختند و اهل بیت را کشتند و تمامی امانتهای الهی را وا گذاشتند و از آن تبری جستند.»

۴- صدوق در خصال به نقل از جابر از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: «در روز قیامت سه چیز یعنی قرآن، اهل بیت علیهم السلام و مسجد در نزد پروردگارت شکایت خواهند کرد: قرآن خواهد گفت: پروردگارا مرا تحریف و پاره کردند و مسجد می گوید: پروردگارا مرا به حال خود رها ساخته تباه کردند و اهل بیت می گویند: پروردگارا ما را کشتند و از خود طرد ساختند و آواره نمودند.»

۵- شیخ جعفر بن محمد بن قولویه در «کامل الزیارة» از محمد بن جعفر الرزّاز از حسین بن ابی الخطاب از ابن ابی نجران از یزید بن اسحاق از حسن بن عطیه از امام

صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «هنگامی که به منطقه حائر وارد می شوی بگو:

«اللهم العن الذین بدلوا دینک و کتابک و غیروا سنه نبیک»

: خداوندا بر کسانی که دین و قرآن و سنت پیامبرت را تغییر دادند لعنت بفرست.

۶- سید بن طاووس در مهج الدعوات به نقل از سعد بن عبد الله در کتاب «فضل الدعاء» از ابو جعفر محمد بن اسماعیل بن بزيع از امام رضا علیه السلام و از بکیر بن صالح از سلیمان بن جعفر الجعفری از امام رضا علیه السلام روایت شده که آن دو بر آن حضرت وارد شدند در حالی که سجده شکر بجا می آورد پس سجده خویش را طول داد و پس از آنکه سر از سجده برداشت به او عرض کردیم که سجده خویش را طولانی فرمودید. امام رضا علیه السلام فرمود هر کس که در سجده شکر این دعا را بخواند مانند کسی است که در «روز بدر» در رکاب پیامبر به سوی کفار تیراندازی کرده باشد. آن دو عرض کردند می خواهیم آن دعا را بنویسیم. امام علیه السلام فرمود: هر گاه سجده شکر بجا آوردید بگویید:

اللهم العن الذین بدلوا دینک و حرّفا کتابک و غیرا سنه نبیک

۷- ابن شهر آشوب در «مناقب» به نقل از عبد الله بن محمد بن سلیمان بن عبد الله بن الحسن از پدرش از جدش از عبد الله از امام حسین علیه السلام روایت کرده که آن حضرت در روز عاشورا فرمود: «شما طاغوتهای امت و احزاب پراکنده و به دورافکنندگان قرآن و بازدم شیطان و گروه تبهکار و تحریف کنندگان قرآن هستید.»

محدث معاصر پس از نقل این روایت می گوید: «امام حسین علیه السلام تحریف قرآن را به آنها نسبت داد در حالی که اسلاف آنها بودند که اقدام به انجام چنین کاری کردند. همچنان که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم کشتن انبیا را به یهودیان معاصر خویش نسبت داد زیرا به کار پدران خویش افتخار می کردند و از شیوه و روش آنها پیروی می کردند.»

۸- سید بن طاووس در «مصباح الزائر» و محمد بن مشهدی در «مزار» به نقل از

ائمه در زیارت جامعه کبیره حوادث اتفاق افتاده پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را این گونه شرح می دهد: «امت اسلامی از سلمان فارسی برائت جست و «مقداد» را از خویش طرد نمود و «جندب» را تبعید کرد و شکم «عمار» را شکافت و قرآن را تحریف کرد و احکام الهی را تغییر داد.»

*

نقد و بررسی گروه اول

منظور از تحریف قرآن در مورد گروه اول این نیست که معتقدند بخشی از آیات و کلمات آن حذف شده باشد بلکه بدین معناست که از آیات، معانی غیر واقعی استنباط شود و فضایل اهل بیت انکار و با آنها دشمنی و خصومت شود و حقوقشان نادیده گرفته و یا پایمال شود.

اولاً- ظاهر روایات صحیح گفته ما را ثابت می کند. ثانیاً برخلاف ظاهر روایات نمی توان استدلال نمود. این روایات تحریف قرآن را به همه مردمی نسبت می دهد که از اهل بیت پیروی نکرده و معتقد به امامت و ولایت آنها نبوده و نیستند. در حالی که تحریف موردنظر در دوران خلفای راشدین قبل از خلافت امیر مؤمنان علیه السلام به وقوع پیوست و تنها تعداد بسیار اندکی از مدعیان تحریف، تحریف قرآن را به بعد از دوران خلافت امام علی علیه السلام نسبت می دهند. در اینجا این سؤال مطرح می شود که تحریفی که در زمان مشخصی توسط افراد معدودی صورت گرفته را چگونه می توان به تمام مردم غیرشیعه نسبت داد. حکم این است که اگر معارف اسلامی را از غیرشیعه کسب نماییم در واقع دین را از افراد منحرف که به خدا و رسولش خیانت کرده اند فراگرفته ایم. چگونه امام حسین علیه السلام در روز عاشورا به آنها نسبت تحریف قرآن را داد و آنها نیز در مقابل این گفته سکوت کردند و به آن حضرت اعتراض نکردند.

دلیلی که «محدث معاصر» ارائه داده مبنی بر این که آنها نسبت به عمل اسلاف

خویش راضی و مفتخر بودند و از آنها پیروی کرده اند نیز بی پایه و اساس است زیرا فرد مسلمان معتقد به اساس اسلام و قرآن به عنوان وحی الهی و تنها معجزه جاودان نبوت و رسالت، چگونه می تواند راضی شود که در قرآن تحریفی صورت گیرد و در همین رابطه از تحریف کننده قرآن پیروی نماید. صرف اعتقاد به خلافت تحریف گر قرآن نمی تواند به معنای پذیرفتن اقدامات وی و تسلیم بودن در برابر عملکرد وی قلمداد شود. از سوی دیگر اعتقاد به خلافت را چگونه می توان با اعتقاد به تحریف قرآن توسط خلیفه در یک جا جمع نمود. آیا فرد معتقد به چنین خلیفه ای می تواند بپذیرد که چنین نسبتی به وی بدهند در حالی که کتابهای اهل تسنن با صراحت هرچه تمامتر چنین نسبتی را تکذیب و تحریف قرآن را به طور کلی انکار می کنند. صرف نظر از همه اینها آیا می توان گفت که تمام پیروان چنین خلیفه ای در تحریف قرآن دست دارند و نسبت به آن خشنودند.

به فرض اگر تحریف قرآن را بپذیریم آیا می توانیم چنین عمل زشتی را که توسط رهبر قومی صورت گرفته، به تمام افراد آن گروه نسبت داد در حالی که آنها هیچ اطلاعی در این رابطه نداشته و آن را نمی پسندند. این مطلب بسیار روشن و بدیهی است. بنابراین نتیجه می گیریم که منظور از تحریف نسبت داده شده به غیر شیعه در این روایات استنباط معانی نادرست از آیات، انکار فضایل اهل بیت، عدم پابندی به امامت آنها و عدم پیروی از خط مشی آنهاست و غیر از این، مفهومی برای تحریف قرآن توسط این گروه نمی توان تصور نمود.

روایاتی ناقل بر ذکر نام امامان معصوم علیهم السّلام در بعضی از آیات قرآن وجود دارند. این دسته از روایات نیز بسیارند:

۱- کافی به نقل از محمد بن فضیل از امام سجاد علیه السّلام روایت کرده که فرمود: «ولایت علی بن ابیطالب در تمامی کتب پیامبران نوشته شده است و خداوند تمام پیامبران را براساس نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت علی علیه السّلام برگزید.

۲- سیف بن عمیره از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: «اگر قرآن را همان گونه که فرو فرستاده شد به حال خود رها می کردند هر آینه نام ما را در آن مشاهده می کردید همان گونه که نام اقوام پیشین را در آن مشاهده می کنید.

۳- کافی از علی بن ابراهیم از احمد بن محمد برقی از پدرش از محمد بن سنان از عمّار بن مروان از منخل از جابر از امام باقر علیه السّلام روایت شده که فرمود: «جبرئیل این آیه را این گونه بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرو فرستاد:

و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فی علی فاتوا بسوره من مثله

۴- کافی از احمد بن مهران از عبد العظیم حسنی از محمد بن فضل از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: «جبرئیل این آیه را این گونه بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرو فرستاد:

فبدل الذین ظلموا آل محمد حقهم قولاً غیر الذی قیل لهم فانزلنا علی

۵- کافی از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم از پدرش از ابن محبوب از ابن حمزه از ابی یحیی از اصبع بن نباته روایت کرده که گفت شنیدم امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید: «قرآن در سه قسمت فرو فرستاده شد یک سوم در مورد سنتها و امثال و حکم و یک سوم آن در ارتباط با ما و دشمنان ماست و یک سوم دیگر درباره واجبات و احکام است.»

۶- ابو بصیر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «قرآن در چهار بخش نازل شده است ۱- در مورد ما ۲- درباره دشمنان ما ۳- سنن و احکام ۴- واجبات و احکام.»

روایات دیگری نیز با همین مضمون وجود دارد.

*

نقد و بررسی گروه دوم

تعدادی از این روایتها با صراحت بیانگر نام اهل بیت در قرآن نیستند. پرداختن تمامی کتب آسمانی از جمله قرآن به مسأله ولایت امیر مؤمنان به هیچ وجه به معنای ذکر نام ایشان نیست. همچنین نزول قرآن در سه یا چهار قسمت به این معنا نیست که به نام مقدّس و القاب شریف اهل بیت پرداخته باشد بلکه به فضایی اشاره شده که آنها کاملترین مصداق آن هستند. این موضوع در مورد دشمنان آنها نیز صدق می کند: نام ایشان در قرآن با صراحت ذکر نشده است بلکه قرآن به اوصاف زشتی پرداخته که تنها اینان مصداقش می باشند. منظور از «تنزیل»، تفسیر و توضیح قرآن است چنان که در مورد قرآن امیر مؤمنان علیه السلام خاطر نشان ساختیم. این که می گوییم قرآن آن حضرت در بردارنده تمامی موارد فرو فرستاده شده است بدین معنا نیست که قرآن آن حضرت کامل و سایر قرآن ها ناقص اند بلکه امتیازی که قرآن آن حضرت در مقایسه با سایر قرآن ها داشت این بود که بدون استثنا تفسیر و شأن نزول تمام آیات ذکر شده است.

بنابراین نتیجه می‌گیریم که نام امامان معصوم علیهم السّلام در قالب تشریح و توضیح آیات ذکر شده است.

اگر نام حضرت علی علیه السّلام با صراحت در قرآن با بیان اوصاف و القاب وی ذکر شده بود در این حالت می‌بایست به هنگام احتجاج به این مطلب اشاره می‌کردند. نه تنها امیر مؤمنان بلکه هیچ یک از امامان معصوم علیه السّلام و یاران و شیعیان در هنگام احتجاج به موضوع یاد شده اشاره نکرده‌اند. این در حالی است که تمامی «احتجاج»‌ها ثبت و ضبط شده است. در همین رابطه باید به «حدیث غدیر» اشاره نماییم که طی آن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، علی علیه السّلام را با آن وضعیت معروف به جانشینی خویش برگزید در حالی که نسبت به پیامدهای این امر نگران بود. خداوند نیز به وی وعده داد که او را از شرّ مردم حفظ فرماید و تأکید کرد که اگر این کار را انجام ندهد رسالت خود را ابلاغ نکرده است و به همین دلیل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردم را در آن روز موعود در میان راه گردهم آورد تا آغاز امامت را اعلام نماید و خلافت را ابلاغ و جانشین خود را تعیین فرماید. اگر نام علی علیه السّلام در قرآن ذکر شده بود پس دیگر نیازی به انتصاب وی نبود و دلیلی برای ترس و بیم پیامبر وجود نداشت و جمع آوری آن تعداد انبوه از مردم در وسط راه هیچ تأثیری نداشت. همه موارد یاد شده نشان می‌دهد که موضوع ولایت و جانشینی علی علیه السّلام نزد مسلمانان شناخته شده نبود زیرا قرآن با صراحت به ذکر نام علی علیه السّلام به این مسأله نگرش نداشته است. لازم به یادآوری است که داستان غدیر در اواخر عمر شریف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به وقت بازگشت از حجه الوداع روی داد که در آن هنگام بخش اعظم قرآن فرو فرستاده شده بود و در میان مسلمانان گسترش یافته بود.

به طور کلی خود حدیث غدیر که خدشه ناپذیر است و فرد معتقد به تحریف قرآن نیز آن را قبول دارد نشان می‌دهد که قرآن با صراحت به امامت علی علیه السّلام اشاره نکرده است زیرا در غیر این صورت دیگر نیازی به انتصاب وی وجود نمی‌داشت.

در روایات متواتر آمده است که می‌بایست روایات نسبت داده شده به آنها را به

قرآن و سنت عرضه نمود و اگر با قرآن در تضاد باشند باید آنها را دور افکند زیرا آنها مطلبی برخلاف قرآن ابراز نمی دارند. بدیهی است اولاً: منظور از قرآنی که می بایست روایات را به آن عرضه نمود قرآنی است که باید در اختیار مردم باشد و نباید تنها در اختیار اهل بیت قرار داشته باشد. البته به فرض این که قرآن موجود در دست مردم با قرآن اهل بیت بنا به اظهارنظر مدعی تحریف تفاوت داشته باشد. در روایات به مردم دستور داده شده تا روایات اهل بیت را به قرآن موجود و در اختیار خویش عرضه دارند.

ثانیاً: عرضه کردن روایات به قرآن تنها اختصاص به احکام فرعی عملی ندارد زیرا قرینه ای در این زمینه وجود ندارد و بسیاری از احکام در قرآن ذکر نشده است بنابراین نتیجه می گیریم که منظور از روایات متواتر یاد شده، عرضه روایات رسیده از اهل بیت به احکام فرعی قرآن نیست بلکه ظاهر روایات بر عموم اطلاق شده و دلالت دارند بنابراین نتیجه می گیریم که این دسته از روایات که بر ذکر نام امامان معصوم علیهم السّلام در قرآن دلالت دارند با قرآن در تضاد هستند و باید آنها را به دیوار کوبید. روایات یاد شده هرچند که اکثراً توسط «کافی» از جابر از امام باقر علیه السّلام روایت شده اند اما دارای قرینه مشخصی بر کذب و بی پایه و اساس بودن خویش می باشند. ذکر نام امام علی علیه السّلام در آیه ای که می خواهد نبوت پیامبر را ثابت کند اصلاً هیچ مناسبتی ندارد زیرا هدف از آیه مذکور اثبات اصل نبوت است و این که در نزول قرآن از سوی خداوند هیچ شک و تردیدی وجود ندارد و بشر توانایی آوردن مشابه برای قرآن را ندارد. میان این مسأله و ذکر نام علی علیه السّلام چه تناسبی وجود دارد؟! به عبارت دیگر شک و تردید ذکر شده در آیه در ارتباط با تمام قرآن و وحی الهی است و ربطی به مسائل فرو فرستاده شده درباره علی علیه السّلام ندارد. در اینجا منظور از مبارزه طلبی و چالش مناسب، در ارائه و آوردن مشابهی برای قرآن است. بدیهی است که میان شک و تردید در ارتباط با مسائل فرو فرستاده شده درباره علی علیه السّلام و آوردن سوره ای مشابه قرآن هیچ تناسب و هماهنگی وجود ندارد.

صرف نظر از تمام موارد یاد شده، این گروه از روایات با یک روایت صحیح صریح در تضاد است. در این روایت، کافی به نقل از ابو بصیر روایت کرده که می گوید: از امام باقر علیه السلام در مورد آیه:

أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ

پرسیدم. آن حضرت فرمود: در مورد علی بن ابیطالب و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است. من به وی عرض کردم: مردم می گویند چرا خداوند نام علی علیه السلام و اهل بیت او را در قرآن ذکر نکرده است. حضرت فرمود: آیات متعددی در مورد پیامبر از جمله آیات درود و صلوات فرو فرستاده شده ولی خداوند در آنها نامی از پیامبر جز سه یا چهار مورد نامی نمی برد تا این که رسول خدا خود، آنها را تفسیر فرمود.

از این حدیث درمی یابیم که در قرآن نام علی علیه السلام و امامان معصوم ذکر نشده است و سؤال کننده در پی فلسفه و درک علت بوده است. این روایت بر روایتهای پیشین غلبه دارد و نشان می دهد: که نام اهل بیت نه به شکل قرآنی آن بلکه به شکل تفسیری و تأویلی آن در قرآن وجود دارد. پس با این وجود دیگر جای هیچ شک و شبهه و اشکالی باقی نمی ماند و ارکان استدلال این گروه نیز سست و ویران می گردد.

اشاره

روایاتی نقل شده که می گوید نام افراد دیگری نیز در قرآن وجود داشته ولی تحریف کنندگان آنها را حذف کرده اند و تنها نام ابو لهب را برجای گذاشتند.

۱- غیبت نعمانی از احمد بن هوده از نهاوندی از عبد الله بن حمّاد از صباح مزنی از حرث بن مغیره از اصیغ بن نباته روایت کرده که گفت: شنیدم امام علی علیه السلام می فرماید: من عجم را مشاهده می کنم که در آینده در مسجد کوفه قرآن را آن گونه که نازل شده به مردم تعلیم می دهند. من گفتم ای امیر مؤمنان آیا قرآن فعلی همان قرآن فرو فرستاده شده نیست. آن حضرت فرمود: نه زیرا نام هفتاد تن از قریش، و پدرانشان از قرآن حذف شده است و تنها نام ابو لهب برجای مانده تا به واسطه آن پیامبر را مسخره کنند زیرا ابو لهب عموی پیامبر برد!

۲- شیخ ابو عمرو کشی در کتاب رجال به نقل از ابو خطاب از ابو خلف بن حمّاد از ابی محمد حسن بن طلحه از ابن فضال از یونس بن یعقوب از یزید عجلی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که گفت: در قرآن نام هفت تن ذکر شده که قریش آنها را حذف کرد و تنها نام ابو لهب را برجای گذاشت.

۳- کافی از علی بن محمّد از احمد بن محمّد از ابی نصر روایت کرده که گفت: ابو الحسن علیه السلام قرآنی در اختیارم گذاشت و به من امر فرمود که در آن ننگرم ولی من در آن نگریستم و خواندم. لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ

پس نام هفتاد تن از قریش با نامشان و نام پدرانشان را در آن یافتم پس

امیر مؤمنان علیه السّلام به من پیام داد که آن قرآن را برای او بفرستم.

*

نقد و بررسی گروه سوم:

این دسته از روایات دارای سندی ضعیف بوده و با یکدیگر در تضاد می باشند و نمی توان به عدد ذکر شده در آنها استناد جست. «محدّث معاصر» در همین رابطه می گوید دلیل ذکر رقم هفت در روایت شماره دو این بود که شنونده تحمل شنیدن بیش از این رقم را نداشت زیرا امامان معصوم علیه السّلام به میزان درک مردم سخن می گفتند. باطل بودن چنین استدلالی یک امر بدیهی است. این دسته از روایات با قرآن نیز در تضاد هستند زیرا بر ما تکلیف شده تا روایات را بر قرآن عرضه کنیم. مضمون روایات بی پایه و اساس بودن آنها را ثابت می کند.

از سوی دیگر ذکر نام «ابو لهب» به هیچ وجه شخصیت پیامبر را خدشه دار نمی سازد زیرا صرف عمو بودن بدون وحدت اشتراک در اهداف توحید و نبوت برای افراد ایجاد اعتبار و حرمت نمی کند و تنها عمو بودن کافی نیست. از ظاهر روایت اول برمی آید که بهتر بود نام ابو لهب نیز حذف می شد. در روایت دوم صدر و ذیل روایت با یکدیگر منافات دارند زیرا در مقدمه روایت آمده که در قرآن نام هفت تن از قریش ذکر شده بود و در پایان اشاره شده که نام همه هفت تن حذف گردیده و تنها نام ابو لهب به جا مانده پس این موضوع نشان می دهد که در مجموع نام هشت تن در قرآن ذکر شده بود. اما روایت سوم دلالت بر این نمی کند که نام هفتاد تن بخشی از قرآن را تشکیل می داده است و این که راوی می گوید امام مرا از نگرستن به قرآن نهی فرمود روایت را از درجه اعتبار ساقط می سازد. ظاهر روایت نشان می دهد که امام علیه السّلام قرآن را در اختیار وی نهاد تا در آن بنگرد و این موضوع با نهی امام منافات دارد (لطفا دقت فرمایید) بنابراین مشخص می شود که پژوهشگر با انصاف عاری از تعصب و پیرو دلیل و برهان نمی تواند به این دسته از روایات اعتماد و اطمینان پیدا کند.

این دسته از روایات نشان می دهند که پس از پیامبر تعدادی از کلمات حذف گردیده و به جای آنها تعداد دیگری از کلمات گذاشته شده اند. در واقع این گروه از روایات همزمان باهم بر وجود فزونی و نقصان در قرآن دلالت دارند. فزونی به خاطر قرار دادن کلمات و نقصان از نظر حذف.

۱- علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش به نقل از پدرش از حماد بن حریر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

اهدنا الصراط المستقیم صراط من انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و غیر الضالین

۲- عیاشی از هشام بن سالم روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره آیه **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ**

سؤال کردم آن حضرت فرمود: آیه به این شکل بوده «آل ابراهیم و آل محمد علی العالمین» تحریف کنندگان اسمی را جای اسم دیگر عوض کرده اند.

۳- حریر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

و لقد نصرکم الله بیدر و انتم ضعفا و ما کانوا اذله و رسول الله فیهم علیه و علی آله الصلاه و السلام.

۴- محمد بن جمهور می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام این آیه را تلاوت کردم. **لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ** امام فرمود: این آیه در واقع این گونه فرو فرستاده شده:

ليس لك من الامر ان تبت عليهم او تعذبهم فانهم ظالمون

زیرا چگونه ممکن است که پیامبر اختیاری نداشته باشد در حالی که در آیه دیگری خداوند می فرماید: مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا و در جای دیگر می فرماید:

من يطع الرسول فقد اطاع الله و من تولی فما ارسلناك عليهم حفيظا ان عليك الا البلاغ

روایات دیگری نیز در همین زمینه وجود دارد که از تغییر و حذف بعضی از کلمات و جایگزین شدن کلمات دیگر به جای آنها دلالت دارند.

*

نقد و بررسی گروه چهارم:

در پاسخ به این گروه می گوئیم که: سند اکثر این روایات فاقد اعتبار است و با قرآن و اجماع مسلمانان در تضاد است. زیرا مسلمانان به اتفاق آرا وقوع تحریف به شکل فزونی آن را مردود می دانند و معتقدند که کتاب موجود بدون حتی یک حرف اضافی همان قرآن اصلی است.

در ارتباط با روایت شماره یک باید خاطر نشان ساخت که تغییر آیه مذکور هیچ فایده ای دربر ندارد زیرا آیه اصلی با هدف مورد نظر تحریف کننده منافات ندارد و از نظر ادبی هیچ اشکالی در آیه مشاهده نمی شود و نیز از موقعیت و جایگاه رفیع پیامبر چیزی نمی کاهد. در اینجا این پرسش مطرح می شود که علت تحریف چه چیزی بوده است زیرا برای تغییر یادشده نمی توان هیچ انگیزه و توجیه و دلیل و فایده ای یافت.

آیه موجود در روایت چهارم بر عدم استقلال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دلالت دارد و «لام» از اختصاص استقلال به خداوند متعال حکایت می کند. همین موضوع در مورد آیه **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**

ص: ۴۱۵

نیز صدق می کند. با توجه به این که استقلال تنها منحصر به ذات خداوند است؛ پس می توان آن را از دیگران نفی نمود. مقام نبوت باعث نمی شود تا پیامبر از گردونه ممکن الوجود بودن خارج شود. وی همواره در بالاترین سطح نیاز در ارتباط و اتصال به «ذات مقدس الهی» است. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم هرچند از نظر موقعیت و جایگاه به بالاترین مراتب کمالی دست یافته است ولی این واقعیت باعث تغییر ذات او نمی شود و نمی توان بر همین اساس او را مستقل از واجب الوجود دانست. پس جای هیچ اشکال و ایرادی در آیه وجود ندارد و میان آن و سایر آیات یادشده در روایت هیچ منافاتی به چشم نمی خورد. آیاتی که بر لزوم پیروی از اوامر و نواهی پیامبر و این که اطاعت از وی به مثابه اطاعت از خداوند است دلالت دارند. تمامی این ویژگیها با عدم استقلال پیامبر هیچ مغایرتی ندارند بلکه برعکس، این موضوع را ثابت و تأیید می کند، زیرا پیامبر به خاطر این که فرستاده و پیام آور خداوند براساس وحی است دارای این ویژگیها می باشد و موارد یادشده با استقلال پیامبر همخوانی ندارد.

اشاره

روایاتی که با بیان تعابیر مختلف و مضامین متعدد بر وجود نقصان در قرآن دلالت دارند. بعضی از آنها حکایت از آن دارند که تعداد آیات قرآن بیش از رقم فعلی است و برخی دیگر حاکی از آن است که تعداد آیات فلان سوره از تعداد فعلی بیشتر بوده است. و بخش سوم بیانگر آن است که کلمه فلان از فلان آیه و یا آیه فلان از فلان سوره در موارد بسیاری و جاهای متعددی حذف شده است.

در بخش اول «کافی» به نقل از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن محمد از علی بن حکم از هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: قرآنی که جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرو فرستاد شامل هفده هزار آیه بود.

در بخش دوم: «سیوطی» در اتقان به نقل از ابی عبید روایت کرده که گفت: ابن ابی مریم از ابی لهیعه از ابی الاسود از عروه بن زبیر از عایشه روایت کرده که گفت: سوره احزاب در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دویست آیه بود ولی وقتی عثمان آن را نوشت فقط همین تعداد کنونی ثبت و ضبط گردید.

ابو علی فارسی در کتاب «الحجه» به نقل از شیخ طبرسی در مجمع البیان از زر بن جیش از ابی بن کعب روایت کرده که از وی پرسید سوره احزاب را در چند آیه تلاوت می کنید؟ او پاسخ داد هفتاد و اندی آیه. ابی گفت: ولی در زمان پیامبر این سوره از بقره طولانی تر بوده است.

در بخش سوم: «کلینی» از علی بن ابراهیم از پدرش از علی ابن اسباط از علی بن

حمزه از ابا بصیر از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت این آیه را این گونه تلاوت نمود: و اتبعوا ما تتلوا الشیاطین بولایه الشیاطین علی ملک السلیمان

سیّاری از محمد بن علی بن سنان از عمّار بن مروان از علی بن یزید از جابر جعفی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت این آیه را این گونه تلاوت نمود:

و اذا قیل لهم آمنوا بما انزل الله فی علی قالوا تؤمن بما انزل علینا

«کلینی» همچنین از علی بن ابراهیم از احمد بن محمد برقی از پدرش از محمد بن سنان از عمّار بن مروان از منخل از جابر از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: جبرئیل این آیه را این گونه بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرو فرستاد:

بئس ما اشتروا به انفسهم ان یکفروا بما انزل الله فی علی بغیا

سیّاری همچنین به نقل از یعقوب بن یزید از ابن ابی عمیر از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت این آیه را این گونه تلاوت کرد:

ان الذین یکتُمون ما انزلنا من البینات و الهدی فی علی من بعد ما بیناه للناس اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون

عیّاشی به نقل از ابی اسحاق از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

و اذا تولى سعى فى الارض ليفسد فيها و يهلك الحرث و النسل بظلمه و سوء سریره و الله لا يحب الفساد

سید بزرگوار علی بن طاووس در «فلاح السائل» از محمد بن مسلم از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: همسر امام مجتبی علیه السّلام قرآنی به رشته تحریر در آورد و این آیه را به دستور امام حسن علیه السّلام این گونه نوشت:

حافظوا علی الصلوات و الصلاه الوسطی و صلاه العصر و قوموا لله قانتین «شیخ طوسی» در تهذیب به نقل از یونس بن عبد الرحمن از عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: آیه رجم در قرآن بدین گونه است.

اذا زنی الشیخ و الشیخه فارجموهما البته فانهما قضیا الشهوه

«راغب اصفهانی» در «المحاضرات» خاطرنشان ساخته که از عمر روایت شده که گفت: اگر نمی گفتند که «عمر» آیه ای را به قرآن افزوده است من این آیه را در قرآن ثبت و تلاوت می کردم:

الشیخ و الشیخه اذا زنيا فارجموهما البتة نکالا لامر الله و الله شديد العقاب.

و روایات بسیار دیگری که در همین راستا وجود دارد.

*

نقد و بررسی گروه پنجم

روایات یاد شده با مجموعه آیات قرآن در تضاد است و به ما دستور داده شده تا از آنها اعراض نماییم و آنها را به دیوار بکوبیم زیرا جعلی و باطل اند. از نظر استدلالی این گروه به گروه دوم شباهت دارد.

از روایات بخش دوم چنین برمی آید که نام امام علی علیه السلام و امامان معصوم در قرآن ذکر شده بود ولی بعدها حذف گردید. روشن ساختیم که قرائن قطعی بسیاری وجود دارد که بر عدم ذکر نام مقدس ائمه معصومین در الفاظ و آیات محکم و کلمات شریف قرآن تأکید دارد.

در اوائل بحث تحریف ناپذیری قرآن در ارتباط با توهم درج «حکم رجم» در قرآن به طور مبسوط کاوش نمودیم. آیه معروف رجم توسط شخصی روایت شده که گفتار و کردارش فاقد اعتبار است و همین امر کافی است تا متوجه شویم که حق فراسوی باطل است و آیه مذکور با عقل و منطق همخوانی ندارد.

در ارتباط با این که قرآن اصلی در بردارنده آیاتی بیش از قرآن فعلی بوده است طبرسی به نقل از علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده که فرمود: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد ثواب تلاوت قرآن پرسیدم. وی نیز ثواب قرائت تک تک سوره ها را همان گونه که از آسمان فرو فرستاده شده به شیوایی بیان نمود. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تمامی سوره های قرآن ۱۱۴ سوره است و تمامی آیات قرآن ۶۲۳۶ آیه است و تمامی

ثانیا: بسیاری از این روایات به نقل از احمد بن محمد سیاری نقل شده است. وی دارای گرایشی فاسد و فردی دروغگو و جعل کننده حدیث بوده است. برخی از پژوهشگران مدعی اند که در روایات تحریف شده گردآوری شده توسط «محدث معاصر» در کتابی ویژه در خصوص این موضوع ۱۸۸ روایت به نقل از این شخص فاسد و جعل یافته شده است. با وجود چنین روایاتی مطمئنا می توان گفت که وی فردی معاند و منافق و یا جیره خوار افراد معاند بوده است. به نظر می رسد که وی به منظور مخدوش ساختن قرآن و کاهش ارزش و اسقاط قرآن به عنوان تنها معجزه جاودان از درجه اعتبار و هم ردیف قرار دادن آن با تورات و انجیل تحریف شده اقدام نموده است. روایات دروغین، جعل و به کتاب خدا افترا و دروغ می بست تا مسلمانان نسبت به یهود و نصارا هیچ گونه امتیاز و ویژگی خاصی نداشته باشند و چنان چه تورات و انجیل فاقد اعتبار است قرآن را نیز از اعتبار و ارزش فرو کاهد. به ویژه آن که در ارتباط با مسائل فقهی و احکام عملی روایات بسیار کمی از وی نقل شده است. در اینجا بهتر است به اظهار نظر بزرگان علم رجال درباره وی پردازیم:

شیخ قدس سره در «الفهرست» می گوید: احمد بن محمد بن سیار ابو عبد الله از نویسندگان اهل بصره در زمان امام سجاد علیه السلام بوده است وی به نقل احادیث ضعیف و داشتن گرایشی فاسد و نقل روایات پوچ و بی محتوا و نامه نگاریهای بسیار شهرت داشت. او کتابهایی همچون ثواب قرآن، پزشکی، «قرائتها» و «نوادر» را به رشته تحریر درآورده است. حسین بن عبید الله از احمد بن محمد بن یحیی می گوید از پدرش از «النوادر» سیاری روایات مبالغه آمیز نقل کرده اند. علاوه بر آن گروهی از اصحاب ما از جمله سه نفر که نامشان فوقا ذکر شد از «نوادر» با نقل محمد بن احمد بن داوود از سلامه بن محمد از علی بن محمد حنائی از سیاری روایت نقل کرده اند. نجاشی هم می گوید: احمد بن محمد بن سیار ابو عبد الله نویسنده اهل بصره و از نویسندگان آل طاهر در زمان امام سجاد علیه السلام بود. وی به

داشتن احادیث ضعیف و اعتقادات باطل شهرت فراوان داشت. حسین بن عبید الله یادآور می شود که روایات وی پوچ و بی محتواست. از وی کتابهایی به نام «ثواب القرآن»، «طب»، «قرائتها»، «نوادر» و «غارات» به یادگار مانده است. حسین بن عبید الله گزارش می دهد احمد بن محمد بن یحیی و ابو عبد الله قزوینی از احمد بن محمد بن یحیی و او از پدرش می گوید: سیاری روایاتی را که نقل کرده غلو و مبالغه آمیز و خلط مبحث و چرندیات است.

محدث معاصر روایات سیاری را حجت و معتبر می داند! می گوید: محمد بن یحیی عطار، شیخ قمی ها و روحانی برجسته و قابل اعتماد، «کلینی» که از مشایخ امامیه و ارباب روایت و حدیث معتبر به شمار می روند و همچنین شیخ محمد بن ادریس در کتاب السرائر در آخرین فصل این کتاب که به ذکر نام نویسندگان و راویان مخلص و معتبر می پردازد و می گوید: از جمله این نویسندگان سیاری است که نامش ابو عبد الله و از یاران امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام بوده است. از سوی دیگر تنها شخصی که به سیاری اشکال و ایراد وارد ساخته غضائری بوده که دارای تألیفاتی ضعیف بوده است.

این که گفته می شود فقط غضائری به کار سیاری اشکال وارد ساخته باید خاطر نشان ساخت که پژوهشگر کارشناس در کتاب «قاموس الرجال» خویش یادآور می شود که علاوه بر کشی، غضائری، «فهرست» و «نجاشی»؛ شخصیت‌های برجسته دیگری همچون شیخ طوسی در استبصار خویش، محمد بن علی بن محبوب به نقل از غضائری، حسین بن عبید الله، احمد بن محمد بن یحیی، محمد بن یحیی با نقل از «الفهرست»، نصر بن الصباح، به نقل «کشی» از او طاهر الوراق، جعفر بن ایوب، شجاعی، و ابراهیم بن حاجب و نیز شیخ قمی ها یعنی ابن ولید و ابن بابویه و ابن نوح به نقل «غضائری» در اینجا و نیز «نجاشی» و «الفهرست» در مورد محمد بن احمد بن یحیی؛ از سیاری به عنوان یک فرد دروغگو و غیرقابل اعتماد نام برده اند.

اما این که: شیخ قمی ها از وی روایت نقل کرده در ارتباط با روایاتی بوده که از غلو و خلط مبحث به دور بوده اند. قدما در ارتباط با روایتهای ضعیف به این ترتیب عمل می کردند که روایتهای سالم را مورد توجه قرار می دادند و روایتهای ناسالم را کنار می گذاشتند و برای هر دو مورد قرائن بسیاری در اختیار داشتند.

اما در ارتباط با «کلینی» باید گفت اولاً: عبارت «بعضی از یاران ما» («بعض اصحابنا») که کلینی به کار می برد، بیانگر عامی بودن وی است و به هیچ وجه نشانه مدح و ستایش کلینی از سیاری و معتبر بودن روایت نیست. ثانیاً: در صورتی می توان به روایت اعتماد نمود که عاری از غلو و خلط مبحث باشد. ثالثاً: «کلینی» در مخالفت با بی پایه و اساس بودن روایات سیاری و کج فکر بودن و نکوهش و فساد اعتقاد او اظهار نظری نکرده است.

اما این که علامه حلی در کتاب «مستطرفات» از سیاری نام برده به هیچ وجه به این معنا نیست که وی فردی قابل اعتماد و ستایش بوده است.

اولاً- نام سیاری، احمد بوده و نه ابو عبد الله. البته هر چند کنیه برخی از افراد همان نامشان می باشد ولی وی جزو این تعداد نیست.

ثانیاً: وی براساس شهادت و تأیید کتاب «الفهرست» و نجاشی با امام سجاد علیه السلام و نه امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام هم عصر بوده است.

ثالثاً: به فرض این که وی با آن دو امام همام هم عصر بوده باشد این موجب نمی شود که جزو یاران ایشان به حساب آید زیرا وی به عنوان یک فرد ناشایسته نمی توانست جزو اصحاب معصومین باشد بنابراین نتیجه می گیریم که به هیچ عنوان نمی توان به روایات نقل شده از سیاری اعتماد نمود.

از تمام موارد یادشده همچنین نتیجه می گیریم که نمی توان به روایات مدعی تحریف استناد کرد، زیرا فاقد اعتبار، حجیت و دلالت می باشند.

با توجه به برخی آیات و عدم ارتباط میان بخشهای آن (صدر و ذیل و شرط و جواب شرط) احساس می‌کنیم که در آنها تحریف صورت گرفته و در بخشهایی از آن کاستی و نقصان وجود دارد. زیرا ممکن نیست میان بخشهای یک آیه ارتباط وجود نداشته باشد و عدم ارتباط، از نبود یک کلمه یا جمله به عنوان حلقه وصل چنین حکایت می‌کند که میان بخشهای آن تناسب و بین مقدمه و مؤخره یا شرط و جواب شرط همخوانی و هماهنگی وجود ندارد، و این خود دلیل تحریف است. به عنوان مثال خداوند متعال در سوره نساء می‌فرماید:

و ان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و تعولوا

در این آیه ترس از عدم رعایت عدالت در مورد یتیمان ارتباطی به ازدواج با زنان و تعدّد همسران ندارد بنابراین متوجه می‌شویم که میان شرط و جواب شرط موضوعی حذف شده است.

یکی از احتجاج‌های امیر مؤمنان علیه السّلام تأییدکننده همین معناست. شخص ملحدی از امام علیه السّلام در همین رابطه پرسش نمود. امام در پاسخ فرمود: در اینجا عدم رعایت عدالت درباره ایتام تشابه و شباهتی به ازدواج با زنان ندارد و تمامی زنها نیز یتیم نیستند. در اینجا چنان که در پیش گفتیم دو مانع موجود برداشته شده و دو

موضوع ناهمگون با یکدیگر در خصوص یتیمان و ازدواج با زنان در قالب خطاب و داستان جمع شده اند؛ و قصص و داستان بیش از یک سوم قرآن را تشکیل می دهند.

پاسخ:

با مراجعه به تفاسیر مشخص می شود که هیچ یک از مفسرین از ابتدا تا انتها وجود ارتباط در این آیه را انکار نمی کنند. در همین رابطه طبرسی در مجمع البیان در خصوص شأن نزول آیه و چگونگی ارتباط میان مقدمه و موخره و شرط و جواب شرط می گوید: «درباره شأن نزول و چگونگی شکل گیری آن و اتصال بخشهای آن با یکدیگر اختلاف نظر وجود دارد و مطالب متعددی ذکر شده که ذیلاً به آنها می پردازیم:

اول: این آیه در مورد دختر یتیمی نازل شده که پس از بزرگ شدن سرپرستش به مال و جمال او تمایل پیدا می کند و بدون پرداخت مهریه در صدد ازدواج با وی برمی آید. این آیه از عدم پرداخت مهریه به هنگام ازدواج با آنها نهی می کند و لذا به آنها (سرپرستان) دستور داده شد که به جز ایشان با زنان دیگری تا چهار همسر ازدواج نمایند. در تفسیر طرفداران نظریه ما این مطلب ذکر شده و گفته شده که بخشهای این آیه با یکدیگر متصل هستند زیرا خداوند می فرماید:

و يستفتونك في النساء قل الله يفتيكم فيهن و ما يتلى عليكم في الكتاب في يتامى النساء اللائى لا- توتونهن ما كتب لهن و ترغبون تنكوهن فان خفتم الا تقسطوا في اليتامى... حسن، جبائی و مبرّد، چنین اعتقادی دارند.

دوم: این آیه در خصوص کسی نازل شد که چهار، پنج، شش و یا ده زن می گرفت و می گفت چه مانعی دارد که مانند فلانی ازدواج نمایم که وقتی مالش تمام می شد از دارایی یتیم که نزدش بود هزینه می کرد. خداوند آنها را از ازدواج با بیش از چهار زن نهی کرد تا نیاز به اخذ مال یتیم پیدا نکنند و اگر بترسند که با این تعداد نیز ممکن است دچار چنین گناهی شوند بهتر است که به همان یکی بسنده کنند. «ابن عباس» و «عکرمه» چنین اعتقادی دارند.

سوم: آنها راجع به مال یتیم سخت می گرفتند ولی در ازدواج با زنان، بی ضابطه عمل می کردند و میان زنان خویش عدالت نمی ورزیدند. خداوند متعال در این آیه می فرماید چنان که نسبت به عدم رعایت عدالت در میان ایتم نگران هستید در مورد زنان نیز این گونه باشید و با یک تا چهار زن ازدواج نمایید. سعید بن جبیر، سدی، قتاده، ربیع و ضحاک چنین اعتقادی داشتند.

چهارم: آنها به خاطر ایمان و صداقتی که داشتند نسبت به سرپرستی یتیمان و تصرف در اموال آنها با سختی و تنگنا مواجه می شدند به همین دلیل خداوند متعال فرمود همان گونه که درباره اموال یتیمان با احتیاط عمل می کنید از زنا پرهیزید و به طور مباح با یک تا چهار زن ازدواج نمایید. مجاهد چنین اعتقادی داشت.

پنجم: حسن می گوید: اگر بیم آن دارید که در مورد دختر یتیم پرورش یافته در دامن خویش عدالت را رعایت نکنید پس با زنانی که بر شما پاک و حلال هستند از جمله دختران یتیم از یک تا چهار زن به ازدواج خود آورید. «جبائی» با ابراز چنین اعتقادی می گوید: مورد خطاب این آیه سرپرست دختر یتیمی است که می خواهد با وی ازدواج کند.

ششم: فراء می گوید: هم چنان که در خوردن اموال یتیمان احتیاط می ورزید در ازدواج با بیش از یک زن نیز احتیاط کنید مبادا که میان آنها نتوانید عدالت را رعایت کنید و تنها با زنی ازدواج کنید که می دانید در مورد وی می توانید عدالت را رعایت نمایید. قاضی ابو عاصم می گوید، اولین مطلب ذکر شده به ثواب نزدیکتر است. پس با توجه به مطالب یادشده در تفسیر مجمع البیان مشخص می شود که همه مفسرین جملگی اتفاق نظر دارند که میان شرط و جواب شرط در این آیه ارتباط و اتصال وجود دارد گرچه که در نحوه بیان این ارتباط و چگونگی آن با یکدیگر اختلاف نظر می باشد.

آگاهی نسبت به ارتباط موجود در این آیه و آیات مشابه آن نمی تواند باعث شود

تا برخی مدّعی تحریف قرآن شوند. در این صورت آیه مذکور می تواند جزو تشابهات قرآن باشد که تنها راسخون در علم نسبت به آن علم و آگاهی دارند زیرا دلیلی مبنی بر این که آیه جزو محکّمات قرآن است در اختیار نداریم.

از موارد یاد شده بطلان این مدّعا ثابت می شود و چنین ادّعایی نمی تواند تحریف قرآن را ثابت نماید زیرا همان طور که یادآور شدیم قرآن تنها معجزه جاودان و از همان ابتدای نزول دارای چنین ویژگی بوده و در میان مسلمین با این خصلت شناخته گردیده است. چرا که میان استمرار شرع مقدس و قرآن به عنوان تنها معجزه ی جاودان تا رستاخیز هماهنگی و تناسب وجود دارد.

بدیهی است در چنین موردی که مشابهی برای آن نمی توان یافت مسلمانان اهتمام خاصی ورزیدند آن را در سینه ها و کتابها ضبط و حفظ نمایند تا شرع مقدّس اسلام نیز در سایه آن مصون و محفوظ بماند. بنابراین چگونگی می توان تصوّر نمود کسی بتواند به مقام شامخ آن دست درازی کند در حالی که خداوند خود حافظ و نگهبان آن است به هر تقدیر تمام دلایل و قرائن حکایت از عدم تحریف قرآن دارد.

سرانجام با سپاس از خداوند مَنّان تمام مسائل مطرح شده در این بحث به طور شفاف روشن نمود که تحریف موردنظر چیزی جز وهم و خیال نبوده و نیست و این توهم از آنجا رخ نمود که برخی بی دقت در استنباط مسایل و پیگیری و تفحص در سند و دیگر ابعاد فریب بعضی روایتها را خوردند، ما نیز دلایل قاطع و روشن و آشکاری در باطل بودن آنها را ارائه نمودیم.

در پایان متذکر می شویم که با توجه به مطالب عاری از تعصب و مبتنی بر عقل و منطق و انصاف ارائه شده، هیچ شک و تردیدی باقی نمی ماند و نیز کوشیدیم به طور استدلالی و منطقی به شبهات پنج گانه مطرح شده پاسخهای متعدد و کافی و وافیهیم. از سوی دیگر هفت دلیل قطعی مبنی بر عدم تحریف قرآن و باطل بودن این ادّعای مسخره را مطرح ساختیم.

ادّعایی که باعث می شود اساس دین متزلزل شده و مسلمانان به ضعف و

سستی گرایند و از سوی دیگر مذهب بر حق و گروه نجات یافته در میان سایر فرقه های مسلمان مورد تهمت و افترا قرار گیرد. با پایان یافتن این بحث، بحث راجع به ظواهر قرآن و اولین پایه تفسیر نیز خاتمه می یابد. و نیز مباحث مربوط به دو پایه دیگر تفسیر مبسوطا مورد بحث و امعان نظر قرار گرفت.

مطالب این مجموعه در اوراقی چند پایان پذیرفت در حالی که نسخه اصلی این کتاب، سالها در یک مجموعه نوشتاری همچنان باقی مانده بود. مجموعه گردآمده و تحقیقی فوق که به همت عبد پر نیاز به رحمت پروردگار بی نیاز؛ محمد موحدی فاضل لنکرانی فرزند علامه فقیه فقید آیت الله فاضل موحدی لنکرانی قدس سره در ۲۷ رجب سال ۱۳۹۴ (ه ق) مصادف با بعثت گرانقدر نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به رشته تحریر درآمد. هدف از تألیف و تدوین این مجموعه گرانبها، اثبات اعجاز کتاب گرانسنگ آسمانی (قرآن مجید)، و دیگر آن که این اثر جاودان یگانه معجزه پایدار و همیشگی و مصون از کاستی و فزونی و محفوظ از حدوث و تغییر و تحوّل و تحریف بوده است و انگیزه نهایی؛ تبیین ابعاد برون رفت آدمیان از بحران تاریکیها به سمت و سوی نور و روشنایی تا قیام قیامت و شایستگی والای آن با استناد و روشنایی یابی از منبع فیاض و نیز راهیابی به هدایت آن سرچشمه حیاتبخش است؛ که جملگی در چارچوب انگیزش پیامبر و ثبوت نعمت عظمایی است که خداوند بر باورمندان راستین ارزانی فرموده است، با آن که کریم با ارزانی نعمت هایش، منت نمی نهد و بزرگوار به عطایش نمی نگرد، لیک توجه ژرف به شأن این نعمت بزرگ موجب و جوب منت می گردد و در حقیقت منت، بیان شأن و عظمت نعمت و بهره گیری از اهمیت عطای نهفته مستور است.

به هر تقدیر از درگاه پر فیض حضرت منعم و عطابخش خطاپوش، امید توفیق در بهره مندی از این نعمت عظمای و سپاس بی کران در قبال آن را داشته و آرزوی توفیق و تحقق هدایت به کتاب عزت بخش را که راه ثبوت این نعمت و رهنمای صحت این عطای عظیمی می باشد که به راستی «ثقل اکبر» است که تمسک به آن

همدوش با «ثقل اصغر» که از مهمترین ارکان تحقّق تفسیر و پایه مهم کشف مقصود خداوند متعال از آیات کتاب اوست.

در پایان از درگاه احدیّت تعجیل در فرج سیّد و صاحب و سالارمان حضرت «ولی عصر» و صاحب الزمان (عج) [ارواح العالمین له الفداء] را خواستاریم و در فرجام معروض می دارد مجموعه کتاب را در شهر یزد معروف به «دار العباد» که آن ایام توفیق اقامت اجباری در آن داشتیم، به پایان رساندم. شاید که خداوند گشایش و عنایتی فرماید.

بارلها ما از فقدان پیامبر و ناپیدایی امام و فزونی دشمن و هم پیمانی روزگار غدار گله مند هستیم. . .

پروردگارا این شکایت را به پیشگاه مقدس تو می آوریم. . .

و در سختی ها و آسایش ها بر تو تکیه می داریم. . .

بارلها آزمون و گرفتاری سنگین شده و درون ها ریش و مجروح و زمین با تمام وسعتش تنگ و کوچک شده و آسمان از بخشش دریغ ورزیده است، با این حال سپاس بی کران در آغاز و پایان و آشکار و پنهان (و در همه امور) مخصوص ذات مقدس تو است و بس.

«و السلام علی من اتّبع الهدی»

ص: ۴۲۸

تحریف ناپذیری قرآن کریم)

[بحثی اضافه شده از هیأت تحریریه بنیاد قرآن و برگرفته از دانشنامه قرآنی] (۱)

در آغاز، توضیح کوتاهی درباره عنوان این مقوله لازم است. بعضی از قداما از این مسأله تحت عنوان «تحریف قرآن» یا «عدم تحریف قرآن» یا به ندرت «عصمت قرآن» بحث کرده اند. «تحریف قرآن» این اشکال را دارد که عنصر نامطلوبی دربردارد (یعنی تحریف) و به نقض غرض شباهت دارد. به این شرح که اگرچه در طی مقولات، عدم تحریف قرآن طرح و اثبات می گردد، ولی عنوان، کمابیش غلط و غلط انداز است. مانند این می ماند که از عصمت انبیا تحت عنوان گناه یا صدور گناه از پیامبران بحث گردد. عدم تحریف این عیب را دارد که در ردیف «عدم» درج می گردد و حال آن که کلمه کلیدی «تحریف» است. کلماتی چون «عصمت» یا «صیانت قرآن از تحریف» نیز همان اشکال را دارند. با این ملاحظات به نظر می رسد که «تحریف ناپذیری قرآن کریم» تقریباً بی اشکال است. اخیراً نخست بار «استاد مرتضی عسکری» آن را به کار برده و مقاله ای تحت این عنوان نوشته است. این توضیح را نیز باید افزود که مراد از «تحریف ناپذیری» در واقع تحریف ناپذیر بودن یا تحریف ناپذیرفتگی قرآن است که امری است تاریخی و اعتقادی (بلکه اجماعی-ضروری) که شرحش موضوع این پژوهش است.

تعریف تحریف: به نوشته ابن منظور حرف، انحراف، تحرف و احریف (که با حرف «علی» به کار می رود) یعنی عدول و میل (گشتن) از چیزی است. تحریف القلم یعنی قطع زدن آن به صورت یکبری و مایل یا کج؛ و قلم محرف یعنی قلمی که این گونه تراشیده شده و مقطع کج داشته باشد. تحریف الکلم عن مواضعه یعنی تغییر دادن آن. کلمه تحریف در قرآن به کار رفته

ص: ۴۲۹

۱-۱) این مبحث و فرهنگ نامه مفاهیم قرآنی به منظور استدراک و تبیین مفاهیم قرآنی با تغییرات و اضافاتی چند، به منظور ارتقای سطح اطلاعات عمومی قرآن پژوهان و تکمیل مباحث مطروحه در فصول مختلف برگرفته از دانشنامه قرآنی است که بنا به تشخیص هیأت تحریریه بنیاد قرآن و کسب اجازه مترجم محترم به پایان کتاب افزوده گردیده است. [هیأت تحریریه بنیاد]

است. یهود (بنی اسرائیل) معانی تورات را با کلمات مشابه تغییر می دادند و خداوند از آن تعبیر فرموده است به «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ». (نساء ۴۶؛ مائده، ۱۱۳). (لسان العرب، ذیل مادّة «حرف»). بعضی از فرهنگها تحریف را به تغییر و تبدیل معنی کرده اند که جامع تر است (تاج العروس). در قرآن مجید مشتقات تحریف چهار بار به کار رفته است. بار سوم شبیه به دو مورد سابق الذکر است و بار چهارم می فرماید:

وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ (بقره، ۷۵)

: (و حال آن که گروهی از آنان کلام الهی را شنوند و پس از آن که آن را دریافتند آگاهانه دگرگونش می سازند).

بعضی از صاحب نظران، تحریف اصطلاحی را هفت وجه دانسته اند. (صیانه القرآن من التحریف، محمد هادی معرفت، ص ۱۱-۱۴). اما تحریف یا تحریفهایی که در مبحث تحریف پذیرفتن یا تحریف ناپذیرفتن قرآن به کار می رود، بیشتر تحریف لفظی است. زیرا تحریف معنوی [-معنایی] یعنی تفسیر به رأی به وجهی نامعقول و تأویل ناپسندیده و در آوردن معانی آیات قرآن بر وفق اهواء و آراء مختلف که در تاریخ تفسیر قرآن از سوی غالب مکاتب کلامی یا گاه فقهی رخ داده است، از موضوع بحث خارج است. تحریف لفظی خود بر دو نوع است:

الف) به کاهش: که به آن تحریف به نقیصه یا تنقیص می گویند چنان که مدعیان قائل به این تحریف گویند فی المثل آیه «یا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» به دنباله اش «فی علی» (درباره علی) یا عبارت «ان علیا مولی المؤمنین». (بی گمان علی مولای مؤمنان است). افزوده داشته است و در جمع عثمانی یعنی «مصاحف امام» او نیامده است. یا چنان که مشروح تر خواهیم گفت طبق بعضی اخبار اهل سنت بعضی «سوره ها» مانند «سوره حقد» و «خلع» و آیه ها مانند آیه رجم جزو قرآن بوده ولی بعد نسخ التلاوه یا منسوخ التلاوه شده است و نهایتا در مصحف رسمی عثمان نیامده است.

ب) به افزایش: بیشتر محققان بر آنند که کسی قائل به تحریف به افزایش یا تحریف به زیاده نیست. ولی از ابن مسعود نقل کرده اند که بر آن بوده است که سوره فاتحه و معوذتان (دو سوره آخر قرآن کریم) جزو قرآن نیست و در مصحف خاص او هم درج نشده بوده است. یا عجارده که گروهی از خوارج اند (اصحاب عبد الکریم بن عجرد) بر آنند که سوره یوسف جزو قرآن نیست. و به نظر آنان روا نیست که چنین قصه عاشقانه ای جزو وحی الهی باشد. (صیانه القرآن، ص ۱۳).

تحریف به معنای تغییر و تبدیل: که قائلان به آن مثالهایی می زنند که همه از مقولهٔ اختلاف قرآآت است. مانند «ملک یوم الدین» به جای «مَلِکِ یَوْمِ الدِّینِ»، «فَتَّبِعُوا» به جای «فَتَّبِعُونَا» یا «فَالِقِ الْاَصْبَاحِ» (به فتح همزه، یعنی الاصبح را جمع صبح می گیرند نه مصدر باب افعال) به جای «فَالِقِ الْاَصْبَاحِ» یا «جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ» به جای «جَعَلَ الظُّلُمَاتِ». پس قول به تحریف قرآن به یکی از این سه وجه است.

قائلان به تحریف از شیعهٔ امامیه. بعضی از اهل سنت از دیرباز به شیعهٔ امامیه اثناعشریه نسبت داده اند یا تهمت زده اند که قائل به تحریف قرآن هستند. چنان که ابن اثیر در کامل، و قلقشندی در صبح الاعشی و امام فخر رازی در تفسیر آیهٔ حفظ:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (سورهٔ حجر/۹)

در «تفسیر کبیرش» چنین نسبتی به شیعه می دهد. (برای تفصیل، در این باره به قانون تفسیر، سید علی کمالی دزفولی، ص ۹۶-۹۷ ر. ک). اگر قول به تحریف بعضی از شیعهٔ امامیه، فقط قائلانی از اهل سنت داشت، امکان داشت که آن را حمل بر مناقشات بین فرقه ای کرد و گفت بهتانی واهی و بی اساس است. نظرگاه رسمی و حتی اجتماعی شیعهٔ امامیه؛ اعتقاد به عدم تحریف قرآن است. ولی بعضی از ناآگاهان، ولو از فضلا، این نظر را خدشه دار و این اجماع را خرق کرده اند و به انگیزه های تولّایی و تبرّایی، بی آن که سخنگوی شیعه باشند، قائل به تحریف قرآن کریم شده اند. آری حتی در بعضی از منابع مهم حدیث شیعه چنین قولی آمده است. چنان که در کافی که نخستین و مهمترین کتاب از کتب اربعهٔ حدیث معتبر و رسمی شیعهٔ امامیه است، احادیثی نقل شده که این معنی از آن مستفاد می گردد. ابو جعفر محمد بن یعقوب معروف به ثقه الاسلام کلینی (م ۳۲۰ ق) در کتاب کافی، در کتاب الحجّه، بابی تحت عنوان «کل قرآن را کسی جز ائمه علیهم السّلام جمع نکرده است و ایشانند که علم آن را به کمال دارند»، باز کرده است؛ و در حدیث اوّل از ابو جعفر (امام محمد باقر علیه السّلام) چنین نقل کرده است: «هیچ کس از مردم ادّعا نکرده است که کل قرآن را چنان که نازل شده است جمع کرده است، مگر آن که دروغگوست. و حال آن که کسی جز علی بن ابی طالب علیه السّلام، و جز ائمهٔ بعد از او آن را جمع و حفظ نکرده است». (کافی ج ۱/۲۲۸). و در حدیث بعدی باز از طریق جابر از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام نقل می کند: «هیچ کس نمی تواند ادّعا کند که جمیع قرآن از ظاهرش و باطنش نزد اوست غیر از اوصیا». همچنین نظیر این اخبار در تفسیر عیاشی، بصائر الدرجات، غیبه نعمانی و تفسیر او آمده است، و قریب به تمامی آنها را علامهٔ مجلسی در بحار الانوار، در مجلد ۹۲ که مخصوص قرآن است، ذیل بابی به

نام «ما جاء في كيفية جمع قرآن» گردآورده است. (نیز ۱۶ فقره از نصوص اخبار تحریف از نظر شیعه را حجه الاسلام سید علی حسینی میلانی در کتاب التحقیق فی نفی التحریف عن القرآن الشریف، ص ۵۷-۶۱، با ذکر منابع آنها نقل کرده است). پس از عصر متقدمان، و با اوج گیری نهضت اخباریه، می بینیم که بسیاری از آنان حتی بزرگانی چون حرّ عاملی، و فیض کاشانی و علامه مجلسی نیز کلمات و تعبیر دوپهلویی در این باب دارند، یا به دو گونه، هم در اثبات و هم در نفی تحریف سخن گفته اند. استاد محمدفادی معرفت، قرآن پژوه معاصر بر آن است که اخباریه و مخصوصاً پرچمدار شاخص آنان سید نعمت الله جزایری (۱۰۵۰-۱۱۱۲ ق) براساس اخبار پراکنده و غریب و شواذ و افسانه های اساطیرگونه، نغمه تحریف را از نو زنده کرده است و کتابش الانوار النعمانیه (ج ۲۷۷، ۹۸، ۹۷؛ ج ۲/۳۵۷) و نیز رساله منبع الحیاه او منبع اصلی قول به تحریف است و محدث نوری، صاحب فصل الخطاب (که به تفصیل درباره اش سخن خواهیم گفت) بر آن اعتماد کرده و جزایری پیشوای او در این امر است. (صیانه القرآن، ص ۸۶-۸۷). و هم ایشان از قول جزایری در کتاب منبع الحیاه نقل می کند که اخبار مستفیضه و بلکه متواتره دلالت بر وقوع زیاده و نقصان و تحریف در قرآن دارد. از جمله از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که چون از ایشان در باب تناسب بین دو جمله در گفته حق تعالی در آیه سوم سوره نساء یعنی «وَإِنْ حِفْتُمْ إِلَّا تُقْسَطُوا فِي الْيَتَامَى» و «فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ» پرسیدند حضرت علیه السلام گفتند در این فاصله، یعنی در فاصله بین دو جمله ای که ربط معنی آن آشکار نیست، بیش از یک سوم قرآن ساقط شده است. (صیانه القرآن، ص ۱۵۸).

محدث نوری و فصل الخطاب: نقطه عطف مهم در تاریخ مسأله تحریف، تألیف کتابی است مستقلاً در این زمینه، یعنی در ادعا و به خیال خود در اثبات وقوع تحریف در قرآن به قلم یکی از بزرگترین محدثان شیعه در اوایل قرن چهاردهم. این محدث حاج میرزا حسین بن مولی محمدتقی طبری یا به قولی طبرسی (۱۲۵۴-۱۳۲۰ ق) از شاگردان شیخ مرتضی انصاری و آیت الله میرزا حسن شیرازی است که دو تن از معروفترین شاگردان او یکی حاج شیخ عباس قمی صاحب مفاتیح الجنان و سفینه البحار و دیگری آقا بزرگ تهرانی صاحب المذریعه است. بهترین شرح حال و آثار او را هم همین آقا بزرگ تهرانی، با استفاده از زندگی نامه خود-نوشت کوتاه او، نوشته است که در مقدمه مهمترین کتاب او که آخرین مجموعه معتبر حدیث شیعه امامیه به شمار می آید، یعنی مستدرک الوسائل به طبع رسیده است. محدث نوری کتاب «فصل الخطاب فی تحریف کتاب ربّ الارباب» را در سه مقدمه و دوازده فصل و یک خاتمه

تدوین کرده است و در فصول دوازده گانه دلایلی برای اثبات تحریف عرضه داشته است. آقا بزرگ تهرانی در شرح حالی که نوشته است از مکارم اخلاق و مراتب زهد و ورع و تعلق خاطر بسیار محدث نوری به ائمه طاهرین علیهم السلام و تتبع عمیق او در اخبار و آثار شیعه و اهل سنت حکایت دارد. تمسک او به اخبار در حدّ اعلی و بر وفق مشرب اخباریان است. چنان که عمرش را بر سر تهیه و تدوین مستدرکی بر «وسائل الشیعه» حر عاملی گذارده و به اذعان صاحب نظران به خوبی از عهده این کار برآمده و کارش به عنوان آخرین مجموعه حدیث، مخصوصاً احادیث احکام شیعه، قبول عام و استقبال تام یافته است. محققان بر آنند که آنچه او را به نگارش این کتاب واداشته، این گمان بوده است که مخالفین، فضایل اهل بیت علیهم السلام و مثالب دشمنان ایشان را از قرآن انداخته اند. در واقع هم این کتاب را در جواب یکی از علمای هند که از او پرسیده بودند چرا نام ائمه معصومین علیهم السلام در قرآن نیست، نگاشته است. (صیانه القرآن، ص ۱۶۷).

شاگرد نامدار او آقا بزرگ تهرانی، تا حدودی جانبدارانه و توجیه گرانه، می نویسد: «در فصل الخطاب ثابت کرده است که تحریف به زیاده و تغییر و تبدیل و نظایر آن که در کتبی غیر از قرآن رخ می دهد، حتی به یک کلمه واحده هم رخ نداده، و ما جای چنین کلمه ای را در قرآن نمی شناسیم و بر آن است که در مورد آیاتی جز آیات احکام، تنقیصی از سوی جامعان قرآن وارد شده، به نحوی که ما عین منقوص را که نزد اهلش محفوظ است، نمی شناسیم، ولی اجمالاً از طریق اخباری که مؤلف مفصلاً در کتاب، یاد کرده است، فقط به ثبوت نقص، علم اجمالی داریم. . . .» (الذریعه، ج ۶/۲۳۱). شیخ نوری در تاریخ ۲۸ جمادی الثانی، ۱۲۹۲ ق از نگارش این کتاب فراغت یافته و کتاب برای نخست بار به چاپ سنگی در ۱۲ شوال ۱۲۹۸ ق به طبع رسیده است. نسخه خطی اصل، یا بازنویس اصلاح شده ای از آن، در کتابخانه آقا بزرگ تهرانی در نجف محفوظ است.

نگارش و انتشار فصل الخطاب، در حوزه های علمی شیعه مخصوصاً در نجف و سامرا و به فاصله کمی در شبه قاره هند و سایر بلاد اسلامی و شیعی موج عظیمی از مخالفت و اعتراض علمای شیعه، و نیز اهل سنت را برانگیخته است. (ر. ک. صیانه القرآن، ص ۸۹-۹۰). نخستین و مهمترین ردی که بر او نوشته اند کتاب کشف الارتیاب فی عدم تحریف الکتاب، نوشته یکی از معاصران محدث نوری یعنی شیخ محمود بن ابی القاسم مشهور به «معزب تهرانی» (م ۱۳۲۳ ق) است که در ۱۷ جمادی الثانی ۱۳۰۲ ق از نگارش آن فراغت یافته و کتابی است در حدود ۳۰۰ صفحه (هم چند خود فصل الخطاب) و سرشار از استدلالهای متین و براهین قاطع است.

چنان که شیخ نوری را مجبور به بازگشت از بعضی آراء خود و عقب نشینی کلی کرده است. محدث نوری هم به نوبه خود بر این کتاب، ردی (به فارسی) نوشته است که با بعضی از چپهای فصل الخطاب همراه است، و از خوانندگان فصل الخطاب درخواست کرده است که این ردیه یا جوابیه اش را که در حکم متمم فصل الخطاب است حتما مطالعه کنند. نخستین اشکالی که مؤلف کشف الارتیاب بر نوری می گیرد این است که اگر قائل به تحریف باشیم یهودیان ما را شماتت خواهند کرد که در عدم اعتبار بین کتاب ما و کتاب شما فرقی نیست. «نوری» جواب می دهد که این مغالطه لفظی است؛ زیرا مراد او از تغییر و تبدیل، صرفا نقص بعضی از وحی منزل است و آن هم در غیر آیات احکام، ولی در مورد افزایش، اجماع محصل بین جمیع فرقه های مسلمانان هست بر این که حتی به اندازه کوتاهترین آیه یا حتی یک کلمه، بر قرآن افزوده نشده است. (برای تفصیل ر. ک. الذریعه، ۱۰/۲۲۰-۲۲۱؛ صیانه القرآن، ص ۹۰). آقا بزرگ تهرانی می نویسد: «و شفاها از او چنین شنیدم که می گفت من در این کتاب [فصل الخطاب] نوشته ام که قرآن موجود بین الدفتین، همچنان به صورت اولیه ای که داشته و از آغاز جمع آن در عصر عثمان بوده، باقی و محفوظ مانده است؛ و هیچ گونه تغییر و تبدیلی که در سایر کتب آسمانی وارد شده، در آن وارد نشده است. لذا سزاوار بود که نام کتابم را فصل الخطاب فی عدم تحریف الکتاب بگذارم؛ و نام گذاشتنش به این اسم که مردم برخلاف مراد من حملش می کنند، خطایی در نامگذاری بوده است. ولی مراد من آن نیست که مردم تلقی و تصور کرده اند، بلکه مراد من اسقاط بعضی از وحی منزل الهی است و اگر می خواهید نام آن را بگذارید القول الفاصل فی اسقاط بعض وحی النازل...» (الذریعه، ج ۱۶/۲۳۱-۲۳۲).

استاد مرتضی عسکری از قول یکی از دوستانش که از علمای هند است، نقل کرده است که «دویست کتاب به زبانهای مختلف فقط در هند علیه نظریه شیعه در تحریف قرآن، چاپ کرده اند.» («تحریف ناپذیری قرآن»، کیهان اندیشه، ویژه قرآن، شماره ۱۳۶۸، ۲۸، ص ۴۶). گفتنی است که خلاصه ای از فصل الخطاب به انگلیسی ترجمه شده که نسخه ای از آن در کتابخانه ملی ایران محفوظ است. بیشتر کتابهایی که در رد قول تحریف قرآن نوشته شده یا مستقیما و تماما در رد فصل الخطاب نوری است مانند همان کشف الارتیاب که یاد شد؛ یا حفظ الکتاب عن شبهة القول بالتحریف، اثر سید محمد حسین شهرستانی (م ۱۳۱۵ ق). یا فصل و فصلهایی که به رد فصل الخطاب اختصاص داده اند. از جمله مرحوم محمد جواد بلاغی در مقدمه تفسیر آلاء الرحمن، و مرحوم آیت الله خویی (م ۱۴۱۲ ق) در کتاب البیان که در اصل تفسیر سوره

فاتحه است و مباحث قرآن پژوهی پربراری نیز دربر دارد، دو فصل تحت عنوان «صیانه القرآن من التحریف» و «فکره عن جمع القرآن» را مستقلاً به طرح مسأله تحریف و رد آن به دلایل متقن و نیز پاسخ به اهم شبهات محدث نوری (بدون نام بردن از او) اختصاص داده است. مرحوم آیت الله ابو الحسن شعرانی (م ۱۳۵۲ ش) نیز تعلیقاتی در رد فصل الخطاب دارد که آیت الله حسن زاده آملی، در ذیل مقاله پربراری که تحت عنوان «فصل الخطاب فی عدم تحریف الكتاب» نوشته است، آن را به تمامه از خط استادش مرحوم شعرانی، نقل کرده است. سه تن از قرآن پژوهان معاصر نیز که هریک کتابی مفرد و مستقل در نفی تحریف قرآن نوشته اند (استاد محمد هادی معرفت در صیانه القرآن من التحریف؛ استاد سید جعفر مرتضی عاملی در حقائق هامه حول القرآن الکریم؛ استاد رسول جعفریان در اکذوبه تحریف القرآن) هریک فصلی شامل خلاصه فصول دوازده گانه و استدلالهای اساسی و مستندات اصلی محدث نوری در فصل الخطاب، همراه با رد روشن و کوتاهی آورده اند. در اینجا شبهات یا دلایل قائلان به تحریف را عمدتاً بر مبنای کتاب فصل الخطاب محدث نوری طرح می کنیم و پاسخ کوتاهی نیز در جواب هریک از آنها می آوریم. از دلایل دوازده گانه محدث نوری در این کتاب دو دلیل از طریق شیعه و منابع شیعه نقل شده و بقیه از منابع اهل سنت است. جالب توجه این است که محدث نوری و هم فکرا او از کل گنجینه احادیث اهل سنت، فقط همین احادیث آحاد و ضعف را قبول دارند که نهایتاً خود حدیث شناسان و علمای اهل سنت و مخصوصاً قرآن شناسان، کوچکترین اعتباری بر آنها یا در حاکی بودن آنها از تحریف قرآن ندارند.

۱- محدث نوری به روایات اهل سنت و معدودی از احادیث شیعه استناد کرده است که قائلند به این که هر آنچه در امتهای پیشین رخ داده، طبق النعل بالنعل در امت اسلام نیز رخ خواهد داد و از جمله این رویدادها یکی هم تحریف کتاب آسمانی است. آیت الله خویی این شبهه را چنین پاسخ می دهد که اولاً اخباری که به آنها اشاره شده، اخبار آحادند و افاده علم و ایجاب عمل نمی کنند. و ادعای تواتر آنها گزاف است. چرا که هیچ کدام از آنها در کتب اربعه شیعه روایت نشده است، و لذا ملازمه ای بین وقوع تحریف در تورات و وقوعش در قرآن نیست. ثانیاً اگر این دلیل درست باشد باید دال بر وقوع زیادت در قرآن باشد. چنان که تحریف تورات و انجیل هم به زیادت بوده است و بطلان این امر واضح است. ثالثاً بسیاری از وقایعی که در امم سابقه رخ داده نظیرش در امت اسلام رخ نداده، نظیر گوساله پرستی و سرگردانی چهل ساله بنی اسرائیل در بیابان و غرق فرعون و یارانش و فرمانروایی سلیمان علیه السلام بر جن و انس، و رفع

عیسی علیه السّلام به آسمان و درگذشت هارون که وصی موسی علیه السّلام بود قبل از موسی علیه السّلام و ولادت عیسی علیه السّلام بدون پدر. رابعا) اگر هم فرضاً تواتر این روایات و صحت دلالت آنها را بپذیریم، شاید مراد این باشد که زیاده و نقصان در آینده رخ می دهد. چنان که از روایت بخاری برمی آید که زمان آن را تا دامنه قیامت می داند. پس نمی توان با این روایت به وقوع تحریف در صدر اسلام و زمان خلفا استشهاد کرد. (البیان، ص ۲۳۹-۲۴۱). استاد سید جعفر مرتضی عاملی بر این دلایل این نکته را هم می افزاید که از دلایل وجوب مصونیت قرآن از تحریف این است که قرآن معجزه جاودانه است [و پدیده ای ادبی و هنری است که در آن لفظ و عین الفاظ و تعابیر و تمامیت متن آن کمال اهمیت را دارد]. پس، قرآن، بعد از اثبات دو صفت معجزه بودن و جاودانه بودن، لامحاله باید محفوظ از تحریف مانده باشد، تا اعجازش برقرار بماند. ولی کتب آسمانی پیشین اصلاً معجزه انبیا نبوده است، تا چه رسد که معجزه جاودانه باشد، لذا تکفل حفظ آن بر خداوند واجب نبوده است. (حقائق هامه، ص ۳۹۵).

۲- محدث نوری به روایات اهل سنت درباره جمع قرآن استناد کرده و گفته است که جمع آن بر محور شهادت دو شاهد بوده است که این مسأله حاکی از عدم تواتر نقل قرآن است، و لذا امکان و احتمال تحریف در آن راه دارد. در پاسخ باید گفت که قرآن در زمان خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و به اشراف و اهتمام اکید ایشان به دست کاتبان وحی نوشته شده بود و فقط مدون و مجموع بین الدفتین نبوده است که شرح این مسأله خواهد آمد، و جمع زمان ابو بکر یک سال پس از فوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و جمع نهایی زمان عثمان (در حدود ۱۷-۱۸ سال پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در واقع جمع دوباره و مکرر برای احتیاط بوده است و زید و یاران او که گروه تهیه و تدوین «مصحف امام» بودند بر حافظه صدها حافظ قرآن و چندین و چند مصحف نوشته شده کامل ولی غیر مدون بین الدفتین، متکی بودند، لذا نیازی به شهادت دو شاهد برای هر آیه نبود. از آن گذشته مسأله شهادت شاهدین هم به فرض صحت با این سادگیها نبوده است، و به گفته ابن حجر (الانقاع، ج ۱/۲۰۵) مراد از دو شاهد یکی کتابت و دیگری حفظ بود نه دو شاهد عادی از کسانی که نه کاتب قرآن نه حافظ تمامی قرآن بوده باشند. یعنی شهادت این دو گونه شاهد برای رعایت کمال احتیاط بوده است؛ و این شهادت مؤید مصاحف مکتوب غیر مدون و حفظ حافظان بوده است. و در مورد نادری که زید شهادت یک نفره خزیمه بن ثابت انصاری را برای اثبات آیه پایانی سوره توبه پذیرفت، نه فقط به دلیل ذوالشهادتین بودن این مرد بوده، بلکه به خاطر آن بوده است که این شهادت با حفظ حافظان و کتابت کاتبان موافق بوده است؛ و

برعکس شهادت یک نفره عمر درباره افزودن آیه ادعایی «رجم» به قرآن، از آن جهت رد شد که مؤیدی از حفظ و کتابت دیگران و خود زید نداشته است. سخاوی در جمال القراء می گوید: مراد این است که دو تن شهادت می دادند که صحیفه مکتوبه در محضر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نوشته شده یا شهادت می دادند که از وجوه منزل قرآن است. (قانون تفسیر، ص ۱۴۷-۱۴۸ که عمدتاً منقول از اتقان سیوطی است).

«سیوطی» پس از نقل انواع معانی محتمل برای شهادت شاهدین می گوید: یا شاید مراد این بوده است که شاهدین شهادت می داده اند که هر آیه ای جزو آیاتی بوده است که در سال وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از سوی جبرئیل بر ایشان مجدداً عرضه شد. (الاتقان، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، ج ۱/۲۰۶).

۳- محدث نوری در فصل سوم به روایات اهل سنت درباره آیاتی که ادعای نسخ تلاوت آنها شده است، استناد کرده است، و مسأله نسخ التلاوه را رد کرده است، ولی این روایات را دال بر تحریف قرآن گرفته است. پاسخش این است که ما در مسأله بی اعتبار بودن و واهی بودن نسخ التلاوه با او موافقیم و امثله ای که یاد کرده است یا دعا بوده است یا کلام تفسیری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا کلام بعضی از صحابه یا اخبار آحاد و جعلی است. به این مسأله در طی این گفتمان باز خواهیم گشت.

۴- محدث نوری دلیل چهارم خود را چنین بیان می کند: «امیر المؤمنین علیه السلام، قرآن مخصوص داشته است که بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، برای خود جمع کرده بود و آن را بر قوم عرضه داشت، ولی از آن روی برتافتند. لذا [حضرت] آن را از دیدگان آنان پنهان داشتند و این مصحف نزد حضرت علیه السلام باقی بود، و امامی بعد از امام پیشین، آن را همانند سایر خصایص امامت و خزائن نبوت به ارث می برد؛ و آن نزد حضرت حجه (عجل الله فرجه)، است و بعد از ظهورش آن را بر مردم ظاهر خواهد کرد و آنان را به قرائت آن دستور خواهد داد؛ و آن مخالف این قرآن بوده، هم از حیث تألیف و ترتیب سوره ها و آیات و هم از حیث کلمات و از جهت زیاده و نقصان...». (فصل الخطاب، نسخه عکسی از نسخه محفوظ در کتابخانه مرحوم آقا بزرگ تهرانی در نجف، ص ۷۶). آیت الله خویی در پاسخ این شبهه می نویسد: چنین مصحفی موجود بوده است و اضافاتی نسبت به قرآن موجود [مصحف عثمانی] داشته است، اما دلیلی در دست نیست که نشان بدهد آن زیادات جزو قرآن بوده است. واقعیت آن است که این زیادات تفسیری بوده است. (البیان ص ۲۴۱-۲۴۲).

مسأله مصحف علی بن ابیطالب علیه السلام. در این که حضرت علی علیه السلام مصحفی از قرآن برای خود و به قولی به املائی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و دستخط خود نوشته بوده است، بین مورخان و قرآن پژوهان شیعه و اهل سنت اتفاق نظر است. (حقائق هامه، ص ۱۵۴). ابن سعد (م ۲۳۰ ق) در طبقات (ج ۱/۱۳۷) و ابن واضح یعقوبی (متوفی حدود ۲۹۲ ق)، در تاریخ یعقوبی (ترجمه فارسی، ج ۲/۱۵) به مصحف اختصاصی حضرت علیه السلام تصریح کرده اند. یعقوبی تقسیم ۷ جزیی مصحف حضرت علی علیه السلام را به تفصیل بیان کرده است. ابن ندیم (م ۳۸۰ ق) اشاره دارد این مصحف را که چند صفحه افتادگی داشته است، دیده است و سپس می گوید: ترتیب سوره ها در این مصحف از این قرار است. . . و سپس دنبال آن، رشته مطلب قطع شده است. یعنی ترتیب سوره ها نیامده است. (الفهرست، طبع تجدد، ص ۳۰). یکی از مدارک مهم و نویافته ای که شرح قابل توجهی درباره مصحف حضرت علی علیه السلام دارد، تفسیر مفاتیح الاسرار و مصابیح الابرار اثر محمد بن عبد الکریم شهرستانی (م ۵۴۸ ق)، صاحب ملل و نحل معروف است که خود را در کلام اشعری و در فقه پیرو مذهب شافعی فرا می نموده، و با کشف و سپس چاپ عکسی این کتاب (تهران، مرکز انتشار نسخ خطی، ۱۳۶۸ ش) معلوم و مسلم شده است که گرایش جدی شیعی (احتمالاً اسماعیلی) دارد. او در فصل دوم مقدمه که در کیفیت جمع قرآن است، از اهمیت مصحفی که در دست امیر المؤمنین علیه السلام بوده است، سخن می گوید و می نویسد که آن حضرت در آن نسخه اسراری به اشارت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - یعنی تفسیروار-افزوده بود و صحابه را که جمع قرآن را بر عهده داشتند ملامت می کند که چرا نسخه حضرت علیه السلام را رها کردند و نپذیرفتند؛ و سپس می نویسد: «و او علیه السلام چون از کفن و دفن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فارغ شد سوگند خورد که ردایی بر دوش نگیرد جز برای نماز جمعه، تا آن که قرآن را جمع کند چرا که به این امر به نحو جازمی مأمور بود. سپس آن را چنان که نازل شده بود بدون تحریف و زیاده و نقصان جمع کرد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از پیش به مواضع ترتیب و وضع و تقدیم و تأخیر [آیات و سوره ها] اشاره کرده بود». (مفاتیح الاسرار، چاپ عکسی، ص ۵ آ). سپس نکته بی سابقه ای که شاید در هیچ منبعی اشاره نشده باشد، به میان می آورد و می نویسد: «و گفته اند مصحف او دارای متن و حواشی بوده است». (همانجا) و به دنبال آن توضیحی دارد که متأسفانه به علت ناخوانایی خط، نمی توان معنایی صریح از آن مستفاد کرد. اهمیت دیگر مفاتیح الاسرار در این است که ترتیب مصحف حضرت علی علیه السلام را به نقل از مقاتل بن سلیمان، نقل می کند دیگر از اختصاصات مصحف حضرت علی علیه السلام این بوده است که به گفته شیخ مفید (م ۴۱۳ ق) و بعضی دیگر از محققان در آن تأویل

معانی آیات قرآن نیز وجود داشته است. (اوایل المقالات، ص ۹۴). دیگر این که در آن منسوخ بر ناسخ مقدم بوده است. (تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۵۴). به احتمال زیاد علت این که هیأت جمع و تدوین مصحف امام، در عصر عثمان، نسخه مصحف حضرت علیه السلام را نپذیرفته اند، تفاوت‌های تدوینی و اضافات تفسیری آن بوده است. چنان که به گفته بعضی از محققان حتی نام بسیاری از منافقان در آن یاد شده بوده است. لذا چون این مصحف با سایر مصاحف و نیز منابع پراکنده یا مجموع آنها تفاوت داشته، آن را نپذیرفته اند؛ و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در وهله اول از این برخورد غیردوستانه آنان آزرده شده اند و گفته اند که دیگر هرگز آن را نخواهید دید. (تاریخ قرآن، رامیار، ص ۳۶۷). علی رغم افسانه هایی که هریک سراغ از نسخه ای از مصحفی به خط کوفی و با رقم «کتابه علی ابن ابو [یا: ابی]طالب» در کتابخانه های مختلف ایران و جهان می دهد، اطلاع تاریخی روشنی از سرنوشت این مصحف در دست نیست و بعضی از اخبار دلالت بر این دارد که این مصحف نزد حضرت حجت (عج) محفوظ است. (برای تفصیل ر. ک. حقائق هامه، ص ۱۶۰). نکته مهم این است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از صحت و روشمندی کار هیأت تهیه و تدوین مصحف امام در عصر عثمان اطمینان یافته اند و مصحف عثمانی را به تعبیر گوناگون تأیید فرموده اند، و از همین روی اصرار در ظاهر ساختن مصحف خویش را بیش از آن روا نداشته اند. سخن آخر این که با وجودی که جمع و نسخه قرآن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم واقعیت تاریخی داشته است، ولی موجودیت پایدار تاریخی نداشته است و در منابع کهن انعکاس روشن و متقنی از محتویات آن در دست نیست، تا بر مبنای آن بتوان آن را مصحف اصلی و وحی نامه کامل، و مصحف عثمانی را نسبت به آن تحریف شده و دارای زیاده و نقصان دانست.

۵- محدث نوری در دلیل پنجم از مصحف عبد الله بن مسعود که مخالف مصحف موجود [عثمانی] بوده است سخن می گوید. (فصل الخطاب، ص ۸۶ به بعد). محققان و قرآن پژوهان در این که عبد الله بن مسعود، صحابی و قرآن شناس بزرگ و حافظ قرآن، نسخه ای از قرآن برای خویش نوشته بوده است، همسخن اند. او یکی از نخستین کسانی بوده است که از اختلاف قرائت شهرهای مختلف اسلامی نگران بوده و آن را سرمنشأ فساد می دانسته است؛ و همو بوده است که به عثمان اشارتی برای «توحید مصاحف» کرده است. ولی وقتی که عثمان این امر را جدی گرفت، و سایر مصاحف و نوشته های پراکنده را به آب و سرکه جوشانید یا سوزانید، ابن مسعود تکان خورد و گفت: منظور او تا این حد نبوده است و لذا تا مدت‌ها از دادن مصحف خاص خود برای آن که محوش کنند ابا می کرد و حتی کار به مشاجره و شکستن دنده های او کشیده بود. یک

انگیزه عمده اصرار ابن مسعود برای حفظ مصحف خود، و نیز انتقادهایی که از مصحف عثمانی می کرد، این امر بود که از گماشته شدن زید بن ثابت - که جوان ترین حافظان و جامعان قرآن بود - به سرپرستی تهیه و تدوین مصحف امام، ناراضی بود و خود را شاید هم به حق برای این کار سزاوارتر از او می دانست. (المصاحف سجستانی (م ۳۱۶ ق) ص ۱۴-۱۵؛ تاریخ قرآن، رامیار، ص ۳۵۶). تفاوت اصلی مصحف ابن مسعود با دیگر مصحفها در این بود که سوره فاتحه و معوذتین (دو سوره آخر قرآن) را دربر نداشت و او آنها را دعا می انگاشت. تفاوت‌هایی دیگر اختلافات لهجه ای یا مترادف و به اصطلاح اختلاف قرائت بود. (برای فهرست نسبتا کاملی از آنها ر. ک المصاحف، سجستانی، ص ۵۴-۷۳ و دیگر زواید تفسیری همانند مصحف علی علیه السلام). در میان همه مصاحف متفاوت با مصحف عثمانی آنچه مسلم تر است این است که مصحف علی علیه السلام و ابن مسعود، نهایتا در عصر عثمان و به فرمان او از بین نرفته است. مصحف ابن مسعود بعد از رواج مصحف امام (عثمانی) تا حدی مورد توجه مردم و قراء و ائمه قرائت بوده است. و به نوشته مرحوم رامیار در سال ۳۹۸ ق فتنه ای بر سر همین مصحف (یا بازنویسی از آن) میان شیعه و اهل سنت، در زمان شیخ مفید (ره) در بغداد درمی گیرد و سرانجام محکمه ای تشکیل می شود و حکم به امحای آن مصحف می دهد. همو می نویسد: «با این که او همیشه ادعا می کرد که همه چیز را درباره قرآن می داند، او می داند که هر آیه کجا و کی نازل شده، اما چیزی از او درباره ترتیب نزول آیات نقل نکرده اند. ترتیبی هم که از مصحف او گفته اند چیز مهمی و فرق چندانی با مصحف عثمانی نداشته است». (تاریخ قرآن، رامیار، ص ۳۶۲، در این اثر ترتیب مصحف او نیز از منابع کهن از جمله الفهرست نقل شده است). مشهور است که سرانجام عبد الله بن مسعود با هیأت تهیه و تدوین عثمانی و نیز مصحف آنان آشتی کرد و رضای خود را اظهار داشت. (المصاحف، سجستانی، ص ۱۸؛ قانون تفسیر، ص ۱۵۵-۱۵۶).

۶- محدث نوری در دلیل ششم، مانند دو دلیل پیشین که به مصحفهای مستقل تمسک می کرد به وجود مصحف ابی بن کعب و تفاوت آن با مصحف موجود (عثمانی) استناد می کند. ابی بن کعب ملقب به سید القراء، مانند عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عباس از کبار صحابه و قرآن شناسان بزرگ بوده است، الفهرست ترتیب سوره ها در مصحف او را یاد کرده است. (ص ۳۰). تفاوت مهم مصحف او با مصحف عثمانی این بوده است که دو سوره اضافی به نامهای «خلع» و «حفد» را دربرداشته است. این امر برخلاف آرزو و انتظار محدث نوری نه فقط باعث اعتبار مصحف او نمی شود، بلکه چون هم با مصحف عثمانی و هم مصاحف معتبر دیگر چون

مصحف حضرت علی علیه السلام و مصحف عبد الله بن مسعود، اختلاف داشته، لذا اعتبار قابل استنادی ندارد. (برای تفصیل درباره ابی بن کعب و مصحف او ر. ک. المصاحف سجستانی، ص ۱۵۳؛ تاریخ قرآن، رامیار، ص ۳۴۰-۳۵۳ که متن سوره های ادعایی خلع و حقد را هم دربر دارد).

۷- محدث نوری در دلیل هفتم می نویسد: «چون ابن عفان [عثمان] بر امت استیلا یافت، مصاحف متفرقه را جمع کرد و از آنها به یاری زید بن ثابت و کتابت و قرائت او و خودش، نسخه ای فراهم کرد و آن را «امام» نامید، و سایر مصاحف را سوزانید یا پاره کرد، و این کار را از آن رو کرد که باقی مانده ای را که در دست مردم مانده بود و از آن غافل شده بود از بین ببرد. . .» (فصل الخطاب، ص ۹۹).

جمع قرآن و مصحف عثمانی: در پاسخ باید گفت همه قرآن پژوهان اعم از اهل سنت و شیعه در دو نکته اتفاق نظر دارند: الف) این که قرآن در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و با اهتمام و اشراف همه جانبه ایشان به دست کاتبان وحی که تعداد آنان را تا بیش از چهل نفر هم گفته اند، کتابت شده بود. بزرگانی هم چون حضرت علی علیه السلام و زید بن ثابت و ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عباس برای خود نسخه ای از تمامت وحی قرآنی نوشته بودند. منتهی این کتابت بر «کاغذ» نبود بلکه با نوشت افزارهای ابتدایی بر لیف خرما و پوست تنه نخل و سنگهای صاف و صیقلی نازک، و استخوانهای پهن کتف حیوانات و رقعہ های پوستی و نظایر آن بوده است و اعتماد فراوانی هم بر حفظ حافظان بی شمار داشته اند. (درباره جمع و کتابت تمام قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم الاتقان، ج ۱/۲۰۲ به بعد؛ مناهل العرفان، زرقانی، ج ۱/۲۵۵-۲۵۶؛ البیان، آیت الله خویی، ۲۵۵-۲۷۸؛ حقائق هامه حول القرآن الکریم، سید جعفر مرتضی عاملی، ۶۳-۱۰۴ و اغلب تاریخهای قرآن).

ب) یک سال پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و با کشته شدن عدۀ کثیری از حافظان و قراء قرآن در نبرد یمامه که ابو بکر، مسیلمه کذاب-پیامبر دروغین-و یاراناش را سرکوب کرده، به نظارت مستقیم خود ابو بکر و پیگیری و مشاوره عمر و مباشرت زید بن ثابت یک نسخه کامل قرآن نوشته شده و حتی به صورت مجموع بین الدفتین درآمده بود. این نسخه پس از درگذشت ابو بکر و عمر نزد حفصه دختر عمر به ارث یا ودیعه مانده بود و عثمان آن را برای توحید مصاحف و تدوین نسخه نهایی موسوم به مصحف امام، از او امانت گرفته و آن و مصاحف دیگر از جمله مصحف خود زید و نوشته های کامل اما پراکنده را مبنای کار کرد و با دقت بی نظیری به همّت و سرپرستی زید بن ثابت و هیأت همکار او، و در زیر نظر و انتقاد آزادانه کبار

صحابه از مجموعه آنها نیز با توجه به حفظ حافظان و شهادت شاهدان- که شرحش گذشت- آن نسخه نهایی را فراهم کرد. پس کار عثمان بیشتر توحید نصّ و تکیه بر یک قرائت، یا دو یا چند قرائت بوده تا آنجا که کتابت کلمه ای بدون نقطه احتمال چند قرائت را می داد و اعتماد بر لهجه قریش، به هنگام اختلاف تلفظها و قراآت، بوده است و کار او با آن که اساسی بود، تأسیسی نبود. یعنی چنان که اشاره شد قرآن پیش از آن هم در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، و هم در عهد ابو بکر جمع و بازنویسی شده بود. لذا کار عثمان و اعتبارش در بردارنده اعتبار کار عصر نبوی و عصر ابو بکر در جمع قرآن هم هست. و اگر خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم اهتمام به جمع و تدوین نهایی قرآن نکردند از آن بود که به گفته همه قرآن پژوهان اهل سنت و شیعه، هنوز باب وحی باز بود و همواره احتمال آمدن آیه ای که در ضمن وحی به آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفته می شده آن را در کجا و کدام سوره و بین کدام آیات قرار دهد، می رفت و در واقع هم وحی قرآنی در طی مدت ۲۳ سال، تا اندک زمانی پیش از وفات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جریان داشت. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مأذون و مایل به جمع نهایی نبوده اند. و در فرهنگی چون فرهنگ صدر اول اسلام که آن همه شفاهی و فاقد رسم و سنت کتابت بود، و تعداد باسوادانی که خواندن و نوشتن بدانند در کل آن جامعه به یکصد نفر نمی رسید این اهتمام عظیم به شأن قرآن و حفظ و کتابت و جمع و تدوین آن جزو شگفتیهای تمدن و فرهنگ بشری و از افتخارات اسلام است. از مصحف امام، شش یا هفت نسخه تکثیر شده که همه ارزش واحد داشت. یکی را در مکه و یکی را در مدینه نگاه داشتند و باقی را به کوفه و بصره و شام و یمن و بحرین فرستادند. (الاتقان، ج ۱/۲۱۱).

استاد سید علی کمالی دزفولی قرآن پژوه معاصر، ممیزات دهگانه ای برای جمع عثمانی یاد می کند. از جمله این که: «الف) عثمان دستور داده بود هر کس هر چه را از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بیاورد، تا همه در این کار شریک باشند و از این جمع چیزی غایب نماند، تا هیچ کس در ذخیره این مصحف شک نیاورد و همه بدانند که آشکارا در مرآی و مسمع صحابیان بزرگ، انجام یافته است. ب) اعتماد بر عمل گروه اول در جمع بکری [-ابوبکری]. ج) هر جا برای رفع اختلاف از مسموعات، چاره نشد لغت و لهجه قریش را انتخاب کنند. د) برای جلوگیری از شبهه و تطرق فساد موارد زیر را نمی نوشتند: منسوخ التلاوه ها (که عنوانی مخترع است)، آنچه در عرضه اخیر [بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم] نبوده، آنچه قرائتش ثابت نبود، قراآت شاذ، قراآت آحاد، و الحاقات تفسیری. ه) ترتیب آیات هر سوره بر طبق توقیف مستند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در عرضه اخیر بوده است». (قانون تفسیر، ص ۱۵۲-۱۵۳).

جمع عثمانی از همان آغاز و پس از فروکش کردن مخالفت‌های عاطفی و احساساتی و حمیتی مورد قبول بزرگان صحابه و در رأس آنان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قرار گرفته است و روایات متعددی به تعبیر مختلف از حضرت علی علیه السلام در تأیید عملکرد عثمان و حاصل کار هیأت منصوب در تدوین مصحف امام، نقل شده است. سیوطی در اتقان می نویسد: «و ابن ابی داوود به سند صحیح از سويد بن غفله نقل کرده است که گفت، علی گفته است: در حق عثمان جز خیر چیزی مگوئید. سوگند به خدا آنچه در امر مصاحف کرد جز با شرکت و نظارت بزرگان ما [ملاً منّا] نبود. و فرمود درباره این قرائت چه می گوئید؟ به من رسیده است که بعضی از آنان [مخالفان و منتقدان] می گویند قرائت من بهتر از قرائت توست، و این امر نزدیک به کفر است. گفتیم پس نظر شما چیست؟ فرمود: به نظر من [کار درست همین است] مردم را بر مصحف واحد گرد آورد تا نه تفرقه و نه اختلاف باقی بماند. گفتیم حق با شماست». (الاتقان، ج ۱/۲۱۰؛ همچنین فتح الباری، ابن حجر، ج ۹/۱۵) . همچنین ابو عمر و عثمان بن سعید دانی (م ۴۴۴ ق) قرآن شناس بزرگ، صاحب التیسیر فی القراءات السبع، و «المقنع» در کتاب اخیر با سلسله روایانش از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می کند که فرمود: «اگر من سرپرست [تهیه و تدوین مصحف واحد رسمی] می شدم در مورد مصاحف همان کاری را می کردم که عثمان کرد». (المقنع، تحقیق محمد احمد دهقان، ص ۸، همچنین الاتقان ج ۱/۲۰۹) . اگر هم در صحت صدور این روایات تردید کنند عملکرد و سیره امیرالمؤمنین علی علیه السلام حاکی از این است که عمل عثمان را تأیید یا دست کم تقریر (سکوت ناشی از رضا و قبول) کرده است (شرح این مسأله خواهد آمد) . مرحوم آیت الله خویی در تأیید عملکرد عثمان می نویسد: «این که عثمان مسلمانان را بر قرائت واحدی گردآورد، یعنی قرائتی که بین مسلمانان رایج بود و آن را به تواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فراگرفته بودند، و قراءت دیگر را که مبتنی بر احادیث نزول قرآن به سبعه احرف بود (که درباره بطلان آن پیشتر در متن همین کتاب سخن گفته ایم) منع کرد، این عمل عثمان را احدی از مسلمانان بر او انتقاد نکرده است؛ چرا که اختلاف در قرائت به اختلاف مسلمانان و پراکندگی صفوفشان و بر باد رفتن وحدت کلمه شان بلکه تکفیر بعضی از بعضی می انجامید و روایاتی را نیز نقل کردیم که حاکی از نهی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از اختلاف در قرآن بود، ولی کاری که بر او انتقاد می کنند این است که بقیه مصاحف را سوزانید و به اهالی شهرهای دیگر هم امر کرد که مصاحفشان را بسوزانند. مسلمانان بر این کار او اعتراض کردند. حتی او را حزاق المصاحف (سوزاننده مصحفها) نامیدند». (البیان، ص ۲۷۷) .

استاد سید علی کمالی دزفولی می نویسد: «آیا در تهیه مصاحف نمونه (امام) در هفده سال

بعد از وفات پیغمبر اکرم (یعنی در سال ۲۸ هجری) با حضور هزاران نفر از صحابه که خود، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را دیده بودند و قرآن را از او شنیده و ناظر بر امر و تصویب کننده آن بودند- که عدم اعتراض امیر المؤمنین دلیل آن است- می توان خدشه ای وارد ساخت؟ هرگز. آیا وعده خداوند به حفظ قرآن (سوره حجر، آیه ۹؛ سوره فصلت، آیات ۴۱ و ۴۲) در مورد حفظ قرآن با ماده و هیأت آن نیست؟ جز این نمی تواند باشد. آیا تصویب ائمه ما-علیهم السلام- و تقریر ایشان دلیل قاطع قرآن بودن همین قرآن نیست؟ البته که هست». (قانون تفسیر، ص ۲۳۸).

درباره سوزاندن آیات و سوره های پراکنده و مصاحف غیررسمی و متفرقه، باید گفت که بعضی از منابع به عثمان نسبت جوشاندن آن نوشته ها را در دیگ با مخلوطی از آب و سرکه می دهند، و بعضی خرق (پاره کردن و از بین بردن) و بعضی دفن و بعضی سوزاندن. سوزاندن را نباید عملی خلاف شرع یا متضمن هتک حرمت دانست. زیرا آتش در فقه اسلامی طاهر و مطهر است، و نیت عثمان هم نیت سوء یا حاکی از اسائه ادب نبوده است. لذا سوزاندن یا به آب شستن، فرق اساسی ندارد. همچنین تفاوت رسمها و فرهنگها را نیز نباید از نظر دور داشت. قرآن نیز پس از قرآن شدن، لازم الاحترام و مقدس است. پیش از قرآن شدن این حکم را نداشته است. حتی امروز هم قرآنهاى کهنه و فرسوده و زاید که به کار قرائت نمی آید، با احترام و به یکی از همین شیوه ها از بین برده می شود. اما این که بعضی می گویند باید این نوشته های پراکنده را که بر روی پوست و سنگ و لیف خرما و غیره بوده نگهداری می کرد، فکر جدید و امروزه پسند است که موزه داری و سندداری و حفظ اشیاء عتیقه، مطلوب و ممکن است. اگر عثمان چنین کاری می کرد غرض خود را در نفی اختلاف، نقض کرده بود. تازه در جایی که خود مصاحف عثمانی شش یا هفتگانه، با آن همه دقت و اهتمام در نگهداری آنها، غالباً و بلکه تمامی از بین رفته است، یا لااقل از سرنوشت آنها اطلاعی در دست نیست، چگونه ممکن بود استخوان ها و سنگها و پوستهای ریخته و پاشیده و پراکنده محفوظ باقی بماند تا آیا مورد استفاده محققان امروز و آینده قرار گیرد یا نه.

۸- محدث نوری دلیل هشتمش را وجود روایات و به قول خودش «اخبار کثیره» ای از مخالفان [یعنی اهل سنت] که دلایل صریح بر وقوع تغییر و نقصان در مصحف موجود دارد، یاد می کند. آیت الله خوئی و حجه الاسلام میلانی و سایر قرآن پژوهان شیعه بر آنند که آری احادیث نقص قرآن در میان اهل سنت بسیار است. بسی بیشتر از آنچه در میان احادیث شیعه هست. و اهل سنت برای آن که نه قائل به تحریف (تنقیص) قرآن و نه بی اعتباری کتب معتبر حدیثشان از

جمله صحیحین شوند، قائل به پدیده ای به نام نسخ التلاوه یا منسوخ التلاوه شده اند. یعنی آیات و عباراتی را جزو وحی اولیه می دانند که سپس تلاوت آنها منسوخ شده و حکمش یا منتفی شده یا برقرار مانده است. از این دست بسیار آیه ها، حتی سوره های ساختگی در بعضی متون حدیث اهل سنت و از آنجا در کتب قرآن پژوهی و علوم قرآنی نقل شده است، که نمونه مشهور آن آیه رجم است که در مجامیع معتبر حدیث اهل سنت از جمله صحیحین و موطناً و مسند احمد و غیره، با عبارت کمابیش مختلف نقل شده است و یک روایت از نص آن چنین است: «الشیخ و الشیخه اذا زنيا فارجموهما البته» و در بعضی این عبارت را هم اضافه دارد: «نکالا بما قضيا من اللذه» که عمر گفته است ما این آیه را در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می خواندیم، سپس به دلیلی نامعلوم فراموش و متروک شد. و چون هیچ کسی جز خود او حافظ و شاهد بر آیه بودن آن نبود، لذا زید و هیأت او، آن را از عمر نپذیرفتند. (برای تفصیل درباره این «آیه» -الاتقان، ج ۲/۸۶؛ آلاء الرحمن، محمد جواد بلاغی، ص ۲۱-۲۳؛ التحقيق فی نفی تحریف، ص ۱۴۶-۱۵۰؛ صیانه القرآن، ص ۱۲۵، که همه آنها منابع اصلی اهل سنت را یاد کرده اند). بعضی از «سوره ها» و «آیه های» دیگری که در بعضی از مجموعه های حدیث اهل سنت به عنوان جزئی از قرآن کریم و یا از مقوله نسخ التلاوه یاد شده، عبارتند از: آیه جهاد (صیانه القرآن، ص ۱۲۷؛ التحقيق ص ۱۵۵)؛ آیه شهاده (التحقیق، ص ۱۵۷-۱۵۸)؛ آیه فراش (صیانه القرآن، ص ۱۲۷)؛ آیه حمیه (التحقیق، ص ۱۶۰-۱۶۱)؛ آیه حنیفیه (آلاء الرحمن، ص ۱۹-۲۰)؛ آیه «یا أئیها الرسول بلغ ما أنزل إلیک» که گفته اند به دنبال آن «فی علی» یا «ان علیا مولی المؤمنین» اضافه داشته است. (التحقیق، ص ۱۶۴-۱۶۵)، آیه «لو کان لا- بن آدم وادیان. . .» (التحقیق، ص ۱۵۲-۱۵۳)؛ همچنین سوره خلع و حقد (صیانه القرآن، ص ۱۳۶؛ آلاء الرحمن، ص ۲۳؛ التحقيق، ص ۲۴-۲۵) که منبع اصلی آن دبستان المذاهب است (تحقیق رحیم رضازاده ملک، ج ۱/۲۴۶-۲۴۷) [اغلب آیه ها و سوره هایی که یاد کردیم در کتاب حقائق هامه حول القرآن الکریم، ص ۳۴۵ به بعد با ذکر اسناد و منابع آنها آمده است]. استاد محمد هادی معرفت در این باره می نویسد: «این احادیث نه وزنی دارد، نه اعتباری. چه از نظر سند، چه از نظر مدلول. چرا که مخالف صریح قرآن و اعتقاد و ضروریات جمهور مسلمانان است». (صیانه القرآن، ص ۱۷۳). دیگر این که احادیث ضعیف و مجعول در همه مجامیع حدیث اهل سنت و شیعه راه یافته است. پاسخ مشروح تر به این شبهه یا دلیل در ضمن پاسخ به دلایل یازدهم و دوازدهم محدث نوری در همین بحث خواهد آمد. (در متن کتاب نیز مبسوطا متذکر شده ایم).

۹- محدث نوری در دلیل نهمش می گوید که اسامی «اوصیای خاتم النبیین و دخت گرامیش صدیقۀ طاهره علیهم السّلام و بعضی شمایل و صفات آنان در همه کتب آسمانی آمده است، پس باید در قرآن هم آمده باشد». این دلیل یا ادعا، چنان واهی و بی اساس است که نیاز به رد ندارد. محدث نوری ابتدا باید به اصطلاح «سقف را بزند تا سپس بر آن نقاشی کند». از کجا ثابت شده است که نام چهارده معصوم علیه السّلام در کتب آسمانی پیش آمده است؟ پاسخ شیخ نوری این است که این کتابها هم تحریف شده است و در اصل آنها، نام این بزرگواران موجود بوده است. با این حساب، این دیگر دلیل نیست بلکه صرف ادعاست. آیت الله خوبی در پاسخ به این ادعا می نویسد: «و از حقایقی که نشان می دهد نام امیر المؤمنین علی علیه السّلام صریحا در قرآن یاد نشده است، حدیث غدیر است. زیرا اگر نام علی علیه السّلام در قرآن مذکور بود، حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محتاج به نصب و تعیین ایشان و برپا داشتن اجتماع عظیم برای آن نبود. پس صحت حدیث غدیر ایجاب می کند که حکم به کذب این روایات کنیم.» (البیان، ص ۲۴۵-۲۵۱). همچنین می نویسد: «و معارض و نافی جمیع این روایات، صحیحۀ ابو بصیر منقول در کافی است. می گوید از ابو عبد الله (امام صادق علیه السّلام) درباره «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» [نساء، ۵۹] پرسیدم. گفت ایشان در پاسخ فرمود در حق علی بن ابی طالب و حسن و حسین علیهم السّلام نازل شده است. به ایشان گفتم مردم می گویند پس چرا نام علی علیه السّلام و اهل بیت او در کتاب الله نیامده است؟ حضرت علیه السّلام فرمود: به ایشان بگو نماز هم بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و در آن تصریح نشده بود که سه رکعتی یا چهار رکعتی است، تا آن که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خودشان آن را برای مردم روشن کردند». (البیان، ص ۲۵۱).

۱۰- محدث نوری در دلیل دهمش می گوید چرا از میان همه قراآت مختلف کلمات و تعابیر قرآنی، فقط هفت وجه یا ده وجه اختیار شده است؟ پاسخ این است که «قرآن، نص متواتری به وحی و اعجاز نازل بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و منقول از اوست و جمهور مسلمانان و بزرگان ائمه دین آن را محفوظ داشته اند و در آن در طی روزگاران تغییر و اختلافی رخ نداده است، اما قراآت [و اختلاف آنها] اجتهاداتی [متغیر و متفاوت] در تعبیر این نص [ثابت و یگانه] و کیفیت ادای آن است». (صیانه القرآن، ص ۱۷۹).

۱۱ و ۱۲- دلیل یازدهم محدث نوری «اخبار کثیره معتبره صریحه ای است که درباره وقوع سقط و دخول نقصان در قرآن موجود» نقل شده است. و دلیل دوازدهم اخبار وارده در موارد مخصوص از قرآن است که دلالت بر تغییر بعضی از کلمات و آیات به صورتی از صور دارد».

(فصل الخطاب، ص ۱۷۵، ۱۶۱). استاد محمدهادی معرفت شرح مبسوطی در پاسخ به این دلایل دارد و می نویسد: احادیثی که محدث نوری در مورد تحریف گرد آورده، ۱۱۲۲ حدیث است؛ که به گفته خودش ۶۱ فقره از آنها دلالت عامه دارد و ۱۰۶۱ فقره آن نص در موضوع است. ولی اکثریت عظیمی از آنها نه سند دارد نه اعتبار، و از رسائل و منابعی نقل می کند که یا مجهول اند یا موجود نیستند، یا موضوعه (جعلی) هستند و تعداد ۸۱۵ فقره از احادیث او منقول از این گونه کتب است. باقی مانده اش که ۳۰۷ فقره است، اکثریتش به اختلاف قرائت برمی گردد از جمله ۱۰۷ مورد آن که در همین زمینه است یکجا از مجمع البیان شیخ طبرسی نقل شده است. باقی می ماند ۲۰۰ حدیث که تقریباً از کتب معتبر حدیث نقل شده که بر هفت نوعند: نوع اول، روایات تفسیری یا توضیحی یا مربوط به شأن نزول یا تأویل آیه یا تعیین مصداق و بخش اعظم این ۲۰۰ حدیث را همین ها تشکیل می دهد. یک نمونه از آن این است که در آیه «وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ». (بقره، ۲۰۵) به دنبالش چنین بوده است: «بظلمه و سوء سریره» که بیان تفسیری و طبعاً غیر قرآنی برای توصیف کیفیت فساد و اهلاک کسی است که در آیه از او سخن گفته شده است. نوع دوم، احادیثی است که از قرآنی که منسوب به بعضی از ائمه علیهم السّلام است که ممکن است مخالف قرائت مشهوره باشد؛ یا موافق بعضی قرائت غیر معروفه. نوع سوم، احادیثی است که در آنها لفظ تحریف آمده است و ناآشنایان به اصطلاح گمان کرده اند مراد همین تحریف مورد بحث است. حال آن که مراد از آن تحریف معنایی و تفسیر [به رأی] غیرموجه است. چنان که تحریف در اصطلاح قدما و حتی قرآن مجید به معنای تحریف معنوی است، و در اصطلاح متأخرین به معنای تحریف لفظی و تغییر و تبدیل است. نوع چهارم، روایاتی که به آنها استناد کرده است ولی استنادش درست نیست. یک مثالش این است که از امام صادق و امام رضا علیهما السّلام نقل می کند که پس از خواندن سوره توحید می گفته اند «کذلک الله ربی» (خدای ما این چنین است)، و محدث نوری گمان کرده است این قول و اذعان، جزو قرآن است. نوع پنجم، درباره روایات وارده در شأن امام قائم (عج) است که مردم را با قرائت مصحف علی علیه السّلام که از پدرانشان به ارث برده است، الزام می کند. به این مسأله در جای خود اشاره کردیم که مصحف علی علیه السّلام در ترتیب و توالی و اضافات تفسیری و نظایر آن با مصحف عثمانی اختلاف داشته است ولی آیه یا سوره ای کم یا زیاد نداشته است. نوع ششم، روایاتی است که دلالت بر افتادگی آیه یا جمله یا کلمه ای دارد و ائمه نقد الحدیث به این نتیجه رسیده اند که آنها زیادات تفسیری است و از نص لفظ قرآن نیست. نوع هفتم، روایاتی است

حاکی از این که آنچه در شأن فضایل اهل بیت علیهم السّلام بوده است، در طی آیاتی پنهان بوده که اگر قرآن چنان که نازل شده خوانده شود پدیدار می گردد. زیرا که ثلث یا ربع قرآن درباره آنان نازل گردیده است. در پاسخ باید گفت این روایات حاکی از آن نیست که تصریحاتی در فضیلت اهل بیت علیه السّلام بوده است، سپس ساقط شده است. در همین قرآن موجود هم کم نیست آیاتی که در شأن و فضایل آنان است. چنان که طبری (م ۱۳۱۰ ق) در تفسیر آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى». (شوری، ۲۳)، بهترین وجه و معانی را در این می داند که مراد، مودت اقربای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی اهل بیت عصمت و طهارت است. (صیانه القرآن، ص ۱۹۶-۲۳۹).

آیه الله خویی نیز پاسخهای متقنی به این شبهات (دلایل یازدهم و دوازدهم محدث نوری در فصل الخطاب) دارد. از جمله می نویسد: این روایات دلالت بر وقوع تحریف قرآن به معنای متنازع فیه ندارد. توضیح آن که بسیاری از این روایات در عین آن که سندشان ضعیف است، از کتاب احمد بن محمد السّیاری گرفته شده که علمای رجال اتفاق در فساد مذهب او دارند که قائل به تناسخ بوده است، و نیز از علی بن احمد کوفی گرفته شده که علمای رجال او را کذاب و فاسد المذهب می دانند. دیگر این که بخش معظمی از روایات او مربوط به اختلاف قراآت است. و از قول علمای بزرگ شیعه چنین نقل می کند که روایات مربوط به تحریف مخالف اجماع امت اند باید یا آنها را تأویل یا طرح کرد. (البیان، ۲۴۵-۲۵۳). همچنین روایات بسیاری داریم که حاکی از عرضه داشتن احادیث بر قرآن است که حدیث مخالف با قرآن را باید به دیوار زد و برای آن اعتباری قائل نشد. در این صورت قرآن حاکم بر حدیث و محک و ملاک صدق آن است، نه بالعکس. یعنی نمی توان با حدیث که ظنی الصدور است، درباره قرآن که قطعی الصدور است، داوری کرد. چون به قول معروف «الحدید لا یفلح الا بالحدید» و رستم را هم رخس رستم کشد. اشتباه روشمندان اخباریان، از جمله محدث نوری، این است که اهمیت گراف و بی حدّ و حصر به هرگونه حدیثی می دهند و نقّادی و ارزشیابی احادیث را خوش ندارند و از روایت الحدیث به درایت الحدیث نمی پردازند، و آگاهانه یا ناآگاهانه، مجموعه کل احادیث را برخلاف اجماع علمای فریقین، قطعی الصدور می دانند یا عملاً با آن چنین رفتاری دارند! اگر این همه باریک بینی و بهانه جویی که امثال محدث نوری در کاروبار جمع و تدوین قرآن می کنند، در کار و بار جمع و تدوین حدیث کنند به این نتیجه خواهند رسید که این گونه اتکای افراطی به هرگونه حدیث، پشتوانه علمی و عقلی و تاریخی ندارد و از آن گذشته نقض غرض دربر دارد. زیرا قرآن سند بزرگ و حیانی و رکن رکن اسلام است که اگر به هر دلیل خدشه دار شود، دیگر مجالی

برای آن که حدیث معتبر و محدّث محترم بماند، باقی نخواهد ماند. به قول استاد سید علی کمالی دزفولی «به عقیده ما مجتهدی که قائل به تحریف قرآن باشد، مجتهد نیست. زیرا مهمترین مستند اجتهاد را از دست داده است. مضافاً به آن که اجتهاد در امری ضروری آن هم از مسائل اعتقادی مورد ندارد». (قانون تفسیر، ص ۸۲).

شیواترین دلیل عقلی را در این زمینه شادروان علامه طباطبایی عرضه داشته است: «اما آن قرآنی را که زید بن ثابت در زمان عثمان گردآوری کرد، بدون شک حاوی جمیع قرآن است و در آن یک کلمه کم و یا یک کلمه زیاد نشده است. و قول به تحریف قرآن از درجه اعتبار ساقط است. چون اخبار آحادی که در تحریف وارد شده است، حجّیت آنها متوقف بر حجّیت قول امام است، که آن اخبار را بیان کرده است، و حجّیت قول امام متوقف بر حجّیت قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است که امام را وصی و خلیفه و معصوم معرفی فرموده است؛ و حجّیت قول رسول الله متوقف بر حجّیت قرآن است که رسول الله را معصوم و امام و نبی و ولی معرفی کرده است؛ و اگر قائل به کم بودن یا زیاد بودن یک حرف در قرآن مجید بشویم، تمام قرآن از حجّیت ساقط می شود و سقوط این حجّت، حجّیت اخبار تحریف را نیز ساقط می کند. . . [به تعبیر دیگر] اخبار تحریف که قرآن را از حجّیت سقوط می دهد، عمل به مفادش موجب اسقاط خود آنها می شود، یعنی از ثبوتش عدمش لازم می آید و بنابراین عمل به آنها مستحیل [غیر ممکن] است». (مهر تابان، مجموعه مصاحبات آیت الله سید محمد حسین حسینی طهرانی با علامه سید محمد حسینی طباطبایی، ص ۲۰۶-۲۰۷). امثال محدّث نوری از تولّای افراطی و در حد غلو به اهل بیت علیهم السلام، و حسرت این که چرا نام مبارک ایشان در قرآن نیامده است، و نیز از بغض و تبری افراطی نسبت به «اغیار» - که همه افتخار جمع و تدوین قرآن متعلق به آنان است - به قول مثل معروف مانند کسی عمل می کنند که نیزه بر سینه خویش فرومی برد تا کسی را که بر ترکش نشسته است بکشد (الطاعن نفسه لیقتل ردفه) یا طبق مثل فارسی برای درست کردن ابرو، چشم را کور می کنند. (۱)

ص: ۴۴۹

۱- ۱) -مجموعه پاسخهای متقن و مستدلّ به شبهات محدّث نوری در متن کتاب ارزشمند «مدخل التفسیر» تألیف حضرت آیت الله العظمی محمّد فاضل لنکرانی (دام ظلّه العالی)، درج گردیده که مبسوطاً مورد کاوش و نقد و بررسی قرار گرفته است. استاد به دو ویژگی برجسته استدلال قرآنی و منطق عقلی و برهانی -

۱- آیات قرآنی و وعده های صریح الهی بر حفظ قرآن:

مشهورترین آیات، سه آیه است: الف) آیه حفظ: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ». (حجر، ۹) (ما خود، ذکر [قرآن] را نازل کرده ایم و خود نیز نگهبان آنیم). مراد از «الذکر» قرآن است. چنان که در چند آیه پیشتر در همین سوره می فرماید: «وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ». (حجر، ۶) (و گفتند: ای کسی که ذکر [قرآن] بر او نازل شده است، بی شک تو مجنون). آیت الله خوبی انواع تشکیکاتی را که در صحت استدلال و استناد به این آیه هست از قبیل (ذکر به معنای قرآن نیست، مراد حفظ اجمالی است نه همه آیات) رد می کند. اما یک شبهه را به خوبی طرح می کند، ولی به همان خوبی پاسخ نمی دهد: «آری در اینجا شبهه دیگری هست که بر استدلال به آیه کریمه برای عدم تحریف وارد می شود، و حاصل شبهه، این است که مدعی تحریف در قرآن احتمال تحریف در نفس همین آیه را هم می دهد. زیرا این جزو آیات قرآن کریم است و استدلال به آن صحیح نیست، مگر آن که عدم تحریف ثابت شود. و اگر بخواهیم عدم تحریف را با آن ثابت کنیم دور باطل پیش می آید». (البیان، ص ۲۲۸) خود ایشان این شبهه را چنین پاسخ می دهد: «زیرا این شبهه برای کسی اعتبار دارد که عترت طاهره را از خلافت الهیه بر کنار می داند، اما مؤمنان به امامت آنان می دانند که عترت به کتاب [قرآن] استدلال کرده اند و نیز تقریر اصحاب آنان بر همین مسأله حاکی از حجیت کتاب موجود است». البته این پاسخ کافی نیست. زیرا توسل به عترت و این که آنان قرآن موجود را تأیید کرده اند فی حد ذاته و بالاستقلال برای شیعه-و فقط برای شیعه- حجیت و دلیلیت دارد، دیگر لازم نیست که آن را به آیه حفظ یا سایر آیات قرآن ضمیمه کنیم. این آیه و سایر آیات قرآنی که در این زمینه نقل خواهیم کرد فقط برای کسانی اعم از شیعه و اهل سنت، حجّت است که فقط قائل به تحریف به نقیصه باشند. زیرا اینان قائل به حذف و اسقاط آیات یا سوره هایی از قرآنند، ولی قرآن موجود را صحیح و قطعی الصدور می دانند، لذا استدلال به آیات موجود را روا و درست می دانند. شبهه دیگری هم در اطراف این آیه هست دایر بر این که «لَهُ لَحَافِظُونَ» را راجع به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می دانند. ولی با وجود مرجع حاضر، ارجاع ضمیر به مرجع غایب دلیل و قرینه می خواهد. (نیز ر. ک. صیانه القرآن، ص ۳۱). ب) آیه عدم اتیان باطل: «وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ. لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ

وَلَا مَنَ خَلْفِهِ، تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ». (فَصِيْلَت، ۴۱-۴۲). (بی گمان آن کتابی ارجمند است، که در حال و در آینده [دست] باطل به آن نمی رسد، وحی نامه [خداوند] فرزانه ستوده است). پیدا است که تحریف، بارزترین مصداق «اتیان باطل» است که خداوند ساحت قرآن را از آن منزّه شمرده است. (ج) «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ». (قیامه، ۱۹). (همانا گردآورده و بازخواندن آن بر عهده ماست).

۲- احادیث. الف) حدیث مشهور ثقلین که از طرق خاصه و عامه در حد استفاضه است: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض». (من در میان شما دو یادگار گرانبها باقی می گذارم: کتاب الهی و عترتم که اهل بیت من است و آن دو از همدیگر جدایی نپذیرند تا در آخرت در کنار حوض کوثر به نزد من باز آیند). و به قول آیت الله خویی، قول به تحریف قرآن، کتاب را که ثقل اکبر است از حجّیت و اعتبار می اندازد. زیرا اولاً) قول به تحریف مستلزم عدم وجوب تمسّک به کتاب منزل است. زیرا که کتاب به سبب وقوع تحریف [به قول مدّعیان] بر امت اسلام تباه می گردد، ولی وجوب تمسّک به کتاب به خاطر صریح اخبار ثقلین تا روز قیامت باقی است، پس قول به تحریف جز ما باطل است. ثانیاً) از آنجا که قول به تحریف، موجب سقوط کتاب از حجّیت می گردد، پس نمی توان به ظواهر آن تمسّک کرد، پس قائلان به تحریف باید به امضاء [تأیید] ائمه طاهرین برای این کتاب موجود در دست ما مراجعه کنند. و معنی این امر این است که حجّیت کتاب موجود، متوقف بر امضای ائمه است تا بتوان به آن استدلال کرد. و ظاهر این اخبار متواتره، این است که قرآن یکی از دو مرجع برای امت است و از میان دو حجّت مستقل که تمسّک به آنها واجب است، کتاب برتر است، چرا که ثقل اکبر است، پس نمی تواند حجّیت آن فرع بر حجّیت ثقل اصغر (عترت) باشد. . . (البیان، ص ۲۲۹-۲۳۱). ب) حدیث غدیر که باز حدیثی متواتر است و از طریق خاصه و عامه نقل شده است. اگر قائلان به تحریف می گویند تصریح به امامت و ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام از قرآن انداخته شده است، در پاسخ آن باید گفت که هم حدیث و هم واقعه غدیر و نصب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را، علی رؤوس الاشهاد بر جانشینی خویش دلالت دارد بر این که چنین تصریحی در قرآن نبوده است. (ج) احادیث عرض (عرضه داشتن) حدیث بر قرآن. «احادیث صحیحہ ای داریم که قائل به وجوب عرض خبرهای متعارض، بلکه مطلق احادیث، بر قرآن کریم اند. آن گاه باید آنچه موافق قرآن است اخذ کرد و مخالف با قرآن را رها کرد، و در صورتی که سوره ها و آیات قرآن، مصون از تحریف و محفوظ از نقصان نبود، این قاعده از سوی ائمه بیت طاهرین علیه السلام مقرر نمی گشت.» (نیز برای نصوص احادیثی که در این باره از منابع معتبر شیعه

نقل شده است. ر. ک. التحقيق في نفى التحريف، ص ۳۱-۳۲؛ صیانه القرآن، ص ۳۵-۳۷. د. احادیث وارده در ثواب قرائت سوره در نمازها و غیر آن که اگر سوره های قرآن کاملاً مجموع و مدوّن و نزد مسلمانان محفوظ نبود، این امر معنی پیدا نمی کرد. (برای نصوص این احادیث ر. ک. التحقيق، ص ۳۵-۳۷. ه. احادیث وارده از ائمه علیهم السلام در باب این که آنچه در دست مردم است، همان قرآن نازل شده از سوی خداوند است. (برای نصوص این احادیث ر. ک. صیانه القرآن، ص ۴۱-۴۲؛ التحقيق، ۴۱-۴۳).

۳- دلیل سوم بر عدم تحریف قرآن، اجماع فریقین، و نیز اجماع علمای شیعه از عصر ائمه تا امروز است. بزرگان شیعه از شیخ صدوق (قرن چهارم) تا آیت الله خویی و امام خمینی و سایر مجتهدان و مراجع بزرگ شیعه قائل به تحریف ناپذیرفتن قرآن بوده اند. نام و نظر بعضی از آنان را یاد خواهیم کرد.

۴- دلیل چهارم، اعجاز قرآن است. چرا که تحریف منافی با معجزه بودن قرآن است. زیرا با تحریف، معانی قرآن ضایع می گردد و مدار اعجاز فصاحت و بلاغت است که دایر بر مدار معنی و لفظ هستند. معجزه بودن قرآن که برای آن تحدی هم شده است و معارضان و مخالفان در این تحدی شکست خورده اند، به شرط حفظ کلیت و تمامیت آن و این که تمامی آن قابل استناد به حق تعالی باشد درست است، و این امر جزو معتقدات مسلمانان است که قرآن، معجزه جاودانه الهی و نبوی است. (برای تفصیل التحقيق، ص ۴۷؛ صیانه القرآن، ۴۱-۳۷).

۵- دلیل پنجم، نماز شیعه امامیه است. زیرا ائمه طاهرین علیهم السلام و فقهای امامیه قرائت سوره کامله ای را بعد از حمد در رکعت اول و دوم هر نماز از نمازهای پنجگانه روزانه واجب می دانند؛ و این حاکی از اعتقاد امامیه به نیفتادن چیزی از قرآن است. توضیح بیشتر آن که قائلان به تحریف نمی توانند قرائت سوره ای را که محتمل تحریف است جایز و مجزی بدانند. زیرا اشتغال یقینی، برائت یقینی می خواهد. پس این ترخیص از سوی ائمه علیه السلام خود فی نفسه دلیل عدم وقوع تحریف در قرآن است و اگر نه مستلزم ضایع کردن نماز واجب هر مکلف می شد. (البیان، ص ۲۳۳-۲۳۴؛ التحقيق، ۴۸).

۶- دلیل ششم، ضرورت تواتر قرآن است. و این امر از ضروریات دین است که مجموع قرآن و همه بخشها و سوره ها و آیات آن از عهد رسالت در طی اعصار و قرون و در جمیع طبقات مسلمانان به نحو متواتر نقل و قرائت شده است و آنچه مدعیان در باب قرآن بودن بعضی عبارات یا تحریف پذیرفتن قرآن به طور کلی می گویند خبر واحد [غیرمتواتر] است.

۷ و ۸- بعضی از محققان، اهتمام خارق العاده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه را در حفظ و جمع قرآن؛ و نیز مجموع بودن قرآن را در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، (ولو آن که مدون بین الدفتین نبود) که یک واقعت تاریخی است، جزو ادله اثبات عدم تحریف می دانند. (التحقیق، ص ۴۹-۵۰).

۹- دلیل نهم، دلیل عقلی است که بهترین بیان آن را علامه طباطبایی، اعلى الله مقامه، عرضه داشته است، و بلافاصله پیش از آغاز این بخش، یعنی «دلایل قائلان به عدم تحریف» نقل کردیم.

۱۰- دلیل دهم، یک دلیل عقلی-تاریخی است. به این شرح که «اگر قرآن امام [مصحف عثمانی] که در دوران خلافت عثمانی فراهم آمده، و همین است که در دست ماست، محرف بود، هر آینه بر علی علیه السلام واجب بود که [اعتراض کند و] تصحیح آن را در صدر برنامه حکومت خویش قرار دهد. همچنان که تغییراتی را که عثمان در سنت پیغمبر داده بود، و زیان آنها کمتر از تحریف قرآن بود، در وقت اولین اعلام برنامه حکومت خویش یاد می کرد؛ چنان که فرمود: تیولهایی را که عثمان از بیت المال مسلمانان بخشیده است، پس خواهم گرفت، هرچند به مهریه زنان و خرید غلامان داده باشید». (قانون تفسیر، ص ۹۵) [و بیشتر احادیثی را که بالصراحه حاکی از تأیید امیر المؤمنین علیه السلام از عملکرد عثمان و صحت مصحف عثمانی است، نقل کردیم].

۱۱- دلیل عقلی-نقلی و برهانی-قرآنی با این توضیح که آیت الله فاضل لنکرانی از مراجع عظام تقلید در شروح مفصل خود در کتاب «مدخل التفسیر» به تبیین آن اهتمام نموده و با استناد به سندهای قرآنی-برهانی به نقل و نقد و بررسی روایات و آیات و نیز کاوش در بازشناسی چهره های مدعی تحریف پرداخته و به گونه ای شیوا و منطقی ادله اثبات تحریف ناپذیری قرآن را ارائه کرده است.

۱۲- دلیل و یا قرینه مؤیده دیگر این است که هیأت تهیه و تدوین مصحف امام [عثمانی] بسیاری از کلمات قرآن را که شاید تعداد آنها از صد فقره بیشتر باشد، برخلاف قواعد املائی درست عربی نوشته و حتی به تعبیر جسورانه ولی صحیح مرتکب «اغلاط املائی» شده اند، و این تفاوت کتابت یا «اغلاط املائی» که فی المثل «بیسط» را یکجا با «سین» و یکجا با «صاد» نوشته اند، یا «مسیطر» را به صورت «مصیطر» نوشته اند در رسم عثمانی وارد شده و عینا تاکنون محفوظ مانده است. یا «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را بر سر ۱۱۳ سوره از ۱۱۴ سوره قرآنی نوشته اند ولی به حق و به تبعیت از وحی، بر سر سوره توبه یا براءة نوشته اند که دلایل آن را مفسران یاد کرده اند. یا حروف مقطعه [فواتح سور] یعنی حروف مرموز قرآنی نظیر «الر» یا

«کهیصص» را که هنوز هم رمز و معنای آن بر قرآن پژوهان و مفسران و اسلام شناسان مسلمان و غیر مسلمان کشف نشده است و نظریه مقبولی در توجیه آنها عرضه نگردیده است، عینا کتابت کرده اند؛ و هیچ گونه اصلاح قیاسی و اجتهاد و تصرفی را روا نداشته اند. چنان که بعدها بعضی از فقهای بزرگ از جمله مالک و احمد بن حنبل حفظ رسم یعنی رسم الخط عثمانی را واجب دانسته اند. (برای تفصیل در این باره ر. ک. مناهل العرفان، زرقانی، ج ۱/۳۷۲-۳۷۳) و این اهتمام والا و حفظ غریب و سهوها یا اغلاط املائی، به بهترین وجه حاکی از صحت جمع و تدوین و مصونیت قرآن از هرگونه تغییر خودسرانه و افزایش و کاهش است. (برای تفصیل و مشاهده فهرستی از ۱۱۸ فقره از غریب املائی در رسم عثمانی ر. ک. التمهید، محمد هادی معرفت، ۳۱۵-۳۴۸؛ حقائق هامه، سید جعفر مرتضی عاملی، ۱۸۹-۲۲۱).

آراء و نظرات بزرگان شیعه در تحریف ناپذیرفتن قرآن

چون این مبحث طویل الذیل است و نقل آراء بزرگان شیعه از قرن سوم و چهارم تا امروز در گنجایش این مقوله نیست، فقط به نام و منبع قول بعضی از بزرگان اشاره می شود و در پایان چند فتوا و نظر از مجتهدان بزرگ معاصر که ممکن است کمتر در مقالات و کتب دیگر مطرح شده باشد، عرضه می گردد. (۱. نخستین قول صریح در باب مصونیت قرآن از تحریف از شیخ صدوق (م ۳۸۱ ق) است (الاعتقادات، الباب الثالث و الثلاثون). ۲. شیخ مفید (م ۴۱۳) (در اوایل المقالات، ص ۹۵-۹۳). ۳. شریف مرتضی علم الهدی (م ۴۳۶ ق) (که یکی از جامعترین و متین ترین بیانات را در این زمینه دارد، در مسائل طرابلسیات اولی، که تماما در مقدمه مجمع البیان طبرسی، ۱/۱۵ نقل شده است). ۴. شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق) (در تبیان، ۱/۳). ۵. شیخ طبرسی (م ۵۴۸ ق) (در مجمع البیان، ۱/۱۵، الفن الخامس). ۶. سید بن طاووس (م ۶۶۴ ق) (در سعد السعود، ۲۶۷، ۱۹۲، ۱۴۴). ۷. علامه حلی (م ۷۲۶ ق) (در اجوبه المسائل المهنایه منقول در صیانه القرآن، ص ۴۷؛ التحقیق؛ ص ۱۵). ۸. محقق اردبیلی (م ۹۹۳ ق) (در مجمع الفائده و البرهان، ۲/۲۱۸). ۹. قاضی نور الله شوشتری (م ۱۰۱۹ ق) (در مصائب النواصب، در مبحث امامت) (نقل در آلاء الرحمن، ص ۲۵؛ صیانه القرآن، ص ۵۹). ۱۰. شیخ بهایی (م ۱۰۳۱ ق) (نقل در آلاء الرحمن، ۱/۲۶؛ صیانه القرآن، ص ۵۰). ۱۱. ملا-محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۰ ق) (در تفسیر صافی، ۱/۳۳-۳۴، المقدمه السادسة. الوافی، ۲/۲۷۳-۲۷۴). ۱۲. شیخ حرّ عاملی (م ۱۱۰۴ ق) (در الفصول المهمه، ص ۱۶۶). ۱۳. شیخ جعفر کاشف الغطاء (م ۱۲۲۸ ق) (در کشف الغطاء، «کتاب القرآن» از کتاب الصلاة، مبحث هفتم و هشتم، ص ۲۹۸-۲۹۹).

۱۴) (محمد جواد) بلاغی (م ۱۳۵۲ ق) (در مقدمه تفسیرش آلاء الرحمن که یکی از جامعترین و پربارترین نوشته های موجز در نفی تحریف است). ۱۵) سید محسن امین عاملی (م ۱۳۷۱ ق) صاحب اعیان الشیعه (در اعیان الشیعه، ۱/۱۴). ۱۶) محمدحسین کاشف الغطاء (م ۱۳۷۳ ق) (در اصل الشیعه و اصولها، ص ۱۳، که کتابی است گرانقدر و مشهور و لب لباب آراء و عقاید شیعه امامیه اثنا عشریه را به دست می دهد و در آن قول به تحریف ناپذیری قرآن را اجماعی شیعه یاد کرده است). ۱۷) سید شرف الدین عاملی (م ۱۳۸۱ ق) (در الفصول المهمه، ص ۱۶۳، و اجوبه موسی جار الله، ص ۲۸-۳۷). ۱۸) آیت الله ابو الحسن شعرانی (م ۱۳۵۲ ش) (در مقدمه تفسیر منهج الصادقین، ص ۱۵؛ اثبات نبوت یا راه سعادت، ص ۲۵-۲۸). ۱۹) علامه طباطبایی (م ۱۴۰۲ ق) (در المیزان، ۱۲/۱۰۶-۱۳۷؛ مهر تابان، ص ۲۰۶ به بعد). ۲۰) آیت الله بروجردی (م ۱۳۴۰ ش) (در مقاله «نگاهی به روش فقهی مصلح بزرگ»، آیت الله بروجردی «نوشته ابو الفضل شکوری، در آینه پژوهش، شماره ۷، ص ۱۳). ۲۱) آیت الله حکیم (م ۱۳۹۰ ق) که فتوای ایشان نقل خواهد شد. ۲۲) آیت الله سید محمد هادی میلانی (م ۱۳۹۵ ق) که فتوای ایشان نقل خواهد شد. ۲۳) امام خمینی (م ۱۳۶۸ ش) (در تهذیب الاصول، تقریر به قلم آیت الله سبحانی، ۲/۱۶۵؛ و نقل در صیانه القرآن، ص ۷۰). ۲۴) آیت الله خویی (م ۱۳۷۰ ش) که یکی از بهترین و جامعترین رسالات را در رد شبهه تحریف و اثبات مصونیت قرآن نگاشته است تحت عنوان «صیانه القرآن من التحریف» در «البیان فی تفسیر القرآن»، ص ۲۱۵-۲۵۴؛ و فتوای کوتاه و قاطع ایشان نیز نقل خواهد شد. ۲۵) آیت الله گلپایگانی (در صیانه القرآن، ص ۶۳-۶۵). ۲۶) آیت الله محمد فاضل لنکرانی در جامع ترین مکتوبات مستدل ادله عدم تحریف در بخشی از کتاب ارزشمند «مدخل التفسیر» و پاسخ قاطع به شبهات تحریف به زبان عربی که اخیرا به فارسی شیوا تحت عنوان «مقدمات بنیادین علم تفسیر» ترجمه و تحشیه گردیده است. آنچه نقل و اشاره شد فقط نام عده ای از بزرگان شیعه بود. در سه کتاب ارجمند صیانه القرآن من التحریف، اثر استاد محمد هادی معرفت و التحقیق فی نفی التحریف عن القرآن الشریف، اثر حجه الاسلام سید علی حسینی میلانی، و اکتوبه تحریف القرآن، اثر رسول جعفریان (ترجمه فارسی: افسانه تحریف قرآن) مجموعا نام و رأی بیش از پنجاه نفر از اعلام شیعه که صریحا قائل به تحریف ناپذیرتن قرآن هستند، نقل شده است.

فتوای مجتهدان بزرگ معاصر

یکی از قرآن پژوهان شیعه که قرآن کریم را به انگلیسی شیوایی ترجمه کرده و همراه با

حواشی روشنگری انتشار داده است، در مقدمه ترجمه اش به نفی تهمت تحریف از شیعه امامیه اثناعشریه پرداخته است و پس از بحثی محققانه و مستوفا، از سه تن از مجتهدان و مراجع تقلید معاصر استفتا کرده و متن فتوهای صریح ایشان را با چاپ عکسی در همان اثر درج کرده است. در اینجا نص این فتاوی نقل می شود:

(۱) فتوای آیت الله حکیم. «بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و الصلاه و السلام على اشرف الانبياء و المرسلين محمد و آله الطيبين الطاهرين و اللعن الدائم على اعدائهم اجمعين. و اما بعد؛ رأى بزرگان محققين و عقيدة علماء فريقين و نوع مسلمين از صدر اسلام تاکنون بر آن است که ترتیب آیات و سور و جمع قرآن به نحوی [است] که فعلا در دست می باشد. بزرگان قائل به تحریف نبوده و نیستند. از نجف اشرف، محسن الحکیم الطباطبائی، ۲۳ ذی قعدة ۱۳۸۳ ق. (نقل از مقدمه ترجمه انگلیسی میر احمد علی از قرآن مجید، ص ۵۹).

(۲) فتوای آیت الله خویی: «بسم الله الرحمن الرحيم. قول به تحریف از خرافات است و در قرآن مجید که فعلا در بین مسلمانان متداول است هیچ گونه تحریفی نشده و این مطلب را در تفسیر البیان مفصلاً متعرض شده ام، مراجعه شود. نجف اشرف، به تاریخ ۱۲ شهر رمضان المبارک سال ۱۳۸۳ هجری ابو القاسم الموسوی الخوئی». (نقل از مقدمه ترجمه انگلیسی میر احمد علی از قرآن مجید، ص ۶۱).

(۳) فتوای آیت الله میلانی: «بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى. راجع به تحریف که مورد سؤال واقع شده به طور قطع بیان می نمایم: در قرآن هیچ گونه تحریف نه به زیاده و نه به نقیصه و نه به تغییر الفاظ واقع نشده و اگر در بعض روایات از تحریف نامی برده شده، منظور تغییر معنی به آراء و توجیهات و تأویلات باطله می باشد، نه تغییر الفاظ و عبارات. و آنچه دیده یا شنیده می شود از روایاتی در اسقاط آیات و سور از این معجزه خالده خاتمیه، همانا مجعول و ضعیف است، و خود آن آیات و سور دلیل روشنی هستند بر ساختگی بودنشان. مثلاً دو سوره که در کتاب «اتقان» یا سوره ای که در «دبستان المذاهب» یا در کتاب دیگر نقل شده، هر شخص خبیر و بصیر آنها را عرضه به قرآن کریم بدارد، مجعول و باطل بودن آنها را بدیهی خواهد دید. به علاوه آن که در قرآن کریم زیادتی را احدی نگفته است و آنچه بعضی توهم کرده اند که نقیصه است آن را هم نتوان گفت. با توجه به تعهد خداوندی که فرمود: «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ»، و فرمود: «إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» و فرمود: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» و همچنین آیات دیگر که دلالت بر این معنی دارد، بالجمله به همین ملاحظات و جهات علمیه

و براهین متقنه دیگر، علماء بزرگ شیعه امامیه از صدر اول، مانند شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و سایر بزرگان، خلفا عن سلف، تصریح به عدم تحریف نموده اند و عقیده شان همان است که رئیس المحدثین شیخ صدوق فرموده است. در کتاب اعتقادات که بیش از هزار سال قبل بر این نوشته اند و عبارتشان این است: «اعتقادنا ان القرآن الذی انزله الله تعالی علی نبیه محمد صلی الله علیه و آله، هو ما بین الدفتین و ما فی ایدی الناس لیس باکثر من ذلک». تا این که می فرماید: «و من نسب الینا انا نقول انه اکثر من ذلک فهو کاذب». و الحاصل هر کس تأمل کند و به ادله و براهین مراجعه نماید و تاریخ اهتمام مسلمین را از عصر نبوت و بعد از آن در ضبط و حفظ و تعلیم و تعلم قرآن مطالعه کند، یقین می کند که از قرآن کریم محال است یک کلمه اسقاط شده باشد. و اگر کسی روایتی بیند و ظن به صدق آن پیدا کند اشتباه و خطا کرده است «وَ اِنَّ الظَّنَّ لَا یُغْنِیْ مِنْ الْحَقِّ شَیْئًا». محمد هادی الحسینی المیلانی. شهر رمضان ۱۳۸۳[ق]. منابع: در متن مقاله یاد شده است.

قرآن - قرآن مجید / قرآن کریم

(۱) تعریف قرآن؛

قرآن وحی نامۀ اعجاز آمیز الهی است که به زبان عربی به عین الفاظ توسط فرشته امین وحی، جبرئیل، از جانب خداوند و از لوح محفوظ، بر قلب و زبان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم هم اجمالا یکباره و هم تفصیلا در مدت بیست و سه سال نازل شده و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن را بر گروهی از اصحاب خود خوانده و کاتبان وحی (از میان اصحاب) آن را با نظارت مستقیم و مستمر حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نوشته اند و حافظان بسیار، هم از میان اصحاب، آن را حفظ و به تواتر نقل کرده اند و در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم مکتوب بوده ولی مدون نبوده است، و در عصر عثمان با نظارت او طی چند سال، منتهی به حدود سال ۲۸ هجری، مدون بین الدفتین، از سوره فاتحه تا ناس، در ۱۱۴ سوره، می گردد. و متن آن مقدس و متواتر و قطعی الصدور است و تلاوت آن مستحب مؤکد است

ایمان به قرآن مجید به توصیفی که گفته شد و نیز معجزه الهی و سند نبوت دانستن آن و محفوظ بودنش از خطا و هرگونه افزود و کاست (تحریف) از ضروریات اسلام و مذهب تشیع است. قرآن به زبان عربی بسیار شیوایی که مایه اعجاب فصحای عرب (و بعدها اقوام دیگر) گردیده و در تاریخ زبان عربی، سابقه و همانندی نداشته، در طی مدت بیست و سه سال، یعنی سراسر زمانی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به وظیفه رسالت و ابلاغ پیام الهی و دعوت به اسلام اشتغال داشته اند، به صورت بخش بخش بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وحی شده است و چنان که اشاره شد حافظان حفظش کرده و کاتبان با نوشت افزارهای بسیار ابتدایی، با خطی که هنوز نقطه و نشان و علایم اعراب نداشته است و کوفی نام داشته نوشته اند و در چندین نسخه بازنویس شده است.

(۲) درباره کلمه قرآن:

قرآن علم شخصی است برای همین کتاب الهی که با اوصاف خاصش

می شناسیم. درباره ریشه شناسی و تلفظ و معنای آن میان علمای اسلام و اسلام شناسان اختلاف نظر است.

(۱) شافعی آن را نه مشتق می داند و نه مهموز، بلکه علمی می داند که به «وضع ارتجالی» بر کلام الله اطلاق شده است.

(۲) فراء آن را مشتق از قرائن (جمع قرینه) می داند. اشعری و پیروانش آن را مشتق از «قرن الشیء بالشیء» (پیوند زدن و افزودن چیزی بر چیزی) می داند. زیرا سوره ها و آیات بر هم افزوده شده است.

۳) اسامی و اوصاف قرآن:

قرآن پژوهان قدیم بی آن که بین اسم و صفت‌های قرآن فرق بگذارند، گاه برای قرآن تا نود و چند نام قائل شده اند. زرکشی در برهان و سیوطی در اتقان، هر یک پنجاه و پنج نام برای قرآن آورده اند. (ر. ک ترجمه فارسی اتقان، ج ۱/۱۸۱ به بعد). از این میان «فرقان» (سوره فرقان، ۱) و «ذکر» (انبیا ۵۰) و «تنزیل» (شعراء، ۱۹۲)، و «الکتاب» (بقره، ۲؛ حجر، ۱) و «کلام الله» (توبه، ۶؛ فتح، ۱۵) از اسامی مشهور قرآن کریم است. ضمناً قرآن با صفات دیگر نیز یاد شده است: «القرآن المجید» (سوره «ق»، ۲؛ بروج، ۲۱)، «القرآن العظیم» (حجر ۷۸)، «القرآن الحکیم» (سوره یس، ۲)، «القرآن الکریم» (واقعه، ۷۷)، «قرآن مبین» (حجر، ۱).

۴- اندازه و حجم و تقسیمات قرآن:

قرآن کتابی است که در مقایسه با سایر کتابها، متوسط الحجم است و می توان گفت حجم آن برابر است با عهد جدید (اناجیل اربعه و رسالات وابسته به آن) یا دیوان حافظ. طبق دقیقترین آمار، تعداد کل کلمات قرآن ۷۷۸۰۷ کلمه است. (فرهنگ آماری کلمات قرآن کریم، دکتر محمود روحانی، ج ۱/۲۳).

قرآن دارای ۱۱۴ سوره و کلاً ۳۰ جزء است. هر جزئی، چهار (یا دو) حزب است. نیز هر پنج آیه را خمس [خ] و هر ده آیه را عشر [ع]، و این عمل را عشرینامیده اند. (تاریخ قرآن، رامیار، ۵۴۳). تقسیم درونی و تفصیلی دیگر قرآن، تقسیم آن به «رکوعات» است منظور از رکوع، بخشی و گروهی از آیات است که در یک موضوع آمده و اتحاد مضمونی دارد که با شروع آن موضوع، رکوع آغاز می گردد و با تغییر و تحوّل کلام به موضوعی دیگر، ختم می شود.

پیدا است که شماره آیات مندرج در هر رکوع، کم و زیاد است، به خلاف جزوها و حزبها که به طور مساوی تقسیم شده است. وجه تسمیه رکوع را می توان از آنجا دانست که در نمازهای شبانه روزی، پس از خواندن سوره حمد در رکعت اول و دوم، می توان به خواندن سوره های

دیگر، یا لاقلاً چند آیه اکتفا کرد. پیرو این عقیده، بعضی که قرآن شناس بوده اند، اوایل هر چند آیه ای را که یک عنوان و موضوع را تشکیل می دهد، معین ساختند و از آن جهت که بعد از قرائت آن بخش، نماز گزار به رکوع می رود، نام هر بخش را رکوع گذارده اند. عدد رکوعات قرآن طبق مشهور ۵۴۰ رکوع است.

(۵) محتوای قرآن:

مضامین و معانی قرآن بسیار متعدد و متنوع و در هم تنیده و «سرشار از طراوت تکرار» است. در قرآن؛ توحید و دعوت به اندیشه درباره خداوند و دعوت به ایمان، با نهی و نفی شرک و نفاق و ارتداد، با انکار آله و تخطئه شیطان و بت پرستی و اشاره به گوشه هایی از قصص انبیا، از آدم تا خاتم صلی الله علیه و آله و سلم؛ و اشاره به گوشه هایی از زندگی و پرسشهای عادی عربهای معاصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از جمله درباره اهل قمر یا حتی مسائلی چون حیض، و وعظ و پند در باب گذران و لهو و لعب بودن زندگی و مظاهر آن چون مال (با نهی از مال پرستی و مال اندوزی) و تجملاتی چون داشتن پسران و نازیدن به باغ و بستان، تا اشاراتی درباره وحی و تنزیل و تأویل قرآنی تا احکامی فقهی چون تنظیم میراث و تعیین سهم الارث و تازیانه زدن به زناکاران و بریدن دست دزد و انواع تحلیلها و تحریمها و احکام اخلاقی چون دستگیری از بینویان و اطعام مساکین تا رعایت حقوق والدین و احترام فوق العاده به پدر و مادر، و نهی از مفاسد و رذایل اخلاقی، چون کشتن فرزندان از ترس فقر یا حمیت جاهلیت، و رباخواری و توصیه به مکارم اخلاق از صدق و اخلاص تا توصیف فرشتگان و اعمال آنان و دهها و صدها موضوع دیگر در هم تنیده است، و طبق ساختار ظاهرا ناپیوسته یا گسسته پیوند قرآن مجید، همه و همه در کنار همدیگر آمده اند. ماحصل؛ آن که مضامین اصلی قرآن عبارت است از: (۱) اشاره به وقایع تاریخی (غزوات، هجرت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - و نظایر آن)، (۲) قصص انبیا و حکایات دیگر، (۳) اندیشه توحیدی و دعوت به ایمان و اسلام، (۴) نهی از شرک و نفاق، (۵) معادشناسی (توصیف عوالم اخروی و حیات پس از مرگ)، (۶) فرشته شناسی (نیز شامل بحث درباره شیطان و شیاطین و جن)، (۷) احکام فقهی، (۸) احکام اخلاقی (اعم از وعظ و ارشاد و انواع امر به معروف و نهی از منکر)، (۹) توجه دادن به آیات الهی و شگفتیهای آفاق و انفس (که شباهت به برهان نظم یا اتقان صنع دارد)، (۱۰) اشاره به شرایع پیشین و کتب و صحایف آسمانی، (۱۱) داستان آفرینش و خلقت انسان، و انسان شناسی روان شناسانه.

(۶) آیه و سوره:

الف) آیه: واحد کوچک قرآن کریم، آیه است در بیشتر موارد هر آیه یک جمله است. ولی گاه آیاتی هست که متشکل از چند جمله و یک پاراگراف است (نظیر مثلا

آیه الکرسی یا آیه نور). و گاه حتی به اندازه چند پاراگراف است. مانند آیه دین (که آیه تداین و مداینه هم گفته اند) که بلندترین آیه قرآن است و در کتاب عثمان طه (مصحف المدینه) درست یک صفحه پانزده سطر است. گاه هست که آیه نه فقط از یک جمله کمتر است، بلکه فقط یک کلمه است مانند «مُرْدَهُمَاتَانِ» (الرحمن، ۶۴)، یا از آن هم کمتر مانند اغلب حروف مقطعه یا فواتح سور نظیر «طه»، «یس» یا «الم». شناخت حد آیه «توقیفی» و از سوی شارع است. زیرا حتی در فواتح سور فی المثل «المص» را یک آیه شمرده اند، ولی نظیر آن یعنی «المر» را یک آیه نشمرده اند. یا «جمعسق» [ح.م. عسق] را دو آیه شمرده اند. ولی باز «کهیصص» یک آیه شمرده شده است. کلمه آیه و جمع آن آیات، به معنای همین جملات یا جمله وارہ های قرآن، در خود قرآن هم آمده است (آیه: بقره، ۱۰۶؛ نحل، ۱۰۱؛ آیات: بقره، ۲۵۲؛ آل عمران، ۷؛ یوسف، ۱؛ نور، ۱). پرآیه ترین سوره قرآن کریم سوره بقره است (۲۸۶ آیه)، و کم ترین سوره قرآن، سوره کوثر است (۳ آیه). در تعداد کل آیات اقوال متعددی هست. طبق معتبرترین قول که ابو عبد الرحمن بن حبیب سلمی از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل کرده و امام شاطبی آن را در ناظمه الزهر آورده است، تعداد کل آیات قرآن، ۶۲۳۶ آیه است (تاریخ قرآن، رامیار، ۵۷۰).

ب) سوره: واحد بزرگ قرآن کریم، سوره است. سوره در لغت یعنی «بریده شده» و در اصطلاح، گروهی مستقل از آیات قرآن که مطلع و مقطعی دارد، و گفته اند که به این معنی از «سور المدینه» (دیوار دور شهر) گرفته شده است. کلمه سوره به همین معنی در خود قرآن هم به کار رفته است (از جمله در بقره، ۲۳؛ توبه، ۶۴، ۸۶، نور، ۱) همچنین جمع آن سور (بر وزن گهر) نیز در قرآن به کار رفته است (هود، ۱۳). قرآن مجید، کلاً ۱۱۴ سوره دارد که کمابیش به ترتیب بلندی طول مرتب شده اند. بلندترین سوره قرآن سوره بقره است (۲۸۶ آیه، برابر با ۴۸ صفحه در کتابت عثمان طه-مصحف المدینه) و کوتاهترین سوره، کوثر است (دارای ۳ آیه).

درباره این که ترتیب و توالی سوره های قرآن که آغاز آنها، فاتحه الکتاب و پایان آنها، سوره ناس است، توقیفی است یا اجتهادی (اجتهاد صحابه) و به رأی و نظر گردآورندگان باز می گردد، اختلاف اقوال است. بعضی گفته اند توقیفی و به امر و ارشاد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و رهنمود وحی است. بعضی گفته اند اجتهادی است و به عهده سامان دهندگان مصحف عثمانی است، چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به دلایلی که بعداً گفته خواهد شد، قرآن را کتابت و جمع کرده ولی مدون بین الدفتین نکرده بودند. و بعضی گفته اند آمیزه ای از توقیف و اجتهاد است و این رأی پذیرفتنی تر است. نام و نشان سوره های ۱۱۴ گانه قرآن مجید در اغلب تاریخهای قرآن (از جمله

تاریخ قرآن، تألیف رامیار، ۵۸۳ به بعد) و نیز با آمار و ارقام مربوط به کلمات و حروف هریک در فرهنگ آماری کلمات قرآن کریم، تألیف دکتر محمود روحانی، و نیز در پایان هر قرآن طبع جدیدی آمده است.

۷) حروف مقطعه یا فواتح سوره:

حروف مقطعه یعنی حرفهای گسسته از هم، و فواتح سوره یعنی آغازگر سوره ها. این در اصطلاح به آیات یا حروفی از قرآن مجید اطلاق می گردد که «مرموز» هستند. یعنی معنای آنها یا مراد از آنها از زمان جریان وحی تا به امروز-به نحوی که مورد قبول صاحب نظران و قرآن پژوهان باشد-روشن نشده است. این حروف عبارت از ۲۹ حرف یا مجموعه حروف است که در آغاز ۲۹ سوره قرآن-که همگی مکی هستند جز بقره و آل عمران-آمده است.

۸) وحی و کیفیت نزول قرآن:

الف) وحی: قرآن مجید به توسط فرشته وحی، جبرئیل، از سوی خداوند و بروفق آنچه در لوح محفوظ ثبت شده است، به عین الفاظ بر قلب [قوای درآکه] حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وحی یا نازل شده است. وحی، پدیده ای است واقعی و عینی و روحانی و عبارت است از ارسال پیام از سوی خداوند به پیامبران، و در مورد قرآن به حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم. قرآن پژوه معاصر، استاد محمد هادی معرفت، در تعریف وحی نوشته است: «وحی پدیده ای است روحانی که در بعضی از مردم پدید می آید که با آن به خصایص روحی، ممتاز می گردند که آنان را سزاوار اتصال با «ملاً اعلی» می گرداند، و این با مکاشفه در باطن نفس است یا با شنیدن، که گیرنده وحی، احساسی ناگهانی را درمی یابد که از خارج وجودش بر او نازل می گردد و برخاسته از ضمیر خود او نیست.» و می افزاید که «وحی از مقوله ادراک وصف ناپذیر است؛ و این پدیده روحانی را کسی که شایسته دریافت آن است درمی یابد. و جز او کسی نمی تواند ژرفنای آن را وصف کند، مگر آن که به آثار و عوارضش از آن تعبیر کند». (التمهید ج ۱/۲۶). همو وحی را سه گونه می داند: ۱) به صورت رؤیای صادقانه ۲) به وساطت جبرئیل (۳) به صورت مباشر (بدون واسطه) که مخصوصاً در صورت اخیر بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرود می آمده است. و صورت اول در آغاز بعثت برای حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش می آمده است. شادروان رامیار برای وحی مراحل هفت گانه شمرده است. (تاریخ قرآن، ص ۱۱۲). و فرق آن را با «الهام» باز نموده است. (پیشین، ص ۱۴۵ به بعد). شادروان علامه طباطبایی می نویسد: «آنچه از قرآن به دست می آید این است که این کتاب آسمانی [قرآن] از راه وحی که به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شد و به دست آمده، و وحی یک نوع تکلیم آسمانی (غیر مادی) است که از

راه حس و تفکر عقلی درک نمی شود، بلکه با درک و شعور دیگری است که گاهی در برخی از افراد-به حسب خواست خدایی- پیدا می شود، و دستورات غیبی یعنی نهن از حس و عقل را از وحی و تعلیم خدایی دریافت می کند. عهده داری این امر نیز «نبوت» نامیده می شود. (قرآن در اسلام، ص ۱۰۷). همچنین: «عقیده عمومی مسلمین- که البته ریشه آن همان ظواهر لفظی قرآن است- درباره وحی قرآن این است که: قرآن مجید به لفظ خود سخن خداست که به وسیله یکی از مقرّبین ملائکه که موجوداتی آسمانی هستند، به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده شده است. نام این ملک یا فرشته، جبرئیل و روح امین است. سخن خدا را تدریجا در مدت بیست و سه سال به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسانیده و به موجب آن به آن حضرت مأموریت بیست و سه سال به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسانیده و به موجب آن به آن حضرت مأموریت داده شده که لفظ آن را بر مردم بخواند». (پیشین، ص ۹۰). به گفته مرحوم رامیار، واقعیت وحی به انبیا به تواتر تاریخی رسیده است و مورد تأیید یاران (و حتی دشمنان) ایشان بوده است، ولو آن که در تبیین و توجیه آن اختلاف نظر بسیار است. (تاریخ قرآن، ص ۱۳۳).

ب) نزول: نزول قرآن مجید عبارت است از فرود آمدن وحی به تفاریق، از مصدر وحی (خداوند) به مهبط وحی (قلب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم) در طی مدت بیست و سه سال از «لیله القدر» (شبی از شبهای فرد دهه آخر رمضان سال اول بعثت)، تا اندکی پیش از وفات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم. در قرآن مجید، نزول وحی چون به خداوند نسبت داده شود، «انزال» و «تنزیل» نامیده می شود. نخستین سوره ای که بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است، سوره علق (اقرأ) است. بعضی گفته اند ابتدا فقط پنج آیه اول این سوره نازل شده است. بعضی از محققان هم بر آنند که نخستین سوره کامل که نازل شده است، فاتحه الكتاب (سوره حمد) است. (التمهید ج ۱/۹۳-۹۸). آخرین سوره ای که نازل شده است، سوره نصر است. بعضی از قرآن پژوهان گفته اند که قرآن به تمامه در «لیله القدر» به صورت «جمله واحده» (یکباره) از لوح محفوظ به بیت العزه یا بیت المعمور (در آسمان چهارم) نازل شده، و سپس نجوم یا منجما یعنی بخش بخش و به تفاریق در طول مدت ۲۳ سال به تفصیل نزول یافته است. (بحار الانوار، ج ۱۸/۲۵۳-۲۵۴). ملا محسن فیض گفته است مراد از این [دو نحوه نزول] «نزول معنای قرآن به قلب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. . . سپس در طول بیست و سه سال، هر بار که جبرئیل بر او ظاهر شده و وحی آورده و الفاظ آن را بر حضرت می خوانده است، بخش بخش از باطن قلب او به ظاهر زبانش نزول می یافته است». (مقدمه نهم از تفسیر صافی).

۹) جمع و تدوین قرآن:

مراد از جمع و تدوین قرآن این است که چگونه وحی بیست و سه

ساله که به صورت ۳ تا ۵ آیه ای نازل می شد، نهایتاً به صورت مدون بین الدفتین و «مصحف» (مانند کتاب امروزی) درآمد. کهن ترین منبع این بخش مهم از سرگذشت یا «تاریخ قرآن» در احادیث اهل سنت و نیز تا حدودی احادیث شیعه است. چنان که حاکم در مستدرک گفته است جمع و تدوین قرآن، سه مرحله دارد: الف) «زمان حضرت رسول». در سراسر عصر نزول، عصر وحی و حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، قرآن به صورت مکتوب ولی پراکنده بود، یعنی صحیفه-صحیفه. و چنان که اشاره شد با نوشت افزارهای ابتدایی و بر روی چیزهایی نظیر تکه های چرم، استخوانهای شانه و دنده گوسفند و شتر، چوب درخت خرما که پوست آن را کنده بودند، سنگهای صاف و صیقلی و قطعاتی از حریر و اندکی نیز کاغذ نوشته شده بود. در این مرحله، مهم این بود که بسیاری از صحابه، قرآن را حفظ بودند، سوره های قرآن کامل بود و حتی نام داشت، اما تا پایان حیات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مجموع بین الدفتین نبود. مهمترین عللی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از جمع نهایی و «کتاب ساختن» قرآن بازمی داشت دو واقعیت بود ۱) باب وحی باز بود و در هر وهله از وحی، آیاتی نازل می شد که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به کاتبان وحی می فرمود: این آیه یا آیات را در فلان سوره بین کدام آیه ها قرار دهید. ۲) دیگر آن که به گفته خطابی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همواره در انتظار نسخ احتمالی بعضی از احکام قرآن یا نسخ تلاوت قسمتی از آن بود. (ترجمه اتقان، ج ۱/۲۰۰). لذا تا وحی به پایان نمی رسید، امکان تدوین و مصحف سازی نبود. بعضی بر آنند که مراد از جمع قرآن در عصر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همان حفظ آن در دلها بوده است. (تاریخ قرآن، رامیار، ص ۲۱۱). جمع در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را اصطلاحاً تألیف گویند (پیشین، ص ۲۱۳). در سراسر ایام نزول وحی و کتابت قرآن، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نظارت همه جانبه داشتند و نوشتن و خواندن و حفظ (ازبر کردن) آن را تعلیم می دادند یا تشویق می کردند. در زمان حیات ایشان، سی و هفت نفر حافظ تمامی قرآن بودند. (پیشین، ص ۲۵۵). تعداد کاتبان وحی در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - که گاه حافظان قرآن هم بوده اند - و کسانی که برای خود نسخه ای برمی گرفتند، به بیش از پنجاه نفر می رسیده است. (پیشین، ص ۲۸۰). نتیجه یک چنین همت و نهضت عظیمی این بود که قرآن به هنگام رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم [سال یازدهم هجری] به تمامی و چنان که در آخرین عرضه [دوره کردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را و عرضه داشتن قرائت خود بر جبرئیل در هر سال یک بار و در سال وفات دوبار] تثبیت شده بود، تألیف و گردآوری شود. در این دوره بود که قرآن به معنای درست کلمه تألیف شد. (پیشین، ص ۲۸۱؛ نیز

ب) «در زمان ابو بکر» رویداد یمامه (سرکوب ابو بکر، شورشیان برگشته از اسلام، از جمله متبتیان [پیامبران دروغین] را که به جنگهای رده معروف است) که در آن عده ای کثیر از حافظان قرآن (تا هفتاد نفر هم گفته اند) کشته شدند، تکان عظیمی در جامعه نوپای اسلامی ایجاد کرد. به پیشنهاد عمر، ابو بکر خلیفه وقت پذیرفت که باید برای حفظ قرآن اقدام عاجل به جمع و تدوین آن کرد. برای این کار، زید بن ثابت را که از پرکارترین و جوان ترین کاتبان وحی و حافظ قرآن و دارای مصحفی اختصاصی بود، انتخاب کرد. شاید دلیل انتخاب «زید» با وجود جوانی اش، این بود که «عرضه اخیر» (آخرین دوره و مقابله پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را با جبرئیل) را کتابت کرده بود. «زید» همه نوشته های پراکنده قرآن را جمع کرد و هر آیه قرآنی را ولو آن که دهها حافظ و دهها نوشته، مؤید و مطابق آن بود، با اخذ حداقل دو شاهد (یکی از کتابت، یکی از حفظ) می پذیرفت. قرآن جمع و تدوین شده «زید» همچنان مشکل از صحیفه ها بود و به صورت مصحف نبود و سرانجام آن را در جعبه ای نهادند و کسی را مأمور حفظ و نگهداری آن کردند. این گردآوری، ۱۴ ماه و حداکثر تا وفات ابو بکر در سال ۱۳ هجری طول کشید. این نسخه را طبق وصیت ابو بکر در اختیار عمر نهادند. پس از عمر نیز طبق وصیتش آن را در اختیار دخترش حفصه-همسر رسول الله-قرار داده اند.

ج) «جمع در زمان عثمان» عثمان در سال ۲۴ ق به خلافت رسید. در زمان او با فتوحات شگرف مسلمانان و رفتن قرآن به سرزمینهای تازه گشوده، اختلافات و مشکلات بسیاری در قرائت کلمات قرآن پیش آمده بود. و این زنگ خطر تازه ای برای عثمان بود که کار ناتمام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و دو خلیفه پیش از خود را به سرانجام برساند و قرآن و جامعه اسلامی را از خطر پراکندگی برهاند. او انجمنی مرکب از زید بن ثابت و سعید بن عاص و عبد الله بن زبیر و عبد الرحمن بن حارث تشکیل داد. این هیأت با همکاری دوازده نفر از قریش و انصار (که حضرت علی علیه السلام بر کار آنان به نوعی نظارت و اشراف داشت و آنان را به واضح و خوانا نوشتن تشویق می فرمود- تاریخ قرآن، رامیار، ص ۴۲۳) کار استنساخ نسخه نهایی را آغاز کردند. نخستین کاری که کردند این بود که تمام نوشته های زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را گرد آوردند. سپس نسخه کتابت «زید» در زمان ابو بکر را که نزد حفصه محفوظ بود، به امانت گرفتند. قرار بر این بود که هر وقت سه تن همکار «زید» با او در کتابت کلمه ای اختلاف یافتند به لهجه قریش کتابت کنند. به این ترتیب کار تدوین متن نهایی، بر مبنای صحایف بازمانده از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نسخه های اختصاصی از جمله نسخه

محفوظ نزد «حفصه» و نسخه خود «زید»، و با تکیه به حفظ حافظان و شهادت شاهدان، پیش رفت و «مصحف امام» یعنی مصحف نمونه و رسمی و نهایی که معروف به مصحف عثمانی بود، در فاصله چهار پنج سال از ۲۴ ق تا قبل از ۳۰ هجری، سرانجام یافت و از روی آن پنج یا شش نسخه عیناً استنساخ شد. دو نسخه در مکه و مدینه نگه داشته شد و سه یا چهار نسخه دیگر همراه با یک حافظ قرآن که نقش معلم و راهنمای درست خوانی را داشت، به مراکز مهم جهان اسلام یعنی بصره، کوفه، شام و بحرین ارسال شد. سپس عثمان دستور داد تمام کتیبه ها و نوشته ها، استخوانها، پوستها، سنگهای نازک سپید، چرمها، حریرها و نظایر آن که آیات قرآنی بر آنها نوشته شده بود و صحابه برای تدوین متن نهایی تقدیم داشته بودند، با آب و سرکه جوشانده و محو شود. بعضی از محققان گفته اند که این آثار پراکنده را سوزاندند یا به نحو دیگری محو کردند تا ریشه نزاع و اختلاف به کلی از میان برود و به اصطلاح «توحید نص» [مصحف امام- مصحف عثمانی] امیسر گردد. (تاریخ قرآن، رامیار، ص ۴۰۷-۴۳۱) این مصحف با خط ابتدایی کوفی و فاقد نقطه بود، تا چه رسد به اعراب و نشانه های حرکت حروف. و در طی یک دو قرن بعد، مصاحفی که از روی آنها استنساخ شد به تدریج نقطه و نشان پیدا کرد. (برای تفصیل بیشتر و اطلاع از کیفیت سایر نسخه های همزمان با مصحف امام از جمله مصحف منسوب به حضرت علی علیه السلام و ابن مسعود و سایر صحابه و دلایل درستی کار عثمان و تأیید حضرت علی علیه السلام از عملکرد او و پذیرفتن ائمه اطهار علیه السلام همین مصحف عثمانی را نگاه کنید به بحث «تحریف ناپذیری قرآن»).

۱۰) قرائت و قراء بزرگ:

فتوحات پیاپی در زمان خلفای راشدین و گسترش عظیم امپراطوری اسلام، نشان داد که مردم غیر عرب در تلفظ کلمات قرآن تا چه حد، لحن (غلط خوانی) و تصحیف و تحریف دارند. عثمان با احساس مسئولیت هرچه تمامتر، کار خلفای پیشین را دنبال گرفت که شمه ای از کار و کارنامه او را شرح دادیم. با وجود نهایت احتیاط و امانت داری و امعان نظر و مشورت و دقت، اختلاف قرائت در قرآن مجید هم راه یافت، و نمی شد راه نیابد. و در واقع از آن زاده شد. در حیات و حضور خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز گاهی تفاوت دو تلفظ نزد ایشان مطرح می شد و حضرت یکی یا گاه هر دو را تصویب می کردند و حدیث سبعة احرف (این که قرآن هفت وجه مقبول دارد) ناظر به همین معناست. یعنی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم برای رفع عسر و حرج، و تا زمانی که قرآن همه گیر شود و هیچ صاحب لهجه ای خود را از آن یا آن را از خود بیگانه نیابد در این باب چندان سخت نمی گرفت، و اختلاف تلفظها را، تا حدی که مخل معنی نبود، خطیر یا خطرناک نمی یافت. علل عمده اختلاف قرائت چند امر

بود. از جمله:

(۱) اختلاف لهجات: چنان که مثلاً- تمیمها به جای «حتی حین»، «عَیْنِ عین» می گفتند. (۲) نبودن اعراب در خط عربی و مصاحف امام؛ تا آن که ابو الاسود دولی به رهنمود حضرت علی علیه السّلام اقداماتی در این باب صورت داد ولی کمال و تکمیل آن دو سه قرن به طول انجامید. (۳) نبودن اعجام یا نقطه و نشان در حروف. برای رفع این نقیصه در اواخر قرن اول، در عهد حجاج بن یوسف، کوششهایی به میان آمده ولی کمال و تکمیل آن نیز تا آخر قرن سوم طول کشیده است. (۴) اجتهادات فردی صحابه و قاریان و به طور کلی قرآن پژوهان که هریک استنباط نحوی و معنایی و تفسیری خاصی از یک آیه و کلمات آن داشته اند. (۵) دور بودن از عهد اول و مهد اول اسلام- مکه و مدینه. (۶) نبودن علایم سجاوندی و وقف و ابتدا و هرگونه فصل و وصلی که بعدها علم قرائت و تجوید عهده دار تدارک آن شد. از اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم نهضت تدوین قرائت در گرفت و بسیاری از قرائت شناسان بر آن شدند که از میان انواع قرائت، صحیح ترین آنها را برگزینند و ثبت کنند. نخستین کسانی که به این کار همت گماشتند هارون بن موسی (۲۰۱-۲۹۱ ق) و ابو عبید قاسم بن سلام (۱۵۷-۲۲۴ ق) بودند که فرد اخیر، بیست و پنج تن قاری ثقه را شناسایی و قرائت ایشان را ثبت و ضبط کرد که قاریان هفت گانه (قراء سبعة) از آن جمله بودند. یک قرن بعد، ابو بکر بن مجاهد (۲۴۵-۳۲۴ ق) که قرآن پژوه برجسته ای بود، در سال ۳۲۲ ق از میان قاریان بسیار، قراء سبعة را برکشید، که از آن پس مرجع طراز اول قرائت قرآن شناخته شدند. بعدها سه قاری بزرگ دیگر نیز بر این عده افزوده شدند (قراء عشره). البته قاریان چهارده گانه و بیست گانه هم در تاریخ علم قرائت مشهورند؛ ولی قاریان دهگانه کسانی هستند که سند روایت آنان از طریق تابعین تابعین، به تابعین و از آن طریق به صحابه، اعم از کاتب وحی و حافظان قرآن با دیگران، و سپس به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می رسد.

(۱۱) مکی و مدنی:

قرآن پژوهان اعم از اهل سنت یا شیعه برای شناخت سوره ها (و آیات) مکی و مدنی، سه قاعده و یا معیار نهاده اند: (۱) قاعده مکانی (آنچه در مکه (و پیرامون آن) نازل شده، ولو بعد از هجرت، مکی است. و آنچه در مدینه (و پیرامون آن) نازل شده، مدنی است. (۲) قاعده ناظر به انسانها: آنچه خطاب به اهل مکه باشد (غالباً با «یا ایها الناس» یا «بنی آدم») مکی است، و آنچه خطاب به اهل مدینه باشد (غالباً با خطاب «یا ایها الذین آمنوا») مدنی است. (۳) قاعده زمانی) که محققان آن را جامع و مانع تر شمرده اند، این است که آیات و سوره هایی که پیش از هجرت نازل شده است، مکی است، و آیات و سوره هایی که پس از

هجرت فرود آمده است، مدنی است. چه در مکه نازل شده باشد، چه در مدینه یا در سفرها و غزوات. (ترجمه اتقان، ج ۱/۴۶-۴۷؛ مناهل العرفان، ج ۱/۱۸۶-۱۸۷؛ تاریخ قرآن، رامیار، ص ۶۰۱-۶۰۳). شناخت مکی و مدنی سماعی است و ملاک همان است که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه و تابعان به ما رسیده است.

۱۲) ناسخ و منسوخ:

نسخ در لغت به معنای ابطال و ازاله است و در اصطلاح علوم قرآنی عبارت است از «رفع تشریح سابق-که ظاهراً مقتضی دوام بوده-به تشریح لاحق، به نحوی که جمع آنها یا ذاتا یا به دلیل تنافی آشکار یا به دلیل خاصّی از اجماع یا نصّ صریح ممکن نباشد.» (التمهید، ج ۲/۲۷۰) یا ساده تر: «رفع حکم شرعی، به دلیل شرعی.» (مناهل العرفان، ج ۲/۷۲). یا «پایان یافتن تعبد مؤمنان به قرائت یک آیه یا حکم مستفاد از آن یا به هر دو.» (تفسیر بیضاوی). خود قرآن مجید به وقوع نسخ در قرآن تصریح دارد. چنان که می فرماید: «هر آیه ای را که نسخ کنیم یا فروگذاریم، بهتر از آن یا همانندش را در میان آوریم.» (بقره، ۱۰۶). همچنین: «و چون آیه ای را جانشین آیه دیگر سازیم-و خدا داناتر است که چه فروفرستاده است-گویند تو دروغ زنی، چنین نیست بلکه اکثرشان نمی دانند.» (نحل، ۱۰۱). همچنین: «خداوند هر چه را بخواهد می زداید یا می نگارد، و امّ الکتاب نزد اوست.» (رعد، ۳۹). از نظر قرآن پژوهان مسلمان اعم از اهل سنت و شیعه، نسخ هم در قرآن و هم در سنت رواست.

۱۳) شأن نزول (-اسباب نزول):

شناخت شأن یا اسباب نزول همانند شناخت مکی و مدنی، ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه از علوم و معارف قرآنی است و قرآن پژوهان و مفسران و مترجمان قرآن، به آن نیازمندند. آیات قرآن به دو دسته عمده تقسیم می شوند. قسمتی که بخش اعظم را تشکیل می دهد، آیاتی است که به اراده الهی بدون هیچ انگیزه و ملاحظه دیگر بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وحی شده است. قسم دیگر و کمتر آیاتی است که به دنبال حادثه ای یا پرسشی پیش آمده است. سبب نزول یا شأن نزول عبارت از سؤال یا رویدادی است که در عصر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش آمده، انگیزه نزول آیه یا آیاتی شده است. و چه بسیار آیه های قرآنی هست که با کلماتی چون «يَسْئَلُونَكَ» (و مشتقات دیگر آن) و «يَسْأَلُونَكَ» از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حکم یا حکمت الهی پرسیده شده است.

۱۴) محکم و متشابه:

«محکم» از احکام به معنای اتقان است و مراد از کلمه یا آیه محکمه، آن است که معنای آن واضح است و چند وجهی یا مبهم نیست و به قول راغب اصفهانی «چه از نظر لفظ، چه از نظر معنی، شبهه در آن راه ندارد». مانند اکثر آیات تشریح (آیات الاحکام) و

مواظ و آداب و اخلاق قرآن. «متشابه» از تشابه است. یعنی همانند، و هم ریشه با شبهه و اشتباه است. و عبارت یا آیه متشابه به گفته «راغب اصفهانی» «ظاهرش بیانگر باطنش نیست». «شیخ طوسی» می نویسد: «محکم آن است که به خاطر وضوحش بدون قرینه یا دلالت [خارجی] به صرف توجه به ظاهرش مراد از آن دانسته شود. . . و متشابه آن است که با توجه به ظاهرش مراد از آن دانسته نشود، مگر آن که قرینه ای [خارجی] بر آن افزوده شود که معنای مراد را برساند». (تبیان، ذیل تفسیر آیه ۷ سوره آل عمران). به تعریف دیگر متشابه لفظی است محتمل وجوه معانی که در معرض شک و شبهه است و لذا محتاج به تأویل است؛ و هم قابل تأویل صحیح است و هم تأویل فاسد. مانند اکثر آیات خلق (آفرینش انسانها و آسمانها، و تقدیر و صفات و افعال الهی). (التمهید، ج ۳/۸). اکثریت عظیم آیات قرآنی محکم، و اقلیت آنها (در حدود دویست آیه) متشابه است. بعضی از متکلمان و جدل پیشگان با تمسک به آیاتی چون

هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ (آل عمران، ۱۳۸) وَ كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (هود، ۲) منکر وجود متشابهات در قرآنند. و به عکس با تمسک به آیاتی چون: اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا (زمر، ۲۳) بر آنند که همه قرآن متشابه یا متشابهات است. اخباریه نیز کمابیش همین حرف را می زنند و فهم قرآن را جز از طریق اخبار و احادیث معصوم جایز نمی دانند. (التمهید، ج ۳/۱۵). قرآن کریم خود به فصیح ترین وجهی به وجود محکمت و متشابهات در قرآن تصریح دارد، و درباره هریک توضیحی می دهد: «او کسی است که کتاب [قرآن] را بر تو نازل کرد که بخشی از آن محکمت است که اساس کتاب است و بخش دیگر متشابهات است. اما کج دلان برای فتنه جویی و در طلب [دلخواه خود] پیگیری متشابهات می شوند، حال آن که تأویل آن را جز خداوند و راسخان در علم- که می گویند به آن ایمان آورده ایم، همه از پیشگاه خداوند است- نمی دانند». (آل عمران، آیه ۷).

۱۵- تحدی و اعجاز قرآن:

الف) تحدی: کفار مکه وقتی که با دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و کلام الهی روبه رو شدند، یا از استماع آن خودداری می کردند و دیگران را هم باز می داشتند (فصلت، ۲۶) یا می گفتند «این جز سخن انسان نیست». (مدثر، ۲۵) یا می گفتند «اگر می خواستیم همانند این می گفتیم. این جز افسانه های پیشینیان [اساطیر الاولین] نیست». (انفال، ۳۱). در اینجاست که خداوند «تحدی» می فرماید؛ یعنی از منکران و معاندان می خواهد که اگر قرآن را غیر وحیانی و غیر الهی می دانند نظیری برای آن بیاورند. (طور، ۳۳-۳۴). همچنین: «یا می گویند این قرآن را بر ساخته است؛ بگو اگر راست می گوید ده سوره بر ساخته همانند آن بیاورید، و هر کسی را که

می توانید، در برابر خداوند، به یاری بخوانید، آن گاه اگر از عهده پاسخ شما بر نیامدند، بدانید که آن به علم الهی نازل شده است. . . .» . (هود، آیات ۱۳ و ۱۴) ؛ و سرانجام می فرماید: «و اگر از آنچه بر بنده خویش فرو فرستاده ایم، شک دارید، اگر راست می گویند سوره ای همانند آن بیاورید و از یاورانتان در برابر خداوند یاری بخواهید. ولی اگر چنین نکردید- که هرگز نخواهید- از آتشی که هیزم آن انسان و سنگ است، و برای کافران آماده شده است، بترسید». (بقره، ۲۳-۲۴) . و این تحدی، عام و خطاب به همه انسانها، و اعم از عربها و همه ادوار است. در عصر نزدیک به عصر رسالت و قرون بعدی، عده ای از جمله مسیلمه کذاب، در مقام معارضه با قرآن برآمده اند و فقط با آوردن کلماتی سست پیوند، بدون معنای بلند یا حتی معنای عادی، که نه نظیر قرآن است، و نه نظیر کلام متعارف، چیزهایی سرهم بندی کرده اند. و بدینسان معجزه بودن قرآن تحقق یافته است.

ب) اعجاز قرآن: در معنای اعجاز قرآن چند وجه گفته اند: ۱) فصاحت و بلاغت بی مانند که نظیر و بدیلی ندارد [نظریه اعجاز زبانی]. ۲) موسیقی و آهنگ آن. ۳) بی مانندی معارف و تعالیم قرآن. ۴) تشریحات آن که موافق فطرت و عقل سلیم است و سعادت دو جهانی دربر دارد. ۵) براهین آن قاطع و دارای فصل الخطاب است. ۶) مشتمل بر اخبار غیبی است، چه مربوط به گذشته، چه آینده. ۷) مشتمل بر اشارات علمی بر اسرار آفرینش است. ۸) استقامت بیان دارد و خالی از تناقض و اختلاف است، با آن که در هنگامه حوادث بسیار و در طول بیست و سه سال نازل شده است. ۹) قول به این که خداوند، دلها و همتهای مخالفان را از آوردن نظیر قرآن، منصرف داشته است [نظریه صرفه]. معجزات پیامبران پیشین بیشتر حسّی بوده است، ولی قرآن که معجزه جاودانه و مستمر اسلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم محسوب می گردد، معجزه ای عقلی-علمی (فرهنگی) است. به گفته ای مشهور، معجزه هر پیامبری مناسب با پیشرفت زمانه اش بوده است، و چون، در عصر پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم، شعر و ادب در میان قوم عرب، هنری والا محسوب می گردیده، خداوند برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، معجزه زبانی-ادبی انتخاب فرموده است. از میان وجوه مختلف اعجاز قرآن که بر شمردیم، دو وجه برجسته تر است: الف) اعجاز زبانی-ادبی، که اکثریت قاطع علمای امامیه بر آنند و نیز بسیاری از قرآن پژوهان و ادب شناسان اهل سنت از جمله جاحظ و قاضی عبد الجبار، و زمخشری و عبد القاهر جرجانی و سکاکی و قرآن پژوه و هنرمند بزرگی چون خواجه شمس الدین محمد حافظ. ب) نظریه صرفه. طبق این نظریه اعجاز قرآن کریم در خود قرآن و از جمله در فصاحت بی نظیر و هنر ادبی-زبانی آن

نیست، بلکه در این است که خداوند صرف هم فرموده است. یعنی اندیشهٔ کسانی را که قصد برابری و نظیره آوری با قرآن کریم داشته اند، منصرف گردانده است. از علمای امامیه، سید مرتضی علم الهدی و شیخ مفید طرفدار این نظریه اند. اما این نظریه، نظریه ای ضعیف و خدشه پذیر است، زیرا ارزش ذاتی و ادبی-زبانی و محتوایی و سبکی قرآن را برای معجزه بودن آن کافی نمی داند. شاید علت گرایش این بزرگان و نیز نظام معتزلی (که واضع این نظریه شمرده می شود) و ابن حزم ظاهری و برخی دیگر از اشاعره که از نظریه صرفه دفاع می کنند، این باشد که نظریهٔ اعجاز زبانی-ادبی را نارسا می دانند و بر آنند که فی المثل آثار ادبی شامخ هر قوم و ملتی معجزه آسا و معارضه ناپذیر و بی همانند است.

۱۶) حدود و قدم قرآن:

یکی از بحثهای کلامی-عقیدتی که در اطراف قرآن مجید در گرفته است بحث در این بوده است که آیا قرآن که کلام الله است پیوسته با خود صاحب کلام (خداوند) و همانند ذات او قدیم و خلق پذیر است، یا مانند جهان و همهٔ آفریدگان حادث یا مخلوق است. این بحث از آغاز نضج علم کلام اسلامی پیدا شده و بلکه بعضی بر آنند که اصولاً علم کلام از همین بحث دربارهٔ کلام الهی پدید آمده است. «تکلم» از صفات خداوند است و قرآن به آن ناطق است. (نساء ۱۰۳). اشاعره قائل به این هستند که قرآن کلام نفسی است و قائم به ذات الهی و قدیم به قدم او و صفات ذاتی اوست. ولی معتزله و شیعه بر آنند که تکلم الهی از صفات فعلیه اوست و قرآن کلام لفظی و حادث است. («حدوث القرآن و قدمه» در البیان آیت الله خوئی، ص ۴۳۲). این مسأله از اصول یا فروع اعتقادی مسلمانان و از ضروریات دین یا مذهب نیست، ولی در قرن سوم هجری بازتاب اجتماعی عظیمی پیدا کرد که آغازش در عصر هارون الرشید و اوجش در عهد مأمون و معتصم و واثق و پایانش در عصر متوکل بود.

۱۷) حجیت ظواهر قرآن:

«حجیت ظواهر کتاب یا قرآن» مبحث و اصطلاحی است که بیشتر در علم اصولی از آن سخن می رود. و مراد از آن این است که آیا مخاطبانی که فی الجمله فرهنگی دارند و زبان عربی بدانند می توانند قرآن را درست بفهمند، یا باید به دیگران یا منابع دیگر رجوع کنند. آیت الله خوئی در مقاله ای تحت همین عنوان می نویسد: تردیدی نیست که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای خود طریقهٔ خاصی برای تفهیم مقاصدش وضع و اختراع نکرده بود، بلکه با قوم خودش به شیوه هایی از تفهیم و تکلم که با آن آشنا بودند، سخن می گفت و برای آنان قرآنی می آورد که معانی را بفهمند و در آیاتش تدبیر کنند و اوامر را انجام دهند و نواهی اش را رها کنند و در آیات عدیده این معنی بالصراحه بیان شده است. (از جمله سورهٔ محمد، ۲۴؛ سورهٔ

زمر، ۲۷؛ سوره شعراء، ۱۹۲-۱۹۵) و آیات دیگری که دلالت بر وجوب عمل به محتویات قرآن و لزوم اخذ به آنچه از ظواهرش فهمیده می شود، دارد.

۱۸) تفسیر و تأویل:

تفسیر در لغت یعنی شرح و بیان و توضیح و تبیین، و در قرآن یک بار هم به این معنی به کار رفته است. (فرقان، ۳۲)؛ و در اصطلاح علوم قرآنی، چندین تعریف برای آن به دست داده اند: ۱) «علم فهم قرآن». (قانون تفسیر، سید علی کمالی، ص ۲۷)؛ ۲) «تفہیم مراد اللہ تعالیٰ از قرآن است در حدّ مستطاع بشر، مستند به قواعد لسان عرب، و اسلوب آن، و کتاب اللہ و اثر مرفوع پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و اوصیای او، غیر معارض با عقل و کتاب و سنت و اجماع». (پیشین ص ۴۶-۴۷)؛ ۳) «علمی است که درباره قرآن کریم از حیث دلالتش بر مراد اللہ تعالیٰ به قدر طاقت بشری بحث می کند». (مناهل العرفان، زرقانی، ج ۱/۴۷۱)؛ ۴) «علمی است که در آن از احوال قرآن از جهت نزول و سند و ادا و الفاظ و معانی متعلق به الفاظ و متعلق به احکام بحث می کند». (پیشین، ج ۱/۴۷۱).

«سیوطی» می نویسد که برای مفسر لازم است که در پانزده علم یا فن مهارت داشته باشد: ۱) لغت (۲ نحو ۳) صرف (۴) اشتقاق (۵، ۶، ۷) معانی و بیان و بدیع (۸) علم قرائت [و اختلاف قرائت] (۹) اصول دین [و توسیعا علم کلام] (۱۰) اصول فقه (۱۱) شناخت اسباب نزول (۱۲) شناخت ناسخ و منسوخ (۱۳) فقه (۱۴) احادیثی که مجمل و مبهم را بیان [و روشن] می کند. (۱۵) علم موهبت؛ و آن علمی است که خدای تعالیٰ به کسی که به آنچه دانست عمل کند، به ارث می سپارد؛ و اشاره به همین است حدیث «هر کس به آنچه می داند عمل کند، خداوند علم آنچه نمی داند را به او خواهد سپرد». (ترجمه اتقان ج ۲/۵۷۰-۵۷۲). و به دنبالش می افزاید که هر کس بدون شناختن این علوم و فنون اقدام به تفسیر قرآن کند، تفسیر به رأی کرده است؛ که از آن نهی شده است.

«تأویل» در لغت از اوّل به معنای رجوع است. (قاموس). این کلمه در قرآن مجید به کار رفته است. (آل عمران، ۷؛ نساء، ۵۹ و چند آیه دیگر). در قرون اولیه بین تفسیر و تأویل فرقی نبوده است. چنان که حتی طبری همواره در تفسیر خود از کلمه تأویل استفاده می کند و مرادش همان تفسیر است. غزالی در مستصفی می نویسد: «تأویل گاه در تأویل کلام و معنی به کار می رود. چنان که حتی طبری همواره در تفسیر خود از کلمه تأویل استفاده می کند و مرادش همان تفسیر است. غزالی در مستصفی می نویسد: «تأویل گاه در تأویل کلام و معنی به کار می رود. چنان که در مورد آیات متشابه، و گاه در تأویل رؤیا و احکام، چنان که در قصه یوسف هست، و گاه در

تأویل اعمال، چنان که در قصه موسی با رجل صالح (خضر) است، و اصطلاحاً عبارت است از اخراج دلالت لفظ از دلالت حقیقی به دلالت مجازی بی آن که از عادت و عملکرد زبان عربی در تجوز عدول شود و باید بر وفق قواعد علاقه های مجازی باشد، مانند تسمیه شیء به شبه آن یا به سبب آن یا به لاحق آن یا مقارن آن، یا نظایر آن». بعضی تأویل را عبارت از «توجیه متشابهات» دانسته اند و «کشف معنای ثانوی کلام که آن را بطن گویند، در برابر معنای آشکار که آن را ظاهر گویند» . (التمهید ج ۳/۲۸). «استاد معرفت» در تعریف دیگر از تأویل می گوید عبارت است از معنی و مفهوم نهفته و پنهان از ظاهر کلام که نیاز به دلالت صریحی از خارج آن لفظ دارد. (التمهید، ج ۳/۳۰-۳۱). «راغب در مفردات» می گوید: «اکثر استعمال تفسیر در الفاظ است و موارد استعمال تأویل در معانی. تفسیر در مفردات الفاظ است و تأویل در جمله ها». بعضی گفته اند تفسیر با وضع عبارت کار دارد و تأویل با معانی مستفاد از اشارت. (قانون تفسیر، ص ۳۱). «محمدحسین ذهبی» پس از بیان انواع تعریفها و فرقهها بین تفسیر و تأویل می نویسد: «تفسیر راجع به روایت است و تأویل راجع به درایت». (التفسیر و المفسرون، ج ۱/۲۲). در لزوم تأویل، هم قرآن، ناطق است و هم ائمه علیه السلام و صحابه و هم قرآن پژوهان اعصار بعد، ولی تأویل قرآن، کار هر کسی نیست.

۱۹) تجوید و ترتیل:

به تعریفی ساده، «تجوید» علم و قواعد درست خواندن، و «ترتیل»، هنر درست خوانی قرآن مجید است. تجوید از علوم شرعی و علوم قرآنی است. قدمت آن به عصر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مواظبت ایشان بر ادای درست کلمات قرآنی و آموختن درست خوانی قرآن بازمی گردد. امت اسلامی همچنان که به فهم معانی قرآن و اقامه حدود آن متعبد بوده اند، به درست خواندن الفاظ و اصطلاحاً اقامه حروف، آن هم به صفتی که از ائمه قرائت دریافت می کردند، کوشا بودند و این تلقی شفاهی سینه به سینه از طریق قاریان و مقریان و نهایتاً به سنت قرائت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم منتهی می شده است که مخالفت با آن یا عدول از آن جایز نیست و تشبیه به آن و پیروی هرچه دقیقتر از آن، هدف اعلامی علم تجوید است. تجوید از شعب علم قرائت است. فرق آن با قرائت این است که علم قرائت متصدی ضبط صحیح کلمات قرآن است که هم اعراب آن درست باشد و هم ثبت و ضبط کلمات که مثلاً «طلح» درست است یا «طلع» اما تجوید بعد از علم قرائت و ضبط متن، مجال ظهور می یابد و به ادای شفاهی درست کلمات مربوط می گردد. «ترتیل» یعنی هنر درست و شمرده و شیوا خواندن قرآن مجید و در قرآن چند بار و روشن تر از همه در آیه سوم سوره مزمل به آن توصیه شده است:

وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً (و قرآن را شمرده و شیوا بخوان). وقتی درباره همین آیه قرآنی از امیر المؤمنین علیه السّلام پرسیدند فرمود: الترتیل تجوید الحروف و معرفه الوقوف

: (ترتیل، خوب ادا کردن حروف و آشنایی به وقفهای قرآن است). (النشر، ابن الجزری، ج ۱/۲۰۹). همین ابن الجزری در تعریف «ترتیل» می نویسد: «پیوسته و آهسته خواندن بدون شتاب است و قرآن بدون شتاب و به تأنی نازل شده است». [و باید به همان نحو با تأنی خوانده شود]. (پیشین، ج ۱/۲۰۷-۲۰۸).

۲۰- قصص قرآن:

یکی از مضامین سراسری و تکرارشونده قرآن مجید، قصص انبیا و اقوام و نیز سایر قصه هاست، که غالباً در بردارنده نکته ها و عبرتهاست. بررسی و شناخت قصه های قرآنی، خود یک شعبه از علوم قرآنی را تشکیل می دهد. چنان که در اشاره به سبک قرآن مجید گفته شده بیان قرآنی پیگیر، دنباله دار، پیوسته و متحد المضمون نیست، بلکه همچون دسته گلی است از گلهای رنگارنگ، و تلفیقی است از مضامین متعدد و به ندرت یک داستان از آغاز تا انجام به دنبال هم می آید. استثنای معروف یعنی بیان سراسری، عبارت است از داستان حضرت یوسف علیه السّلام و برادرانش که به صورت یکپارچه سراسر سوره یوسف را در بر می گیرد. و داستان موسی در سوره طه، و داستان داوود علیه السّلام در سوره ص و داستان سلیمان علیه السّلام در سوره نمل، یا نوح علیه السّلام در سوره نوح، یا هود علیه السّلام در سوره هود. ولی داستان یونس در سوره یونس حتی به اندازه چند آیه هم نیست. و داستان ابراهیم، فقط داستان ابراهیم علیه السّلام نیست. و در سوره ابراهیم، فقط داستان ابراهیم علیه السّلام نیست، بلکه مضامین و قصص دیگر هم هست. و بقیه و بلکه عمده داستان ابراهیم علیه السّلام را باید در سوره بقره و سوره های دیگر یافت. اشاره به ابراهیم علیه السّلام در ۱۵ سوره قرآن پراکنده است. یا همچنین داستان موسی علیه السّلام در ۲۱ سوره پراکنده است. نیز گفتنی است که قصص قرآن، اعم از قصص انبیا است. یعنی در قرآن، داستانهایی جز قصص انبیا هم هست. از جمله داستان اصحاب کهف در سوره کهف، یا داستان قارون در سوره قصص. بعضی شخصیتها یا اعلام قصص قرآن عبارت است از: آدم، آزر، ابلیس، ادريس، ارم ذات العماد، اسحاق، اسماعیل، اصحاب الاخدود، اصحاب الرّس، اصحاب الرقيم (که با اصحاب کهف یکی است)، اصحاب السبت، اصحاب السفینه، اصحاب الکهف، بنی آدم، بنی اسرائیل، تبع، ثمود، جالوت، جن، حوا (بدون بردن نام)، حواریون، خضر (رجل صالح)، داوود، ذو القرنین، ذو الکفل، روم، زکریا، زلیخا (بدون اسم)، زید بن حارثه، زینب بنت جحش (بدون اسم)، سامری، سبأ، سحره، سلیمان، شعیب، صالح، طالوت، عاد، عزیز، عیسی بن مریم، فرعون،

قارون، کنعان بن نوح (بدون اسم)، لقمان، لوط، حضرت محمّد بن عبد الله صلّى الله عليه وآله و سلم، مدین، مریم، مؤتفکات (شهرستانهای لوط)، موسی، نصاری، نمرود، نوح، هابیل و قابیل، هاروت و ماروت، هارون، هامان، هود، یاجوج و ماجوج، یحیی، یعقوب، یونس، یهود.

۲۱- فقه یا احکام قرآن:

قرآن مجید که در اصطلاح فقه و اصول به آن «کتاب» می گویند، اولین و مهمترین مصدر تشریح احکام و منشأ فقه اسلامی است. «قرآن، جامع قوانین الهی و معیار سنجش اخبار و احادیث بوده و خواهد بود و بر همین اساس است که از زمان نزول بر پیامبر اکرم صلّى الله عليه وآله و سلم تا به امروز و برای همیشه به عنوان اولین مرجع احکام مورد توجه فقهای اسلامی بوده و خواهد بود و تاریخ فقهت و اجتهاد، خود گواه این مدّعاست». (منابع اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی، نوشته محمد ابراهیم جناتی، ص ۶). معروف است که آیات فقهی یا آیات الاحکام در قرآن مجید در حدود پانصد آیه است. (پیشین، ص ۱۴، ۱۳). ولی استنباط از قرآن، نیاز به معارف بسیار و احاطه بر علوم زبانی و ادبی (از جمله لغت و نحو و معانی و بیان) و علوم قرآنی (از جمله شناخت ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و اسباب نزول) و علوم شرعی و مبادی فقه و اصول دارد؛ تا فی المثل محقق دریابد که هر امری در قرآن، حاکی از وجوب نیست، و هر وجوبی با امر بیان نمی شود. و گاه نهی در قالب نفی و اخبار جانشین انشا است. عملاً اگر کسی به درجه اجتهاد نرسیده یا لااقل قریب الاجتهاد نباشد، استنباط فقهی اش از قرآن، اتقان و اعتبار علمی ندارد. همین است که مسأله حجّیت ظواهر قرآن را که پیشتر هم از آن بحث کردیم، به آسانی نمی توان پذیرفت. و مراد از این تردید، تأیید یا تقویت موضوع اخباریان نیست که کتاب را به شرط سنّت و فقط از طریق سنّت قابل فهم می دانند؛ غافل از آن که ائمه اطهار علیهم السّلام قرآن را میزان و محک صدق اخبار منقول از خود شمرده اند. بلکه مراد تأیید موضوع اصولیان و بیان ضرورت و اهمیت اجتهاد است. و نهایتاً چنان که محققان گفته اند قرآن مجید با آن که قطعی الصدور است، ظنّی الدلاله است. (اصول فقه، مظفر، ترجمه علیرضا هدایی، ج ۲/۴۷-۴۸). فقها و قرآن پژوهان فقهی مشرب همه مذاهب اسلامی، کتب بسیاری در فقه قرآن یا احکام القرآن تألیف کرده اند.

۲۲) ترجمه قرآن:

درباره جواز ترجمه قرآن، قرنهای بین علما و فقهای مذاهب اسلامی بحث و اختلاف نظر بوده است و چون اغلب فقها و ائمه اربعه اهل سنّت (جز ابو حنیفه که قول اولش بر جواز بوده، سپس آن را موکول به ندانستن عربی کرد) حکم داده اند که خواندن فاتحه و سوره در نماز جز به عربی روا نیست، بعضی استنباط کرده اند که شاید اصولاً ترجمه قرآن به هیچ

زبانی روا نیست. اما سابقه ترجمه قرآن بسیار کهن است و معروف است که «سلمان فارسی» «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را «به نام یزدان بخشاینده» ترجمه کرده بوده است. (تاریخ قرآن، رامیار، ص ۶۵۳). در این زمینه قولی مهم وجود دارد. سرخسی در «کتاب المبسوط» (قاهره، ۱۳۲۴ ق، ج ۱/۳۷) می نویسد: «اهل فارس نامه ای به سلمان فارسی نوشتند که فاتحه را برای آنان به فارسی بنویسد، و نوشت. آن گاه آنان آنچه را که نوشته بود در نماز می خواندند، تا زبانشان نرم [و قادر به تلفظ عربی] شد. و این امر را به نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند، حضرت انکاری نفرمودند.» عبد اللطیف طیباوی (۱۹۱۰-۱۹۸۱ م) مقاله پرباری تحت عنوان «احکام ترجمه القرآن الکریم و تاریخها» نوشته است. (مجله مجمع اللغة العربیه بدمشق، المجلد الرابع و الخمسون، الجزء الثالث، شعبان ۱۳۹۹ ق/ ۱۹۷۹ م ص ۶۳۵-۶۶۰). طیباوی با نقد تاریخی و اظهار این که در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ایرانیها اسلام نیاورده بودند، تا چنین مشکلی برایشان پدید آید، این قول را رد می کند. استاد محمد حمید الله که استدراکاتی بر مقاله طیباوی در همان نشریه (المجلد الخامس و الخمسون، الجزء الاول، صفر الخیر ۱۴۰۰ ق/ ۱۹۸۰ م، ص ۳۶۲-۳۶۵) نوشته است، نقد و جرح طیباوی را در این مورد رد می کند و می گوید در روایت «بلاد فارس» نیامده است، بلکه «قوم من الفرس» آمده است و بین صحابه و بین بسیاری از ساکنان یمن، ایرانیان مسلمان بسیار بوده اند. ابو حنیفه نخستین فقیه بزرگی است که به جواز قرائت قرآن به فارسی در نماز فتوا داده است، و بر مبنای رأی او بعضی از یاراناش به جواز ترجمه قرآن در نماز به زبانهای دیگر از جمله ترکی، هندی، سریانی و عبری رأی داده اند. ابو یوسف و شیبانی، معاصران ابو حنیفه با او مخالفت ورزیده و قرائت قرآن را به فارسی فقط برای کسی که عاجز از قرائت عربی باشد، تجویز کرده اند. بعضی از محققان نیز بر آن اند که ابو حنیفه بعدها از قول خود بازگشته است. (الهدایه فی الفروع، تألیف علی المرغینانی، هند ۱۳۰۲ ق، ج ۱/۸۶). از قدما، سیوطی و از معاصران، محمد رشید رضا در تفسیر المنار (۹/۳۱۳، ۳۱۹-۳۲۰) قائل به رجعت ابو حنیفه از حکم خود شده اند. گویا پیروان ابو حنیفه در گذشته و حال به این جواز عمل نکرده اند و همواره نماز را به عربی خوانده اند. قوی ترین حجت طرفداران ترجمه قرآن این است که خداوند می فرماید:

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره، ۲۸۵)

با این وصف، شافعی چنین حکم داده است که قرائت قرآن جز به عربی جایز نیست، زیرا قرآن به این زبان نازل شده و به زبان دیگر، و در ترجمه، دیگر قرآن نیست؛ و معجزه بودن قرآن منوط به عربی بودن آن است؛ و چون به زبان دیگر ترجمه شود، صفت اعجازش از بین می رود.

ولی کسی که عاجز از قرائت به عربی باشد، باید در نماز به جای قرائت سوره های قرآن، تسیح یا تهلیل بگوید. (مقاله طیباوی، پیش گفته، ص ۶۴۰-۶۴۱). جاحظ بر آن است که ترجمه شعر عربی ممکن نیست. زیرا چون حکمت عرب (شعر عربی) به غیر عربی برگردد، اعجاز و هنرش بر باد می رود. سپس می گوید که ترجمه قرآن از شعر هم دشوارتر و خطرات آن بزرگتر است. (کتاب الحيوان، تحقیق عبد السلام محمد هارون، قاهره، ۱۳۵۳ ق، ج ۱/۷۴-۷۷). اخوان الصفا هم قائل به ترجمه پذیری قرآن اند. (رسائل اخوان الصفاء، قاهره، ۱۳۴۷ ق/۱۹۲۸ م، ج ۳/۱۵۳، ۱۷۱، ۳۵۳). در عصر جدید محمد رشید رضا قائل به غیر ممکن بودن ترجمه دقیق قرآن به هر زبان دیگر، و لزوم جهد بلیغ هر مسلمان برای حفظ بعضی سوره های قرآن برای قرائت در نماز است، ولی جز در مورد نماز، ترجمه آزاد یا تفسیری یا نقل به معنی را بی اشکال می داند. و شیخ مصطفی المرآغی، شیخ جامع «الازهر» و صاحب تفسیر معروف، بر وفق مذهب حنفی قرائت ترجمه حرف به حرف قرآن را به زبانهای دیگر مفید می شمرد و تشویق می کرد. چنان که به پیکتال که اصلا انگلیسی بود و اسلام آورده بود، در ترجمه قرآنش به انگلیسی مدد می رساند. از سوی دیگر علمای شیعه، جز در مورد نماز، همواره طرفدار جواز و لزوم ترجمه قرآن بوده اند. (از جمله نگاه کنید به رأی و نظر صریح آیت الله خویی در البیان، تعلیقه ۵). نیز ترجمه قرآن به فارسی/اردو/انگلیسی و غیره.

۲۳) علوم قرآنی:

علوم قرآنی اصطلاحی است نسبتا جدید ولی مصداق آن کهن و تاریخ آن به قدمت تاریخ قرآن است. و مراد از آن علمی است که پیرامون و بر محور قرآن، شکل گرفته و رشد کرده و هدف آن شناخت همه شئون مربوط به قرآن اعم از تاریخ و تفسیر و صورت و محتوا و نهایتا استفاده بهتر بردن از قرآن در حوزه علوم شرعی و معارف دینی است. این علوم عبارتند از: (۱) تاریخ قرآن (۲) علم تفسیر (۳) علم قرائت و تجوید و ترتیل (۴) علم رسم عثمانی، یعنی شناخت چگونگی رسم الخط و املائی قدیمی و ثابت قرآن مجید (۵) علم اعجاز قرآن (۶) علم اسباب نزول (۷) علم ناسخ و منسوخ (۸) علم محکم و متشابه (۹) علم شناخت مکی و مدنی (۱۰) علم اعراب (۱۱) علم غریب القرآن و مفردات قرآن و وجوه و نظایر (واژگان شناسی قرآن) (۱۲) علم قصص (۱۳) فقه قرآن یا احکام القرآن. شاید فن ترجمه قرآن را بتوان ملحق به علم تفسیر شمرد. سابقه علوم قرآنی بسیار کهن است، و بعضی از علوم قرآنی که عمدتا نقلی و متکی بر حدیث است مانند ناسخ و منسوخ و اسباب النزول، قدمتش به اندازه قدمت علم حدیث و احادیث مروی از معصومین علیهم السلام است. اما علم رسم عثمانی، همزمان با تدوین و جمع عثمانی

و تهیه نسخه نهایی و رسمی قرآن (معروف به مصحف امام و مصحف عثمانی) پیدا شده است. و بسیاری از فقهای مذاهب اسلامی، تغییر و تبدیل آن را شرعا جایز ندانسته اند و قرآن رسمی جهان اسلام که در عصر جدید با اتکا به اساسی ترین منابع قدیم تهیه و چاپ شده است بر مبنای همین رسم یا رسم الخط عثمانی است. این رسم الخط، طبعاً تفاوتهایی با رسم الخط امروز عربی و فارسی دارد و برای فارسی زبانان حتی تحصیلکرده ها «دشوارخوان» است. زیرا در آن بسیاری الفها، به کتابت در نمی آید از جمله آن که به جای سلطان، سلطن، و به جای یا نوح، ینوح (با الفی کوتاه بالای طاء، یا) نوشته می شود. ولی حق با کسانی است که طرفدار تثبیت و استاندارد شماری رسم عثمانی هستند. زیرا اصلاحات املائی و رسم الخط بر وفق مشربها و مکتبهای زبانی و زبان شناختی یا سلیقه ای، پایان ندارد، و اصولاً هر کاری کنیم و هر تدبیری بیندیشیم، قرآن خوانی درست، نیاز به آموزش خاص خود دارد، و صرف داشتن سواد و تحصیلات و فرهنگ برای درست خوانی قرآن، کفایت نمی کند. سابقه علم و قرائت و شناخت اختلاف قرائت نیز به صدر اوّل و عصر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه برمی گردد. ولی بعضی علوم قرآنی مانند علم اعجاز قرآن، یا اعراب قرآن متأخرتر است. زرقانی می نویسد: نخستین اثری که در علوم قرآنی تدوین شده است البرهان فی علوم القرآن اثر علی بن ابراهیم سعید مشهور به حوفی (م ۳۳۰ ق) است که در ۳۰ مجلد بوده و نسخه خطی ۱۵ جلد آن در دار الکتب المصریه محفوظ است.

۲۴) چاپ قرآن:

تاریخ چاپ قرآن به آغاز رواج چاپ در اروپا و جهان بازمی گردد. متن عربی قرآن، نخستین بار به وسیله پاکانینی در ونیز در فاصله سالهای ۱۵۰۳ تا ۱۵۲۳ م به چاپ رسید. (دایره المعارف فارسی). (صبحی صالح، این تاریخ را حدود ۱۵۳۰ م یاد می کند) و کلیه نسخه های آن به دستور پاپ، جمع آوری و نابود شد. سپس ابراهام هینکلیمان آن را در سال ۱۶۹۴ م در هامبورگ به چاپ رساند. یکی از مهمترین چاپهای قدیم و صحیح قرآن در اروپا، چاپ فلوگل است. (۱۸۳۴ م، لایپزیک). پس از چاپ ایتالیا و آلمان که به آن اشاره شد، اوّلین باری که متن قرآن برای مسلمانان چاپ شد، در روسیه سال ۱۷۸۷ م در سن پترزبورگ بود. درباره اوّلین طبع قرآن در ایران، منابع، اختلاف دارند. بعضی اوّلین چاپ قرآن را در تبریز به سال ۱۲۴۲ ق یاد می کنند. (تاریخ جمع قرآن کریم، جلالی نایینی، ۴۰۶)، و بعضی ۱۲۴۶ ق. («قرآنها چاپی» نوشته کاظم مدیر شانه چی، مشکوه شماره ۲، ص ۱۳۵). نقطه عطف مهم در طبع منقح و علمی قرآن مجید، طبع قاهره است. صبحی صالح می نویسد: «در قاهره، در سال ۱۳۴۲ ق ۱۹۲۳ م، چاپ زیبا و دقیقی از قرآن کریم، تحت اشراف مشیخه الازهر، به اهتمام هیأتی که

ملک فؤاد اول تعیین کرده بود، منتشر گردید. این مصحف بر وفق روایت حفص از قرائت عاصم تدوین شده بود و عالم اسلامی، استقبال شایانی از آن کرد». (مباحث فی علوم القرآن، ص ۱۰۰) مصحف قاهره، مبنای کتابت خوشنویس نامدار سوری، عثمان طه قرار گرفته و مصحف خوش نوشته او در قطعهای مختلف به تیراژ وسیع در سوریه انتشار یافته، و سپس چند سال پیش (سالهای اولیه آغاز قرن پانزدهم هجری) مجمع ملک فهد، خاص طبع مصحف در مدینه، با تعیین گروهی از خبرگان قرآن شناس و تدقیقات علمی و فنی بسیار، همان مصحف کتابت عثمان طه را که در واقع مصحف قاهره است، با بهترین امکانات فنی و چاپ امروز، به زیباترین وجهی به طبع رسانده است و سالانه بیش از ۲ میلیون نسخه از آن را تجدید طبع کرده به حجاج و نهادهای دینی سراسر جهان اهدا می کند. به این ترتیب این مصحف که بر مبنای رسم الخط عثمانی کتابت شده است، و خوشبختانه قرائت آن (حفص از عاصم) مورد قبول و استناد شیعه امامیه هم هست، در جهان اسلام و سراسر جهان قبول عام و خاص یافته است و می توان آن را مصحف رسمی جهان اسلام تلقی کرد. و این امر در ائتلاف بین فریقین اثری بسزا دارد.

۲۵) منابع قرآن پژوهشی:

در سراسر این تحقیق قرآن پژوهانه، در هر بحث و بخش فرعی، به منابع مهم و متون آن زمینه، اشاره کرده ایم، در اینجا به بعضی از منابع و مراجع کلی قرآن پژوهی اشاره می شود:

الف) «فرهنگهای قرآن»: چنان که اشاره شد اغلب لغت نامه های عربی، از لسان العرب و پیش از آن گرفته تا المعجم الوسیط و پس از آن، همه دارای شواهدی از مفردات و ترکیبات قرآنی هستند. علاوه بر این منابع عمومی، فرهنگهای خاص واژگان قرآن مجید هم از همان صدر اول، تدوین شده است. قدیمترین واژه نامه قرآن، مسائل نافع بن ازرق (یعنی سؤالات لغوی نافع از ابن عباس است) که تماما در اتقان سیوطی آمده است. (متن اصلی، ج ۲/۶۷-۱۰۵). روایت دیگری از این لغات همان است که تحت عنوان معجم غریب القرآن، مستخرج از صحیح بخاری، به طبع رسیده است، و کمابیش همان واژگان را از طریق ابن ابی طلحه از ابن عباس، روایت می کند. واژه نامه های قدیمی دیگر قرآن عبارتند از: مجاز القرآن، ابو عبید معمر بن مثنی (م ۲۱۰ ق) (که در واقع کمی فراتر از واژه نامه است و ترکیبات و عبارات دشوار و مجازی را هم شرح می دهد)؛ تأویل مشکل القرآن، و تفسیر غریب القرآن، هر دو، اثر ابن قتیبه (م ۲۷۶ ق). سپس به مفردات راغب اصفهانی (م ۴۰۱ ق) می رسیم که نام کامل یا امروزی آن،

معجم مفردات الفاظ قرآن است و بارها به طبع رسیده و اخیرا به فارسی هم ترجمه شده است. دیگر از فرهنگهای قرآن می توان از این آثار نام برد: قاموس القرآن، دامغانی، دارای ترجمه فارسی؛ وجوه قرآن، اثر تفلیسی که مانند لسان التنزیل (مجهول المؤلف) و ترجمان القرآن میر سید شریف جرجانی عربی-فارسی است. از مؤلفان شیعه: مجمع البحرین، اثر طریحی که فرهنگ لغات قرآن و حدیث است؛ نیز تفسیر غریب القرآن از همو معتبر است. در عصر جدید، دو واژه نامه قرآن از مؤلفان شیعه شایان ذکر است. قاموس قرآن (۷ جزء در ۳ مجلد) اثر سید علی اکبر قرشی، و التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، اثر حسن مصطفوی در ۱۴ جلد.

ب) «دایره المعارفهای قرآن»: در این زمینه تاکنون دو اثر تدوین و طبع شده است: (۱) الموسوعه القرآنیه، جمع و تصنیف ابراهیم الابیاری (۱۱ مجلد، ۱۴۰۵ ق). (۲) دایره الفراید، در فرهنگ قرآن، تألیف دکتر سید محمد باقر محقق که تاکنون ۵ مجلد از آن انتشار یافته است، نیز «دایره المعارف قرآن» در دانشنامه قرآن به کوشش بهاء الدین خرمشاهی.

ج) «فهارس قرآن»: فهرستهای قرآنی دو گونه اند یا لفظی اند، یا موضوعی. فهرست لفظی یعنی فهرست کلمات قرآنی را کشف الآیات (در عرف فارسی: کشف الآیات) نیز گفته اند، که تدوین آنها؛ تاریخی سه چهار قرنه دارد. کشف الآیات که به آن «آیه باب» هم می گویند یا کشف الکلمات که به آن واژه نما (-کنکور دانش) هم می گویند از نظر فنی فرق دارد. زیرا اولی که می خواهد آیه را (با ذکر بخشی از آن) بازیابی کند، فقط کلمات کلیدی را فهرست می کند و حروف و کلمات غیر کلیدی (مانند الذی یا الذین) را رها می کند، ولی دومی می خواهد از همه الفاظ قرآنی، حتی حروف (حتی واو) فهرستی کامل به دست دهد. ولی خواه ناخواه اشتراک و شباهت ساختاری بین آنها هست. یکی از مهمترین و معروفترین کشف الکلمات قرآن مجید، نجوم الفرقان فی اطراف القرآن، اثر گوستاو فلوگل (۱۸۰۲-۱۸۷۰ م) مستشرق و قرآن پژوه آلمانی است که آن را همراه با قرآن مصحح خود انتشار داده است. در عصر جدید شادروان محمود رامیار (م ۱۳۶۳ ش) قرآن پژوه نامدار و نویسنده بهترین «تاریخ قرآن» به زبان فارسی، فهرست الفاظ یا فهرست کلمات را که همانند یک کشف الآیات الفبایی است، تدوین کرده است. ترتیب الفبایی این اثر، طبق ظاهر کلمات است، نه ماده اصلی، لذا برای ایرانیان، آسان یاب تر است؛ و همراه با قرآن کتابت مصطفی نظیف (قدرغه لی) در سال ۱۳۴۵ ش به طبع رسیده است. (تحت عنوان: قرآن مبین و فهارس القرآن). مشهورترین و متداول ترین کشف الآیات، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، تدوین محمد فؤاد عبد الباقی (۱-۱۳۸۸ ق)

است که کلمات کلیدی قرآن را طبق ماده آنها، به ترتیب الفبایی، همراه بخشی از آیه، یاد کرده است. و کتابی است کم حجم و پرفایده. گفتنی است که به رقم آیات این اثر با قرآن طبع ملک فؤاد (-مصحف قاهره و از آنجا با مصحف المدینه- که در بخش «چاپ قرآن» تفصیلاً معرفی اش کردیم-همخوان است. آخرین دستاورد علمی در این زمینه، فرهنگ آماری کلمات قرآن کریم/المعجم الاحصائی لالفاظ القرآن الکریم، اثر قرآن پژوه شیعی معاصر دکتر محمد روحانی است در ۳ مجلد که به ترتیب الفبایی حروف ظاهر (و نه ماده کلمات) تدوین شده است. بعضی فهرستهای موضوعی قرآن کریم، فهرس المطالب، یا کشف المطالب یا تفصیل الآیات نام دارد. معروفترین و کم فایده ترین اثر در این زمینه، تفصیل الآیات، اثر ژول لایوم (م ۱۸۷۶ ق) مستشرق فرانسوی است که کل قرآن را به ۱۸ باب و جمعا ۳۵۰ موضوع تقسیم کرده است. کشف المطالب اعتماد السلطنه فهرست موضوعی گسترش یافته تری است بر مبنای همین اثر ژول لایوم. فهرس المطالب مرحوم رامیار، که همراه با فهرست کلمات یا فهرس الالفاظ پیشگفته است، روایت گسترش یافته تر، همان است. جامع ترین و روشمندترین فهرست موضوعی قرآن که با استفاده از شیوه های نوین فهرست سازی تحلیلی، تدوین شده، فرهنگ موضوعی قرآن مجید/الفهرس الموضوعی للقرآن الکریم، تدوین کامران فانی و بهاء الدین خرمشاهی است.

قرآن، (تقسیم و تحزب آن)

مراد از این عنوان تقسیماتی از قبیل، تقسیم قرآن به سی جزء هر جزء به چند حزب و هر حزب به چهار ربع و... است. که با گذاردن نشانه هایی در قرآن کریم معلوم می شود. تا بدین وسیله قرائت قرآن بر مردم آسانتر شود. در آغاز این نشانه ها با علایمی از قبیل گذاردن مرتب آیات هر سوره، گذاردن عدد ۱۰ پس از ده آیه یا علامت (ع) از عشر به معنای ده و یا (خ) به نشانه پنج آیه و... اعمال می شد.

مدت زمانی گذشت و مردم تقسیمات پیش گفته را به شیوه های گوناگونی بیان می کردند و گاه آن را با دایره هایی کوچک یا با ستاره هایی معلوم می داشتند و گذاردن شماره آیات در قرنهای اخیر معمول شد. چنان که احمد بن حنبل در مسند، ابی داود و ابن ماجه در سنن خویش از اوس بن حذیفه روایت کرده اند که اصحاب در پاسخ پرسش او درباره تحزب قرآن کریم گفته اند: «این کار با تعیین تعداد آیاتی از قبیل سه، پنج، هفت، نه، یازده و سیزده صورت می گرفت» تا

این که تقسیم قرآن کریم به سی جزء در میان مردم شایع شد و هر یک از اجزاء به طور جداگانه به طبع رسید تا مردم بتوانند به آسانی آنها را در اختیار گیرند و در سفر با خود همراه داشته باشند. البته در آغاز با این تقسیم بندیها که جنبه ای صددرصد شکلی داشت، به سی کمتر مخالفت ورزیدند. امروز تقسیم به سی جزء و هر جزء به چهار حزب و هر حزب به چهار رکوع با اندک تفاوتی در ممالک اسلامی رایج است.

منابع: الاتقان فی علوم القرآن، سیوطی؛ البرهان، زرکشی؛ التبیان فی علوم القرآن، صابونی؛ تفسیر المراغی.

ص: ۴۸۲

قرآن: نامها و صفات آن

اشاره

نامها و صفات آن

بی شک قرآن کریم نامها و اوصافی دارد که در مصحف شریف یا سنت نبوی مذکور است. مفسران در شمار نامها و اوصاف اختلاف نظر دارند ولی مشهورترین نامهای قرآن کریم که مورد اتفاق است به شرح زیر است:

قرآن:

که ۵۸ بار در قرآن کریم مذکور است. چنان که خداوند متعال می فرماید:

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا» (انسان، ۲۳)

کتاب:

از آن روی کتاب نامیده شده که در سطور، نگاشته شده است، چنان که وجه تسمیه قرآن را نیز برخی از آن روی می دانند که در سینه ها محفوظ است. سیوطی می گوید: «از آن روی کتاب نامیده شده که انواع علم، قصص و اخبار به شیواترین شکل ممکن در آن جمع شده است و کتاب در لغت به معنای جمع و گردآوری است. و کتاب مشهورترین نام قرآن کریم است». کتاب ۲۳۰ بار در مصحف شریف مذکور است. چنان که خداوند متعال می فرماید:

«الْم، ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره، ۱ و ۲).

فرقان:

این تک واژه ۶ بار در قرآن کریم آمده است. بیشتر مفسران را عقیده بر آن است که قرآن از آن روی به فرقان نامبردار شده که بین حق و باطل جدایی می افکند و فیصله می دهد، چنان که خداوند متعال فرموده است:

«تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (فرقان، ۱)

ذکر:

این تک واژه ۶۳ بار در قرآن کریم آمده است و در همه جا به معنای قرآن کریم نمی باشد. چنان که مفسران ذکر را در آیه:

«وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ» (زخرف، ۴۳)

به شرف و آوازه و یاد کرد معنی کرده اند. دانشوران علوم قرآنی گفته اند، قرآن کریم از آن روی

به «ذکر» نامبردار شده که مشتمل بر مواعظ و پند و بسیاری از اخبار گذشتگان است. چنان که خداوند متعال می فرماید:

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر، ۹)

مبین:

گویند قرآن کریم از آن روی مبین نامیده شده است که حق و باطل، گمراهی و راهیابی را آشکارا برای مردم بیان کرده است تا هرکس که گمراه شود از روی دلیل و حجت گمراه شود و هرکس که راه یابد مستدل و متقن راه یابد. این تک واژه ۱۱۹ بار در قرآن کریم مذکور است. چنان که خداوند متعال می فرماید:

«حَم، وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ» (دخان، ۱-۲)

کلام:

کلام ۴ بار در قرآن کریم به کار رفته است (سه بار به صورت «کلام الله». مفسران گفته اند قرآن کریم از آن جهت کلام نامیده شده که در دلها نفوذ و اثر می کند و شنونده از شنیدن آن متأثر می شود. چنان که در تاریخ مذکور است که کسان بسیاری با شنیدن قرآن کریم اسلام آورده اند. مصدر اشتقاق این واژه «کلم» به معنای تأثیر است. چنان که خداوند متعال می فرماید:

«وَ إِنِ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ» (توبه، ۶)

نور:

نور ۴۳ بار در قرآن کریم به کار رفته و دانشمندان علوم قرآنی گفته اند که قرآن کریم از آن روی نور نامیده شده است که با آن می توان از اسرار پرده برداشت و در پرتو آن ظلمانی راهها را با اطمینان پیمود و در حقیقت به مثابه چراغی است برای بشر در راهی که برای رسیدن به نیکبختی فراروی خود دارد. چنان که خداوند متعال می فرماید:

«وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا» (نساء، ۱۷۴)

هدی:

این واژه ۸۵ بار در قرآن کریم مذکور است و مفسران در وجه تسمیه آن گفته اند: از آن روی قرآن کریم «هدی» است که به حق رهنمون می شود و برای رسیدن به سرمنزل مقصود که همانا سعادت واقعی است به منزله رهنما می باشد. اما این که چرا این واژه چنان که معمول است به مصدر و نه در ساختار اسم فاعل به کار رفته است، مفسران گفته اند که در کاربرد مصدر به جای اسم فاعل مبالغه بیشتری وجود دارد. چنان که خداوند متعال فرموده است:

«هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره، ۲).

واژه رحمت ۱۱۴ بار در قرآن کریم مذکور است و مفسران درباره وجه تسمیه آن گفته اند، از آن روی که قرآن به جهت آن که پند و اندرز و هدایت و ارشاد را شامل است، در حقیقت بخشایشی از سوی خداوند متعال بر بندگان است و حتی بزرگترین بخشایش است و از

پیامبر اکرم نیز که رساننده قرآن کریم است به رحمة تعبیر شده است. چنان که خداوند متعال می فرماید:

«وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ» (نحل، ۸۹)

بشری:

واژه بشری حدود ۱۷ بار در قرآن کریم به کار رفته است. و مفسران در وجه تسمیه آن گفته اند که قرآن کریم از آن روی که مؤمنان را به رهایی از دوزخ و رستگاری در بهشت و نعمتها و خوشنودی الهی بشارت می دهد، بشری نامیده شده است.

«وهدی ورحمة» البته این واژه به معنای دیگری نیز همچون بهشت، پیامبری، نعمت و... در قرآن کریم به کار رفته است.

شفاء:

این واژه فقط ۴ بار در قرآن کریم به کار رفته و مفسران درباره این که چرا قرآن کریم به شفا وصف شده است، گفته اند: همان گونه که بسیاری از نعمتهای الهی مایه شفای تن اند، قرآن کریم هم نسخه شفای بسیاری از بیماریهای روحی از قبیل کفر، نادانی، گمراهی، کینه و... می باشد، البته مایه شفای امراض بدنی از قبیل تبلی و ناتوانی و خمول و اهمال نیز هست. چنان که خداوند متعال می فرماید:

«وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» (إسراء، ۸۲)

موعظه:

موعظه ۹ بار در قرآن کریم به کار رفته است و علاوه بر آن که وصفی است برای قرآن کریم به معانی پند و اندرز نیز می باشد. و دانشوران علوم قرآنی وجه تسمیه قرآن کریم را به این واژه از آن روی دانسته اند که مردم می توانند از اخبار، قصص، احکام، رویدادها، عذابهای الهی در حق بندگان صالح و غیره پند گیرند. چنان که خداوند متعال می فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْوِينُ مَوْعِظَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ» (یونس، ۵۷)

حکمه:

این واژه ۲۰ بار در قرآن کریم به کار رفته و علاوه بر آن که وصفی است برای قرآن کریم به معانی دیگری هم از قبیل پند و اندرز، درک و دانش، نبوت و حتی دانش تفسیر قرآن کریم استعمال شده است. مفسران درباره وجه تسمیه قرآن کریم به این نام دو دلیل ذکر کرده اند، یکی آن که قرآن کریم استوار و متقن و براساس قانونی معتبر هرچیزی را چنان که باید در جایگاه واقعی اش نهاده و از این روی استوار و محکم و مبتنی براساس راستین است و دیگر این که مشتمل بر حکمت و دانشی است که به سعادت بشر می انجامد. چنان که خداوند متعال می فرماید:

«حِكْمَةٌ بِالْعَمَلِ فَمَا تُغْنِ الْغُنْدُرُ» (قمر، ۵)

حکیم:

این واژه ۹۷ بار در قرآن کریم به کار رفته و علاوه بر آن که وصفی است برای قرآن کریم از معانی دیگر نیز همچون استوار و فرزانه و... برخوردار است. درباره وجه این تسمیه گفته اند. قرآن کریم از آن روی که آیاتش با نظم شگرف و معانی ای بدیع استوار داشته شده و به لطف الهی از تبدیل و تحریف و اختلال و تباین در حصاری محکم محفوظ است به این وصف نامبردار شده است. چنان که خداوند متعال می فرماید: «یس، وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ» (قمر، ۵)

مهین:

این واژه تنها ۲ بار در قرآن کریم به کار رفته است و علاوه بر آن که وصفی است برای قرآن کریم به معنای گواه و حاکم و... نیز هست. و از آن روی از قرآن کریم به مهین وصف شده است که گواه و حاکم بر کتابهای پیشین آسمانی و آموزه های امتهای گذشته است. چنان که خداوند متعال می فرماید:

«مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ» (مائده، ۴۸)

جبل:

این واژه ۷ بار در قرآن کریم آمده است و علاوه بر آن که وصفی است برای قرآن کریم به معنای عهد و پیمان، اسلام، ریسمان و رگ گردن نیز می باشد. و گویند قرآن کریم از آن روی جبل است که با تمسک به آن می توان به رستگاری، بهشت و هدایت دست یافت و یا این که تمسک به قرآن سببی برای راه یافتن به بهشت است. چنان که خداوند متعال می فرماید:

«وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (آل عمران، ۱۰۳)

صراط مستقیم:

این ترکیب ۴۳ بار در قرآن کریم وارد شده است و دانشوران علوم قرآنی گویند قرآن کریم از آن روی صراط مستقیم است که بشر را سر راست و بی هیچ کژی به نیکبختی جاودانه که همانا خشنودی خداوند است می رساند. چنان که خداوند متعال می فرماید:

«وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ»

(انعام، ۱۵۳)

مثانی:

این واژه تنها ۲ بار در قرآن کریم به کار رفته است. مفسران گفته اند: قرآن کریم را از آن روی «مثانی» گفته اند که مشتمل بر

اخبار و سرگذشت و قصص امتهای پیشین است و در حقیقت شرح و بیان و نمودی است از وقایع گذشته. نیز گفته اند برای آن است که قصص و معانی در آن تکرار شده است. نیز گفته اند برای آن که یک بار به معنی و باری دیگر با لفظ و معنی نازل شده است. چنان که در قرآن کریم در این باره آمده است:

«إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى، صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى» (اعلی، ۱۸.۱۹)

نیز خداوند متعال می فرماید:

ص: ۴۸۶

«اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ» (زمر، ۲۳)

متشابه:

این لفظ ۵ بار در قرآن کریم مذکور است و گفته اند که قرآن کریم از آن روی متشابه است که برخی آیات و سوره هایش به همدیگر شباهت دارند و نیز از آن روی که برخی مباحث متشابه در آن به کار رفته که جز خداوند کسی دیگر به آن دانش ندارد.

روح:

این واژه ۲۱ بار در قرآن کریم به کار رفته و علاوه بر آن که وصفی است برای قرآن کریم به معانی رحمت، فرشته، جبرئیل، عیسی و موجودات ذی روح نیز آمده است. دانشوران علوم قرآن گفته اند قرآن کریم و وحی الهی از آن روی «روح» نامیده شده است که مایه حیات دلها و جانهاست. چنان که خداوند متعال می فرماید:

«وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا» (شوری، ۵۲)

مجید:

این واژه ۴ بار در قرآن کریم به کار رفته است و مفسران گفته اند، قرآن کریم از آن روی «مجید» نامیده شده که از ارزش و مقام و منزلت بلندی برخوردار است. چنان که خداوند متعال می فرماید: «ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ» (ق، ۱)

عزیز:

واژه عزیز ۹۹ بار در قرآن کریم به کار رفته است و علاوه بر آن که وصفی است برای قرآن کریم به معانی پیروزمندی، بزرگواری، غرور، دشواری، درستی و گستاخی و تقویت و تأیید نیز می باشد. گفته اند از آن روی که قرآن کریم «چیره» است بر هر آن کس که بخواهد قصد معارضه به آن را در سر بپروراند و کسی نمی تواند با آن به تحدی برخیزد، از آن به «عزیز» تعبیر شده است. چنان که خداوند متعال می فرماید:

«وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ» (فصلت، ۴۱)

بلاغ:

این واژه ۱۵ بار در قرآن کریم مذکور است. مفسران درباره وجه تسمیه قرآن کریم به «بلاغ» گفته اند از آن روی است که مردم به موجب قرآن کریم است که به امر و نهی الهی می رسند و نیز از آن روی که با تمسک به قرآن کریم که کتاب هدایت است انسان از هر چیز دیگری برای رسیدن به رستگاری بی نیاز است. چنان که از قول «رمانی» گفته اند که وی در پاسخ این پرسش که هر کتابی توصیف و ترجمانی دارد، توصیف و ترجمان قرآن کریم چیست، گفت: ترجمان قرآن کریم:

هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمْ لَلْغَافِرِينَ (ابراهيم، ٥٢)

ص: ٤٨٧

برهان:

این لفظ ۸ بار در قرآن کریم مذکور است و گفته اند خداوند متعال از آن روی قرآن را «برهان» نام نهاده که دلیلی است بر صحت نزول آن از نزد خداوند و نیز برهانی دلیل بر درستی مضامین و مباحثی است که در آن آمده است. چنان که خداوند متعال می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ (نساء، ۱۷۴)

بشیر:

این لفظ ۹ بار در قرآن کریم به کار برده شده است و مفسران گفته اند که قرآن کریم از آن روی «بشیر» نامیده شده که مؤمنان را به بهشت و رضوان الهی بشارت می دهد و به کافران خبر می دهد که به سزای کفرشان به دوزخ درخواهند آمد. چنان که خداوند متعال می فرماید:

كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ، بَشِيرًا وَ نَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ (فصلت، ۳ و ۴)

نذیر:

این واژه ۴۴ بار در قرآن کریم به کار رفته و علاوه بر آن که وصفی است برای قرآن کریم معانی دیگری از قبیل برحذر داشتن، خبر دادن و پیام رساندن نیز آمده است. و مفسران گفته اند که قرآن کریم از آن جهت «نذیر» نامیده شده که کافران را از سرانجام بدکردارشان برحذر می دارد.

تنزیل:

این لفظ ۱۵ بار در قرآن کریم به کار برده شده است و از آن روی قرآن کریم «تنزیل» نامیده شده که از جانب خداوند متعال چنان که باید و در اوج کمال و به بهترین وجه ممکن نازل شده است. چنان که خداوند متعال می فرماید:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا (انسان، ۲۳)

کریم:

این واژه ۲۷ بار در قرآن کریم به کار رفته است. و مفسران گفته اند از آن روی که قرآن کریم در نزد خداوند متعال از جایگاهی ارزشمند و بزرگ و گرامی برخوردار است و خود می فرماید «فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ»، (عبس، ۱۳) به این لفظ توصیف شده است. چنان که خداوند متعال می فرماید:

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ (واقعه، ۷۷)

مبارک:

این لفظ ۸ بار در قرآن کریم به کار رفته است و خداوند از آن روی قرآن کریم را «مبارک» فرموده که در نزد وی جایگاه و منزلتی خجسته دارد و نیز از آن جهت که به زندگی و مقام مردم با آن برکت بخشیده است. چنان که می فرماید:

وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ (انعام، ۹۲)

علی:

این لفظ ۱۱ بار در قرآن کریم مذکور است و خداوند متعال کتابش را از آن روی «علی»

ص: ۴۸۸

نامیده که در کلام و نزول و وعظ و هدایت و . . . از مقامی برتر و متعال برخوردار است. چنان که می فرماید:

وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ (زخرف، ۴)

قیم:

این واژه ۵ بار در قرآن کریم مذکور است. و مفسران گفته اند وجه تسمیه قرآن کریم به «قیم» از آن روی است که در این کتاب استوار و محکم هیچ گونه اختلاف و تناقض و تفاوت و کژی و . . . وجود ندارد. چنان که خداوند متعال می فرماید:

قِيَمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِمَّنْ لَدُنْهُ (كهف، ۲)

قول:

این لفظ ۹۲ بار در قرآن کریم به کار رفته و دانشوران علوم قرآنی عقیده دارند که وجه تسمیه قرآن کریم به قول که مصدر فعل «قال» است از آن روی است که آن کلام و سخن خداوند متعال است. چنان که می فرماید:

إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَضْلٌ (الطارق، ۱۳)

نبا:

این واژه ۱۵ بار در قرآن مجید به کار رفته و از آن روی قرآن کریم به آن موسوم گشته که در حقیقت در نزول و مواعظ و قصص و . . . خبری و رویدادی بزرگ است. چنان که می فرماید:

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ (عم، ۱ و ۲)

عظیم:

این واژه ۱۰۷ بار در قرآن کریم به کار رفته و در حقیقت در نزول و هدایت و مبانی و مباحث خویش چنان بزرگ است که سزاوار این اسم می باشد. چنان که خداوند متعال می فرماید:

عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ (نبا، ۲)

وحی:

این لفظ ۶ بار در قرآن کریم به کار رفته و از آن روی قرآن کریم از سوی خداوند متعال «وحی» نامیده شده است که آن حضرت قرآن را از طریق جبرئیل علیه السلام بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم وحی نموده است. چنان که می فرماید:

وَ أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ (كهف، ۲۷)

بصائر:

این لفظ ۵ بار در قرآن کریم مذکور است و خداوند متعال از آن روی قرآن کریم را «بصائر» نامیده که کتاب فرخنده اش مایه بصیرت دلها و جانهاست و اگر کسی به آن تمسک جوید در پرتو نور آن به حقیقت راه خواهد یافت.

بیان:

این لفظ فقط ۳ بار در قرآن کریم به کار رفته و کتاب الهی از آن روی «بیان» نامیده شده که تمامی امور و مباحث مربوط به سعادت و هدایت بشری در آن به روشنی بیان شده است. و

ص: ۴۸۹

به واسطه قرآن است که می توان به هدایت راستین و روشن و تردیدناپذیر دست یافت. چنان که خداوند متعال می فرماید:

هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ (آل عمران، ۱۳۸)

علم:

این کلمه ۱۰۵ بار در قرآن کریم آمده و خداوند متعال از آن روی کتاب خود را به «علم» توصیف کرده است که همه علوم کتابهای آسمانی پیشین در آن گرد آمده و مباحثش به علم و یقین بیان شده و مردم با عنایت به علم روشنی که در آن بیان گردیده است می توانند به مدارج ایمان راه یابند. چنان که خداوند متعال می فرماید:

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ (آل عمران، ۶۱)

حق:

این واژه ۲۴۷ بار در قرآن کریم به کار رفته و مفسران را عقیده بر این است که خداوند متعال کتابش را از آن روی که به طور مطلق حق است و «حق مطلق» و هیچ گونه کژی و ناراستی در آن نیست «حق» نامیده است. چنان که می فرماید:

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ (آل عمران، ۶۲)

هادی:

این لفظ ۱۰ بار در قرآن کریم به کار رفته و از آن روی که کتاب الهی به حق و راستی رهنمون می شود، خداوند متعال از آن به «هادی» تعبیر کرده است. چنان که می فرماید:

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّذِينَ هِيَ أَقْوَمُ (إسراء، ۹)

عجب:

این واژه ۵ بار در قرآن کریم به کار رفته و از آن روی که کتاب خداوند شگفتی انگیز است به «عجب» نامبردار گشته است. چنان که خداوند متعال می فرماید:

قُلْ أُوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا (جن، ۱)

تذکره:

این واژه ۹ بار در قرآن کریم به کار رفته و از آن روی که مخالفان و معارضان را با «ردع و زجر» از معارضه بازمی دارد و به خود می آورد خداوند متعال آن را به «تذکره» وصف کرده است.

عروه الوثقی:

این واژه ۲ بار در قرآن کریم به کار رفته و از آن جهت که سببی قوی و متین و استوار برای نجات و رستگاری است به «عروه الوثقی» نامبردار گشته است. چنان که خداوند متعال می فرماید:

فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ (بقره، ۲۵۶)

صدق:

این واژه ۱۴ بار در قرآن کریم به کار رفته است و خداوند متعال، قرآن کریم را از آن روی به «صدق» وصف کرده که سراسر، راستی و درستی و حق است و هیچ کژی و کاستی و

ص: ۴۹۰

باطلی در آن راه ندارد و نتواند راه یابد. چنان که خداوند متعال می فرماید:

وَ الَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (زمر، ۳۳)

عدل:

این لفظ نیز ۱۴ بار در قرآن کریم مذکور است و از آن روی خداوند متعال از قرآن کریم به عدل یاد کرده است که سراسر کتاب مبین اش آشکار و «بین» بوده و احکامش به «داد» است. چنان که خداوند متعال می فرماید:

وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا (انعام، ۱۱۵)

أمر:

این واژه ۱۵۳ بار در قرآن کریم آمده است و خداوند متعال از آن روی کتاب مبینش را «امر» نامیده که سراسر کلام خداست و آن را فروفرستاده تا مردم از آن فرمان پذیرند و به آن ایمان آورند و احکامش را فراگیرند و به آن عمل کنند. چنان که می فرماید:

ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ (طلاق، ۵)

مناد:

این کلمه فقط ۲ بار در قرآن کریم به کار رفته است و از آن جهت قرآن کریم به «مناد» نامبردار شده که از طریق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن برای ایمان آوردن مردم و عمل به احکام آن ندا داده می شود. چنان که خداوند متعال فرموده است:

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا (آل عمران، ۱۹۳)

عربی:

این کلمه ۱۱ بار در قرآن کریم به کار رفته است و از آن روی خداوند متعال قرآن کریم را به «عربی» توصیف نموده که به زبان عربی نازل شده است. چنان که می فرماید:

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (یوسف، ۲)

صحف مکرهه:

این کلمه در قرآن کریم ۸ بار به کار رفته و از آن روی خداوند متعال کتابهای آسمانی از جمله قرآن کریم را «صحف» نامیده که حکمتش اقتضا می کرده کلامش در صحیفه هایی نوشته شوند، چنان که می فرماید:

مرفوعه مطهره:

این واژه ۳ بار در قرآن کریم به کار رفته و از آن جهت که خداوند به کلامش عزّت و بزرگی و برتری بخشیده است، از آن به «مرفوعه مطهره» تعبیر کرده است و به سبب آن که آن را از دسترس شیاطین و از هرگونه پلیدی پاک داشته و ناپاکان را از دست زدن به آن باز داشته است از آن به «مرفوعه مطهره» یاد کرده است. چنان که می فرماید: «مرفوعه مطهره» (عبس، ۱۴)

زبور:

این کلمه به همین شکل ۳ بار و به شکل «زبر» ۶ بار در قرآن کریم آمده است. در لغت «زبور» که مفرد «زبر» است به معنای مجموعه مباحثی است که در یک کتاب گرد آید و از آن روی

که به اراده الهی قرآن کریم نیز در یک کتاب جمع شده است از آن به «زبور» تعبیر فرموده است. چنان که می فرماید:

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ (انبیا، ۱۰۵)

مصحف:

این واژه در قرآن کریم نیامده بلکه صحف آمده است. گویند وقتی ابو بکر قرآن را جمع کرد به اصحاب گفت: برایش نامی بگذارید، برخی گفتند: بر آن نام «انجیل» نهید، بسیاری را از آن نام خوش نیامد و برخی گفتند: «آن را «سفر» بنامید، بسیاری آن را نیز نپسندیدند چراکه می گفتند یهودیان کتاب خود را بدین نام خوانند و ابن مسعود؛ «مصحف» را پیشنهاد کرد و پذیرفتند.

ص: ۴۹۲

در لغت: قرأ: خواند، چیزی را با چیز دیگر ضمیمه کرد، جمع کرد. «قرآن» به معنی قرائت، جمع کردن، و در اصطلاح نام خاص کتاب آسمانی مسلمین است. قرآن را از آن جهت «قرآن» گویند زیرا که قصص، امر، نهی، وعد، وعید، آیات و سوره ها را یکجا جمع کرده است. [و به عبارت بهتر، از آن جهت که خواندنی است]. قرء: حیض یا طهر و جمع آن قروء. قرأت المرأة: زن حائض شد یا از حیض پاک شد. (لسان العرب).

معانی ساختارهای «قرأ» در قرآن:

(۱) به صورت فعل: خواندن، تلاوت کردن: «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ». (نحل، ۹۸).

(۲) در باب افعال به معنی: خوانا کردن، بر کسی خواندن (به منظور آموختن): «سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنسَى» (اعلی، ۶).

به صورت اسم: (۱) قرآن: الف) نام خاص کتاب مقدس مسلمین (همه یا قسمتی از آن را هم قرآن گویند):

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ إِخْتِلَافًا كَثِيرًا.

(نساء ۸۲)

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ (اسراء، ۹)

فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ (توبه، ۱۱۱)

قسمتی از آن: «وَ إِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ» (مائده، ۱۰۱)

و آیات بسیار دیگر.

ب) خواندن، خواندن قرآن:

وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ (طه، ۱۱۴)

ج) خواندن نماز، نماز:

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا

(اسراء، ۷۸)

(مجمع البيان؛ جلالین؛ وجوه قرآن؛ کلمات القرآن). برخی لفظ «قرآن» در آیه ۲۰۴ سوره اعراف را به معنی قرائت نماز (حمد و سوره) یا خطبه نماز گرفته اند.

د) کتاب مقدس خواندنی:

قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا اِنَّتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا اَوْ بَدَّلْتَهُ (یونس، ۱۵)

چنان که ملاحظه می شود مشرکین و کفار مکه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، قرآنی غیر از قرآنی که او می خواند طلب می کردند! پس تأویل آیه چنین است:

ائت بقرآن غیر هذا القرآن او بدله

از این رو لفظ «قرآن» موجود در آیه نمی تواند به معنی نام خاص قرآن باشد، به علاوه، عبارت «غیر هذا» گویای این معناست.

۲) «قروء» جمع «قراء»: حیض یا پاک شدن از حیض:

وَالْمُطَلَقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ (بقره، ۲۲۸)

قرائت

به معنی خواندن قرآن. و نیز علمی است که از اشکال و صورتهای نظم کلام الهی از جهت اختلافهای متواتر، بحث می کند، هدف آن حاصل کردن ملکه ضبط اختلافهای متواتر است. و فایده آن محفوظ ماندن سخن خدا از تحریف و تغییر است. «جعبری» در شرح «شاطبیه» گوید: قاریان این طور مصطلح کرده اند که می گویند: قرائت از امام، روایت از گیرنده آن (آخذ عنه) و طریق از گیرنده از راوی است. به عنوان مثال می گویند: «قرائت نافع روایت قالون طریق ابی نشیط». برای این که منشاء اختلاف دانسته شود. پس همان طور که هر امام، راوی دارد هر راوی نیز طریق دارد. (حاجی خلیفه، کشف الظنون، ج ۲/۱۳۱۷). ابن جزری در النشر گوید: اولین امام معتبری که قراآت را جمع کرد ابو عیید قاسم بن سلام (۲۲۴ ق) بود اما مصنفین شیعه معتقدند اولین کسی که علم قرائت را مدون کرد ابان بن تغلب (م ۱۴۱ ق) بود و ابن ندیم نیز کتابی در قراآت از ابان بن تغلب نام برده است. (اعیان الشیعه، امین، ج ۱/۱۳۱؛ الفهرست، ابن ندیم، ص ۴۰۳).

مباحث علم قرائت: در علم قرائت، مراحل شکل گیری قرائت از زمان نزول قرآن تا مرحله قرائتهای شاذ و نوادر و تألیف کتب قرائت، اقسام قرائت از جهت موافقت با زبان عربی و مطابقت با رسم و سند (متواتره، صحیحه و مستفیضه و غیر مستفیضه، آحاد، شاذ) همچنین بحث ریشه قرائت مختلف، اختلاف قرائت و دلایل و فواید آن، لغت و لهجه قرآن، اختیار در قرائت، قراء صدر اسلام، قراء سبعة، عشره و اربعه عشر، مقیاس قرائی، انواع قرائت و تجوید و غیره مورد بحث قرار می گیرد.

قاریان: از زمان نزول وحی جمعی از صحابه قرآن کریم را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می شنیدند و اندک اندک آن را روایت می کردند، و در اختیار دیگران قرار می دادند. قاریان در صدر اسلام زیاد بودند و برخی مستقیماً از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و برخی از دیگر اصحاب، وحی را استماع نموده و آموخته بودند. بدین وسیله تابعین نیز از اصحاب، قرآن را آموختند و برخی نیز به کتابت آن پرداخته و کم کم قرائت قرآن علمی مستقل گشت.

قراء سبعة، که بیشتر آنها از تابعین بزرگوار بوده اند هریک قرائت را نزد یکی از صحابه یا یکی از تابعین فراگرفته و آن را توسط شاگردان خویش روایت نمودند. نام آنها عبارت است از:

(۱) نافع (۲) ابن کثیر (۳) عاصم (۴) حمزه بن حبيب زيات (۵) کسای (۶) ابو عمرو بن علاء (۷) ابن عامر و قاریان دهگانه نیز که خود دارای راویانی هستند عبارتند از:

(۸) خلف (۹) یعقوب بن اسحاق (۱۰) یزید بن قعقاع و قاریان چهارده گانه نیز عبارتند از: (۱۱) حسن بصری (۱۲) ابن محیسن (۱۳) یحیی بن مبارک و (۱۴) ابن شنبوذ.

قرائت قرآن: هنر خواندن قرآن کریم، که از بزرگان دین و ائمه اطهار علیه السلام سفارشها و توصیه هایی درباره آن رسیده است. در اینجا به چهار طریقه خواندن قرآن اشاره می کنیم قرائت قرآن به چهار طریق ممکن است:

(۱) ترتیل: در لغت به معنی رعایت قواعد سخن، و در اصطلاح ادای حق حروف همراه با طمأنینه، تفهم و تدبر، با به کارگیری محل وقف صحیح است. در قرآن دو آیه به «ترتیل» اشاره شده است: در سوره مزمل آیه ۴ آمده است:

وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلاً

(و قرآن را شمرده و شیوا بخوان). و در آیه ۳۲ سوره فرقان نیز چنین آمده است:

وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِیلاً

(و آن را چنان که باید و شاید به شیوایی بخوانیم).

سخنی نیز از حضرت علی علیه السلام نقل شده است که از حضرت درباره ترتیل پرسیدند. حضرت فرمودند: «الترتیل، اداء الحروف و حفظ الوقوف». و در نقل دیگری آمده است: «الترتیل، تجوید الحروف و حفظ الوقوف».

بهترین نوع قرائت «قرآن»، ترتیل است. زیرا همه امتیازات قرائتها را دارد، امتیازات ترتیل عبارت است از:

(۱) نه بدان سرعت است که در قواعد تجویدی خللی وارد آید.

(۲) و نه بدان کندی و آهستگی که همچون تحقیق، آیات کمتری خوانده شود.

(۳) تجوید حروف و حفظ وقوف رعایت می گردد.

(۴) از همه مهمتر، فرصت کافی برای تدبّر در معانی وجود دارد. (حلیه القرآن، ج ۲/۲۳-۲۴).

و در «النشر» آمده است: اختلاف است که آیا به «ترتیل» خواندن و کم خواندن بهتر است یا به سرعت خواندن و زیاد خواندن؟ یکی از پیشوایان ما خوب گفت که: ثواب با «ترتیل» خواندن از لحاظ مقدار بالاتر است و ثواب زیاد خواندن از جهت شماره بیشتر است، زیرا در برابر هر حرف ده حسنه داده می شود. (سیوطی، ترجمه الاتقان، ج ۱/۳۴۵). اما به هر حال اکثر علمای قرائت، ترتیل را اگرچه با قرائت کم اما اگر همراه با تدبّر و تفکر باشد افضل دانسته اند.

(۲) تحقیق: که مصدر باب تفعیل است از حقق است، به معنی نهایت درستی و حق در ادای حق هر چیزی یا رسیدن به حقیقت و وصول به نهایت شأن آن است و در اصطلاح، عبارت است از ادا کردن حق هر یک از حروف، از حیث مخرج اصلی و رعایت صفات مخصوص تا از حروف متقارب و متجانس متمایز گردد، و نیز ادای حرکات و تشدید و تحقیق همزه ها و آوردن غنه و اظهار و ادغام و قلب و اخفا و تفخیم و ترقیق و قصر و مدّ، بدون اطاله و مبالغه و افراط در آنها، و تفکیک کلمات و حروف و رعایت مواضع وقف و ابتدای صحیح.

این طرز قرائت چون همراه با طمأنینه و تأنّی کامل است، برای متعلمین جهت تمرین زبان و استواری الفاظ و یادگیری و به کارگیری کلیه اصول و قواعد تجویدی، مستحسن و مفید است؛ البته مشروط به رعایت اصول متعارف تا از فاصله دادن بین حروف و کلمات و کشش بی جای حرکات احتراز شود. گفته اند این نوع از قرائت روش حمزه و ورش بوده. (الاتقان، ج ۱/۳۲۵). که

معتقد به اشباع مد متصل و منفصل بوده است. (تجوید جامع، ص ۱۳۷-۱۳۸).

۳) تحدیر (حدر) در لغت به معنی سرعت گرفتن و از سرآشویی به پایین آمدن که مستلزم ازدیاد سرعت است، می باشد و در اصطلاح عبارت است از خواندن قرآن با سرعت زیاد با رعایت قواعد تجویدی چون قصر، تسکین، اختلاس، تخفیف همزه، ادغام کبیر و مانند آن.

نباید تفریط در به کار بردن قواعد به حدی برسد که به قرائت لطمه زده، تلاوت قرآن به حدر برای قاریان حاذق و مسلط بر قواعد مطلوب و مفید است. زیرا آنان می توانند در حال قرائت سریع از حسنات و فیوضات کلام الهی بهره مند گردند. گفته اند: این نوع از قرائت روش ابن کثیر و ابو جعفر و قالون است که مد منفصل را به قصر می خوانند. (الاتقان، ج ۱/۳۲۵ به نقل از تجوید جامع، ۱۳۸؛ حلیه القرآن، ۲/۲۲).

۴) تدویر: حالتی است بین تحقیق و حدر و به بیان دیگر نوعی قرائت است نه به کندی تحقیق. اکثر اهل ادا و پیشوایان قرائت و کسانی که قایل به توسیط مدّها هستند مثل ابن عامر و کسایی این شیوه را اختیار کرده اند. (حلیه القرآن، ج ۲/۲۲؛ تجوید جامع، ص ۱۳۸).

درباره قرائت قرآن، روایاتی از پیشوایان دین رسیده است که فرموده اند:

۱) قرآن را با الحان و اصوات عربی بخوانید و از الحان اهل فسق و معاصی پرهیزید. (روایت امام صادق علیه السلام به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، وافی، ج ۲/۲۶۷).

۲) قرآن را با ترجیع باید خواند اما از ترجیع غنا و حرام باید پرهیز نمود. (همان؛ وسائل الشیعه، ج ۴/۸۵۹).

۳) قرآن را باید با صوت خوش و صدای بلند قرائت کرد. (وسائل الشیعه، ج ۲/۸۵۸).

در این باره روایتهای زیادی رسیده است که از ذکر همه آنها پرهیز می کنیم.

تاریخچه قرائت قرآن: بدیهی است مؤسس هنر قرائت قرآن، شخص رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می باشد. زیرا ایشان امر به زیبا خواندن و استفاده از صوت و لحن زیبا در قرائت قرآن فرموده اند. پس از ایشان امیر المؤمنین علی علیه السلام، عبد الله بن مسعود و ائمه اطهار از جمله امام سجاد علیه السلام جزو قاریان خوش آواز قرآن بوده اند. در روایتی از حضرت امام رضا علیه السلام آمده است: حضرت علی بن الحسین علیه السلام قرآن می خواندند، پس چه بسا شخصی از نزد ایشان عبور می کرد و از زیبایی صوتشان مدهوش می شد (وسائل الشیعه، ج ۴/۸۵۹).

به نقل از بعضی کتب رجالی، اولین کسی که قرآن را با الحان موجود در زمان حاضر، قرائت کرده شخصی به نام عبید الله بن ابی بکره الثقفی معروف به «ابی حاتم» بوده است. او در قرن اول هجری می زیسته است و حدود سال هشتاد هجری فوت کرده و جزو طبقه سوم از تابعین بوده است. وی منصب قضاوت شهر بصره را به عهده داشته است.

و السلام علينا و علی عباد الله الصالحین

ص: ۴۹۸

علی مثبت (فاضل همدانی) قرآن، کتاب هدایت و راهنمای انسانها که در واقعیت و معارف آن هیچگونه ریب و تردیدی نیست (۱).

ابتکار و هنر قرآن در این است که عقل، دل و وجدان انسانها را مورد خطاب قرار داده است و در کنار توجه دادن به اندیشه سالم و الهامات قلبی انسان، از یک منبع لایزال ناشناخته ای چون وحی و ارتباط مستقیم پیامبر (صلی الله علیه و آله) با خدا، کمک گرفته است و به این شناخت آسمانی، اطمینان داده است (۲).

طبیعی است این مسیر برای پویندگان راه حق در دستیابی به خودشناسی و رشد، مناسب ترین راههاست، که اگر خوب، روشن و تبیین شود، در دنیای پیچیده تکنولوژی و ماشینی و در فضای سیاست های خانمان برانداز برخی از دولتهای ظالم که چهره زندگی واقعی را تغییر داده و آرامش و امنیت را از انسان گرفته و ابزارگونه، به او می نگرند، سیل مشتاقان بیشتری به سوی قرآن مجید جذب شوند.

لکن برخی از ترجمه ها، تحلیل ها و تفسیرهای سنگین و نامأنوس آیات قرآن که معمولاً در قلمرو جمعی محدود که به اصطلاح، آشنائی بیشتر به ادبیات و فرهنگ قرآنی دارند قرار گرفته، جامعه ما را بگونه ای شکل داده که چندان کسی جرئت و توانمندی آنرا ندارد تا در فضای لایتناهی معارف قرآنی، غور کند و از خود با استفاده از منابع دیگر مورد قبول چون سنت معصومین علیهم السلام، برداشت های تازه ای ارائه دهد.

از دگر سو، مشاهده دوگانگی و تفاوت در گفتار و رفتار بعضی از پیشکسوتان دین، جامعه، به ویژه نسل جوان را در یک نوع تردید و ناباوری قرار داده است که در کنار تهاجم فرهنگی غرب به جامعه اسلامی و سرگرمیهای متراکم هنری، ورزشی، درسی، سیاسی و دغدغه های ویرانگر اقتصادی، ساعت های فراغت را به صورتی درآورده که جوانان کمتر فرصت می یابند تا درباره مفاهیم قرآنی فکر کنند، و اگر احیاناً ترجمه و تفسیری هم از قرآن مجید در رسانه ها پخش شود بصورت محدود بوده و چندان همخوانی با خواسته های اجتماعی جوانان ندارد که قهراً مخاطب کمتری دارد.

ص: ۴۹۹

۱-۱) - برداشت از آیه دوّم سوره بقره

۲-۲) - . . . اولئك لهم الامن وهم مهتدون (سوره انعام آیه ۸۲)

کتابهای تفسیری هم که از قرآن چاپ می شود یا بقدری پرحجم و گران قیمت است که در دسترس همه قرار نمی گیرد و یا عبارت ها به صورتی سنتی و قدیمی است که برای توده های مردمی، همه جا قابل درک نیست. حال در مقام عمل، چقدر به قرآن توجه شده خود بحث جداگانه ای دارد که بایستی در مجموع این آیه قرآن را قرائت کرد که:

وَ قَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا (۱)

البته همه می دانیم که فهم عمیق و برخورداری عملی و علمی آیات قرآنی و دست یابی به معارف بالای آن، بیشتر در انحصار انسانهایی است که در مرحله عالی از یقین و معرفت اند. که فرمود: هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۲) لکن در صدر همین آیه، عبارت زیبای بصائر للناس هم آمده است که این دیگر بیشتر، توده های مردمی را فرامی گیرد.

حال چگونه باید زمینه های بصیرت پذیری را در جامعه ایجاد کرد و از چه عوامل و مؤلفه هایی می توان کمک گرفت تا انسانها بیشتر به تفکر و چالش در آیند.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ (۳)

باید بررسی کرد. با این همه بشارتها و تأکیدی که قرآن بر بودن موعظه و هدایت و رحمة از طرف خدا و شفاء و درمان انواع بیماریهای روحی، آنهم بصورت خطاب برای عموم مردم دارد چه تمهیداتی گسترده برای پذیرش این همه برکات و رهنمودهای قرآنی در جامعه اسلامی شکل گرفته است و چه انگیزه هایی در مردم برای یادگیری و عمل به قرآن ایجاد شده است؟

آنجا که امیر المؤمنین علی علیه السلام بهره گیری از قرآن را یک نوع زندگی جدید و بهار دل می داند و از آن به عنوان زیباترین و بهترین سخن ها یاد می کند (۴).

باید پرسید نوع برداشت و تلقی مردم تاکنون از خواندن و تدبر در قرآن این چنین بوده است؟ اگر غیر از این بوده باید علل این بی توجهی را بررسی کرد.

آیا وقتی قرآن به عنوان تبیین کننده همه مسائل باشد و رحمت و بشارت برای همه مسلمانان، باید دید که مریبان دلسوز و کارآمد، چند درصد از مردم کنجکاو و علاقمند به تحقیق را به این چشمه های جوشان هدایت کرده اند.

آیا مسلمانان متمکن برای زمینه سازی بیشتر فضای فرهنگی جامعه و آشنائی نسل جوان به تحلیل ها و تبیین های قرآنی، چقدر سرمایه گذاری کرده اند؟

ص: ۵۰۰

۱-۱) -سوره فرقان آیه ۳۰.

۲-۲) -سوره جاثیه آیه ۲۰.

٣-٣) -سوره نحل ٨٩

٤-٤) -قال على عليه السلام: تعلّموا القرآن فإنّه احسن الحديث و تفقّهوا فيه فإنّه ربيع القلوب نهج البلاغه خطبه ١١٠

آیا در عصر ارتباطات فراصنعتی که جهان به صورت دهکده ای بزرگ درآمده، می توان با همان سبک و روش های قدیم آموزشی، آنهم فقط در گوشه مساجد، مدارس، دانشگاهها، از قرآن به عنوان تیبانا لکل شیء، استفاده کرد و به مردم جهان گفت، هرچه شما بصورت صحیح می خواهید و هر حقیقتی که در جهان است در قرآن موجود است یا اینکه بایستی پژوهشگران علاقمند در کنار مفسران قرآنی، هرچه بیشتر به بحث و تحقیق پردازند که امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود:

... فیه علم ما یأتی و الحدیث عن الماضی و دواء دائکم و نظم ما بینکم (۱)

ترجمه... در قرآن، علم آینده و اخبار گذشته و دواي دردهای شماست و برنامه ریزی و نظم دادن به همه کارهایتان.

گامهای لرزان به سوی جهان ناشناخته مفاهیم قرآن

اینک با توجه به این مقدمه طولانی و تعهد و رسالتی که همه به دوش دارند با گامهای جدید توأم با احتیاط و احتمال، به بعضی مصادیق و مفاهیمی که می توان از قرآن استفاده کرد، اشاره می شود باشد که تا این حرکت، نقطه شروع دیگری باشد برای سیر در این اقیانوس عمیق و بیکران، به خصوص از آنجا که علی علیه السلام برای آیات قرآنی معانی گوناگونی در نظر می گیرد که می فرمود: ... فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وَجْهِ (۲).

اظهار نظر در مفاهیم آیات قرآن از آن نظر حرکت خوبی است که قرآن در سوره قمر، چهار بار تکرار کرده و فرموده: وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۳)

یعنی، قرآن را برای وعظ و اندرز و یادگیری به فهم انسان، آسان کردیم آیا هیچ پندگیرنده ای هست.

حال وقتی، خود قرآن، این چنین معارف عالی و بلند پایه را به ذهنها نزدیک می کند چه اشکال دارد بگوئیم قرآن به عنوان تیبانا لکل شیء به پدیده های نوظهور علمی هم توجه دارد.

و این سخن نه از باب اینکه بخواهیم آیات قرآنی را از جایگاه مقدس آسمانی خود، تنزل دهیم و با پدیده های علمی و گزینه های بشری، تطبیق کنیم بلکه ازین نظر، که این برداشت ها هم خود یک نوع تدبیر و تفکر در آیات قرآنی است.

اینک به نمونه هائی ازین برداشت ها اشاره می شود.

۱- آنچه که تاکنون در مورد آیه شریفه سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا

ص: ۵۰۱

۱-۱) - نهج البلاغه خطبه، ۱۵۸.

۲-۲) - از خطبه ۷۷- نهج البلاغه.

۳-۳) - آیات ۳۲، ۲۲، ۱۷ و ۴۰ سوره قمر.

مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ... ترجمه و تفسیر شده در مورد جمله بارکنا حوله، بیشتر به سرسبزی و خزمی اطراف مسجد الاقصی و سرزمین فلسطین اشاره شده است که در واقع هم چنین است زیرا در آیات ۷ سوره اعراف و آیه ۸ سوره فصلت و آیه ۱۸ سوره سباء و برخی آیات دیگر قرآنی، از کلمه مبارک و برکت، همان حاصلخیزی و سرسبزی سرزمین ها یاد شده است، لکن چه اشکال دارد با توجه به تحوّل که فلسطینی ها به خصوص در این عصر به وجود آورده اند که شکست یا پیروزی آنان در مقابل استکبار جهانی و صهیونیسم، در سرنوشت مسلمانان تأثیری دارد از این حرکت حماسه آفرین و فراگیر آنها با آن امکانات محدود و اولیه از مصادیق بارز بارکنا حوله یاد کرد.

آیا شور و نشاطی را که جوانان فلسطینی به وجود آورده اند (که بمراتب مهمتر از برکت های سرسبز طبیعت است). نمی توان به حساب همان برکت های معنوی گذاشت، مگر نه این است که در قرآن از خود پیامبران و برنامه های هدایتی آنان به عنوان مبارک و برکت یاد شده است آنجا که در صفات حضرت عیسی می فرماید: ... وَ جَعَلْنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ (۱)

ترجمه... و خداوند مرا مبارک قرار داد در هر کجا که باشم و یا اینکه در قالب های مختلف از قرآن مجید به عنوان مبارک یاد شده است مثل این آیه شریفه هذا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ (۲)

که پر واضح است منظور از این برکت و مبارک بودن، همان جنبه های معنوی و هدایتی قرآن است وانگهی از خود خانه خدا در مکه به عنوان مبارک یاد شده است (۳) در حالیکه سرزمین مکه برخلاف فلسطین، گرم و سوزان است.

همچنین می بینیم از خود فلسطین در آیه دیگر به عنوان سرزمین مبارک برای همه جهانیان یاد شده است.

۲- در افواه مردم هنگامی که رحمت های خدائی مطرح می شود بیشتر ذهنها متوجه ابر و باد و باران می شود در حالیکه اگر گفته شود در قرآن مجید از سدسازی آهنین و تکنولوژی هم به عنوان رحمت یاد شده است شاید برخی تعجب کنند و بپرسند در کجای قرآن؟!

حال چه اشکال دارد بمنظور تشویق بیشتر از امر تولید، صنعت و نوآوری در کنار آیات انذار و تبشیر قرآنی، در ضمن بیان داستان سدسازی حضرت ذوالقرنین در سوره کهف، به این مسئله هم اشاره شود که قرآن مجید برای اولین بار در نیمه های قرون وسطی که از صنعت و تکنولوژی خبری نبوده و هنگامی که مواد آتش زا در کنار قطعات آهن و لایه های مس فراهم می شود و سازه های سد آهنین و غیر قابل نفوذ، شکل می گیرد ازین خلاقیت های صنعتی به عنوان رحمت

ص: ۵۰۲

۱-۱) -سوره مریم آیه ۳۰

۲-۲) -سوره انعام آیه ۱۵۴.

۳-۳) -ان اول بیت وضع للناس للذی بیکه مبارکا و هدی للعالمین. سوره عمران آیه ۹۶

خدائی یاد می کند آنجا که می فرماید: . . . هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي (۱)

۳-قرآن مجید هنگامی که وضعیت زندگی انسانهای مؤمن در مقابل کافر را بیان می کند و به جنبه های مختلف مادی و معنوی آنان بصورت کلی اشاره می کند و برای اولین بار امکان سفر به آسمان را مطرح می کند (چنانچه در آیات دیگر قرآنی هم اشاره شده است) و اشاره می کند که انسانهای بی دین، همانند افرادی که به آسمان ها سفر می کنند فوق العاده در فشار و تنگنا قرار می گیرند، مبتلا به ضیق صدر. (۲)

و امروزه برای همه روشن است که در منطقه ای خاص از آسمان، دیگر اکسیژن وجود ندارد تا انسان بتواند در آنجا تنفس کند.

و چه اشکال دارد که بگوئیم قرآن مجید به عنوان یک معجزه علمی، از این حقیقت مکتوم در گذشته، پرده برداشته است.

۴-و بالاخره در پایان این گفتار چه اصراری هست که از آیه شریفه وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ (۳) بیشتر به عنوان یک شعار جنگی و دفاعی استفاده کنیم و بگوئیم بایستی از نظر سلاحهای جنگی و قدرت های نظامی مجهز شد تا دشمنان همیشه به اضطراب و دلهره در آیند.

آیا در دنیای امروز که تکنولوژی و قدرت های اقتصادی و سیاسی، در بعضی از مواقع سخن اول را می گوید نباید مورد توجه قرار گیرد؟

آیا این آیه شریفه، شامل آن موارد حیاتی نمی شود.

و آیا بایستی مسلمانان براساس این آیه شریفه دانشگاهها، مراکز علمی، نهادهای اقتصادی و سیاسی را با آخرین دستاوردهای علمی در کنار مکتب، مجهز کرد؟ تا دلهره و اضطراب در دلهای دشمنان بشر افتاده و به عقب نشینی در آیند؟

آیا قوه در آیه شریفه بصورت نکره افاده عمومی نمی کند؟

آیا عزیزی که این اندازه در مسائل طهارت، نجاست، احتیاط، وسوسه می کنند هیچگاه در این اندیشه بودند که در رابطه با این دستور خدائی (وَ أَعِدُّوا. . .) بایستی بیش از تصور، احتیاط کرد زیرا ضرورت مجهز شدن در برابر دشمن تا مرز آخرین امکانات و استعدادها پیش می رود (. . . مَا اسْتَطَعْتُمْ) تا مرزی که دلهای دشمنان از اضطراب پر شود.

آیا انصافا جوامع اسلامی توانسته اند در رابطه با تجهیزات علمی، سیاسی، اقتصادی و نظامی، این اندازه پیش روند و وسوسه و احتیاط به خرج دهند.

ص: ۵۰۳

٢-٢) - و من یرد ان یسبه یجعل صدره ضیقاً حرجاً کأنما یصعد فی السماء

٣-٣) - سورة انفال آیه ٦٠.

اندکی با تو بگفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

اینک با تشکر از سرور گرانقدر حجه الاسلام و المسلمین آقای حسین زاده مدیریت محترم بنیاد قرآن، از دانشمند فرزانه جناب آقای محمدرسول دریایی که بار دیگر در رابطه با تفسیر قرآن دست به قلم شده انتظار می رود با توجه به سوابق درخشان بنیاد قرآن در مسائل قرآنی تحت عنایت ویژه استاد معظم حضرت آیت الله العظمی شیخ محمد فاضل لنکرانی جهت بسط و توسعه ی معارف قرآنی، تحولی در امر تفسیر و بازنگری در آن ایجاد شود (چنانچه در موارد مختلف هم این تحول شروع شده است) تا با رهنمودهای داهیانۀ مقام معظم رهبری و مراجع بزرگ تقلید، زمینه های بهره برداری بیشتر از قرآن به صورت فراگیر در قالب عبارت های سهل و آسان برای عموم فراهم شود، و همان گونه که قرآن به عنوان تبیاننا لکل شیء از خود یاد کرده است این مفهوم بیشتر با پژوهش ها، و مطالعات فزونتر در سطح جهان تحقق پیدا کند و مرحوم آیت الله علامه طباطبایی که در صفحه ۱۰ جلد اول تفسیر المیزان به کسانی که جمود در ظواهر قرآن دارند اعتراض می کند لکن در صفحه بعد تفسیر قرآن به قرآن را یکی از روش های مطلوب می داند که می توان در راستای چنین تفسیری در کنار رهنمودهای ائمه معصومین علیهم السلام به واقعیاتی جدید، دست یافت به امید توفیق بیشتر در دستیابی به مفاهیم قرآن.

ص: ۵۰۴

نفیس ترین قرآن هنری قرون معاصر

به خط

مولانا شیخ محمد یوسف قاسمی عظیم آبادی

(قرآن الفی شاهکار هنر خوشنویسی چهارده قرن از هنر دوره های مختلف و ترکیبی از ویژگیهای بی شمار هنر اسلامی است. هر جزء این قرآن به طرز اعجاب انگیزی در شش صفحه تنظیم شده است به گونه ای که تمام سی جز قرآن در صد ورق در قطع رحلی فراهم آمده است. این مجموعه ی نفیس به سبب نگارش در آغاز هر سطر با حرف الف در تمام سطور در تمام صفحات حتی دعای ختم قرآن به نام قرآن الفی مشهور گردیده است. نگارش متن قرآن با خط دیوانی و حاشیه صفحات (تذهیب) با هفت رنگ مختلف الماس مطابقت و تنظیم گردیده است. ۱۱۴ نوع مختلف نگارش بسم الله و هر صفحه ۲۳ خط دربر دارد. افتخار پخش این قرآن در اختیار بنیاد قرآن با همکاری انتشارات کاوش قلم قرار گرفته است. علاقمندان با مراجعه یا تماس مستقیم می توانند از این هدیه آسمانی بهره مند گردند.)

ص: ۵۰۵

قرآن حسین، شهادت تألیف محمد جواد مغنیه ترجمه محمد رسول دریایی (این مجموعه، اثر مرحوم محمد جواد مغنیه با بیانی شیوا ارتباط عمیق امام حسین (علیه السلام) با قرآن را بیان می کند و نیز نهضت حیات بخش او را برخاسته از مفاهیم بلند قرآن تبیین می سازد، طبعاً حاصل چنین ارتباطی برای احیای ارزش های قرآنی، شهادت که عین سعادت و فیروزی است نصیب انسان آگاه می گردد. ترجمه شیوای متن کتاب درک مفهوم را دوچندان می سازد و در پایان خلاصه ای از زندگی پربرکت امام به زبان انگلیسی ترجمه و تقدیم گردیده است).

منتشر گردید:

قرآن کریم به خط نستعلیق خوشنویسی:

مجید فدایی منش

(این مجموعه نفیس با تذهیب محمد جوادزاده و اجرای زیبای رایانه ای در قطع وزیری با جعبه مخصوص و کاغذ اعلای گلاسه و جلد گالینگور هدیه ای مناسب برای مشتاقان هنر و خط و تذهیب و بهره گیری در مراسم و مجالس قرآنی و گرامی داشت آیات الهی در قالب هنر نستعلیق به شمار می آید انتشارات کاوش قلم با همکاری بنیاد قرآن افتخار پخش آن را پذیرا گردیده است.)

شرح یک حماسه (زیارت مقدسه ی عاشورا)

تألیف

سید مهدی حسینی زاده

(شرحی ژرف با نگاهی جدید به زیارت عاشورا و ترسیم ابعاد گسترده ی مفاهیم عمیق نهضت عاشورا با نگرشی عرفانی و عاطفی به زوایای پنهان آن همراه با DC و گوشه هایی از مدایح و مراثی مداحان برجسته.)

ص: ۵۰۷

زیر چاپ:

مسئولیت تاریخی انسان در قرآن تألیف:

شهید آیت الله سید محمد باقر صدر

ترجمه

محمد مهدی فولادوند

(کتابی که در زمینه ی مسئولیت تاریخی و تاریخ ساز انسان از دیدگاه قرآن سخن می گوید و در چند فصل به بیان حقایق و تمثیلات قرآنی می پردازد.)

سیاحت و جهانگردی در قرآن و فرایند تمدن تألیف: محمد رسول دریایی (این کتاب شرح مبسوط ماجرای سیاحت و فرایند سیر جهانگردی در قرآن و تمدن اسلامی و داستان های شیرین و جذاب سیاحت جهانگردان و تبیین زوایای اجتماعی و ابعاد اخلاقی سفرنامه های ایرانی و خارجی از قرون اولیه اسلامی تا دوران معاصر دربر دارد.)

ص: ۵۰۸

نگرشی نوین بر تاریخ و علوم قرآنی هیأت مؤلفین مرکز تحقیقات دانشگاه امام صادق (علیه السلام)

(این مجموعه نگاهی بر تاریخ و علوم قرآنی دارد، مباحثی پیرامون آیات و سوره ها و نزول قرآن و کیفیت تدوین آن و بررسی منشأ اختلاف قراءت، علل اختلاف قراءت و (حدیث احرف سبعة) و نیز نگرشی در بررسی سوره ها و حروف مقطعه و پدیده ی وحی و شکل های گوناگون آن و نقد و نزول آیات و بررسی اجمالی ناسخ و منسوخ و مطلق و مقید دارد. این کتاب توسط انتشارات بنیاد قرآن در قطع وزیری چاپ و منتشر گردیده است.)

۱) فرهنگ تغذیه ی صحیح اسلامی خرما و خواص آن ۲) فرهنگ تغذیه صحیح اسلامی عسل و خواص آن قرآن و طب

الائمه

تألیف

محمد رسول دریایی

(بیان ابعاد علمی اصول تغذیه صحیح و تأکید بر ضرورت رعایت تغذیه صحیح و متناسب و رشد و توسعه پایدار مبتنی بر فرهنگ صحیح تغذیه و بهداشت و فرهنگ پویای قرآنی و طب الائمه در خصوص غذاهای سالم و میوه و سبزیجات به ویژه خرما و عسل از ویژگی های دو کتاب فوق است.)

ص: ۵۰۹

قرآن کریم (قرآن نحوی با ترجمه ی نوین) ترجمه:

استاد برزی

استاد ادبیات و معارف اسلامی و قرآنی

(قرآن نحوی عنوان کتابی است ارزشمند که همراه با ترجمه مفاهیم روشن قرآنی به بررسی موقعیت های نحوی آیات و کلمات قرآن می پردازد و مواضع گرامری و نحوی آیات را مورد بررسی قرار می دهد. ترجمه ی شیوا و جذاب و قابل درک آیات مزید بر دیگر ارزش های این مجموعه می باشد. این اثر ماندنی به زودی از سوی انتشارات بنیاد قرآن به عموم علاقمندان تقدیم خواهد گردید.)

ص: ۵۱۰

فهرست کتاب های منتشر شده بنیاد قرآن:

(۱) حقوق مدنی زوجین از دیدگاه قرآن تالیف: دکتر محمد باقر محقق

(۲) وجوه قرآن تالیف: ابوالفضل حبیب بن ابراهیم تفلیسی تصحیح: دکتر مهدی محقق

(۳) اعجاز قرآن و بلاغت محمد تالیف: مصطفی صادقی رافعی ترجمه: عبدالحسین ابن الدین

(۴) آفرینش هنری در قرآن تالیف: سید قطب

(۵) اسرار قرآن تالیف: امام محمد غزالی

(۶) انسان مسئول و تاریخ ساز از دیدگاه قرآن

تالیف: شهید سید محمد باقر صدر

(۷) ترجمان القرآن تالیف: میر سید شریف جرجانی

(۸) قرآن و نسل امروز تالیف: دکتر مصطفی محمود

(۹) از ژرفای قرآن تالیف: محمد رضا حسینی

(۱۰) اخلاق اجتماعی (تفسیر سوره ی حجرات)

تقریر: استاد سید مرتضی شبستری

تحریر: دکتر سید محمد رادمنش

(۱۱) آشنایی با علوم قرآن تالیف: داود عطار

(۱۲) سه مقاله در تاریخ، تفسیر و نحو تالیف: دکتر سید محمد باقر حجتی (۱۳) جمال انسانیت تالیف: نعمت الله صالحی نجف

آبادی

(۱۴) انسان در قرآن کریم تالیف: دکتر سید ضیاءالدین سجادی

(۱۵) اسرار قرآن کریم تالیف: دکتر مصطفی محمود

(۱۶) معانی بیان تالیف: غلامحسین آهنی

۱۷) تاریخ و علوم قرآن تالیف: علی حجتی کرمانی

۱۸) امثال قرآن تالیف: علی اصغر حکمت

۱۹) حرکت و تحول از دیدگاه قرآن تالیف: استاد محمد تقی جعفری

۲۰) روح القرآن تالیف: دکتر محمد جواد مشکور

۲۱) سیمای مومن در قرآن و حدیث تالیف: دکتر سید محمد باقر حجتی

ص: ۵۱۱

۲۲) تفسیر سوره حمد تقریر: استاد سید مرتضی شبستری

تنظیم: دکتر سید محمد رادمنش

۲۳) سیمای صابران در قرآن تالیف: دکتر یوسف قرضاوی

ترجمه ی: دکتر محمد علی لسانی فشارکی

۲۴) قرآن، حسین (علیه السلام)، شهادت نوشته: محمد جواد مغنیه

ترجمه: محمد رسول دریایی

۲۵) اجود القراءات خودآموز قرائت و تجوید قرآن

تالیف: شمس الدین حاج حسینی

۲۶) جامع الحکمه تالیف: خواجه فضل الدین کاشانی

۲۷) رساله الانوار تالیف: علامه شرف الدین نیمدهی

۲۸) اسرار آیات بعثت تالیف: غلامحسین آهنی

۲۹) اخلاق از دیدگاه قرآن و سنت به اهتمام: سید مهدی حسینی زاده

مقدمه: آیت الله صانعی

۳۰) تفسیر نسفی تالیف: امام ابو حفص نجم الدین عمر بن محمد نسفی

تصحیح: دکتر عزیز الله جوینی

۳۱) قرآن و اندیشه ها (مجموعه مقالات) به اهتمام: سیدمهدی حسینی زاده

۳۲) فلسفه ی شناخت در قرآن کریم تالیف: علی عبد العظیم

ترجمه: دکتر سید محمد صادق سجادی

۳۳) جلوه ی جمال تالیف: دکتر محمد علوی مقدم

۳۴) ولایت فقیه آیت الله صانعی

به اهتمام: سید مهدی حسینی زاده

(۳۵) متقین، گلهای سرسبد آفرینش تالیف: سید مهدی شجاعی

(۳۶) قاموس (فرهنگ لغت) تالیف: جمعی از نویسندگان

(۳۷) قدمی در شناخت قرآن تالیف: مهدی معینان

(۳۸) سلسله مباحث قرآن شناسی (۳ جلد) تالیف: الیاس کلانتری

ص: ۵۱۲

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

